



و رفع مشکلات آبرومندان تا روزهای آخر زندگی ادامه داشت، به طوری که حتی روی تخت بیمارستان و پس از عمل جراحی همواره درخواست می کرد او را بازگردانند تا در فرصت اندک باقیمانده هم گره ای از کار مردم بگشاید.

انصاف، اعتدال در رفتار، پیروی قاطع و بی فراز و نشیب او از ولایت و مرجعیت، استواری بر مشی مبتنی بر اسلام و قرآن، از خودگذشتگی، اخلاص، فروتنی، شوق به خدمت به محرومان، استغنا از ثروت، مقام و قدرت و ویژگی های برجسته اخلاقی که از او اسوه مبارزه، دینداری و خدمت ساخته بود، حاصل خود را در مراسم تشییع او به خوبی آشکار ساخت. بسیار کم پیش می آید در چنین مراسمی افراد از طیف ها و اقشار مختلف اجتماعی و سیاسی و حتی کسانی که از نظر فکری در تضاد آشکار با یکدیگرند، همراه و همگام پیکر عزیزی را بدرقه کنند، اما مرحوم عسگر اولادی با سلوک ویژه خود همچنان که در دوران حیات تلاش می کرد همگان را بازگرداند و عمیقاً به جذب حداکثری و دفع حداقلی ایمان داشت، در مرگ خویش نیز چنین کرد و نمایش زیبایی از وحدت را رقم زد.

سردبیر

استاد حبیب الله عسگر اولادی، مبارز دیرین نهضت اسلامی و انقلابی دین باور بود که از عنفوان جوانی به شکلی جدی به مجاهدت در راه انقلاب اسلامی پرداخت و با آغاز نهضت امام همه عمر، استعداد و توانایی خود را در خدمت آن قرار داد. او که با آگاهی و شناسخت عمیق نسبت به قرآن و احکام اسلامی به راه دشوار مبارزه گام نهاده بود، هرگز جذب جریان و حزبی نشد و همواره با بصیرتی مثال زدنی و پیروی محض از مرجعیت و ولایت صراط مستقیم را تشخیص داد. پس از تبعید امام در سال ۴۳ سایه سنگین اختناق بر کشور هرگونه مبارزه و تلاش برای نابودی رژیم فاسد سلطنتی را ناممکن ساخته بود، لذا مبارزین متدین که با فرمان حضرت امام هیئت های مؤتلفه را تشکیل داده بودند، به این نتیجه رسیدند که باید با اعدام انقلابی برخی از سران رژیم جو اختناق و سکوت سنگین را شکست و روحی تازه در کالبد مبارزان دمید.

در پی اعدام انقلابی حسنعلی منصور عامل اصلی تصویب لایحه ننگین کاپیتولاسیون و کسی که با بی پروایی به مرجعیت توهین کرده بود، عاملین ترور او و نیز عده ای از سران حزب مؤتلفه، از جمله مرحوم عسگر اولادی دستگیر و به مجازات های سنگین محکوم شدند. مرحوم عسگر اولادی به همراه شهید عراقی و چند تن دیگر به حبس ابد محکوم شدند و دوران طولانی زندان، تبعید و فشارهای روانی آغاز شد. ایشان این فرصت را غنیمت شمرد و در زمینه مطالعه دروس حوزوی، تفسیر قرآن، یادگیری زبان انگلیسی و آموزش آنها به شکلی بسیار منظم برنامه ریزی کرد و حتی ثانیه ای را از دست نداد. ایشان همواره به شیوه ای بسیار سازمان یافته و برنامه ریزی شده حرکت می کرد، اما به هیچ گروه و دسته ای وابستگی حزبی نداشت و تنها نکته مهم برای او آرمان های بزرگ انقلاب بود. او حقیقتاً و به معنای واقعی کلمه فراجناحی عمل می کرد و نسبت به مسائل گوناگون اجتماعی و سیاسی نگاهی حکیمانه و دلسوزانه داشت.

نکته بارز در مسیر مبارزاتی مرحوم عسگر اولادی اصالت دادن به خط امام و روحانیت بود، به همین دلیل در تمام حرکت های سیاسی لحظه ای رأی خود را بر رأی ولی فقیه مقدم ندانست و همواره بر این خط اصیل پایمردی کرد و هرگز و در هیچ مقطعی از زندگی دستخوش هیجان و احساسات نشد و سخنی از سر بی بصیرتی نگفت. وی در بیان عقاید خود فوق العاده شجاع بود و جنجال های رسانه ای و سیاسی او را از میدان به در نمی برد. حق طلبی، گذشت، ایثار، اخلاص، انصاف و تلاش برای بازگرداندن اقشار مختلف اجتماعی و سیاسی به دامان انقلاب، به ویژه در واپسین سال زندگی ایشان جلوه ای شگفت انگیز داشت.

تلاش بی وقفه مرحوم عسگر اولادی برای خدمت بی منت به محرومان

## مجاهد صادق

در تکریم مکانت یار دیرین انقلاب، استاد حبیب الله عسگر اولادی





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
با تأسف و تأثر، خبر درگذشت مجاهد صادق و یار وفادار و معتمد امام راحل، جناب آقای حاج حبیب‌الله عسگراولادی را دریافت کردم.

عمر با برکت این مبارز خستگی‌ناپذیر یکسره در خدمت اسلام و برپایی و استقرار نظام اسلامی سپری شد و از دوران جوانی تا آخرین سالها، همت و تلاش و مجاهدت مخلصانه‌اش در این راه کاستی نگرفت. در دوران طاغوت، از نخستین روزهای مبارزات ملت و روحانیت، در کنار امام بزرگوار و در صفوف پر خطر حضور یافت و رنج سالها زندان و اسارت را صبورانه تحمل کرد و پس از پیروزی انقلاب و برپایی جمهوری اسلامی، در سنگرهای حساس و اثرگذار خدمات صادقانه ارائه کرد و تا آخر عمر پر ماجرای خود از کار و تلاش فروگذار نکرد.

رحمت و فضل الهی را برای ایشان مسئلت میکنم و به بازماندگان و دوستان محترم ایشان تسلیت میگویم.

سیدعلی خامنه‌ای  
۱۴ آبان ۱۳۹۲

## اندیشه و عمل استاد عسگراولادی در آئینه توصیف رهبر معظم انقلاب

## مجاهد صادق و یار وفادار و معتمد امام

منافقین بودند دیگر - به قدری خوب و زیبا و واقعی و مستدل، خیلی آرام آرام، تبیین کرد [که] من واقعا گفتم این انسان چقدر خوب میفهمد و میشناسد. عنصر فکری [بود]. همیشه با بنده هم که ملاقات داشتند - ایشان گاهی می آمدند اینجا - و راجع به مسائل گوناگون صحبت میشد، همین جور وجهه‌ی ایشان وجهه‌ی فکری بود؛ یعنی آدمی بود اهل فکر، خوش فکر، اهل استدلال، اهل منطق، واقعا در مسائل گوناگون ذهنش کار میکرد، انسان جامعی بود.

خدا ایشان را رحمت کند؛ کارهای زیادی کردند و امیدواریم ان شاءالله خداوند ایشان را مأجور بدارد. باید یاد بگیریم. همین سه خصوصیتی که من در مورد ایشان گفتم، هر سه خصوصیت برای ما در واقع درس است: هم خصوصیت تدبیر، هم خصوصیت تخلق، هم خصوصیت تفکر؛ که آدم باشد - از محرمات الهی اجتناب کنیم؛ حالا محرمات الهی برای افراد مختلف است؛ محرمات الهی بعضی یک چیزهایی است، محرمات الهی ماها یک چیزهای دیگر است؛ غیبت میکنیم، غیبت میشنویم، خلاف واقع میگوئیم، قضاوت نادرست میکنیم، آنجایی که باید حرف بزنیم سکوت میکنیم، آنجایی که باید سکوت کنیم حرف میزنیم؛ تخلفات شرعی ما اینها است؛ باید اینها را مراعات کرد، مراقبت کرد - هم آن جهت تخلق را که عرض کردیم؛ این تخلق به معنای واقعی کلمه، روح تدبیر است؛ صبر را، حوصله را، انصاف را، متانت را، گذشت را، تلاش را، تدبیر نکردن را - این چیزهایی که لازم است - باید یاد بگیریم. خوب ایشان در سنین مثلاً هشتاد و خرده ای، از تحرک سیاسی دست برداشته بود؛ این خیلی مهم است که انسان احساس پیری نکند در میدان مبارزه و در کار مبارزه؛ احساس خستگی و تنبلی و انزوا و گوشه نشینی نکند؛ اینها خیلی مهم است.

امیدواریم ان شاءالله خداوند با ایشان و با ما با لطفش رفتار کند؛ ان شاءالله با رحمتش رفتار کند.

والسلام علیکم ورحمته و برکاته

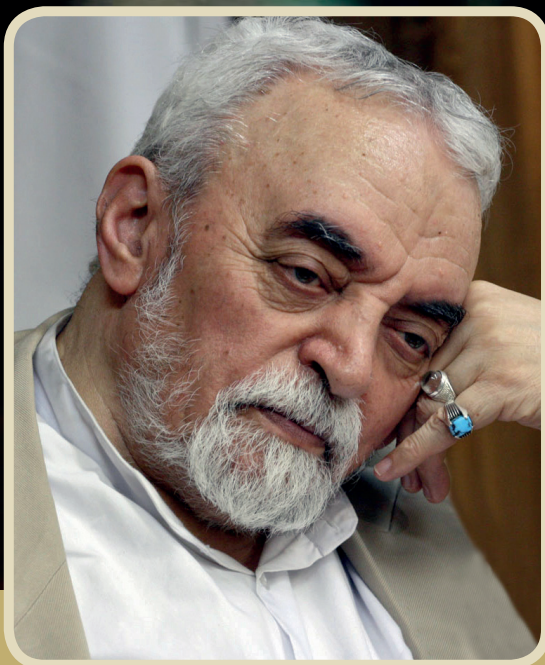
\* منبع: پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام رهبری

شخصیت یک انسان خیلی تأثیر دارد. جنبه‌ی دومی که در آقای عسگراولادی بود جنبه‌ی اخلاقی بود؛ ایشان انسانی بود دارای اخلاق حسن شرعی؛ بسیار متین، بسیار پُرحوصله، صبور، بالانصاف؛ خب روح تدبیر اینها است دیگر، و الا کسی نماز هم بخواند، نوافل هم بخواند، نماز شب هم بخواند، [اما] در برخوردش با مردم آدم بی انصافی باشد، این نیست دیگر. مرحوم عسگراولادی از لحاظ خلقیاتی، انسان اخلاقی دینی بود، یعنی آدم صبوری بود، آدم بسیار متینی بود، آدم بسیار بالانصافی بود - که این را ما در رفتارهای ایشان میدیدیم - آدم مراقبی بود؛ مراقب خودش بود، مراقب حرف زدنش بود - اینها خیلی مهم است که هر چه از ذهنمان درمی آید نگوئیم و نپرانیم - و خود را کنترل میکرد؛ این هم جنبه‌ی دوم که جنبه‌ی اخلاقی است، که این اخلاق، روح دین است؛ اخلاق انسانی برای هر انسانی روح دینداری او است: بُعِثْ لَأَنْتُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ مکارم اخلاق یعنی همین، یعنی انسان صبور باشد، متین باشد، بالانصاف باشد، خوش ذات باشد، نسبت به مردم خیرخواه باشد، خلوم باشد، اهل کار باشد، مبتکر باشد، پیشرو باشد، تنبلی نکند؛ اینها همین اخلاقیات اسلامی است؛ همه‌ی اینها در آقای عسگراولادی بود؛ اینها را همه میدانید، دیده اید.

جنبه‌ی سوم آقای عسگراولادی جنبه‌ی فکری بود، ایشان یک آدم فکری بود؛ آدم بسیار خوش فکر در مسائل سیاسی و در مسائل اجتماعی [بود] و به هیچ وجه ایشان یک آدم عامی نبود؛ در همه‌ی مسائلی که وارد میشد اهل فکر بود، هم در مسائل اقتصادی. در مسائل سیاسی [هم] همین جور؛ آدمی بود اهل فکر، اهل فهم، میفهمید، تشخیص میداد. من آقای عسگراولادی را خوب دوردور می شناختم، از نزدیک ندیده بودم؛ ایشان خب زندان بود، تا اینکه آزاد شدند. ایشان با آقای حیدری آمدند منزل ما مشهد؛ خب من بار اولی بود که آقای عسگراولادی را از نزدیک میدیدم، قبل از آن ایشان را ندیده بودم. ایشان آمدند نشستند و شروع کردند به گزارش دادن مسائل زندان و یک تحلیلی و در واقع تصویری از آن دوستانی که هم زندان شان بودند و با همدیگر درگیری و مشکل داشتند، برای من بیان کرد. من واقعا مجذوب شدم؛ ایشان وضعیت اینها را - که همین

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی، در دیدار خانواده و جمعی از اعضای ستاد بزرگداشت مجاهد صادق و یار وفادار انقلاب، مرحوم حبیب‌الله عسگراولادی که در تاریخ ۱۳۹۲/۱۰/۱۷ برگزار شده بود، مرحوم عسگراولادی را پر خوردار از سه خصوصیت برجسته تدبیر، تخلق و تفکر خواندند و تاکید کردند: تلاش، کار و تحرک سیاسی مستمر، از ویژگیهای درس آموز مرحوم عسگراولادی، و گویای این واقعیت است که انسان در میدان مبارزه هیچگاه نباید احساس پیری، خستگی، تنبلی و گوشه نشینی به خود راه دهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
حیات و ممات مؤمن مبارک است، دارای برکات است؛ و آقای عسگراولادی این جوری بود، هم حیاتش حیات بابرکتی بود، هم بعد از ممات برکتی داشته، به نظر من مرحوم عسگراولادی در سه بخش آدم برجسته‌ای بود: یک بخش، بخش دینی بود؛ تدبیر، ایشان انصافاً متدبیر به معنای واقعی، متعبد، پایبند به مسائل شرعی و دینی به معنای واقعی کلمه [بود]. انگیزه‌ی این مبارزاتی هم که ایشان میکرد - چه از دوران جوانی و در مجموعه‌ی مؤتلفه؛ و بعد داخل زندان، چون ایشان داخل زندان هم مبارزه، میکرد و بعد از زندان تا پیروزی انقلاب؛ و بعد از پیروزی انقلاب تا آخر؛ و در این اواخر هم با این نامه نگاری‌ها و این کارهایی که ایشان میکرد؛ همه‌ی اینها مبارزه بود دیگر - تدبیر بود، یعنی واقعا احساس مسئولیت میکرد. ایشان برای من همین اواخر در نامه‌ای نوشته بودند - مضمون نامه این است - که به نظرم رسید که حالا مثلاً در این اواخر زندگی ام، هر چه توان دارم، [امکان] تلاش دارم، به کار ببرم؛ این نامه‌ها را دارم مینویسم، این ارتباطات را برقرار میکنم به عنوان یک وظیفه‌ی شرعی و دینی. یعنی حقیقتاً انگیزه‌ی تدبیر بود که ایشان را وادار میکرد به کار، به این مبارزات دشوار در طول این سالهای متمادی، از قبل از مبارزات انقلاب و آن طور که شنیده ام من زمان فدائیان و بعضی [دیگر] از اینها، تا دوره‌ی مبارزات روحانیت و سال ۴۱ و ۴۲ تا آخر عمر؛ [یعنی] انگیزه‌ی ایشان انگیزه‌ی دینی بود. این یک نقطه‌ی برجسته است که به نظر من در



## سرباز فداکار نهضت اسلامی

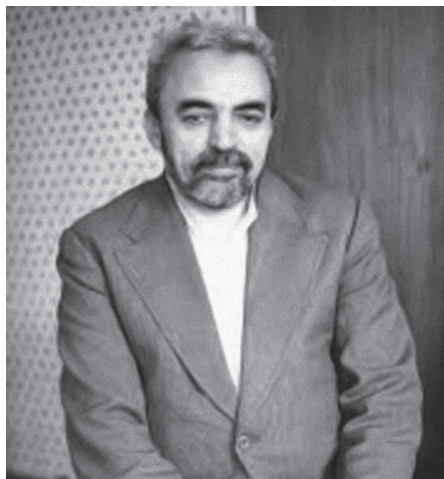
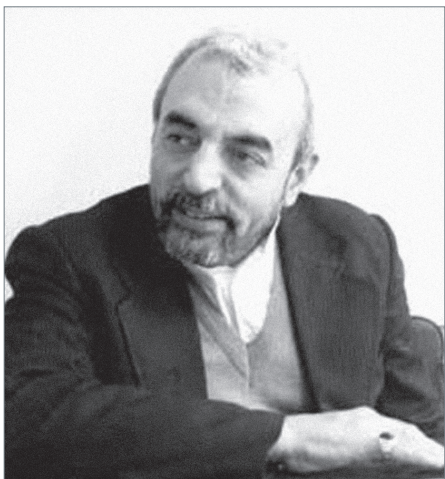
حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی

درگذشت یار دیرین امام و سرباز فداکار نهضت اسلامی، حاج حبیب الله عسگر اولادی، همه علاقمندان انقلاب اسلامی و یاران امام را اندوهگین کرد. این انقلابی دین باور که از نخستین روزهای شکل گیری نهضت اسلامی با مجاهدت و تحمل زندان های طولانی و فشارهای گوناگون، عمر پربار خود را در مسیر دفاع از آرمان های نظام جمهوری اسلامی ایران صرف نمود، در سال های پس از انقلاب با تأکید بر مشی انقلابی و اعتدالی و تلاش در حفظ و صیانت از ارزش های نظام و ایجاد الفت و وفاق در میان گروه های سیاسی در اذهان ملت شریف، کارنامه ای درخشان از خود به یادگار گذاشت. آنچه این شخصیت مؤدب و متواضع بویژه در یک سال اخیر پی می گرفت، رویکرد اعتدالی و جلوگیری از تعمیق فاصله ها و دوری گزیدن از خشونت و تندروی بود که باید با تلاش های صمیمانه دوستداران او و همه مردم اخلاق مدار با جدیت دنبال شود.

اینجانب فقدان آن انسان وارسته را به محضر مقام معظم رهبری، ملت شریف ایران و بویژه بیت مکرم و همزمان وی تسلیت عرض نموده و از درگاه ایزد منان برای آن سفر کرده، رحمت بیکران الهی و برای بازماندگان صبر و شکیبایی مسألت می نمایم.

## جوینده تکلیف

سیری کوتاه در حیات سیاسی واجتماعی استاد حبیب الله عسگر اولادی مسلمان



حبیب ابد محکوم شد. اوبا تحمل ۱۳ سال زندان واز آن مهتر چندین مورد «زندان در تبعید»، در ۱۳۵۶ مورد عفو قرار گرفت و از زندان آزاد شد. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به مجلس شورای اسلامی راه یافت و با تأسیس کمیته امداد امام خمینی، به عنوان نماینده رهبر کبیر انقلاب در این نهاد، عهده دار مسئولیت شد. عسگر اولادی در ۱۳۶۰ در برابر منزل خود، مورد سوء قصد قرار گرفت که این ترور با ناکامی رو به رو شد. پس از آغاز مجدد فعالیت های «جمعیت مؤتلفه اسلامی»، در ۱۳۶۹ عسگر اولادی به عنوان دبیر کل آن انتخاب و به کار مشغول شد. او سال ها در مقام دبیر کلی مؤتلفه بود که در تیر ۸۳ جای خود را به محمدنبی حبیبی، دیگر عضو مؤتلفه داد، اما همچنان کرسی ریش سفیدی وی پابرجا باقی ماند.

عسگر اولادی کتاب خاطراتی هم دارد که در بهمن ۸۹ با حضور علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی رونمایی شد. وی در این کتاب ۲۲۶ صفحه ای، در هفت فصل به زندگی سیاسی اش پرداخته که اغلب به روزهای زندان و مبارزه قبل از انقلاب اختصاص دارد. با این همه به نظر می رسد که این کتاب، حجم کوچکی از خاطرات عسگر اولادی را در بر دارد.

وی از اوایل شهریور ماه سال ۹۲، به علت نارسایی قلبی و گرفتگی عروق در بیمارستان بستری شد. عسگر اولادی بعد از گذشت ۸۱ سال از عمر خویش سرانجام در صبحگاه ۱۴ آبان ماه ۹۲ و در اولین روز از ماه محرم الحرام، بعد از پشت سر گذاشتن یک دوره بیماری سخت در بیمارستان دی، دعوت حق را لبیک گفت. درگذشت وی بازتاب گسترده ای در میان تمام جریانات سیاسی و فرهنگی جامعه داشت و تمامی آنان را به رغم تفاوت هایشان، به تجلیل و نکوداشت این مبارز دیرین واداشت. پیکر او نیز دوز روز بعد از درگذشت، با حضور روسای قوا، رئیس مجلس خبرگان رهبری و دیگر مسئولان و نیز انبوهی از مردم، با شکوه فراوان تشییع و در بهشت زهرا و در جوار مرقد شهدای هفتم تیر ماه، به خاک سپرده شد. ■

به کانون فعالیت های خویش مبدل ساخت. پیش از شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) با ایشان آشنا شد و به قم رفت و آمد می کرد و از طرف امام (ره)، مأمور وصول وجوهات شرعی در بازار تهران شد. در ماجرای تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی، ارتباط هیئت وی با بیت امام (ره) گسترده تر شد و این ارتباط باعث ائتلاف آنان با دو هیئت مسجد «شیخ علی» و هیئت «اصفهانای های بازار» و نهایتا تشکیل هیئت های مؤتلفه اسلامی گردید.

با فرا رسیدن محرم سال ۱۳۸۳ که مصادف با خرداد ۱۳۴۲ بود، مؤتلفه اسلامی که به تازگی تشکیل شده بود، در جلسه ای تصمیم گرفت اعلامیه امام خطاب به هیئت های مذهبی را که راجع به با شکوه برگزار کردن مراسم عزاداری محرم بود، تکثیر کند و در اختیار مردم قرار دهد. همچنین با صدور اعلامیه اخطار گونه ای، از

تمامی خطبا و وعظ و مداحان بخواهد تا طبق خواسته امام عمل شود. مؤتلفه اسلامی سپس طرح یک راه پیمایی بزرگ در روز عاشورا را تهیه کرد. عسگر اولادی که از طراحان اصلی راه پیمایی این روز بود به همراه شهید مهدی عراقی و ابوالفضل توکلی بینا به قم رفتند تا موافقت امام (ره) را جلب کنند.

در جریان وقایع پانزده خرداد ۱۳۴۲، هیئت های مؤتلفه اسلامی تصمیم مهمی را در مورد هجرت علمای شهرهای بزرگ برای تجمع در تهران و اعتراض به بازداشت امام و فعالیت برای تثبیت مرجعیت امام خمینی اتخاذ کردند که نهایتا با عملی شدن آن، رژیم شاه در نحوه رفتار با امام، با تنگنای مهمی مواجه گشت.

در سال ۱۳۴۳ که هیئت های مؤتلفه به ترور «حسنعلی منصور» اقدام کرد، عسگر اولادی نیز به همراه شاخه نظامی مؤتلفه به جرم نگهداری چمدان اسلحه دستگیر و به

فقید سعید، زنده یاد استاد حبیب الله عسگر اولادی، فرزند مرحوم حسین، در سال ۱۳۱۱ شمسی، در یک خانواده متدین و از پدر و مادری اهل دماوند، در تهران متولد شد. با شروع جنگ جهانی دوم و وخیم شدن اوضاع اقتصادی امکان تحصیل از وی گرفته شد، لذا به کار در بازار تهران اشتغال یافت و چند سال در بازار دروازه ای تهران به خرده فروشی برنج پرداخت، وی در منزل برادر بزرگ ترش صادق سکونت گزید، سکونت عسگر اولادی در این محل و نزدیکی محل کار او با مسجد «امین الدوله» باعث آشنایی وی با برنامه های مذهبی مسجد شد و در کلاس علوم دینی مرحوم شیخ محمد حسین زاهد در مسجد جامع تهران شرکت و دروس حوزوی را تا سطح فراگرفت.

عسگر اولادی در سال های پایانی دهه بیست به هنگام تحصیل علوم حوزوی در مسجد امین الدوله و بعدها در حوزه علمیه مروی و در حالی که سیزده سال بیشتر نداشت، به فعالیت های سیاسی به رهبری آیت الله کاشانی، جلب و در سال ۱۳۲۷ در یک راه پیمایی که به دعوت آیت الله کاشانی به هواداری از مردم فلسطین تشکیل شده بود، دستگیر و بازداشت شد.

از سال ۱۳۲۷، پس از آزادی از زندان تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در جریانات سیاسی همهانگ با روحانیت، در متن فعالیت ها بود. در سال ۱۳۲۷ به فعالیت های سیاسی وارد و با حوادث ملی شدن نفت آشنا شد و در تجمعات و تظاهرات این دوران شرکت می کرد. وی که با فعالیت جمعیت فدائیان اسلام نیز آشنا بود، در ۱۳۳۳ به همراه عده ای از دوستانش که در مسجد امین الدوله با هم آشنا شده بودند، تصمیم به تاسیس هیئت مذهبی گرفت و هیئت به نام هیئت «مؤید» را تأسیس کرد و آن مسجد را





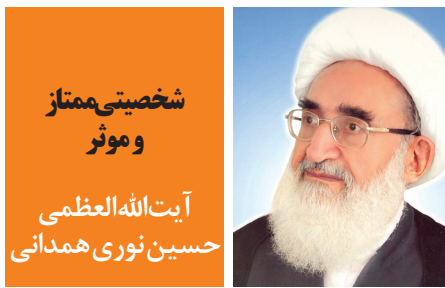
آنچه از نظر می‌گذرانید، بیانات پاره‌ای از نخبه‌گان دینی و سیاسی کشور است که در دیدار با خانواده، هم‌زمان و ستاد بزرگداشت مرحوم استاد حبیب‌الله عسگراولادی ایراد شده است. مروری بر این گفته‌ها، ما را با بخشی از پیشینه علمی و سیاسی مبارزاتی آن مجاهد صادق آشنا می‌سازد. امید آنکه مقبول افتد.

درآمد



مروری بر پاره‌ای از اظهار نظرهای نخبه‌گان دینی و سیاسی کشور  
در باب منزلت استاد حبیب‌الله عسگراولادی

**مجاهد صادق در آئینه دیدگاه‌ها**



در باره مرحوم آقای عسگر اولادی، به یاد آیه دهم سوره حدید افتادم که خداوند متعال می فرماید: اشخاصی که اقدام و جهاد کردند و برای پیشرفت اسلام زحمت کشیدند دو دسته اند. دسته اول کسانی هستند که پیش از فتح مکه بودند و دسته دوم آنهایی که بعد از فتح مکه به جهادگران پیوستند. در هر انقلابی اول کسی که پیشقدم است و پرچم را برافراشته است، معمولاً تنهاست و یار و یاور کم دارد. به واسطه توکل، اخلاص، اعتقاد و ایمان گام برمی دارد و حرکت می کند و وقتی پیشرفت حاصل شد افراد بسیاری در اطراف او جمع می شوند.

مرحوم مغفور آقای عسگر اولادی «رحمه الله علیه» فرد شاخص و پیشقدمی بودند. در هر مرحله از مراحل، تعهد بسیار زیاد و از طرفی از نظر اهل بیان و قلم، بسیار قوی و توانمند و پاسخگو بودند. در هر عرصه ای فرد ممتاز و تأثیرگذاری بودند. از این افراد بسیار کم داریم و انقلاب احتیاج شدیدی به این افراد داشته است و دارد. در شرایطی که ایران غرق در سکوت، خفقان و اختناق و در ظلم و استبداد بود، کسانی که به این میدان قدم گذاشتند و توانستند سکوت را بشکنند و شخصیتشان را نشان بدهند، مؤتلفه و در رأس این جمعیت آقای عسگر اولادی بود. از آن تاریخ، قدم به قدم انقلاب را بخواهیم در نظر بگیریم، ایشان در هر مرحله ای بسیار تأثیرگذار بودند و در تربیت افرادی که با او همفکر باشند، تلاش می کردند. آقای عسگر اولادی هیچ وقت امام را تنها نگذاشتند، با امام و بعد هم با مقام معظم رهبری بودند. بسیار پخته، عمیق، شجاعانه و اسلامی فکر می کرد. اسلامی قلم می زد و همه چیزش اسلامی بود. این جور افراد یک فرد نیستند و خیلی قیمت دارند. یادم هست شهید عراقی که به شهادت رسید امام بیانیه ای صادر کرد که در صحیفه نور هم هست و فرمود: او برای من یک نفر نبود، به اندازه ۲۰ نفر و فرزند من بود! آقای عسگر اولادی چنین فردی بود، قابل اعتماد، شجاع، خوشفکر، آماده، مقید، متعهد و انقلابی.

**\* بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگر اولادی**



در دوران انقلاب گروه های مختلفی بودند، قبل از پیروزی انقلاب همه با انقلاب بودند. بعد از پیروزی تحول زیادی ایجاد شد، گروه های جدا و گروه هایی مخالف شدند. در واقع پیروزی انقلاب یک آزمون برای کسانی بود که قبل از انقلاب اعلام وفاداری به آن می کردند. گروه های زیادی از این آزمون خوب بیرون نیامدند و معلوم شد اهداف دیگری داشتند و دنبال این بودند که اگر اهدافشان برآورده نشد، حتی تا واژگون کردن انقلاب هم پیش بروند، ولی عده ای همچنان وفادار ماندند. ما اینها را به اصحاب امام حسین (ع) تشبیه می کنیم. می دانیم از آن زمان که مسلم رفت تا وقتی که امام حسین (ع) شهید شد، چه افرادی ریزش کردند، کنار رفتند و چه افرادی ماندند.

از گروه هایی که خط و مسیرشان عوض نشد و قبل و بعد از انقلاب، راهی که در آن بودند ادامه دادند، «مؤتلفه اسلامی» است و در رأس مؤتلفه هم مرحوم آقای عسگر اولادی قرار داشت که یک امتیاز مهم برای کل مؤتلفه و شخص ایشان بود. بعد از انقلاب دیدیم چه حوادثی در سال های مختلف در انتخابات و غیر انتخابات به وجود آمد و باز هم افراد و گروه هایی ریزش کردند، ولی مؤتلفه همچنان در مسیر نظام اسلامی باقی ماند. واقعا برای مؤتلفه جای شکر دارد که نه قبل از انقلاب و نه بعد از آن و نه در طوفان های مختلف، تغییر مسیر و تغییر شکل ندادند و باید بگوییم این لطف الهی است. یعنی به استجابت رسیدن اهدنا الصراط المستقیم است که در نمازها همه روز تکرار می کنیم.

الحمد لله مؤتلفه و مرحوم عسگر اولادی این چنین بود. مسیر زندگی همین است که عده ای می آیند و عده ای می روند. هم باید تجربیات آنها را منتقل کنیم و هم نگرانی را پرورش بدهیم که جای آنها را بگیرند تا جای آنها خالی نماند. اگر این را رعایت کنیم ولو اگر به واسطه از دست رفتن بزرگان و عزیزان ناراحت باشیم، ولی خسارت نمی دهیم. وقتی خسارت می بینیم که تجربیات آنها را از دست بدهیم یا نتوانیم جانشین هایی برای آنها از نسل جوان تربیت کنیم. بنابراین اگر این مسائل رعایت شود در مسیری کار تداوم می یابد. ان شاء الله خداوند ایشان را قرین رحمت کند و می گوئیم عاش سعیداً و مات سعیداً. وقتی دیدم رسانه ها با همه افکار همه به ایشان اظهار ارادت کردند، نفوذ ایشان را در افکار و قلوب بیشتر دریافتم.

**\* بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگر اولادی**



با درگذشت آقای عسگر اولادی خلاء ایجاد شد. در سال های قبل از انقلاب آن زمان که از نجف به تهران می آمدیم، دو ماه را در تهران بودیم و بعد برمی گشتیم از آن وقت با ایشان ارتباط داشتیم. در چهارراه گلپندک بودیم، هینتی آنجا بود و از آنجا ایشان را می شناختیم. او از همان زمان جوانی، مرد دین بود. بعد با آقای امانی و اینها مکرر می آمدند و از مرحوم آقای خمینی برای ما پیغام می آوردند و از ما برایشان پیام می بردند. واقعا متدین بود و هر کاری که می کرد، از روی عقیده بود. البته معصوم نبود، ولی سعی می کرد کارهایش مطابق دین باشد. واقعا نبودشان خلائی است و الان مثل او نمی بینم. حالا هست یا نه، من نمی بینم. در پیشامد کسالتشان متأثر بودیم و واقعا همیشه دعا می کردیم. آنچه خدا برای او خواست، خیر بود. امیدواریم ان شاء الله بقیه هم این عمل را ترک نکنند، چون حرف حساب دو کلمه است: خدا و امام زمان. غیر از این دو تا فرع است و هر چه هست در این دو کلمه است. سعی کنید قرآن هیچ روزی ترک نشود، قرآن را فقط برای امام زمان بخوانید. نظر عنایت او شامل حال می شود و در لغزش ها حفظ می کند.

به هر حال، هر وقت سر قبر ایشان رفتید حتماً از طرف ما هم یک فاتحه بخوانید. ما ایشان را فراموش نمی کنیم. با ایشان متجاوز از ۵۰ سال سابقه دوستی داریم. واقعا این مرد عجیب بود. ان شاء الله خلف او هم، بر راه او خواهند رفت.

الحمد لله شما هم موفقید.

**\* بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگر اولادی**

به ضررش باشد، این خیلی مهم است. دنبال حق رفت. زندان رفتن ها، فشارها، شکنجه ها، آزار و اذیت ها و... همه را در راه حق تحمل کرد. ایشان بر خودش هم مسلط بود، تسلط بر نفس داشت و این شیطان را کنار گذاشتن است. آقای عسگر اولادی بهترین نماینده مرحوم امام بود. خیلی مقام بالایی داشت.

**\* بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگر اولادی**

مرحوم آقای عسگر اولادی شخصیت بسیار والایی بودند. واقعا فقدان ایشان برای عزیزان و برای ما خیلی مشکل است. بعضی از عزیزان وقتی از دست می روند جایشان خالی می ماند و کس دیگری نمی تواند جای آنها را پر کند. علاوه بر این، خداوند برای هر وجودی خاصیت مخصوص به خودش را قرار داده است و خصوصیتی که مرحوم آقای عسگر اولادی داشت، مخصوص به خودشان بود. کسی که همیشه حق را جلو می اندازد و لو



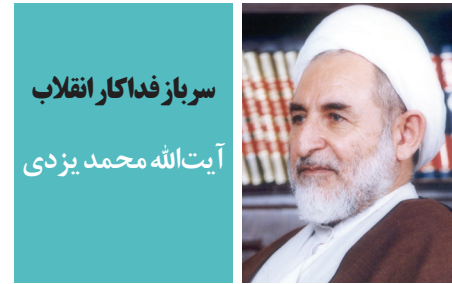
این جمع همه‌اش مقبول بود. تمام کارهایش مقبول بود. ایشان و اطرافیانشان را به عنوان جماعت، گروه و تشکلی که اشکال ندارد همه قبول داشتند. ایشان در تمام عمرش طوری کار و رفتار کرد که هیچ‌گونه عیب، ایراد، اشکال و جای نقدی ندارد. من در ایشان چنین چیزی سراغ ندارم. خیلی مشکل است فردی در تمام کارها هم باشد و عیبی نداشته باشد. با درگذشت آقای عسگراولادی گروهی از بین رفته است. موضوع دیگر شهامت ایشان است. واقعا از نبودن ایشان احساس تأثر می‌کنیم.

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگراولادی**



**شخصیتی به مثابه یک گروه**  
**آیت‌الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی**

آقای عسگراولادی کسی بود که فرد نبود، جماعتی بود. اگر می‌گفتند آقای عسگراولادی در این جمع هست،



**سرباز فداکار انقلاب**  
**آیت‌الله محمد یزدی**

درگذشت مجاهد راه خدا، مبارز خستگی‌ناپذیر مرحوم مغفور حاج حبیب‌الله عسگراولادی موجب تأثر و تألم فراوان شد. آن فقید شریف که از نخستین یاران امام عظیم‌الشان (ره) بود، عمر شریف خود را به مبارزه با رژیم منحوس پهلوی گذراند و در این راه مبارک زندان و شکنجه‌های فراوانی را متحمل شد. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی آن عزیز همواره حامی انقلاب بود و خدمات فراوانی را به‌ویژه تأسیس کمیته امداد امام خمینی (ره) انجام داد. با رحلت امام عزیز آن مرد خدوم همواره یار صدیق رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای «مد ظله العالی» بود و در فتنه‌ها و صحنه‌های گوناگون همواره همگان را به پیروی از اصل مرفقی ولایت فقیه دعوت می‌کرد. رحلت این سرباز فداکار انقلاب اسلامی ثلمه‌ای جبران‌ناپذیر است. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ضمن تسلیت درگذشت ایشان به خانواده محترم آن مرحوم علو درجات آن عزیز از دست رفته را از خداوند متعال خواستار است.

طوری است که بهتر است از قدما کمتر در لیست باشند. اسم آقای بادامچیان و خود آقای عسگراولادی و چند نفری از آقایان درمیان بود. نهایتاً دوستان معترض هم تنازل کردند و گفتند: عیب ندارد و از نامزدی انصراف دادند. با اینکه حق با آقای عسگراولادی و مولفه بود، ایشان خیلی راحت از این مسئله گذشتند و شاید هر جریان سیاسی دیگر که بود، به این سادگی نمی‌گذشت. این یک نمونه کوچک است. خیلی موارد را ما دیدیم که در آن، این روحیه اخلاص مرحوم عسگراولادی ظهور پیدا می‌کرد و این روحیه اخلاص، برای ساحت سیاست بسیار ضروری است. در همین دوران ۸ سال گذشته هم، نصیحتی که ایشان می‌کردند همه برگرفته از این ویژگی اخلاصشان بود.

نکته دیگر سماحت و صبر و متانت ایشان بود. این سماحت اگر در رجال سیاسی نباشد، معمولاً در کشور آشفتگی ایجاد می‌کند. سینه‌بازی داشت و خیلی مسائل را در خودش هضم می‌کرد و نهایتاً از روی درمندی سخن می‌گفت. صحبت‌های ایشان تنها برای حزب مولفه نبود، حزب یک یادگار خیلی خوب از مرحوم عسگراولادی است ولی نگاهش خیلی نافذ و دردمندانه بود و شجاعت لازم را هم داشت. گاهی در جلسات، اگر نفر عقب هم بود، حرف خودش را صریح می‌زد و این صراحت هم برای خیلی مواقع ضروری است. مجموعه خصال و افکار ایشان خیلی شخصیت جذابی از آقای عسگراولادی ایجاد کرده بود.

اما در مسئله کاری، ایشان اهتمام به قوام و تداوم کار حزب مولفه داشتند، این هم یک دورنگری است. من هم قبول دارم که حزب مولفه، یک حزب ریشه دار و مکتبی است و سازمان خوبی هم ایجاد کرده، شکل کاملی دارد و برای حوزه سیاست لازم هم هست، مخصوصاً کشوری که در آن، مردم سالاری هست، حزب و تشکیلات سیاسی برایش ضروری است. بدون حزب، دموکراسی خام است. البته الان این اشکال در کشور ما هست که حزب خیلی ریشه دار، کم داریم. بر حسب شرایط سیاسی، گاهی حزب‌ها تشکیل میشوند، بعد از اینکه طوفان خوابید، این احزاب هم به خواب می‌روند! اینها خیلی تأثیر مستدامی در حوزه سیاست ندارند. شماها صبورانه کار می‌کنید خیلی از این فراز و فرودها نگران نیستید و این خوب است. جریانهای سیاسی نباید در شرایط سخت یا شرایط انبساط سیاسی، وضعیتشان متلاطم شود. اگر قوام داشته باشند متلاطم نمی‌شوند. به هر حال این مسیری که ایشان درست کرد، مسیر یک تشکل با ویژگی تقدس است.

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگراولادی**



**تراز رجل سیاسی در جمهوری اسلامی**  
**دکتر علی لاریجانی**

راجع به مرحوم آقای عسگراولادی خیلی باید حرف زد، چون از یک سو، ایشان حق بزرگی بر گردن همه ما دارند و از سوی دیگر شخص ایشان خوب کشف نشد در قیل و قال‌های سیاسی جوهره شخصیت ایشان مکشوف نشد. این هم از اشکالات ماها است که تلاشی در این زمینه نکردیم. من فکر می‌کنم در یک کلمه مرحوم عسگراولادی یک پشتوانه مستحکم انقلاب بود و در خلاء ایشان، آدم احساس می‌کند پشتوانه اش در حوزه سیاست ضعیف است. این را هم به خاطر تعارف نمی‌گویم نوع قوام فکری و سلوک سیاسی ایشان، این خصوصیات را ایجاد کرد که ایشان این شان را پیدا نمود که بشود به اوتکا کرد. اینطور ساخته شدن افراد هم به سادگی نیست، یک تاریخ می‌خواهد. در یک فاصله زمانی طولانی، مبارزات و تحولات، از ایشان شخصیت بارزی ساخت اگر بگوییم آقای عسگراولادی تراز رجل سیاسی در جمهوری اسلامی باید باشد، سخنی به گزاف نگفته ایم. پائینتر از این تراز جمهوری اسلامی نیست، این شخصیت تراز یک رجل سیاسی در جمهوری اسلامی است. چند ویژگی در ایشان بود که همه را تحت تأثیر قرار می‌داد.

یک خصوصیتش این بود که واقعا یک آدم مسلکی بود. اهل این نبود که ظهور بدهد ولی در ذات خودش، این خصوصیت مسلکی بودن، کاملاً مشهود بود. تبعیت از مقام ولایت فقیه در فراز و فرودهای مختلف، را میشد در مقاطع مختلف در منش ایشان دید.

نکته دیگر اخلاص ایشان بود. خیلی آدم مخلصی بود. عالم سیاست خیلی از افراد را سوق می‌دهد به سمت شریاتی که مشوه است از مسائل نفسانی. امیال گاهی روی مسیر اخلاص سایه می‌اندازد، مخصوصاً اگر فضای سیاسی کشور، یک مقدار شلوغ و پر ابهام باشد. اخلاص در چنین شرایطی، خیلی مسیرها را باز می‌کند و ایشان انصافاً این ویژگی را داشت. اگر سالهای گوناگون در جلسات مختلف، آدم با ایشان حشر و نشر داشت، این ویژگی اخلاص را در ایشان ممتاز می‌دید. زمان انتخابات مجلس هفتم بود، در مجموعه اصولگرایان، عده‌ای از آقایان اصرار داشتند که شرایط



**یاور مردم**  
**مظلوم لبنان**  
**علامه سید حسن نصرالله**

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۱﴾

شکی نیست که این مرد بزرگ مصداق این آیه شریفه بوده که از لحظه اول جرقه این انقلاب سهم به‌سزایی در آن داشته و البته در درمان زخم و ناله‌های مستضعفین گام‌هایی برداشته است. همان‌طور که ایشان در جمهوری اسلامی ایران در کنار امام (ره)، رهبری و ملت بودند، از لحظه‌ای که امام به ایشان و همکارانش دستور فرمودند به لبنان بروند و در کنار ملت لبنان باشند چه روزهایی بود، روزهای سخت تحریم، محاصره و جنگ‌های شدید آن هم در سال ۱۹۸۶. جناب آقای عسگراولادی در آن سال‌ها با تمام شجاعت در لبنان حضور یافتند و به یاری ملت مسلمان لبنان کار را از یک اتاق کوچک شروع کردند و چون مورد اعتماد امام (ره)، رهبری و ملت ایران و همچنین به یاد خدا بودند از این رهگذر مورد اعتماد ملت ایران، مسئولان این کشور و رزمندگان لبنانی قرار گرفتند.

پی‌نوشت:  
**(۱) قرآن کریم، سوره مؤمنون، آیات ۱ و ۲**



مومن فقیه

مرحوم آیت الله  
محمد رضا  
مهدوی کنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قال الصادق (ع): «أَذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَهُ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ». طبق این حدیث که به الفاظ مختلفی نقل شده و یکی از آن الفاظ همین است خواندم: «أَذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهَ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَهُ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ».

جناب آقای عسگر اولادی «رحمه الله علیه» از دوستان بسیار قدیمی ما بودند. نمی دانم ارتباط ایشان با امام آقا قبل از ملاقاتی بود که با ایشان در قم کردم یا نه؟ از این مطلب اطلاعی ندارم، ولی فکر می کنم سال ۳۵ یا ۳۶ بود که جوان بودم و شاید ۲۵ ساله. برای درس به قم می رفتم و در اتوبوس دیدم آقایی آمد پهلویم نشست. آن وقت ها هم روی بلیط مشخص نمی کردند چه کسی کجا بنشیند. کنارم جای خالی بود و ایشان نشستند. فکر می کنم ایشان یک سال جوان تر از من بودند. نشستند و احوالپرسی کردند و پرسیدند: «اهل کجا هستید؟ کجا درس می خوانید؟» ایشان را نمی شناختم و ظاهراً ایشان هم مرا نمی شناختند. جواب دادم: «کنی هستم و در قم درس می خوانم». پرسیدند: «درس چه کسی می روید؟» پاسخ دادم: «درس آیت الله بروجردی، حاج آقا روح الله و آقای طباطبایی». ایشان شاید قبلاً هم اسم «حاج آقا روح الله» را شنیده بودند، اما امام برای ایشان ناشناخته بودند و لذا شروع کردند به سؤال که: خصوصیات ایشان چیست؟ درسشان چطور است؟ روش اجتماعی شان چطور است؟ روش سیاسی شان چطور است؟ خیلی یادم نیست چه جواب هایی دادم، اما خاطرم هست اجمالاً این چیزها را پرسیدند.

بنده از جوانی روحیه سیاسی داشتم و از هفده هجده سالگی در جریان مرحوم نواب صفوی و فداییان اسلام بودم و در همان زمان مرحوم نواب، یک تبعید هم دارم! این افکار سیاسی را داشتیم و از جریانات دور نبودیم. علی ای حال به ایشان گفتم: فکر می کنم حاج آقا روح الله وارد در جریانات سیاسی هستند. البته امام در آن وقت به مسائل سیاسی تظاهر نمی کردند، ولی از موضعی که می گرفتند اجمالاً متوجه می شدیم مواضع سیاسی دارند، چون امام خیلی احترام مرحوم آیت الله بروجردی را داشتند. امام با این که با مرحوم آیت الله بروجردی اختلاف سلیقه داشتند، ولی احترام ایشان را نگه می داشتند و برخلاف جهت گیری های آقای بروجردی تظاهری نمی کردند. آقای بروجردی مرد بسیار بزرگواری بودند. به هیچ وجه وابستگی به دولتی ها نداشت، ولی احتیاط هایی می کردند و به آن صورتی که امام بعداً وارد عرصه سیاسی شدند، وارد نمی شدند. به هر حال در درس، این را متوجه می شدیم و در تهران هم که بودیم می شنیدیم ایشان با مرحوم آیت الله کاشانی هم ارتباط و رفت و آمد

دارند. گاهی هم امام در درسشان، بسته گریخته صحبت هایی می کردند که می فهمیدیم، اما نه به صراحت. معلوم بود سکوت در برابر طاغوتی ها را نمی پسندیدند، ولی باز احتیاط می کردند و تا وقتی آقای بروجردی زنده بودند، ایشان علنی موضعی نمی گرفتند. به هر حال در گفت و گو با آقای عسگر اولادی، از امام تعریف کردم. بعد ایشان پرسیدند: «چه جویری می شود ایشان را دید؟» جواب دادم: «می شود دید». دیگر اینها را یادم نیست، چون ۵۰، ۶۰ سال زمان گذشته است. دیگر یادم نیست که من ایشان را نزد امام بردم یا خودشان رفتند، ولی احساس می کنم ایشان از همان موقع با امام ارتباط پیدا کردند.

سوابق سیاسی ایشان را نمی دانستم و از همان وقت با هم آشنا شدیم. به هر حال ارتباط بنده با ایشان از آن ملاقات در ماشین شروع شد و بعد هم دیگر آشنا بودیم و رفت و آمد داشتیم. البته من در جریان کشتن منصور و کارهایی که دوستان در مؤتلفه انجام می دادند، نبودم. ایشان را از آنجا شناختم و از بیاناتشان فهمیدم ایشان یک مرد متدین، معتقد و متعبد به مرجعیت و تقلید است. آن روزها صحبت از ولایت و امامت به صورتی که امروز مطرح است، نمی شد، ولی مسئله تقلید و تعبد به فتوای مرجع و مجتهد، از بیانات ایشان کاملاً استنباط می شد و از همان ملاقات احساس کردم ایشان دنبال کسی می گردد که برای کارهایی که می خواهد انجام بدهد، حجت شرعی داشته باشند که بگویند ما به این دلیل این کارها را کردیم. زندگی آینده ایشان هم همین مسئله را نشان داد.

ملاقاتی که بعدها با ایشان داشتیم در زندان اوین بود که جناب آقای حیدری و جناب آقای بادامچیان تشریف داشتند. مرحوم شهید عراقی، آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری، آیت الله انواری، آقای هاشمی و دوستان دیگر هم بودند. شاید ده دوازده سال گذشته بود و زندان های متعددی را طی کرده و به زندان اوین بند یک رسیده بودند. مدتی پیش از یک سال در خدمتشان بودیم که بعد هم آزاد شدند. در بین همه دوستانی که خوب بودند، خوب هستند و البته الان برخی از آنها رفته اند، احساس می کردم ایشان احساس مسئولیت دیگری داشت. حسم این بود که همه فکر و ذهن ایشان، متوجه تربیت جوان ها و جلوگیری از انحراف نسل جوان بود و روی این مسئله خیلی حساسیت داشت و احساس مسئولیت می کرد.

در همان روزهای اولی که به اوین آمدم، ایشان گفتند: در بندهای دیگر برنامه هایی برای بچه ها و جوان ها داشتیم و شما بنشینید و روش خودم را بیان می کنم. یکی از کسانی که در زندان بودند، مرحوم آیت الله ربانی شیرازی بودند. نمی دانم آقای هاشمی هم حضور داشتند یا از دوستان دیگر کسی بود یا نه. آقای عسگر اولادی به تعبیر خودشان گفتند: می خواهم ببایم و عرض عقیده کنم! همان طور که حضرت عبدالعظیم (ع) عرض عقیده کردند و روشی را که در بیان معارف دینی داشتند، بیان کردند. این را در روزهای اول یادم هست که فرمودند: من مسائل دینی را به سه قسمت تقسیم کرده ام. یک قسمت بخش های استراتژیکی

است، یک قسمت بخش های تاکتیکی و یک بخش هم احکام، مسائل اخلاقی و فرعی. البته در آن وقت به اصطلاحاتی مثل استراتژیک، تاکتیک و این حرف ها آشنا نبودیم و برایمان تازگی داشت. ایشان در این جهت از ما جلوتر بودند، چون سر و کارشان با جوان ها و دانشگاهی ها بود. می گفتند: به یک معنا مسائل اصولی داریم و به یک معنا مسائل استراتژیک است و به یک معنا مسائل فرعی دیگری را داریم که در تبیین آن اصول است و آنها هم تاکتیک ها و روش هایی است که به تناسب زمان برای رسیدن به آن اصول به کار گرفته می شوند و مسائل دیگر هم هستند که مسائل فرعی حکمی، اخلاقی و مکمل آن دو قسمت هستند. یادم می آید روز اولی که بحثشان را شروع کردند، این مطالب را هم عنوان کردند که برای ما تازگی داشت. به هر حال از همان زمان احساس کردیم ایشان علاوه بر دیانت، نسبت به دیگران هم احساس مسئولیت داشتند و این مطلب بسیار مهمی است که انسان علاوه بر حفظ دین، اخلاق خودش، به دنبال نجات دیگران هم باشد. همه این حالت را ندارند و ایشان این طوری بود و همیشه این احساس را برای حفظ جوان ها چه در سخنرانی ها، چه در رفتار و گفتار، چه در استراتژی، چه در تاکتیک و چه در مسائل عملی و اخلاقی دنبال می کرد که جامعه را به هدف های عالی دعوت کند و خلاصه از سُبُل به صراط مستقیم بیاورند. به تعبیر قرآن: «إِنَّ رَبِّيَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱) خدا بر صراط مستقیم است و بزرگراه و شاهراه دست خداست. بعد هم که پیامبر (ص) هستند که: «انک علی صراط المستقیم» اند و ایشان هم همان راه خدا را می روند. به قول مرحوم علامه طباطبایی بر سر صراط بودن، غیر از به سوی صراط بودن است. یک وقت انسان دارد روی مسیر راه می رود و به تمام راه اشرف دارد و آن هم شاهراه و راه اصلی و قطعاً همه جا را می بیند.

خوب است انسان روی راه باشد، نه کنار راه. یا خواهد از راه های فرعی وارد بزرگراه شود و هنوز وارد نشده باشد. قرآن هم می فرماید یک صراط مستقیم داریم و یک سُبُل: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۲) که اینها راه های فرعی هستند که انسان را به راه اصلی می رسانند. مرحوم آقای عسگر اولادی چنین حالتی داشتند که همیشه می خواستند که دیگران را به سُبُلی برسانند که آن سبیل ما را به راه مستقیم هدایت کند. واقعا این طور بودند.

مواضعی که اخیراً گرفتند باز ناشی از همان اعتقادات و ایمانشان بود. سیاسی بود، ولی سیاسی کار نبود و این برای ما که مسلمان و مؤمن هستیم، بسیار مهم است. سیاسی کاری غیر از سیاسی دینی بودن است. مهم این است که مرحوم آقای عسگر اولادی در هر مرحله ای با تمام حوادثی که در زندگی ایشان، چه قبل از انقلاب در زندان ها، تبعیدها و مشکلات برایشان پیش آمد و چه بعد از انقلاب در همه پستی ها و بلندی هایی که در مسیر ایشان واقع شدند، هیچ وقت از راهی که انتخاب کرده بود، پشیمان نشد. مرحوم آقای عسگر اولادی مؤمنی متعبد بود، یعنی به تعبیر بنده مسلمان انقلابی بود

شئی».

خصوصیاتی که ایشان داشت فوق العاده بود. حقیقتاً ایشان انسان فوق العاده‌ای بود و این طور نیست که همین طور مفت و مجانی عسگراولادی پیدا کنیم. نمی‌شود. تا اینها هستند قدرشان را بدانید. خود شما هم آدم‌های بسیار بزرگی هستید و هر کدامتان بروید «لَا یَسُدُّهَا شَیْءٌ»، ولی جای آقای عسگراولادی «لَا یَسُدُّهَا شَیْءٌ» هست. جایگاه والای «لَا یَسُدُّهَا» است. به یاد داشته باشید. روش ایشان را فراموش نکنید. آن روش ایمانی، ایمان و انقلاب با هم را از یاد نبرید. این ارتباطی که ایشان همواره سعی می‌کردند با روحانیت داشته باشند. پی‌نوشت‌ها:

(۱) قرآن کریم، سوره هود، آیه ۵۶

(۲) قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۶۹

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگراولادی**

## زندگی با عزت و کرامت

حجت الاسلام والمسلمین مصطفی پورمحمدی



تکلیف داریم نسبت به خدمات و تلاش‌ها و سوابق ارزشمند مرحوم آقای عسگراولادی قدرشناسی کنیم یعنی اینکه سپاسگذار خدمت و خوبی و صفا و پاکی و مجاهده و مبارزه و خوش نفسی و مردمی بودن و با خدا بودن و ولایی بودن ایشان باشیم و از این ویژگیها قدرشناسی می‌کنیم. روز تشییع ایشان در مدرسه شهید مطهری، خبرنگاری آمد و درباره ایشان از من سوال کرد. گفتم: برای انقلاب شخصیتها و سرمایه‌هایی رفته و خرج شده و انقلاب به اینجا رسیده و این حضور در مراسم تشییع مرحوم آقای عسگراولادی، یعنی ما می‌فهمیم، قدرداریم و راه آنها را ادامه می‌دهیم و این فرهنگ باید توسعه پیدا کند و تثبیت شود.

زندگی مرحوم آقای عسگراولادی پربار و پربرکت و افتخارآمیز و با عزت و باکرامت و رحلت ایشان واقعا ثلمه بود. ایشان فوق العاده خلیق بود و نسبت به همه لطف و محبت داشتند. ما ۱۰-۱۵ سال پیش که عمره مشرف شدیم، با حاج آقا بودیم، من روحانی کاروان بودم و به شوخی می‌گفتم: شما باید مناسک حج خودتان را از من یاد بگیرید، حمد و سوره تان را هم نزد من تصحیح کنید! من هر روز در کاروان منبر میرفتم، مرحوم آقای عسگراولادی خدا رحمتش کند هر روز می‌آمد پای منبر و ما را خجالت زده می‌کرد. می‌گفتم: حاج آقا ما یک چیزی گفتیم، شما ما را شرمند نکنید ولی تا کاروان اعلام می‌کرد فردا فلان ساعت جلسه داریم، اول از همه آقای عسگراولادی می‌آمد. این هم نشانه محبتشان بود و هم توجه ایشان به حفظ نظم و حفظ جمع.

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگراولادی**

می‌کنم آخر عمرم است، دعا کنید با حسن عاقبت از دنیا بروم». ایشان همیشه این را تکرار می‌کرد. دلش می‌خواست در مسیری که قدم برمی‌داشت، عاقبت به خیر باشد. بعد از ایمان و روحیه انقلابی، مهم‌ترین خصوصیت ایشان همین روحیه امدادی بود. امام هم علاوه بر جنبه‌های ایمانی آقای عسگراولادی، ایشان را به خاطر همین روحیه خیلی دوست داشت، چون امام خودش همیشه به فکر محرومین بود و کمک به محرومین را بعد از اصول انقلاب اصل می‌دانست. به هر حال ایشان گفتند دیگر معلوم نیست زنده بمانم. یک مقدار هم برای پول و قبض‌های امدادی آوردند و بعد خداحافظی کردند. ایشان آن روز که از دفترما تشریف بردند، حالت خداحافظی همیشه داشتند. برای بنده فقدان این بزرگوار خیلی سنگین آمد. دوستان ما، همه خوب هستند. شما همه‌تان خوب هستید و بنده هیچ وقت به پای شما نمی‌روم! بزرگوارید، فداکاری و سختی‌ها را تحمل کردید. ما هم به عنوان یک طلبه هستیم، ولی مرحوم آقای عسگراولادی یک مسلمان انقلابی بودند که کار و روش ایشان برای همه اسوه بود.

بعضی از بیاناتی هم که این اواخر داشتند، همان طور که اشاره کردم ناشی از ایمان ایشان بود. همیشه می‌گفتند: می‌ترسم کاری بکنم یا حرفی بزنم که برخلاف رضای خدا باشد یا کسی را از اسلام دور کند، دلم می‌خواهد جاذبه‌ام بیشتر باشد، نسبت به همه حالت جذب داشته باشم. این روشی بود که این اواخر داشتند و همه هم می‌دانید.

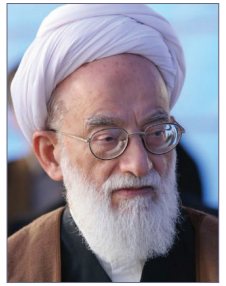
خداییش رحمت کند و روحش شاد باشد. به فرزندان، خانواده و دوستانی که همیشه با ایشان همراه و یار بودند تسلیت عرض می‌کنم. حدیثی که خواندم در وفات بعضی از علمای مراجع خوانده می‌شود: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ تَلَمَّ فِي الْأَسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ»، اگر یک مؤمن فقیه از دنیا برود، رخنه‌ای در دیوار اسلام ایجاد می‌شود که هیچ چیز نمی‌تواند آن را سد کند. مرحوم آقای عسگراولادی هم مؤمن بود و هم فقیه. یعنی فقط مؤمن خالی نبود. ملا و چیز فهم بود. با قرآن ارتباط داشت، تفسیر خوب می‌گفت، فقه می‌دانست، آنچه را که نمی‌دانست به دنبالش می‌رفت. واقعا مؤمن فقیه بود... این حدیث می‌گوید: مؤمن فقیه، نگفته است مرجع تقلید. این طور نیست که بگوییم حالا جای آقای عسگراولادی کس دیگری می‌آید. البته دوستان در انتخاب جایگزین دقت می‌کنند، ولی طبق این حدیث «لَا یَسُدُّهَا شَیْءٌ». جای عسگراولادی کسی نمی‌آید. ممکن است خیلی افراد خوب باشند و امتیازاتی هم داشته باشند، ولی امتیازات عسگراولادی جای خودش هست.

حالا اگر کس دیگری هم بیاید امتیازات خودش را خواهد داشت، اما این حدیث می‌گوید «لَا یَسُدُّهَا شَیْءٌ»، هیچ چیزی جای آن را نمی‌گیرد. نمی‌گوید کس دیگری جایش می‌آید. بنابراین آقای عسگراولادی هم «لَا یَسُدُّهَا شَیْءٌ» است و هیچ کس جای ایشان نمی‌آید و واقعا در این جلسه جای خالی ایشان را می‌بینیم، ولو این که جانشین هم برای ایشان بگذارید، این جای خالی «لَا یَسُدُّهَا

نه انقلابی مسلمان! برای شناخت تمام انقلابیون در تاریخ اسلام باید به این نکته توجه کنیم. در اول اسلام هم یک عده انقلابی بودند و مسلمان شدند، انقلاب برایشان اصل و اسلام برایشان وسیله بود. بنابراین بنده این تفسیر را همیشه دارم که مسلمان‌های ما در تمام مراحل تاریخ اسلام، دو دسته کلی بودند، البته دسته‌های فرعی دیگر هم بودند. یک عده واقعا مؤمن بودند و اسلام را به عنوان یک دین انقلابی پذیرفتند، ولی یک عده انقلابی بودند و اسلام را ابزار قرار دادند و لذا هر جایی که برخلاف میلشان بود، اسلام را کنار گذاشتند.

اول انقلاب هم دیدیم مجاهدین خلق و دیگران بودند که اظهار اسلام می‌کردند. در زندان می‌گفتند: ما ۴۰ تا خمینی داریم! از این حرف‌ها می‌زدند، اما می‌دانستیم دروغ می‌گویند. کمونیست‌ها هم حتی امام را به عنوان رهبر انقلابی قبول کردند! به هر حال مرحوم عسگراولادی مؤمن انقلابی بودند نه انقلابی مؤمن و این خیلی مهم است. الان هم در همین جمع‌های خودمان گرفتاری داریم. کسانی که انقلاب برایشان مقدم بر اسلام است. لذا هر جا مطابق میل و سلیقه‌شان نباشد، زیرش می‌زنند! حالا یا علنی یا غیر علنی. این شناخت خیلی مهم است. امام روی این مسئله خیلی تکیه می‌کردند. شنیده‌اید که در نجف یکی از آقایانی که الان هم هستند، خواستند بین مجاهدین خلق و امام آشتی بدهند! اسمش را نمی‌گویم، شاید بعضی‌ها بدانید، ولی امام گفتند: کتاب‌های اینها را خوانده‌ام و با اسلام نمی‌خواند، این حرف‌هایی که اینها می‌زنند با اسلام نمی‌خواند و نمی‌توانند بیایند و به عنوان یک مؤمن بیعت کنند. همه این را می‌دانید و این حرف برایتان تازگی ندارد که امام در تاریخ اسلام و تشیع شخصیت بسیار بزرگی بودند. مثل امام یا پیدا نمی‌شود یا خیلی کم پیدا می‌شود. امام شناخت بسیار بالایی از شخصیت‌های معاصر داشتند و لذا اگر مرحوم آقای عسگراولادی را دوست داشتند، به همین دلیل بود. امام کسانی را که واقعا ایمان داشتند قبول داشتند، ولو این که گاهی اشتباه می‌کردند. می‌گفتند: اینها مؤمن هستند اما ممکن است گاهی هم اشتباه کنند، معصوم که نیستند، اما امام بعضی‌ها را قبول نداشتند. گاهی با آنها سازش می‌کردند، اما قبولشان نمی‌کردند. ممکن بود بپذیرند و حتی پستی و مقامی هم بگیرند، اما امام قبولشان نداشتند. اسلام و ایمان بر همه چیز مقدم است. گاهی هم ممکن است با بودن ایمان ظاهرا شکست‌هایی هم پیش بیاید، اما اگر بخواهیم برای رفع شکست دست از ایمان برداریم، پسندیده نیست.

برادران عزیز! آقای عسگراولادی به بنده خیلی لطف داشتند و سه چهار روز قبل از این که به بیمارستان بروند، به اینجا تشریف آوردند. البته حالشان بر حسب ظاهر طوری نبود، ولی حس کردم ایشان حالت خداحافظی دارند! معمولا اینجا تشریف می‌آوردند و چیزهای امدادی و کمک به محرومین را می‌آوردند. با من خداحافظی کردند و گفتند: «بعید است دیگر بتوانم باقی بمانم، فکر



**خدا را بر هر چیز  
دیگری ترجیح می‌داد**  
آیت الله محمد امامی  
کاشانی

جایگاه صدق در بهشت جایگاه بسیار رفیعی است. آنها کسانی هستند که در تمام مراحل صادقند، نه تنها در گفتن، بلکه حالاتشان هم حالات صدق است. گاهی انسان دروغ نمی‌گوید، اما این مرحله اول صدق است، ولی بعد کردار و حالات انسان است که صداقت او را بازتاب می‌دهد تا برسد به آنجا که انسان بشود مجسمه صدق.

بعضی از انسان‌ها این جور پیش می‌روند، مرحوم عسگر اولادی هم این‌گونه بودند. بنده از آغاز که ایشان را دیدم، صفا و خلوصشان مرا جلب کرد و بعد در ادوار مختلف بیشتر به ایشان ارادت پیدا کردم.

این اولین خصوصیت ایشان بود. منصور بزرگ خدمت امام صادق (ع) آمد و عرض کرد: «چطور است که شما این قدر سلمان را دوست دارید و همواره از او نام می‌برید؟» حضرت صادق (ع) فرمودند: «الثلاث الخصال» ما در سلمان سه خصلت را سراغ داریم. یکی «إِثَارَةُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَي هَوَى نَفْسِهِ» بعد از رحلت پیامبر اکرم

(ص) اصلاً تردید نکرد. بعضی‌ها یک چیزی به خاطرشان آمد، ولو پنج دقیقه بعد برگشتند، ولی جناب سلمان از همان ابتدا معرفتی داشت که این ایثار را کرد.

ویژگی دوم این بود که او «حَبَّةٌ لِلْفُقَرَاءِ وَ اخْتِيَارُهُ أَيَّامَ عَلِي أَهْلِ الثَّرْوَةِ وَ الْعَدَدُ». خصلت سوم «حَبَّةٌ لِلْعُلَمَاءِ».

فرمود این سه چیز است که مرا نسبت به سلمان فارسی تا این حد علاقمند کرده است. این جمله الان به خاطر آمد که «وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» که بعضی از اصحاب از پیامبر اکرم (ص) پرسیدند: «آخِرِينَ مِنْهُمْ چه کسانی هستند؟» سلمان کنار دست پیامبر (ص) نشسته بود. ایشان دست گذاشتند روی شانه سلمان و فرمودند: «لَوْ كَانِ الْعِلْمُ (یا لَوْ كَانِ الْإِيمَانُ) مَنْوُوطًا بِالْثَرِيَّا لَتَنَا وَ لَهْ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ». این حدیث را از زمانی که شنیدم همواره به این نکته فکر کرده‌ام که این معرفت و دانش همواره در فارسی زبان‌ها خواهد بود و خدمات بزرگی به اسلام خواهند کرد. من یکی از این رجال را آقای عسگر اولادی می‌شناسم. یعنی ایثار داشت و خدا را بر هر

چیز دیگری ترجیح می‌داد و هر چیزی را که تشخیص می‌داد، به تکلیف عمل می‌کرد. البته ممکن است انسان گاهی در تشخیص اشتباه کند، لیکن سعی خود را می‌کند که آن اشتباه را جبران کند. البته بنده در ایشان اشتباهی را سراغ ندارم. حتی در باره سخنان اخیر ایشان هم که یک چیزهایی می‌گفتند، می‌گفتم: ایشان حساب جامعه را کرده و این حرف را زده است. نامه‌هایی را که افرادی به ایشان

می‌نوشتند و پاسخ‌هایی را که ایشان می‌دادند در مطبوعات دنبال می‌کردم و می‌دیدم مرحوم آقای عسگر اولادی دارد به نقطه‌ای نگاه می‌کند که اینها نگاه نمی‌کردند. ایشان یکپارچگی و وحدت در کشور را می‌دید و این که همه باید زیر یک خیمه واحد باشند و این پراکندگی‌ها را باید به تدریج تحت لوای ولایت جمع و جورشان کرد. این مسئله که انسان «لا یخافون لومه لائم» باشد، یعنی واهمه‌ای نداشته باشد که او چه می‌گوید و این چه می‌گوید، ایشان این طوری بود و اصلاً اعتنائی به این چیزها نداشت و آنچه را که تشخیص می‌داد رضای خداست عمل می‌کرد و این واقعاً قابل تقدیر است.

بعد هم که کمک به فقرا، مستضعفین و دوستدار علم و عالم بودند. می‌دیدم سه تا خصلتی را که امام صادق (ع) در مورد سلمان به کار برده‌اند، مرحوم آقای عسگر اولادی در خود دارد. ما گاهی گلایه می‌کنیم که اخلاق مردم ایران خراب شده است و چنین و چنان. با تمام اینها آدم‌های بسیار خوبی پیدا می‌شوند که یکی از آنها مرحوم آقای عسگر اولادی است که همه اینها را تطهیر می‌کند، یعنی انسان می‌بیند در جبهه حق افرادی وجود دارند که خیلی می‌ارزند و هیچ جای کره زمین نظیر آنها پیدا نمی‌شود. ایشان این چنین بود «رحمه الله علیه» و اینها از اعوان حضرتندان‌شاءالله.

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگر اولادی**



**مورد اعتماد  
کم نظیر مرجعیت**  
آیت الله رضا استادی

قدری که انسان در مورد آقای عسگر اولادی فکر میکند امتیازهای خصوصیات زیادی در ایشان بود و برکاتی داشت که برای آینده است. شاید ما در مجموعه‌های سیاسی نداشته باشیم که مانند مولفه سه چهار دهه ادامه پیدا کند و این بنظر می‌آید مروهون شخص ایشان بوده است. همینطور کمیته امداد که در طول این بیشتر از سی سال در خیلی جاها جابجایی زیاد شده، ولی در این مجموعه هم نبوده است که به واسطه مرحوم عسگر اولادی بود.

مدیر متواضع تواضعش باعث موفقیتش میشود و مدیر متکبر باعث می‌شود افراد با او دشمن شوند. من مکرر در ملاقات با ایشان و دوستان ایشان عرض می‌کردم، اعتماد به کمیته امداد را که می‌گوئیم، به شخص شما برمی‌گردد. ما کمتر انسانی سراغ داریم که اینقدر مورد اعتماد امام و رهبری و مراجع و متدینین باشد. نه یک سال و دو سال و ۵ سال؛ این اعتماد ادامه پیدا کرد.

زیاد پیش می‌آید انسان به کسی اعتماد می‌کند، اما وسط کار سست و بی



**ره پیموده ولایت**  
آیت الله سید  
محسن خرازی

تبعیت ایشان از ولایت فقیه از حضرت امام بعد هم مقام معظم رهبری مشهود بود. ایشان با حجت قدم برمی‌داشتند. حضرت ولی عصر «ارواحنا له الفداء» از ما خواستند با حجت قدم برداریم و علما را حجت قرار دادند. سعی ایشان بر این بود که با حجت قدم بردارند و کارهایشان را با نظر حجت خودشان هماهنگ کنند. این خیلی ارزشمند است. این که ایشان از خطراتی که متوجه برخی جوامع شد مصون ماندند برای این بود که از امام و حجت زمانش منحرف نشد. جمعی هم که کنارشان بودند نگذاشتند آنها هم منحرف شوند. این خصلت ان‌شاءالله در دوستان هم باشد و ادامه یابد. یکی از چیزهایی که به انسان ضرر می‌زند این است که انسان هوای نفسش به او غلبه کند. هوای غالب عقل را مغلوب می‌کند، عقل که مغلوب شد، نمی‌تواند آن‌طور که خدا می‌خواهد حرکت کند. همه گرفتاری‌های ما برای مغلوب بودن عقل ماست که مغلوب می‌شوند. طریقه ایشان را زنده نگه دارید. نگذارید اختلاف بنشیند، هواها و هوس‌ها غالب شوند. خودتان هم هوشمند هستید، ایشان هم هوشمند بودند، ولی مراقبت لازم است. علمای اخلاق می‌گویند آدم باید مراقب باشد و اگر مراقب نباشد گرفتار می‌شود.

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگر اولادی**



**توصیه او را به  
یاد داشته باشید**  
آیت الله محی الدین  
حاتری شیرازی

این جمله را که آقای عسگر اولادی گفت، شعاع مؤتلفه کنید و بگویید: «مؤتلفه می‌خواهد مسلمان باشد، نمی‌خواهد قهرمان باشد». باید کارها این‌گونه باشد که پیش از کار یاد خدا، حین کار یاد خدا و بعد از عمل یاد خدا. ان‌شاءالله در جلسات خودتان این را کارخانه‌ای قرار بدهید که مردم خام از طرفی بیایند و پخته بروند، بی‌شکل بیایند و متشکل بروند. یعنی اینها با هم قفل نمی‌شوند، شما متشکلش کردید. جوری ترتیب بدهید که اینها با هم قفل شوند و به هم جوش بخورند. مؤتلفه را به کارخانه آدم‌سازی تبدیل کنید که از این طرف خام را بگیرید، پخته پس بدهید. کم تجربه بگیرید، مجرب پس بدهید. غیر سیاسی بگیرید، سیاسی پس بدهید و تا زمانی که هنوز جامعه ما نتوانسته است از نفوذی‌ها در اعضا ایمن باشد و اطلاعاتش به آن اندازه قوی شود که بتواند حزب فراگیر درست کند و هنوز زود است، شما یک وظیفه دارید و آن این که هر جا دیدید رخنه‌ای هست آن را بگیرید و بتوانید یک آچار فرانسه برای نظام باشید.

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگر اولادی**

برخی خوششان نیامد، دلسوزی او را می رساند، اعتماد به نفسشان را می رساند. ایشان واقعا پیرو این و آن نبود، خودش روی پای خودش بود. باید در آینده برای بقای موفتلفه، به این مسئله توجه کنید که ایشان خودش متدین بود و واقعا در انتخاب افراد و همکاران هم، ملاکش تدین بود. چون ما با ایشان از خیلی سال پیش آشنا بودیم. ایشان جزء هیئت امنای موسسه در راه حق هم بودند. چه کمیته و چه حزب اگر جلساتی و همایشهایی دارند، باید روی معنویات خیلی کار شود، باید روی دیانت افراد خیلی کار شود. اینکه خداترسی و تقوا باشد اینهاست که میتواند مجموعه ای را خوب نگه دارد.

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگراولادی**

یکی از مهم ترین مشکلات ما، که در آن جلسه هم به ایشان عرض کردم، این بود که ما کارهای زیادی در جامعه انجام می دهیم، هر کس به سهم خودش، اما هر کس موفق تر است، معلوم است ارتباطش با خدا بیشتر است. قصه ای از مرحوم شوشتری نقل می کنم که گفتند: رفت منبر و گفت ایها الناس آدمم شما را دعوت به شرک کنم! عالم و مجتهد می رود منبر و دعوت به شرک می کند؟ تکرار کرد: اگر قبلی ها آمدند شما را دعوت به توحید کردند، آدمم شما را دعوت به شرک کنم! تاکید بیش از این چیست؟ گفت: آدمم بگویم خدا را شریک کارتان قرار بدهید. معتقدم آقای عسگراولادی از آن چهره هایی بود که نسبت زیادی از این شرک ها داشت و با خدا شریک شده بود.

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگراولادی**

چه اصولگرا همه و همه وقتی تیرهایی را که می زدند و سرمقاله ایی را که می نوشتند می خواندم، می دیدم با عظمت از این مرد یاد می کردند. هنر هم در همین بود.

بعضی ها هستند که به تعبیر مرحوم مطهری «رحمه الله علیه» در قضیه دافعه و جاذبه با همه خوبند و همه هم با او خوبند، اما رفتارشان به گونه ای است که کسی نرنجد و هیچ اصولی را هم برای خودش قائل نیستند. آن شعر معروف «چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی / مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند»، مرحوم مطهری این را مذموم می دانند و درست هم هست، چون در جامعه برخی منحرف یا ظالم اند. اگر با ظالم برخورد کنید، قطعاً دشمن شما خواهد شد. منکری را انجام می دهد، نهی از منکر می کنید، دشمن شما می شود. اینکه یک جواری با شما که دل همه را به دست بیاورد

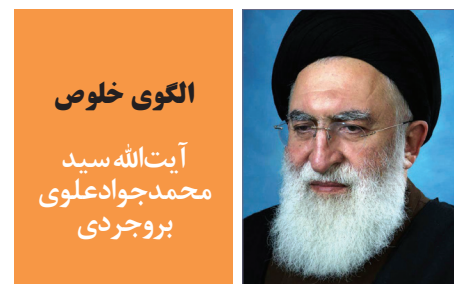


از دست خواهید داد. آقای عسگراولادی هم حزب را داشت و هم کمیته را و هم کارسازیهای فراوانی داشت. من خبر ندارم کار گشایی های ایشان مربوط به کمیته بود یا کمیته نبود، چون جاهای متعددی ما به ایشان مراجعه می کردیم که در ضوابط کمیته چنین چیزی نبود، اما ایشان کمک می کرد، خیلی گرفتاریها را حل می کرد. درخواست من این است که اگر در چهارچوب کمیته هست که هیچ، اگر خارج از کمیته هر کس موثر بوده، باید ادامه پیدا کند. شاید بهترین کاری از ایشان که می تواند در آینده نتیجه داشته باشد، این کار راه-اندازی هاست. ما به ایشان ورشکست معرفی می کردیم کمک می کرد، بیمار و طلبه گرفتار معرفی می کردیم کمک می کرد. از نظر سیاسی هم این مطالبی که ایشان در اواخر عمرشان بیان کردند، که برخی خوششان آمد،

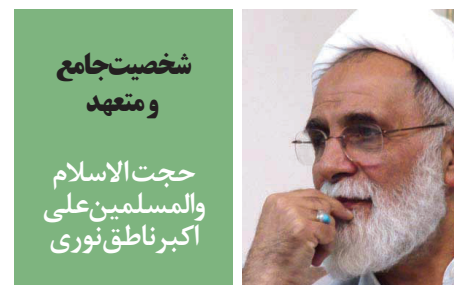
خودشان را نسبت به روحانیت متعهد می دانستند که این مجموعه باید حفظ شود تا شیعه حفظ شود و مرحوم عسگراولادی از تبار کسانی بود که به عنوان پشتوانه روحانیت عمل کردند. باید به این واقعیت توجه کرد که الان حزب مؤتلفه اسلامی دارد رسالتی بسیار مهم تر از گذشته را انجام می دهد و آن رسالت مهم، این است که انسان در مسیر و طبق اصول و مبانی حرکت کند. در آخرین سفری که ایشان به قم تشریف آوردند، رسماً تقدیر و تشکر کردم از حرکت آخر ایشان و موضع گیری هایی که سال گذشته داشتند. واقعا حرکت بسیار زیبایی بود. ایشان هم نکاتی فرمودند و مسائلی را گفتند که علی ای حال، منیت نداشتند. گفتند: بین خودم و خدای خودم فکر کردم در این مرحله چه کار کنم؟ معتقدم این حرکت خیلی مؤثر، مفید و کارساز بود. آنچه برای ایشان مهم بود خلوص نیت بود، ارتباط خودش با خدای خودش بود.

که مقامشان عالی هست، متعالی بگرداند و به شما هم توفیق عنایت کند که راهی را که ۵۲ سال طی شده است، ادامه بدهید. ان شاء الله اهداف مرحوم عراقی مرحوم عسگراولادی و مرحوم حاج سعید امانی «رحمه الله علیهم» را با توان پیش ببرید و آن آثار و برکات همچنان تداوم داشته باشد و تفکر آقای عسگراولادی کمرنگ نشود. دلم نیامد بگویم کاری نکنید این تفکر دفن شود، ولی کمرنگ نشود. مرحوم آقای عسگراولادی به گونه ای عمل و زندگی کرد که سخت هم هست. یک کسی هم بنا باشد متقی و متدین باشد و مسئولیت های مختلف را هم اعم از اجرایی و غیر اجرایی به دوش بگیرد و در چهارچوب اعتقاداتش هم باشد، از چهارچوب هم بیرون نزند و در عین حال مورد احترام و علاقه همه جریان ها هم باشد. این هنر مرحوم عسگراولادی است و دیدید بعد از فوت ایشان همه صاحبان قلم، چه روشنفکر، چه غیر روشنفکر، چه اصلاح طلب،

تفاوت می شود! ولی این اعتماد نسبت به ایشان به معنی واقعی کلمه ادامه داشت اگر به کمیته اعتماد داشتند، یکی از عوامل مهمش ایشان بود. اگر حزب مؤتلفه را حزب دینی و مذهبی می دانستند، نمی خواهم منحصر کنم، ولی بنظرم اعتماد به ایشان خیلی در آن دخیل بوده است. باید همه مواظب باشید این اعتماد بماند. یک چیزهایی نیابت بردار نیست، خیلی باید رویش تکیه و دقت کنید که اگر انشاء الله عمری بود، ما ۵ سال، ۱۰ سال دیگر خدمت شما رسیدیم، ببینیم همه چیز عین سابق مانده است. اخلاص ایشان در این قضیه مؤثر است، پیش بینی های ایشان هم مؤثر است، اما عملکرد افراد هم خیلی مؤثر است. اگر خدایی نکرده حرفهایی پیش بیاید، اگر در این دو مجموعه اختلاف جزئی پیش بیاید، سر هر قضیه ای، بدانند به این اعتمادها لطمه می خورد و انصافا سرمایه ای



مرحوم آقای عسگراولادی وارث حرکتی بود که در طول تاریخ شیعه، به عنوان پشتوانه روحانیت در میان مردم عمل کرده است و همیشه در طول تاریخ، افرادی این گونه عمل کرده اند. مرحوم عسگراولادی سیاسی بود، اما سیاسی بودن او مولود مذهبی بودن و تدینش بود، یعنی اگر امروز مرجع تقلید به او می گفت: نباید در هیچ کاری دخالت کنید، خودش را کنار می کشید. از قدیم الایام کسانی بوده اند که



هم مرحوم آقای عسگراولادی و هم خانمشان، در دوران مبارزه سهم زیادی داشتند. یادم هست ایشان جزوه ای در زندان نوشته و به خانمشان تقدیم کرده و در آن جمله ای نوشته بودند که حاکی از این بود که خانمشان همه بارهای زندگی را به دوش کشیده بودند. ان شاء الله خدا هر دوی آنها را رحمت و درجاتشان را متعالی کند و شهدای مؤتلفه مرحومان حاج صادق امانی، محمد بخارایی، مرتضی نیک نژاد و رضا صفارهرندی را



و هیچ کسی نرنجد، معنایش بی تفاوتی و مذموم است، اما هنر یک شخصیت جامع و متعهد این است که چهارچوب و اصولش را گم نمی‌کند و آنچه که تکلیفش هست، از سطح حکومت تا پایین، قبل از انقلاب و بعد از انقلاب انجام می‌دهد. هم در چهارچوب حرکت می‌کند و هم آن چنان هنرمندانه این کار را انجام می‌دهد که همه به نیکی و سنگینی از او یاد می‌کنند و اگر هم نقد می‌کند، همه می‌فهمند که نقد دلسوزانه، منصفانه و مؤدبانه است. گاهی هم خیلی جدی و تند می‌گفت، اما در چهارچوب حرف می‌زد؛ خیلی سنگین و متین. در آن هتک، بی‌احترامی، بی‌ادبی و بی‌اخلاقی نبود. حفظ مواضع بود و در عین حال هم راه سنگین و رنگینی را طی کرده بود.

حقیقتاً انصاف آقای عسگراولادی خیلی والا و واقعاً منصف بود، ضمن این که متواضع هم بود. این اواخر ایشان مصاحبه‌ای کرده بود که من ندیده بودم، بعداً برایم نقل کردند. بعد از فوت ایشان هم تلویزیون تکرار و پخش کرد. بار اول که به بیمارستان رفتم، نشد با ایشان صحبت کنم، بار دوم هم که خواب بودند. از ایشان راجع به شورای هماهنگی پرسیده بودند و می‌شد که ایشان چیزی

نگوید. «از ایشان پرسیده بود می‌خواهید نقش آقای ناطق را در این انتخابات بازی کنید؟» تعبیر به قدری متواضعانه بود که شب وقتی رفتم منزل، دیدم بچه‌ها که مصاحبه را در تلویزیون دیده بودند، سخت تحت تأثیر این ادب و اخلاق قرار گرفته بودند، گفتند خیلی تعبیر بزرگوارانه‌ای کرد. این ادب، تواضع و اخلاق، بی‌نظیر بود و انسان خیلی که تسامح کند می‌گوید: کم‌نظیر بود. ایشان صاحب‌تعبد، اخلاق، تواضع، جامعیت و ادب بود و در عین حال خوش‌فکر و با حافظه بسیار عالی. حافظه ایشان در این سن و سال و با این مشکلات، حافظه کم‌نظیری بود. وقتی در فاز تاریخ می‌رفت، انسان می‌دید که ریز قضایا را به یاد دارد! از ۴۰، ۵۰ سال قبل و از زمان آشیخ محمدحسین زاهد در مسجد کوچک، قضایا را به یاد داشت و می‌آمد جلو و همه را مرتب بیان می‌کرد و می‌گفت الی یومنا هذا!

به هر حال امیدوارم دوستان در مؤتلفه با همان نگاه کار را پیش ببرند. ایشان ضمناً صدر شرخش هم خیلی بالا بود. یکی از چیزهایی که باعث می‌شد من خیلی برای ایشان احترام قائل شوم، غیر از پیشکشوت بودن و سابقه مبارزات و خدماتشان و بزرگ‌تر بودنشان که همیشه برایم محترم بوده و هست، شرح صدر ایشان بود. به تعبیر آقای پرورش

که خدا رحمتش کند- سینه چاک بود و تحمل افراد با نگاه‌ها و دیدهای مختلف را داشت. تنگ‌نظر نبود. بسط ید و سخاوت داشت. هم در رسیدن به مردم تنگ‌نظر نبود و هم از نظر سیاسی. مهم این است که چهارچوب و اصول داشت و در چهارچوب خودش حرکت می‌کرد، اما آدم تنگ‌نظری هم نبود و با هر کسی با هر تفکر و گرایشی که می‌نشست، در عین حفظ چهارچوب خود با احترام و سعه صدر برخورد می‌کرد. امیدوارم ان‌شاءالله مؤتلفه همین سیره و روش ایشان را الگو قرار بدهد و جلو برود تا بتواند ان‌شاءالله این راه را پیش ببرد و نیروهای جدیدی را بار بیاورد و کادرسازی کند. خود مرحوم آقای عسگراولادی این تعبیر را داشتند که مؤتلفه باید پوست بپندازد. این اصطلاح را زیاد به کار می‌بردند، می‌گفتند: «پوسته‌شکنی». حالا واقعاً مؤتلفه باید این کار را بکند و نسل سوم و چهارم را بسازد و کادرسازی کند، چون بعداً اگر خدای ناکرده نوبت ما شد و رفتیم، نسل‌ها بمانند و این امانت را بتوانند نگهداری کنند و ان‌شاءالله این تفکر را به نسل بعد بسپارند و تداوم داشته باشد، چون انقلاب و این نظام تداوم دارد. باید این رسالت‌ها تداوم داشته باشد.

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگراولادی**



راه اورا ادامه دهید  
حجت الاسلام  
والمسلمین سید  
مهدی طباطبایی

«فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» (۱) امام سجاد(ع) می‌فرماید برای همه مردم آنچه که در قیامت مهم است اعمال آنهاست و اعمال هرچه بیشتر منوط به افکار اشخاص است. این که انسان چه جور فکر کند، همان جور عمل می‌کند. به دنبال این حضرت سجاد(ع) فرمود: «لَا يَنْفَعُ غَدَاةً إِلَّا مَقْدَمُهُ تَقْدِمُهُا مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ». هیچ چیزی به شما نفع نمی‌دهد، مگر کارهایی که برای خودتان در عالم برزخ پیش فرستاده‌اید. کمتر سخنی که گاهی مطرح می‌شود و بهتر است مطرح شود این است که آثار عمل گذشتگان صالح نه تنها در دنیا از بین نمی‌رود، بلکه بعد از آنها آثار عملشان تقویت می‌شود. جالب است به روح همان در گذشته هم می‌رسد. تعبیر شده که «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۲) مال شهداست، برای همه مؤمنین است. آنها امتیازی دارند که عند ربهم یا عند الله یا عند الرحمن هستند. اقلش این است که می‌فرماید: «ارْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً» \*فَادْخُلِي فِي عِبَادِي\* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» (۳) برایم بسیار روشن است که نه تنها مرحوم عسگراولادی، بلکه همه صلحا مثل شهید عراقی روحشان هم اکنون مددکار ما زنده‌هاست. هیچ شکی هم ندارد. البته هر کسی امتیاز خاص خودش

را دارد. نکته‌ای که قابل ذکر است این است که روح ایشان در مؤتلفه باقی خواهد ماند و باقی معنویاتی که در ایشان بود. باید بگوییم مغرور نشوید. گاهی غرور انسان را بیچاره می‌کند، لذا اظهار نمی‌کنم، اما در درونم شما را به همین دلیل که همراه و هم‌سنخ ایشان بوده‌اید واجد ویژگی‌های برجسته می‌دانم، چون اگر هم سنخ نبودید، نمی‌توانستید با هم کنار بیایید. سنخیت دینی و افکاری هم داشتید.

موارد استثنایی در هر کسی هست، اما آشنایی بنده با ایشان اولین دفعه قبل از ترور منصور و در منزل حاج میرمحمد امینی یزدی بود که پسر ایشان حسین آقا الان داماد آیت الله حاج آقا حسن قمی است. در آنجا با شهید حاج مهدی عراقی و مرحوم آیت الله محی الدین انواری در مشهد تشریف داشتند. آقای آیت الله مکارم شیرازی هم به عنوان زائر به مشهد آمده و در آن جلسه بودند، اما زیاد ننشستند. صحبت‌هایی که رد و بدل شد و حرف‌هایی که مرحوم آقای عراقی زدند و همین‌طور مرحوم آقای عسگراولادی همه کاشف از سلسله مسائلی در آینده بود. باید بگویم آن جمع حرف را نگرفتند. بعداً که آثارش نمودار شد، فهمیدیم اینها جلوات الهی دارند. هیچ شکی هم در این جهت نیست. قطعاً فوت ایشان رخنه در اسلام، انقلاب و انقلابیون هست. «لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ» هم هست. اما آنچه که اهمیت بیشتری دارد این است که شما که آشنایی و شناخت بیشتری از ایشان دارید، روش ایشان را بیشتر و بهتر ادامه بدهید. ان‌شاءالله بهتر از گذشته و به عنوان این که کسری ایشان هم جبران شود، با دقت بیشتری ادامه می‌دهید، مخصوصاً الان که رئیس‌جمهور جدید آقای روحانی سر کار آمده است،

نقدها و انتقادهای به هم مخلوط نشوند و با دقت نظر اینها را از هم جدا کنند که خدای ناکرده نقد انتقامجی نباشد و لطمه‌ای وارد نشود.

ضمن تجلیل از مرحوم آقای عسگراولادی موفقیت همه اعضای مؤتلفه را از خداوند خواستارم و همیشه هم در خدمتتان خواهم بود. همه گروه‌ها و جریان‌ها برای ما عزیز و محترمند، اما آن جریانی که در تمام طول انقلاب خود را به عنوان عبد صالح نشان داده، المطيع لله و للرسوله و لامير المؤمنين و بعد هم اطاعت از ولایت و رهبری بوده است، شما بوده‌اید و شک هم ندارم. شاید بنده به دلایل مختلف با همه گروه‌ها نشسته و صحبت کرده‌ام، چون علاقه دارم بدانم چه کار می‌کنند، اما شهادت می‌دهم اجل، اعلی، افهم و افخم حتماً شما هستید و از خودتان مراقبت کنید که ان‌شاءالله باز هم باشید، چون از حالا به بعد حوادث بیشتر می‌شوند. فکر نکنید کمتر می‌شوند. حوادث دارند به شکل دیگری پیش می‌روند. بعضی مواقع رنگ عوض می‌کنند و طبیعتاً به شناخت و دقت بیشتری نیاز است.

مدد روح را ضعیف نشمرید. قطعاً به یاری‌تان خواهد آمد، مشروط به حفظ کبان ایشان.

**پی‌نوشت‌ها:**

- (۱) قرآن کریم، سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱
- (۲) قرآن کریم، سوره آل‌عمران، آیه ۱۶۹
- (۳) قرآن کریم، سوره فجر، آیات ۲۸-۳۰

**\*بیانات در جمع خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت استاد عسگراولادی**



آنچه پیش روی دارید، متن ۱۷ گفت و شنود تفصیلی با یاران و نزدیکان مرحوم استاد حبیب الله عسگر اولادی در باب منش فردی و اجتماعی-سیاسی آن بزرگ است که میتواند به مثابه آئینه ای از کارنامه او باشد. امید است که نقل اینگونه خاطرات، بتواند تاریخ پژوهان انقلاب را به کار آید و بر غنای پژوهش های آنان بیفزاید.

درآمد

۱۷ گفت و شنود تفصیلی در باب منش فردی و اجتماعی-سیاسی استاد  
حبیب الله عسگر اولادی

مجاهد صادق در آئینه روایت ها



فقید سعید، مجاهد صادق و صابر، مرحوم ابوالفضل حاجی حیدری، از چهره هایی بود که فقدان حبیب راچندان تاب نیاورد و در فاصله کوتاهی پس از رحلت عسگراولادی، به آن عزیز پیوست. او به مناسبت اربعین رحلت استاد، گفت و شنودی پرنکته انجام داد که ماحصل آن پیش روی شماست. یادش گرامی باد.

ممنون که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید. از رابطه خودتان با آقای عسگراولادی برایمان بفرمایید و این که از چه دوره ایشان را درک کردید؟ با توجه به این که با ایشان نسبت هم دارید، از چه زمان به ایشان علاقه پیدا و با ایشان کار کردید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. بنده هم تشکر می‌کنم از این که این فرصت را در اختیار ما قرار دادید که در خدمتتان باشیم. من در مقدمه عرایض باید نکته‌ای را متذکر شوم که می‌دانید، من منسوب ایشان هستم و ایشان دایی بنده بودند. قبل از هر چیز باید عرض کنم که نسبت بنده با ایشان، سایه‌ای بر مطالبی که عرض می‌کنم، نخواهد انداخت! یعنی من می‌خواهم واقعیت‌ها را آن گونه که لمس کردم و شاهد بودم، بیان کنم. چون گاه اتفاق می‌افتد که انسان تحت تأثیر این نسبت قرار می‌گیرد و مسائل را طور دیگری می‌بیند، ولی من می‌خواهم واقعیت‌ها را در این فرصت کم و تا جایی که مجال هست بیان کنم.

من از طفولیت این توفیق را داشتیم که در کنار مرحوم آقای عسگراولادی باشم. یعنی بعد از این که تحصیلات ابتدایی‌ام تمام شد، به خاطر شرایطی که از نظر اقتصادی برای پدرم پیش آمده بود، ضرورت خانواده این بود که به رغم علاقه‌ای که به تحصیل داشتم، ترک تحصیل کنم و وارد بازار کار شوم. دوران تحصیل و حتی قبل از دوران ابتدایی، نسبت به آقای عسگراولادی علاقه خاصی داشتم و همین علاقه باعث شد موقعی هم که وارد بازار کار شدم، پس از فرصت کوتاهی، در خدمت ایشان فعالیت کنم. چون آقای عسگراولادی دفتر و فعالیتی داشتند و با اخوان شایقی شریک بودند، ایشان دعوت کردند بروم و در آن دفتر مشغول کار شوم. این را از این جهت عرض می‌کنم که ارتباط ما به همین علت نزدیک‌تر هم شد. مدت زمانی این مشارکت ادامه داشت و بعد

آقای عسگراولادی از شرکای خود جدا شدند. در عین حال که شرکای ایشان، اخوان شایقی علاقمند بودند من در دفتر آنها ادامه کار بدهم، در یک فرصت کوتاه، از آن آقایان خداحافظی کردم و به دفتری که آقای عسگراولادی گرفته بودند، رفتم. شغل ایشان هم این بود که برنج و برخی از اقلام حبوبات را به مغازه‌داران سراسر تهران به صورت نسبی می‌فروختند و وجه برنج‌ها را به صورت اقساط هفتگی می‌گرفتند. من به دفتر ایشان آمدم و مشغول به کار شدم.

به خاطر علاقه به ایشان بود که جدا شدید و نزد ایشان رفتید؟

هم علاقه‌ای که فیما بین ایجاد شده بود، هم اعتمادی که غیر از اعتمادی بود که خویشاوندان به هم دارند و فراتر از آن بود. ویژگی‌های اخلاقی آقای عسگراولادی به ویژه حسن خلق، اخلاق و توجه ایشان نسبت به لوازم فضای کاری و قیودی که در کسب و کار داشتند، همه جاذبه داشت. ممکن بود ایشان جایی کار کند و صاحب کار چندان مسائل شرعی را رعایت نکند، اما آقای عسگراولادی به شدت نسبت به این مسائل حساسیت داشتند. در زمینه درس حوزوی هم فعال بودند. هم تدریس می‌کردند، هم تحصیل و هم در مجموع، آشنا به فقه بودند. همه اینها برای بنده که از جهات مختلف با ایشان آشنا بودم، جذاب بود. با ورود به دفتر جدید ایشان، این امکان برایم فراهم شد که با فضای مسجد امین‌الدوله که قبلاً متولی آن، مرحوم آشیخ محمدحسین زاهد بودند و بعداً آیت‌الله حق‌شناس مدیریت آن مسجد را به عهده گرفتند، آشنا شوم. خود این مسجد در انقلاب، از پایگاه‌های فعال و شاخص و به خصوص در منطقه بازار، بسیار مؤثر بود. اکثر عزیزانی که در بازار بودند و مثل آقای عسگراولادی می‌اندیشیدند، در امور سیاسی و اجتماعی و تبعیت از حضرت امام و نهضت روحانیت فعال بودند. با ورود به این فضا، زمینه فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی

هم برای بنده فراهم شد. بحث‌هایی که جناب آقای حق‌شناس در فرصت‌های مختلف می‌کردند، همه آموزنده و جذاب بودند. انسی که من در فضای کاری با آقای عسگراولادی داشتم، مزید بر تمام این مسائل می‌شد. مدت‌ها بود در خدمت ایشان بودم و مرادات وجود داشت. در روزهای پنج‌شنبه و جمعه، با تعدادی از برادرانی که در مسجد امین‌الدوله با هم آشنا شده و دوست بودیم، جلساتی داشتیم و به خارج از تهران می‌رفتیم و برنامه‌های اردویی داشتیم. مدیریت این برنامه‌ها اکثراً با آقای عسگراولادی بود و خدا رحمت کند مرحوم آقای شفیق را. این فضاها، فضاهای تربیتی بودند. ریشه این اردوها و گردش‌های دسته‌جمعی هم، خدا رحمتش کند از آشیخ محمدحسین زاهد بود که آن موقع این برنامه‌ریزی را می‌کردند و در محل دولت‌آباد شاه عبدالعظیم باغی بود و در فرصت‌هایی به آنجا می‌رفتند و مباحثی را مطرح می‌کردند. ریشه این نوع رفت و آمد از آنجا شروع شد.

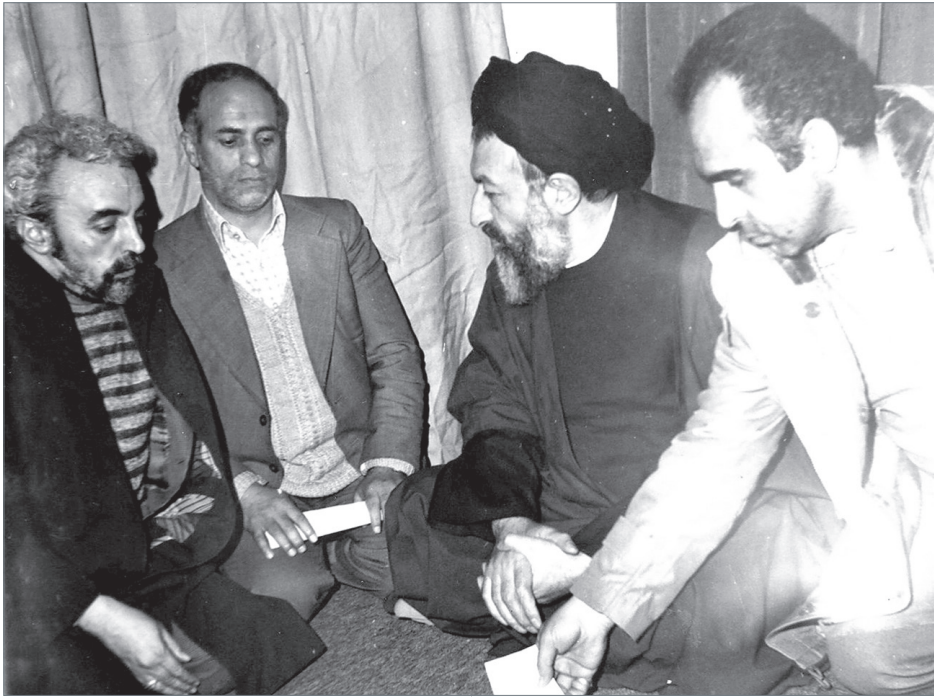
از خصوصیت‌های تربیتی آقای عسگراولادی چه نکاتی را به خاطر دارید؟

یکی از ویژگی‌های آقای عسگراولادی که در تمام طول زندگی‌شان وجود داشت، این بود که بدون این که

ایشان دایی بنده بودند، اما این نسبت، سایه‌ای بر مطالبی که عرض می‌کنم، نخواهد انداخت! یعنی من می‌خواهم واقعیت‌ها را آن گونه که لمس کردم و شاهد بودم، بیان کنم. چون گاه اتفاق می‌افتد که انسان تحت تأثیر این نسبت قرار می‌گیرد و مسائل را طور دیگری می‌بیند

«پیشینه و خصال مبارزاتی استاد عسگراولادی در آئینه خاطره‌ها»  
در گفت و شنود شاهد یارن با ابوالفضل حاجی حیدری

بدون این که خود بخواد  
محور بود



خودشان بخواهند، محور بودند! مرحوم عسکراولادی از همان ایام یک انسان تیزبین و تیزهوش بود، یعنی در مسائل کسب و کار، آموزشی و تربیتی دقت‌هایی داشت که هم موجب اتفاق و وحدت و جمع‌آوری دوستان و رفقا و برادران مسجد امین‌الدوله می‌شد و هم جنبه‌های آموزشی داشت. این که عرض کردم مرحوم عسکراولادی بدون این که خودشان در پی این باشند که محور باشند، محور بودند و این مجموعه رفقا ایشان را قبول داشتند، این برمی‌گشت به همان تدبیر، دقت‌ها و اخلاق ایشان. ایشان حقیقتاً یک انسان متدین، متعبد و متعهد بود. کسی که این ویژگی‌ها را داشته باشد، طبیعی است جاذبه‌های مختلفی دارد. حتی در روزهای جمعه که برای خارج از تهران و به صورت اردو می‌رفتیم، در فرصت‌های مناسب، بحث‌های روایی، اعتقادی و اخلاقی داشتیم. در کنار جلسات مستقیم داخل مسجد امین‌الدوله هیئتی هم تشکیل شده بود به نام هیئت مؤید، با استناد به آیه شریفه «وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بَصِيرَةَ مَنْ يَشَاءُ» (۱) یعنی استخاره شد که جلسه‌ای را تشکیل بدهیم، چون در فضای مسجد امکان ورود به مسائل سیاسی-اجتماعی نبود، در کنار مسجد امین‌الدوله جلسه‌ای را تشکیل داده بودند و تفأل زدند که اسم این جلسه را چه بگذاریم و این آیه آمد: «وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بَصِيرَةَ مَنْ يَشَاءُ» و بعد هم این جلسه «مؤید» نام گرفت.

#### در چه سالی؟

قبل از سال ۴۰ بود، شاید در سال‌های ۳۷، ۳۸. این جلسه که تشکیل شد، چون عده‌ای از برادرها دروس حوزوی خوانده و با این معارف آشنا بودند، قرار بر این شد که هر هفته موضوعی مشخص شود و یکی از این برادرها برود و برای جلسه بعد احادیث و روایات را ببیند و بعد در آن جلسه به عنوان سخنران بیان کند. خود این شیوه هم به نوعی آموزش بود. این جلسات ادامه یافتند و زمانی به این نتیجه رسیدند که خوب است از گوینده‌های دعوت کنیم تا بیشتر بتوانیم از فرصتی که می‌گذاریم، بهره بگیریم. افراد مختلفی دعوت شدند. فرصتی پیش آمد که مرحوم شهید دکتر بهشتی را که به خاطر فعالیت‌هایشان از اصفهان به قم تبعید کرده بودند، به این جلسه دعوت کنند ایشان در قم فعالیت‌هایی را شروع و مدرسه حقانی و مدارس دیگری را که با شرایط روز تطبیق می‌کرد بنیان‌گذاری

یکی از ویژگی‌های آقای عسکراولادی که در تمام طول زندگی‌شان وجود داشت، این بود که بدون این که خودشان بخواهند، محور بودند! مرحوم عسکراولادی از همان ایام یک انسان تیزبین و تیزهوش بود، یعنی در مسائل کسب و کار، آموزشی و تربیتی دقت‌هایی داشت که هم موجب اتفاق و وحدت و جمع‌آوری دوستان و رفقا و برادران مسجد امین‌الدوله می‌شد و هم جنبه‌های آموزشی داشت.

کردند و ساواک باز حساس شد و ایشان را به تهران تبعید کرد. در همان ایام که ایشان به تهران تبعید شدند، آیت‌الله حق‌شناس ما را صدا کردند و گفتند: «دنبال یک روحانی می‌گشتید؟ آقای بهشتی را به تهران تبعید کرده‌اند، بروید و دنبالش بگردید».

بنابراین آیت‌الله حق‌شناس بودند که شهید آیت‌الله بهشتی را به مرحوم عسکراولادی معرفی کردند؟

بله، منزل شهید آیت‌الله بهشتی در چهارراه مختاری، نزدیک میدان راه‌آهن بود. ایشان این منزل را اجاره کرده بودند. من، آقای عسکراولادی، مرحوم شفیق و یکی دو نفر دیگر به آنجا رفتیم و در باره جلساتی که داشتیم، توضیحاتی را خدمت ایشان تقدیم و از ایشان دعوت کردیم به این جلسات تشریف بیاورند. ایشان با همان دقت ویژه خودشان سئوالاتی را مطرح کردند و بالاخره فرمودند که می‌آیند. مرحوم عسکراولادی خدمت شهید بهشتی فرمودند: «اگر اجازه بفرمایید ما چهار جلسه در خدمت شما باشیم، چنانچه مباحثی را

که مطرح می‌فرمایید در حد فهم و درک ما بود، ادامه بدهید و اگر نبود مزاحم شما نشویم و از بزرگواران دیگر استفاده کنیم». شهید بهشتی بسیار از این پیشنهاد خشنود شدند و فرمودند: «اتفاقاً من هم می‌خواستم این اشاره را بکنم که چند جلسه می‌آیم و بحثی را شروع می‌کنم، اگر دیدم این بحث برای جمع مفید هست که ادامه می‌دهم و اگر مفید نبود، از ادامه کار عذر می‌خواهم». جلسات به شکل دوره‌ای در منازل تشکیل می‌شدند و من وظیفه داشتم هر چهارشنبه دنبالش بروم و ایشان را به جلسه ببرم.

#### این جلسات برای ساواک حساسیت ایجاد نکرد؟

قطعاً کرد، منتهی تمام افرادی که در این جلسات شرکت می‌کردند، کاملاً شناخته شده بودند و لذا اگر فرد متفرقه‌ای می‌آمد، برای همه مشخص می‌شد. ضمن این که شهید بهشتی با کسی رودربایستی نداشتند و مسائل را کاملاً صریح مطرح می‌کردند. به هر حال این جلسات تا نهضت امام ادامه داشتند. از آن پس افراد جلسه باید درگیر مسائلی می‌شدند که هدایت مستقیم آنها، به دست امام بود. شرایط هم بسیار حساس و



۱۳۳۳. دادگاه اعضای مؤتلفه اسلامی، ابوالفضل حاج حیدری در کنار استاد عسکراولادی



مرحوم آقای انواری، شهید عراقی و مرحوم عسگراولادی را به زندان برازجان تبعید کردند تا روحیه آنها را بشکنند، اما قضیه برعکس شد. برادران دسته‌جمعی به دیدن آنها می‌رفتند و آنها هم در حیاط زندان پذیرایی می‌کردند و جو کسل و خموده زندان برازجان شکسته بود.

مجبور شدند ما را به بندهای هفت و هشت ببرند که تعداد زندانی‌ها کمتر بود و سارق و قاتل هم که بودند، اما به قول خودشان «رجال قاچاق» در آنجا حضور داشتند!

چه شد به اعتراضات شما ترتیب اثر دادند؟ با توجه به فضایی که علیه شما ایجاد شده بود؟

چون می‌دیدند به‌جای این که ما تحت فشار قرار بگیریم، زندانی‌های عادی دارند توسط ما آموزش می‌بینند! زندانی سیاسی اگر قصد تسلیم شدن داشته باشد که به زندان نمی‌افتد! این وضعیت در بندهای هفت و هشت هم ادامه پیدا کرد و انصافاً مرحوم عسگراولادی از این فرصت نهایت استفاده را کردند و به تدریج «رجال قاچاق‌فروش»، جذب شدند. مسئولین زندان متوجه شدند این روند به نفع آنها نیست و بعد از یک سال ما را به زندان شماره سه که مهندس بازرگان و دکتر سحابی بودند، بردند و آنها را به زندان شماره چهار منتقل کردند. در آنجا برادران مؤتلفه برای ادامه فعالیت‌های سیاسی، برنامه‌ریزی‌های مفصلی را انجام دادند و همه کسانی را که دل در گرو نهضت و حرکت امام داشتند، جمع کردند و به تدریج حدود ۵۰ نفر شدیم و به اصطلاح زندانی‌ها، یک کمون را تشکیل دادیم! شهید عراقی و مرحوم آقای عسگراولادی در تشکیل این جمع بسیار تأثیر داشتند.

ظاهراً مرحوم عسگراولادی در زندان هم خودشان درس می‌خواندند، هم به دیگران تدریس می‌کردند. اینطور است؟

همین‌طور است. ایشان دروس حوزوی را به جوانان علاقمند درس می‌دادند. خود من پیش ایشان، انگلیسی

را در تصویب قانون کاپیتولاسیون داشت و صراحتاً به امام توهین کرده بود! بنده در شاخه نظامی مؤتلفه بودم و می‌دیدم که شهید صادق امانی و شهید عراقی نقش‌های اصلی را داشتند. مرحوم عسگراولادی در شاخه سیاسی بودند، که شاخه نظامی زیرمجموعه آن بود. وقتی در اول بهمن ۴۳ منصور توسط شهید محمد بخارایی جلوی مجلس اعدام انقلابی شد، عده‌ای از ما از جمله مرحوم عسگراولادی دستگیر شدیم و ما را به زندان شماره ۱ قصر بردند. زندان شماره ۱ قصر بسیار بزرگ و شامل نه بند بود. ما را در بندهای جداگانه بین ۶۰۰، ۷۰۰ نفر زندانی عادی انداختند! تا به تصور خودشان روحیه ما را در هم بشکنند. من در بند شش بودم و بقیه هم در بندهای مختلف تقسیم شده بودند. مرحوم عسگراولادی در بنده هفت، مرحوم آقای انواری، شهید عراقی و حاج هاشم امانی در بند نه و مرحوم آقای شهاب در بند پنج بودند. بالاخره عرصه بر ما تنگ شد و به این وضع اعتراض کردیم تا نهایتاً

پرخطر بود و همه باید همه توانمان را صرف نهضت امام می‌کردیم، در نتیجه این جلسات هفتگی به تدریج تعطیل شدند!

از نقش مرحوم عسگراولادی در این برهه بفرمایید؟ ایشان به طور مشخص چه بخشی از فعالیت‌ها را برعهده داشتند؟

ایشان محور کارها بودند و نقش بسیار مؤثری داشتند. در آن زمان، فضا برای فعالیت‌ها باز شده بود. امام مستمراً گوشزد می‌کردند که باید مردم را از خیانت‌ها و جنایات رژیم شاه آگاه کرد، چون طاغوت شبانه‌روز در حال فریب مردم بود، به همین دلیل تمام انرژی اعضای آن جلسه - که بعد با ائتلاف با دیگر گروه‌های مذهبی و به فرمان امام هیئت‌های مؤتلفه و سپس جمعیت مؤتلفه را تشکیل دادند - صرف آگاهی بخشی به مردم شد. در تمام این مراحل نقش مرحوم عسگراولادی بسیار مؤثر و تیزبینی و تیزهوشی ایشان، فوق‌العاده کارساز بود.

با گذر از فعالیت‌های مرحوم عسگراولادی در سال‌های ۴۲ و ۴۳ که مکرراً به بیان آمده است، بفرمائید که چه شد که مؤتلفه تصمیم به اعدام انقلابی حسنعلی منصور گرفت و نقش مرحوم عسگراولادی و شما در این قضیه چه بود؟

باید گذرا اشاره کنم که رژیم شاه پس از ۱۵ خرداد ۴۲، امام را دستگیر و چند روزی زندانی کرد. وقتی امام آزاد شدند، مؤتلفه اسلامی جشنی گرفت. رژیم تصور کرده بود با این دستگیری امام دست از مبارزه خواهند کشید، اما این‌گونه نشد و بار دیگر در آبان ۴۳ ایشان را دستگیر و سپس به ترکیه تبعید کرد. پس از آن خفقان، رعب و وحشت سنگینی بر کشور حاکم شد و همه گروه‌های سیاسی میدان را خالی کردند! یاس سیاهی همه جا حاکم شده بود و دیگر کسی شهادت مقابله با رژیم را نداشت. در این شرایط بود که مؤتلفه به این نتیجه رسید باید به شکلی این جو را شکست و چند تن از سران اصلی رژیم را از میان برداشت، از جمله حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت، که نقش اصلی



۱۳۸۷ و استاد عسگراولادی به اتفاق ابوالفضل حاج حیدری در میزگرد کتاب ماه تاریخی - فرهنگی یادآور

**ایشان آخرین سرمایه زندگی خود، یعنی آبرویش را برای مکتب و انقلاب هزینه کرد و همه نیش و کنایه‌ها را به جان خرید. لحظه‌ای از خدمت به خلق غافل نشد و هرگز از مال، جان و آبروی خود برای مکتب و نظام دریغ نکرد.**

گدایی کنیم باید این کار را بکنیم! چون یک آدم گرفتار و دردمند، نمی‌تواند صبر کند تا بودجه به ما برسد! ایشان همواره از آبروی خود مایه می‌گذاشت تا دردی را از دل دردمندی بردارد و برایشان مهم نبود دیگران در این زمینه چه قضایاتی دارند.

مرحوم عسگراولادی در سال آخر زندگی در باره فتنه ۸۸ موضع‌گیری خاصی کردند که در مواردی حتی انتقاد برخی از دوستان را هم برانگیخت. به نظر شما که قریب به ۶۰ سال با ایشان مأنوس بودید، علت این موضع‌گیری چه بود و برخورد ایشان با منتقدین چگونه بود؟

همان‌طور که اشاره کردم ایشان در طول عمرشان، تلاش زیادی برای رفع اختلافات و تقویت وحدت بین احاد جامعه داشتند و معتقد بودند انقلاب ما و پیروزی در عرصه‌های دشوار و مهمی چون دفاع مقدس، تنها با حفظ وحدت میسر شد و در نتیجه از اختلافاتی که پس از فتنه ۸۸ در سطح جامعه و مسئولین پیدا شدند، بسیار رنج می‌بردند. خود از ایشان شنیدم که گفتند: می‌خواهم نهایت تلاشم را برای برگرداندن کسانی که در فتنه ۸۸ از جامعه طرد شدند، بکنم تا برای فردای قیامتم جوابی داشته باشم! ایشان به این امر به عنوان یک واجب شرعی نگاه می‌کردند و هرگز دغدغه این را نداشتند که در این باره، باید چه خطراتی را بپذیرند و یا چه چیزهایی را هزینه کنند. لابد می‌دانید همواره ایشان را به سرمایه‌دار بودن و طرفداری از سرمایه‌داری متهم می‌کردند، اما چون این اتهام متوجه شخص خودشان بود، هرگز شنیده نشد دفاعی بکنند و حرفی بزنند، اما وقتی وصیت‌نامه ایشان خوانده شد، معلوم شد از مال دنیا چیزی نداشتند!

**در پایان به برخی از ویژگی‌های اخلاقی مرحوم عسگراولادی اشاره کنید؟**

صبر و تحمل در برابر آرای مخالفین، ولایتمداری، پشتکار، انصاف، استقلال رأی، بصیرت و روشن بینی، تلاش برای آگاهی‌بخشی به نسل جوان، خدمت بی‌چشمداشت و منت، عفو و بخشش کسانی که به ایشان بی‌مهری می‌کردند و در یک کلام تدین به معنای واقعی. ایشان آخرین سرمایه زندگی خود، یعنی آبرویش را برای مکتب و انقلاب هزینه کرد و همه نیش و کنایه‌ها را به جان خرید. لحظه‌ای از خدمت به خلق غافل نشد و هرگز از مال، جان و آبروی خود برای مکتب و نظام دریغ نکرد. ■

**با تشکر از شما.**

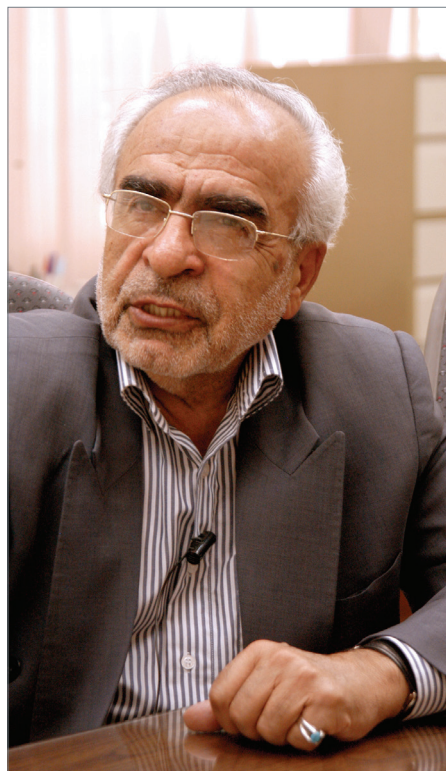
**پی‌نوشت:**

(۱) قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۳.

سازمان منافقین، در آنجا بحث‌های زیادی شد و نهایتاً آقایان به این نتیجه رسیدند آن فتوای معروف را صادر کنند که در نتیجه آن، واقعاً آبروی منافقین رفت. یکی از افرادی که حقیقتاً در تبیین مواضع منافقین و تلاش برای صدور این فتوا سنگ تمام گذاشت، مرحوم آقای عسگراولادی بود که به این ترتیب توانست بسیاری از جوانان را از انحراف و التقاط نجات بدهد. در کنار ایشان شهید لاجوردی نیز نقش بسیار برجسته‌ای را در این زمینه ایفا کرد و در نتیجه منافقین کینه این دو تن را عمیقاً به دل گرفتند تجربه‌های داخل زندان به شهید لاجوردی کمک فراوان کرد تا در سال ۶۰ آنها را ریشه‌کن کند.

**یکی از ویژگی‌های بارز مرحوم عسگراولادی تلاش برای گره‌گشایی، رفع اختلافات و خدمت به محرومین بود. برخورد ایشان با مشکلات خانوادگی، اقوام و خویشان چگونه بود و نیز در کمیته امداد، به چه شیوه‌ای عمل می‌کردند؟**

ایشان واقعاً برای رفع مشکلات افراد و خانواده‌ها وقت می‌گذاشتند و هیچ چیزی بیشتر از اصلاح روابط افرادی که با هم اختلاف داشتند، ایشان را خوشحال نمی‌کرد. گاه می‌شد زن و شوهری اختلاف داشتند و اتفاقاً هر دو طرف هم به ایشان بد می‌گفتند! ولی ایشان همه این ستم‌ها را تحمل می‌کردند تا آن اختلاف، رفع شود. بسیار مقید بودند در فرصت‌هایی، خودشان مستقیماً با کسانی که مشکل داشتند صحبت کنند و می‌گفتند: به این شکل بهتر می‌توانم به عمق درد و مشکل مردم پی ببرم. ایشان حتی روزهای پنج‌شنبه و جمعه را هم، صرف ملاقات با محرومین می‌کردند و گاهی می‌شد حتی ناهار را هم، با خانواده در دفترشان صرف می‌کردند. شیوه مدیریت ایشان در کمیته امداد، کاملاً شورایی بود. همواره می‌گفتند: اگر شد، برویم مجلس یا هر نهاد دیگری، برای کمیته امداد اعتبار



یاد گرفتیم! ایشان لحظه‌ای بیکار نمی‌نشستند و ابداً احساس خستگی نمی‌کردند.

**چه شد ایشان و عده‌ای از یارانشان را به زندان برانجام منتقل کردند؟**

بعد از مدتی ما را از زندان شماره سه، به زندان شماره چهار منتقل کردند. در آنجا عده‌ای از چپی‌ها از جمله بیژن جزنی تصمیم گرفتند فرار کنند، ولی موفق نشدند! این مسئله باعث شد حساسیت روی زندانی‌های سیاسی زیاد شود و مرحوم آقای انواری، شهید عراقی و مرحوم عسگراولادی را به زندان برانجام تبعید کردند تا روحیه آنها را بشکنند، اما قضیه برعکس شد. برداران دسته‌جمعی به دیدن آنها می‌رفتند و آنها هم در حیاط زندان پذیرایی می‌کردند و جو کسل و خموده زندان برانجام، شکسته شده بود. خلاصه رژیم دید از تبعید آنها نتیجه عکس گرفته است، در نتیجه بعد از پنج شش ماه آنها را برگرداند.

**چه شد به زندان مشهد منتقل شدید؟**

وقتی آقایان را از زندان برانجام برگرداندند، من و آقای عسگراولادی را با عده‌ای از افسران حزب توده و عده‌ای از مجاهدین خلق، به زندان مشهد فرستادند. موقعی که می‌خواستیم در حیاط سوار ماشین شویم، دیدیم شهید لاجوردی را هم از زندان قزل‌حصار آورده‌اند که همراه ما به مشهد بفرستند.

**اشاره کردید عده‌ای از توده‌ای‌ها و منافقین را هم به زندان مشهد فرستاده بودند. نحوه برخورد مرحوم عسگراولادی با آنها چگونه بود؟**

بند شماره یک زندان مشهد که ما را به آنجا بردند، سه طبقه بود و طبقه سوم را به زندانیان سیاسی اختصاص داده بودند. ما در تهران دیده بودیم منافقین و چریک‌های فدایی خلق در زندان شماره سه، خیلی با هم توافق دارند. در زندان مشهد، مواضع آنها بسیار روشن‌تر شد و فهمیدیم ریشه اعتقادات آنها، مارکسیستی است. در کشف و برملا کردن این مواضع مرحوم عسگراولادی و شهید لاجوردی نقش بسیار برجسته‌ای داشتند و با بحث‌های دقیق، ماهیت آنها را برملا کردند.

**ظاهراً این برداشتها و دریافت‌ها را به مقام معظم رهبری هم می‌رساندید؟**

همین‌طور است. در آن زمان ایشان را در سلول‌های پادگان ارتش مشهد زندانی کرده بودند و ما به هر وسیله ممکن، مواضع منافقین را به ایشان می‌رساندیم و ارشادات ایشان را دریافت می‌کردیم.

**واکنش منافقین چه بود؟**

آنها به مقابله با ما پرداختند و مخصوصاً از سال ۵۳ که تغییر مواضع ایدئولوژیک خود را اعلام کردند، این تقابل شدیدتر بود. در نفاق اینها همین بس، که قبل از اعلام مواضع مارکسیستی، بعضی‌هایشان به عنوان امام جماعت می‌ایستادند و بقیه پشت سرشان نماز می‌خواندند!

**نقش ایشان در صدور فتوای معروف علیه منافقین چه بود؟ آن هم در شرایطی که به تهران و زندان اوین منتقل شده بودند؟**

ما را از زندان مشهد، به کمیته ضد خرابکاری و بعد به زندان شماره یک در زندان اوین منتقل کردند که آقایان طالقانی، مهدوی کنی، هاشمی رفسنجانی، ربانی شیرازی، منتظری و... در آنجا بودند. در باره ایدئولوژی



## درآمد

آنچه در این گفت و شنود پرنکته روایت شده، از منظری کاملاً متفاوت با سایر خاطرات بیان شده اند. پر واضح است که خاطرات برادر از برادر، به پژوهندگان، منظری متفاوت را به دست می‌دهد و ناگفته‌هایی متفاوت را عیان می‌کند. بیان حاج اسدالله عسگراولادی همواره شیرین است، به ویژه هنگامی که در صدد باشد از منش و پیشینه برادرش سخن بگوید.

«پیر مبارزه و خدمت از چشم برادر» در گفت و شنود شاهد یاران با اسدالله عسگراولادی

## امام از نجف برادر م را بوسید

از چه زمانی ایشان به فعالیت‌های سیاسی گرایش پیدا کرد؟ مبداء آن از چه دوره ای بود؟

برادر بزرگ ما تمایلات چپی داشت و با احزاب چپ سر و کار داشت، اما حاج حبیب‌الله از همان دوران کودکی و نوجوانی مذهبی بود و هر روز صبح برای ادای نماز به مسجد می‌رفت. خیلی به مسجد و جایگاه آن اهمیت می‌داد. یادم هست پیشنهاد مسجد دماوند فردی بود به اسم سید باقر جلالی معروف به لاریجانی.

شما هم با ایشان می‌رفتید؟

گاهی بی‌دارم می‌کرد و مرا هم می‌برد. زمستان‌ها خیلی سخت بود، ولی می‌رفتیم. پدرمان هم می‌آمد. رابطه آن دو با هم خیلی خوب بود.

اشاره کردید در بازار کار می‌کردید. چگونه به تحصیل ادامه دادید؟

در دوره شبانه. حاج حبیب‌الله هم شب‌ها در مسجد امین‌الدوله دروس دینی می‌خواند. مادرم همیشه دعایمان می‌کرد و می‌گفت: یکی دنبال درس را گرفته - منظورم من بودم - یکی هم دنبال آموزش‌های مذهبی است - منظورم حاج حبیب‌الله بود - یکی هم دنبال کارهای سیاسی رفته است! در تهران در کوچه غریبان، خانه‌ای را اجاره کردیم. صاحبخانه ما خدا رحمتش کند، شیخ تقی بود. این اواخر آمد و در دفترم کاری به او دادم.

یادتان هست اساتید مرحوم برادران چه کسانی بودند؟ شاخص‌ترین آنها؟

یادم هست از پانزده سالگی مرید حاج محمدحسین زاهد بود. او مرد خیلی مقدسی بود. یادم هست هیچ وقت سوار اتوبوس نمی‌شد و با درشکه این طرف و آن طرف می‌رفت. با رادیو هم میانه خوبی نداشت. روزهای جمعه به باغی در دولت‌آباد می‌رفتند. من هم گاهی می‌رفتم. بیشتر هوش و حواسم دنبال درس بود. خدا بیامرز مادرم می‌گفت: اسدالله دنیا و آخرت را با هم انتخاب کرده است! در باره برادر بزرگم‌ها که چپ بود، می‌گفت: رفته طرف روس‌ها!

کی به تهران آمدید؟

دوازده ساله بودم و ایشان سیزده ساله بود که در سال ۱۳۲۵ به تهران آمدیم. آن موقع برادر بزرگ ما تهران بود و با پدر و مادر و دو خواهر کوچکمان به تهران آمدیم. بعد هم، من و مرحوم برادر م در بازار تهران مشغول کار شدیم. ایشان ابتدا نزد مرحوم عبدالله توسلی مشغول به کار شد و بعد نزد تاجر بزرگ تهران حاج حسین مستقیم قمی رفت. من همان جا نزد مرحوم توسلی ماندم. دو سال پس از آن که به تهران آمدیم پدرمان در تاسوعای سال ۲۷، (بیستم آبان) به رحمت خدا رفت. خود برادر م مرحوم حاج حبیب‌الله هم، در محرم و یک هفته قبل از سالروز مرگ پدرمان فوت کرد.

رابطه مرحوم برادر با پدر و مادران چگونه بود؟ از این جنبه، از ایشان چه خاطراتی دارید؟

بسیار عالی. من گاهی شلوغ می‌کردم، ولی حاج حبیب‌الله اهل مدارا بود و با کسی بحث نمی‌کرد. با این که دوازده سال بیشتر نداشتم که پدرمان فوت کرد، اما در همان عالم بچگی گاهی با پدرم بحث می‌کردم. ایشان هم گاهی دنبال می‌کرد که مرا بگیرد و تنبیه کند، اما به من نمی‌رسید!

اخوی از سال ۱۳۲۸ با آیت الله کاشانی همراه بود. کودتای ۲۸ مرداد که شد، آقای کاشانی انزوا اختیار کرد. از آن موقع حاج حبیب‌الله به قم رفت و از محضر علمائی چون آیت الله حاج سید محمد تقی خوانساری کسب فیض می‌کرد. مدتی هم به درس آیت الله بروجردی می‌رفت.

از اولین خاطراتی که از برادر بزرگوارتان به یاد دارید، برایمان بگوئید؟ مواردی که در شناخت شخصیت ایشان، از همان دوران آغازین مفید و مهم تواند بود؟

بسم الله الرحمن الرحیم. قسمت اعظم زندگی ۸۰ ساله من با مرحوم برادر م گذشت. ایشان یک سال از من بزرگ‌تر بود. خیلی کوچک بودیم که پدر و مادرمان به دماوند مهاجرت کردند و تمام دوره کودکی مان در آنجا گذشت. مدرسه ابتدائی را هم در دماوند رفتیم و خلاصه این که تا سن شانزده سالگی همیشه با هم بودیم. برادر بزرگ‌تری هم به اسم صادق داشتیم که مرحوم شد.

متولد چه سالی هستی؟

اسفند ۱۳۱۲. ایشان هم متولد ۱۳۱۱ بود.

از دوره ابتدائی چه خاطراتی دارید؟

زمستان‌های دماوند خیلی سخت بود و مردم برف باهایشان را در کوزه‌ها می‌ریختند. من، برادر م و بچه‌های دیگر برف‌بازی می‌کردیم و تا مدرسه سر می‌خوردیم. گاهی هم من از روی توده‌های برف می‌افتادم و ایشان کمکم می‌کرد. عالم خوشی داشتیم. ایشان همیشه مراقبم بود و چون یک سال از من بزرگ‌تر بود در درس هم کمکم می‌کرد.

قبل از مدرسه هم، دامادمان ما را مکتب گذاشته بود. پنج ساله بودم که به مکتب رفتیم. برادر م ۶-۵ ماه زودتر رفته و قرآن را از معلم مکتب که اسمش «ام‌هانی» بود، یاد گرفته بود و من هم از ایشان در خانه یاد گرفتم. از همان بچگی خیلی به خواندن قرآن علاقه داشتیم و حدود ۳۰ سوره قرآن را هم نزد همان خانم سیده حفظ کردم. سوره نباء را در عرض پنج روز با کمک برادر م حفظ کردم که حالا هم هر روز صبح می‌خوانم. بعدها نرسیدم سوره‌های بیشتری را حفظ کنم، ولی تلاش کردم همان‌هایی را که بلد هستم از یادم نرود. برادر م خیلی سفارش کرد که مدام سوره‌ها را بخوانم که یک وقت یادم نرود. الان هم وقتی به زیارت می‌روم یا در طواف کعبه آن سوره‌ها را می‌خوانم.



قم و شبیه‌ها می‌آمد. خیلی هم خوب درس می‌خواند و از شاگردان خوب امام بود. در یکی از این سفرها با دو چرخه رفتیم قم! یکی دو باری با ایشان رفتیم.

#### معمولاً نزد کدام یک از مراجع می‌رفتند؟

بیشتر آیت‌الله حاج سید محمد تقی خوانساری، آیت‌الله گلپایگانی و حضرت امام. گاهی هم نزد آیت‌الله مرعشی نجفی و آیت‌الله شریعتمداری، اما امام را به خاطر افکار جوان‌پسند و روحیه انقلابی خیلی دوست داشت.

#### از رابطه ایشان با مادر تان بگوئید؟

اگر جمع‌ها در قم نبود، جمعه به دیدن مادرمان می‌آمد و اگر بود دوشنبه‌ها. کارهای مادرمان را اغلب من انجام می‌دادم و روزی سه چهار بار، مادرمان را می‌دیدم. بعد هم که در ۲۹ سالگی ازدواج کردم، همیشه مادرم با من زندگی کرد، تا سال ۶۰ که به رحمت خدا رفت.

مرحوم عسگر اولادی به عنوان یک چهره سیاسی شناخته شده‌اند و شما یک چهره اقتصادی موفق هستید. تأثیر و تأثر شما روی یکدیگر چقدر بود؟

راهمان جدا بود. او آخرت را انتخاب کرد و من دنیا را! سیزده سال در زندان بود و در اواخر سال ۵۵ بیرون آمد. در اواسط سال ۵۵ برای دیدن امام به عراق رفتیم. ایشان نتوانست بیاید، چون ممنوع‌الخروج بود. خاطره عجیبی است! امام اول راهم نمی‌داد! بعد وقتی فهمید برادر حاج حبیب‌الله هستیم، به اعتبار ایشان راهم داد. امام مرا بغل کردند و پرسیدند: «برادر حبیب‌الله هستی؟» جواب دادم: «بله». سه چهار بار مرا بوسیدند و گفتند: «مال تو نیست، ببر تحویل میرزا حبیب‌الله بده». گفتیم: «حبیب‌الله زندان است، راهم نمی‌دهند». امام گفت: «می‌دهند، برو». خیلی تعجب کردم.

#### راهتان دادند؟

بله، آمدم تهران و مادرم را با ماشین خودم به مشهد بردم، چون حاج حبیب‌الله در زندان مشهد بود. افسر نگهبان

امام مرا بغل کردند و پرسیدند: «برادر حبیب‌الله هستی؟» جواب دادم: «بله». سه چهار بار مرا بوسیدند و گفتند: «مال تو نیست، ببر تحویل میرزا حبیب‌الله بده». گفتیم: «حبیب‌الله زندان است، راهم نمی‌دهند». امام گفت: «می‌دهند، برو».

پرسید: «تو کی هستی؟» جواب دادم: «برادر عسگر اولادی هستم». گفت: «نمی‌شود، ممنوع‌الملاقات است». گفتم: «مادرم نمی‌تواند راه برود، رفته‌ام حرم و دعا کرده‌ام شما مهربانی کنی!». هنوز حرف امام در گوشم بود که گفت: برو راحت می‌دهند! نمی‌دانم چه شد که دستور داد در زندان را باز کنند و با ماشین خودم رفتم داخل. بعد حاج حبیب‌الله را به ماشین آوردند. چنین ملاقاتی از غیرممکن‌ها بود! به حاج حبیب‌الله جریان ملاقاتم با امام را گفتم و او خیلی گریه کرد. خیلی خاطره خوبی بود. اواخر سال هم که آزاد شد.

#### پس از آزادی با شما زندگی می‌کردند؟

بله، جایی را نداشت برود. خانمش را هم آورد. از آن به بعد هر شب در خانه ما جلسه بود. آقایان طالقانی، بهشتی، مطهری، قدوسی، شرعی، هاشمی، بازرگان، قرنی و گاهی هم آقای موسوی اردبیلی می‌آمدند. خیلی اهل سیاست نبودم و ساعت دوازده می‌رفتم می‌خواهیدم، ولی آنها تا صبح بودند و یکی یکی می‌رفتند که مأمورها مشکوک نشوند.

#### چرا این جلسات در منزل شما تشکیل می‌شد؟

خانه کسانی که نام بردم تحت نظر بود. خانه من امن بود، چون در قضایای انقلاب شرکت نداشتم و ساواک تصور نمی‌کرد افراد انقلابی به خانه‌ام بیایند. مرحوم دکتر بهشتی دو سه بار از من پرسیدند: «جایی را سراغ نداری اجاره کنیم که مزاحم شما نباشیم؟» و من هم جواب می‌دادم: «همین جا بیاید، از نظر من مشکلی نیست». تا سه چهار ماه این وضع ادامه داشت. در لندن کاری داشتم و باید می‌رفتم. به مرحوم اخوی گفتم: «دوست داری بروی پاریس آقا را ببینی؟» گفت: «از خدا می‌خواهم، اما چطوری بروم؟ ممنوع‌الخروج هستم». رفتم شهربانی و هر جور که بود برایش اجازه خروج گرفتم. پسر علی را هم بردم. بعد که من و اخوی رفتیم پاریس، جلسات در جای دیگری غیر از منزلم برگزار می‌شد.

در پاریس پرسان پرسان خودمان را به نوفل‌لوشاتو رساندیم. زمستان بود و هوا سرد. غروب بود و امام نماز مغرب را خوانده و برای استراحت رفته بود. در نوفل‌لوشاتو دو خانه در دو طرف خیابان اجاره کرده بودند، یکی برای استراحت امام، یکی هم آن طرف برای آدم‌هایی که به آنجا می‌آمدند. آقایان قطب‌زاده و بنی‌صدر آنجا بودند و گفتند: باید تا فردا صبح صبر کنید تا امام بیاید این طرف و ایشان را ببینید. مرحوم اخوی گفت: «من باید همین امشب امام را ببینم»، ولی آنها گفتند نمی‌شود. رفتم و آشپز امام، آقای امیرحسینی را که اهل دماوند بود پیدا کردم و گفتم: «اخوی اینجاست و می‌خواهد امام را ببیند، ولی نمی‌گذارند». گفت: «به هیچ کس حرفی نزن، من درستش می‌کنم». بعد دو تا جای برداشت و برد برای امام و گفت: «حاج حبیب‌الله آمده است و می‌خواهد شما را ببیند، اما بنی‌صدر و قطب‌زاده نمی‌گذارند!». امام آنها را خواستند و گفتند: «شما فضولی نکنید». بالاخره اخوی خدمت امام رفت و ده دقیقه‌ای آنجا بودیم.

#### در آنجا چه گذشت؟

همدیگر را بغل و گریه کردند. خیلی همدیگر را دوست داشتند. مانده بودم اخوی مگر چه کرده است که امام این قدر او را دوست دارد. کمی پسته و بادام برده بودم، امام یک مشت برداشت و بقیه را گفت بدهم به آشپز که بین

از دیگر کسانی که مرحوم اخوی به آنها علاقه داشت یکی مرحوم آیت الله حق‌شناس بود، یکی هم مرحوم آیت الله کاشانی. در خانه آقای کاشانی با مرحوم نواب صفوی هم آشنا شد، ولی در گروه و دار و دسته او نبود.

#### از چه دوره ای وارد فعالیت‌های سیاسی شدند؟

از وقتی به مسجدی در میدان شاه رفت و با این که خیلی جوان بود، تشکیلات اولیه مؤتلفه را برنامه‌ریزی کرد. حاج حبیب‌الله در این راه چهار رفیق صمیمی داشت. مرحوم حاج آقا مهدی شفیق، شهید حاج مهدی عراقی، حاج هاشم امانی و پسرخاله‌مان آقای شایقی که در قم زندگی می‌کرد. آقایان توکل‌ی، بینا، صادقی، میرفندرسکی و مقصودی بعداً آمدند.

#### شما هم در مسائل سیاسی شرکت می‌کردید؟

نه، از بچگی دنبال درس و مشق بودم و از سیاست خوشم نمی‌آمد! آموزشگاهی در میدان بهارستان بود که می‌رفتم و در دوره شبانه آنجا درس می‌خواندم. روزها هم در بازار کار می‌کردم.

همانطور که عرض کردم اخوی از سال ۱۳۲۸ با آیت‌الله کاشانی همراه بود. کودتای ۲۸ مرداد که شد، آقای کاشانی انزوا اختیار کرد. از آن موقع حاج حبیب‌الله به قم رفت و از محضر علمائی چون آیت‌الله حاج سید محمد تقی خوانساری کسب فیض می‌کرد. مدتی هم به درس آیت‌الله بروجردی می‌رفت و آنجا بود که در سال‌های ۳۶، ۳۷ با امام خمینی آشنا شد. قضیه ۲۸ مرداد خیلی روی ایشان تأثیر گذاشت و کارش را با تأسیس هیئت مؤتلفه شروع کرد.

#### ارتباط ایشان با امام خمینی دقیقاً از چه مقطعی شروع شد؟ کیفیت آغاز این ارتباط چگونه بود؟

یادم هست آیت‌الله بروجردی هنوز زنده بود که مرحوم اخوی به امام خمینی - که آن موقع مدرس بود و در قم درس می‌داد- اترادت پیدا کرد. ایشان و دوستانش به امام متمایل شدند، چون ایشان آزادمنش و حرف‌هایش جلوتر از زمانه‌اش بود و از دستگاه انتقاد می‌کرد. آقای بروجردی در پرده شاه را اداره می‌کرد، اما مخالفت علنی نداشت. امام با این شیوه مخالف بود، اما تا آقای بروجردی بود، چیزی نگفت. هسته‌های سیاسی در سال‌های ۳۶ و ۳۷ شکل گرفتند و آدم‌های زیادی سیاسی شدند.

#### در این دوره رابطه اعضای خانواده با هم چگونه بود؟ زیاد یکدیگر را می‌دیدید؟

با این که در یک خانه زندگی می‌کردیم، فقط شب‌ها همدیگر را می‌دیدیم! پدرمان که فوت کرده بود. مادر هم که مادر بود با همه ویژگی‌های یک مادر خوب. خودم خیلی دلم می‌خواست ازدواج کنم، اما امکاناتش را نداشتم، برای همین دائماً به مادرم می‌گفتم برای داداش حبیب‌الله به فکر پیدا کردن همسر مناسب باشد. بالاخره هم مرحوم اخوی موقعی که ۲۵ سال داشت، با خانم فاطمه کلانی ازدواج کرد و صاحب سه فرزند به اسامی مهدی، محمود و علی شدند. البته یکی از بچه‌ها فوت کرد. خود فاطمه خانم هم موقع انقلاب به دلیل این که نیروهای حکومت نظامی اجازه ندادند به موقع ایشان را به بیمارستان برسانیم، بین راه خانه و بیمارستان شهید شد.

#### شما به تحصیلاتان ادامه دادید؟

بله، در سال‌ها ۳۷، ۳۸ به دانشگاه رفتم، اما مرحوم برادر، علوم اسلامی را تا پایان سطح خواند. پنج شبیه‌ها می‌رفت



همه تقسیم کند. آخر سر گفتیم در پاریس هتل گرفته‌ایم و می‌رویم. امام خیلی محکم گفت: «نخیر! شما می‌روی، ایشان می‌ماند! شما برو و هفته دیگر برگرد تا بگویم چه کنی، هر چه هم روزنامه هست که راجع به ایران مطلب نوشته است، برایم بخر و بیاور.» من رفتم و هشت روز بعد چند کیلو روزنامه برای امام بردم. امام نامه‌ای به من داد و گفت: «این را برسان به آقای باهنر، حاج حبیب‌الله همین جا می‌ماند.» من هم نامه را به ایران آوردم و دادم به آقای باهنر.

**و مرحوم عسگراولادی پیش امام ماند؟**

بله، آذرماه بود که رفتیم پاریس و مرحوم اخوی آنجا ماند و ۱۲ بهمن با هواپیمای امام آمد. از آن موقع بود که ما هم انقلابی شدیم! رفتار مرحوم اخوی و مخصوصاً ملاقاتی که در نجف با امام کردم، خیلی رویم اثر گذاشت.

**همیشه این طور گفته می‌شد که مرحوم عسگراولادی بسیار ثروتمند بودند. آیا واقعا همین طور است؟**

دو تا خانه داشت که یکی را به من داد و من بخشیدم، یک خانه هم مال خودش بود. حقوق ثابت هم نداشت. تنها چیزی که از او باقی مانده یک خانه است که وصیت کرده است یک دانشگاه مال خانم باشد، پنج دانشگاه هم مال بچه‌ها. مرحوم اخوی بعد از انقلاب همان کار اقتصادی قبل از زندان رفتنش را هم، نتوانست ادامه بدهد. اول که وکیل مجلس بود، بعد وزیر بازرگانی و رئیس اوقاف و دو باره وکیل مجلس شد و آخر سر هم، حکم کمیته امداد را از امام گرفت. تنها کار اقتصادی که کرد این بود که به ضمانت کمیته امداد، از صندوق تعاون صنفی پول گرفت و داد به فقرا و مستمندان! اصلاً اهل دنیا و مال دنیا نبود. من خانم‌ام در قلهک است. چند بار گفتم: جایی برایت در این محل بگیرم، گفت نه، خیابان ایران خوب است. خیلی پاک و منزه بود.

**از کی سیاسی شدید؟**

هیچ وقت به آن معنا سیاسی نبوده‌ام. موقعی که نامه امام را از پاریس برای مرحوم آقای باهنر آوردم، کمیته تنظیم اعتصابات را درست کرد و از من خواست کمکش کنم. ۳-۴ ماهی آنجا بودم و انقلاب که پیروز شد رفتم سر خانه و زندگی خودم. یک هفته بعد مرحوم آقای بهشتی کسی را فرستاد عقیم که: بیا کارت دارم. رفتم و گفتم: «چرا عقب نشسته‌ای و کاری نمی‌کنی؟ بیا وزیر شو.» گفتم: «اهل کارمند کسی شدن نیستم.» پرسید: «چرا؟» جواب دادم: «برای این که برای خودم پادشاهی می‌کنم!

انسان فوق‌العاده متواضعی بود. اگر کسی می‌خواست با او دعوا کند، به او سلام می‌کرد و با ملایمت او را از عصبانیت می‌انداخت. حتی پدرم هم که عصبانی می‌شد، او را می‌بوسید و آرام می‌کرد

خرج ماشینم، بیشتر از حقوقی است که می‌خواهید به من بدهید.» چند ماه بعد آقای میرمحمد صادقی آمد و گفت: دکتر بهشتی می‌گوید بیا و برای اتاق بازرگانی کار مشاوره بده. هشت نفر را برای اتاق بازرگانی انتخاب کرده بودند که دکتر بهشتی به خاطر سوابقی که با ایشان داشتم، اسم مرا هم داده بود. خلاصه من شدم نماینده امام در اتاق بازرگانی. برادرم وزیر بازرگانی بود و از این طریق ارتباط کاری هم پیدا کردیم. البته راه او جدا بود. من بزرگ‌ترین صادرکننده زیره سبز بودم. بعد بزرگ‌ترین صادرکننده پسته کشور شدم. ابتدا از کارهای دولتی خوشم نمی‌آمد و نمی‌آید. در کارهای سیاسی اخوی دخالت نمی‌کردم و ایشان هم در کارهای تجاری من دخالت نمی‌کرد.

**اشاره کردید چندان تمایلی به مسائل سیاسی نداشتید، اما در جلسات شوروی مرکزی مؤتلفه شرکت می‌کنید؟ اخیراً این رویکرد را پیدا کرده‌اید؟**

دو سالی بیشتر نیست. خودم هم اسم نوشتم. مرحوم شفیق بدون این که خودم خبر داشته باشم، اسمم را برای انتخابات نوشت و من هم رأی آوردم.

**اگر بخواهید به ویژگی‌های آن مرحوم اشاره کنید، کدام یک در ذهن شما از همه برجسته‌تر است؟**

خصوصیات برجسته مرحوم اخوی یکی دو تا نیستند. انسان فوق‌العاده متواضعی بود. اگر کسی می‌خواست با او دعوا کند، به او سلام می‌کرد و با ملایمت او را از عصبانیت می‌انداخت. حتی پدرم هم که عصبانی می‌شد، او را می‌بوسید و آرام می‌کرد. از بچگی همین طور بود.

همیشه به دنبال برقرار

کردن صلح و آشتی بین آدم‌ها بود. خیلی به صلح رحم اهمیت می‌داد و می‌گفت طول عمر می‌آورد. فوق‌العاده اهل ایستادگی و گذشت بود و لحظه‌ای از کمک به دیگران غافل نمی‌شد. همین قدر بگویم آخرین شنبه‌ای که به دیدنش رفتم و بعد از آن بیهوش شد تا سه‌شنبه که از دنیا رفت، حالش کمی بهتر

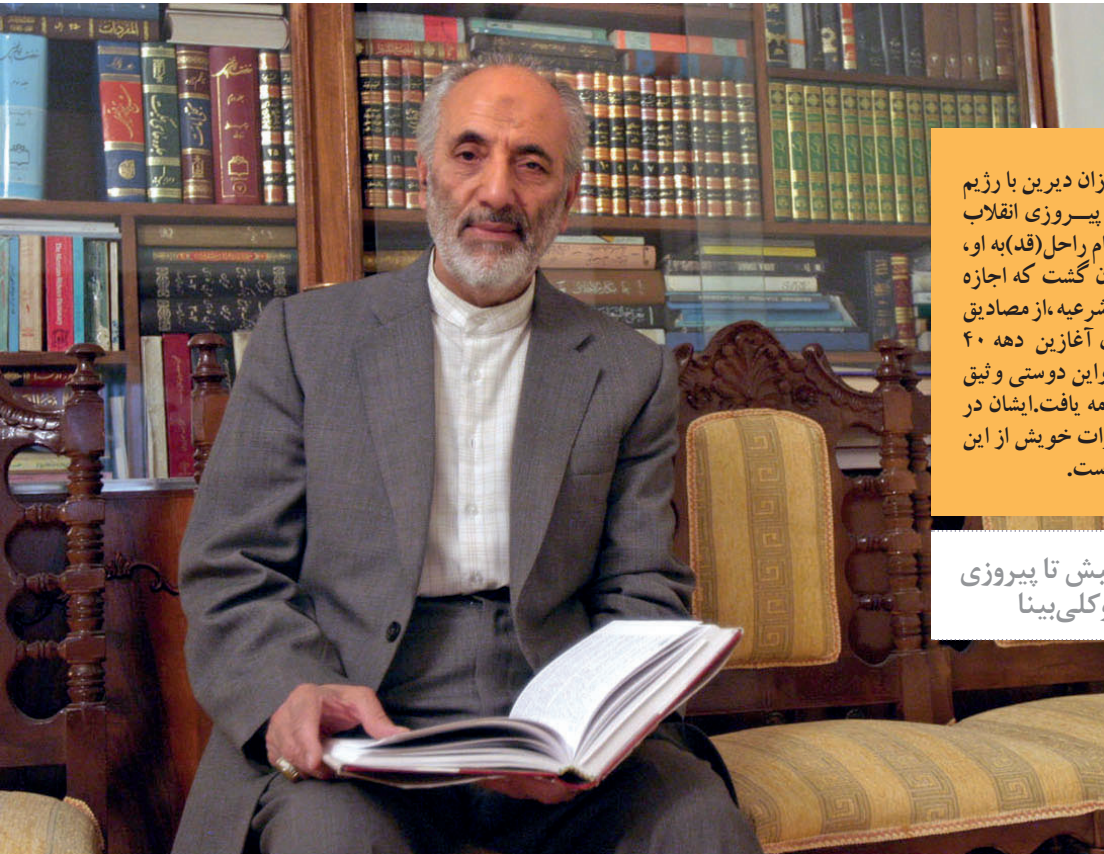
بود و از تخت پائین آمد و روی مبل نشست و با هم حرف زدیم. چند تا درد دل هم با من کرد. بعد با من بلند شد و رفتیم از چند تا مریض در آن بخش عیادت کردیم. گفتم: «داداش! ما در خانه اتاقی را برای شما مهیا کرده‌ایم، دکتر هم آمده، دیده و گفته خوب است، دوشنبه شما را به خانه می‌برم.» گفتم: «نمی‌آیم! اگر می‌خواهی به من خدمتی کنی، مرا بردار ببر کمیته امداد که کار ۸-۷ نفر از بندگان خدا را راه بیندازم، این از هر چیزی برایم باارزش‌تر است.» به مردم عشق می‌ورزید و اگر کسی از او کمکی می‌خواست، از هیچ چیزی دریغ نمی‌کرد. همیشه می‌گفتم: «داداش! شما که نمی‌توانی کل مملکت را درست کنی؟ می‌گفت اگر سائلی به سراغت آمد، تا حدی که وسعت می‌رسد کمک کن و دست رد به سینه سائل زن. خودش هم همین طور بود، برای همین هم همه دوستش داشتند. در تشییع جنازه‌اش هم که دیدید همه مردم از هر تیپ و طبقه‌ای آمدند.

**از شیرین‌ترین خاطراتی را که از ایشان برایتان باقی مانده است، بفرمائید؟**

خاطرات شیرین که فراوانند. از کودکی که شب‌ها بیدار می‌نشستم تا بیاید و به من قرآن درس بدهد. برادر نازنینی را از دست دادم. انسان هیچ وقت قدر کسانی را که در دسترس او هستند، نمی‌داند. همیشه وقتی می‌خواست به دیدن مادرمان بیاید می‌گفت: چهار تا از قوم و خویش‌ها را هم خبر کن، شاید نیازی داشته باشند که بتوانم رفع کنم. همیشه به فکر رفع نیاز افراد بود. پیشنهاد درست کردن یک صندوق قرض‌الحسنه فامیلی را داد تا بشود به ضعفای آبرومند فامیل کمک کرد. اگر اختلافی در فامیل پیش می‌آمد، نهایت سعی خود را برای ایجاد صلح و آشتی می‌کرد. هیچ وقت نمی‌توانیم مثل او شویم. جای او همیشه خالی خواهد ماند. آدم فوق‌العاده‌ای بود. ■



■ آبان ۱۳۹۲. اسدالله عسگراولادی در آغازین لحظات دریافت خبر درگذشت برادر



## درآمد



ابوالفضل توکلی بینا، از مبارزان دیرین با رژیم شاه، از دوران نهضت ملی تا پیروزی انقلاب اسلامی است. اعتماد کم بدیل امام راحل (قد) به او، در موارد خطیر و گوناگون نمایان گشت که اجازه ایشان به وی برای دریافت وجوه شرعی، از مصادیق آن است. آقای توکلی از ماههای آغازین دهه ۴۰ با استاد عسگر اولادی آشنا شد و این دوستی وثیق و پرسابقه، تا پایان حیات استاد ادامه یافت. ایشان در این گفت و شنود، به بیان خاطرات خویش از این دوران طولانی دوستی پرداخته است.

«چند گام با استاد عسگر اولادی از آغاز جنبش تا پیروزی انقلاب» در گفت و شنود شاهد یاران با ابوالفضل توکلی بینا

## هوشمند بود و نظریه پرداز

نه، در مبارزات میدانی هم شرکت می کردم. مثلاً در ۲۸ مرداد، شب‌هایی که در شاه‌آباد درگیری بود، جزو حاضران و فعالان بودم، یک بار هم با قنداق تفنگ به فکم هم زدند!

۳۰ تیر یا ۲۸ مرداد؟

روزهای منتهی به قیام ۳۰ تیر. طوری با قنداق تفنگ به فکم زدند که مدتی نمی توانستم حرف بزنم و بعدش هم، ده پانزده روزی به مشهد رفتم. ولی در مجموع جزو آنها نبودیم، چون ماهیت اختلافاتی که میلیون با مرحوم آیت‌الله کاشانی و مرحوم نواب داشتند، برای ما خیلی روشن بود.

پس بیشتر تحصیل یا کار مذهبی می کردید؟

البته در آن اجتماعات و در اکثر اعتراضات و راه‌پیمایی‌ها بودیم، ولی همانطور که عرض کردم، عضو آنها نشدیم، چون به آنها اعتقاد راسخ نداشتیم. مصدق از زمانی ضربه خورد که وهم او را برداشت و خیال کرد این حضور پرشور مردم برای اوست! در حالی که این آیت‌الله

دادند، در جریان نهضت ملی چندان فعال نبودند و پس از نهضت امام فعال شدند. عده ای دیگر هم می گویند آنها از همان زمان، فعالیت‌هایی داشتند، منتهی محدود بود، چون این طیف گرایش‌های جدی مذهبی داشتند اما فضای آن نهضت، بیشتر مبتنی بر گرایش‌های ملی و نسیونالیستی بود، لذا این گروه‌ها تا شروع نهضت امام، بیشتر تحصیلات مذهبی داشتند و کار اقتصادی انجام می دادند. شما و آقای عسگر اولادی و دوستانتان، در دوران نهضت ملی هم کار سیاسی انجام می دادید یا فقط فعالیت‌های مذهبی و اقتصادی می کردید؟

ما گروه‌های مذهبی‌ای بودیم که بیش خاصی داشتیم و میلیون را قبول نداشتیم. اگر فرصت پیش بیاید من در باره میلیون و آیت‌الله کاشانی خاطرات زیادی دارم. با این همه باید بگویم که ما از همان موقع فعال بودیم، ولی نه این که عضو گروه‌های ملی گرا باشیم. در دوره نهضت ملی، شهید نواب صفوی و فداییان اسلام هم فعال بودند و چهره‌هایی از مؤلفه مانند شهید حاج مهدی عراقی و آقای حاج هاشم امانی هم با آنها همراه بودند...

از دوستان ما در مؤتلفه، ۲-۳ نفری از جمله مرحوم عراقی، حاج هاشم امانی و اخوی‌شان عضو فداییان بودند، ولی در حاشیه بودند...

مرحوم آقای امیرحسینی هم، مدتی با آنها بود...

عضو نبود، ولی با آنها رفت و آمد داشت. ما هم فعالیت‌هایی داشتیم. من با مرحوم عراقی از زمانی که دبیرستان می‌رفت، آشنا بودم و همراه او به جلسات فداییان اسلام می‌رفتم، ولی هیچ وقت عضو آنها نشدم. پس بیشتر درس می‌خواندید و...

طبعاً در باب مرادوات دیرین و گسترده جناب‌عالی با مرحوم استاد عسگر اولادی، سؤال آغازین ما این است که چطور با ایشان آشنا شدید؟ علاوه بر این در آن دوره در منش و شخصیت ایشان چه دیدید که این دوستی و مرادوات، این قدر دوام و قوام یافت؟

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. من از سال ۱۳۲۴ به تهران آمدم...

از قم؟

بله، پدرم اصالتاً یزدی و در قم ساکن شده بود. برادرم در تهران کارخانه قندسازی داشت و آن قدر به گوش پدر و مادرم خواند، تا بالاخره آنها را راضی کرد و مرا در دوازده سالگی، از قم به تهران آورد. ایشان در سهره‌آه اتاری، بازار سید اسماعیل کارخانه قند داشت. دفترش هم در سرای حاج هادی بود و من در کنار اخوی کار می‌کردم. آن زمان در عطاری‌ها، شکرهای چکسلواکی فروخته می‌شد و دماوندی‌ها، تمام شکرها را با دو چرخه می‌آوردند و می‌فروختند. من هم برای کارخانه، روزی ۱۰۰ تا ۱۵۰ کیسه از آنها می‌خریدم. همه بچه‌های دماوندی این کار را می‌کردند. مرحوم آقای عسگر اولادی در سرای دماوند، پایین‌تر از سهره‌آه سیروس کار می‌کرد و بابت کار، اجماًلاً با ایشان آشنایی داشتم. آشنایی بیشترم با ایشان، بیشتر در مسجد امین‌الدوله و نزد آیت‌الله امیرزا عبدالکریم حق‌شناس بود. آقای حق‌شناس معلم اخلاق ما بود و ما از محضر ایشان استفاده می‌کردیم. ارتباط من با آقای عسگر اولادی از همین مسجد امین‌الدوله شروع شد.

در چه سالی؟

۱۳۲۶.

برخی معتقدند گروه‌هایی که بعدها مؤتلفه را تشکیل



## پس چندان پولدار نشد؟

خیلی نه...

### مثل برادرش؟

خیر، ایشان دایمیتان دیگری دارد، ولی مرحوم آقای عسگر اولادی اصلاً دنبال این حرف‌ها نبود و تا روزهای آخر عمرش هم، آن قدری که به فکر محرومین و مردم بود، به فکر خودش نبود. یک خانه معمولی داشت. اگر

مرحوم عسگر اولادی آدم باهوش و بااستعدادی بود و بینش خوبی داشت. بعضی‌ها کشتش و جنم تولید فکر و نیز مدیریت را ندارند. مرحوم عسگر اولادی آدم باهوش، خوش‌مشرب و خوش‌خلقی بود و جاذبه داشت. بعضی‌ها دافعه دارند، ولی مرحوم عسگر اولادی خوش‌خلق، خوش‌برخورد و اجتماعی با بینش خوب بود.

دنبال پول بود، چون هوش و استعدادش را داشت، می‌توانست میلیاردها پول ذخیره کند! استعداد ایشان از اخوی‌اش خیلی بیشتر بود. یک وقت می‌بینی کسی استعداد کاری را ندارد، ولی یک وقت می‌بینی دارد، اما نمی‌خواهد در مسیری برود.

آنگونه که از شواهد مشخص است، آقای عسگر اولادی هم در امور مالی و هم از جنبه‌های دینی و اعتقادی، بسیار مورد اعتماد حضرت امام و مراجع تقلید بود. چه شد که در جمع مؤتلفه، غیر از جنابعالی که وکیل و مورد اعتماد امام بودید، آقای عسگر اولادی آنقدر شاخص شد؟

به خاطر تیزهوشی و بینش بالایی که امام داشت. امام خیلی آدم شناس بود و به کسانی که به آنها اعتقاد داشت میدان می‌داد. والا به چه مناسبت به من که یک جوان بودم، اجازه خرج کردن وجوهات را داد؟ امام فوق‌العاده در صرف وجوهات دقت داشت و اگر این اعتماد وجود نداشت، می‌گفت: پول‌ها را بفرست! فکر نمی‌کنم امام

بله، بخش اعظم اینها را در زندان آموخت و یک دوره تفسیر قرآن و یک دوره فقه و اصول را در آنجا تکمیل کرد.

در زمانی که با هم کار می‌کردید، چقدر شم اقتصادی داشت و چقدر توانست در این زمینه پیشرفت کند؟ در مجموع وضع اقتصادی‌اش چطور بود؟

یک وقت کسی وابسته به پول است و هدفش پول در آوردن، اما یک وقت کسی اهدافی دارد و برای دستیابی به آن اهداف، پول در می‌آورد. مرحوم آقای عسگر اولادی وابسته به پول نبود و برای پول کار نمی‌کرد. دانی ایشان مرحوم حاج عبدالله توسلی یکی از تجار سالم و خوشفکر بود. بسیاری از تجار موفق که الان در کار صادرات هستند، یا مدتی پیش ایشان شاگرد بوده یا از ایشان یاد گرفته‌اند. آقای عسگر اولادی دنبال پول نبود، بلکه دنبال اعتقادات و اهدافش بود. آدم باهوشی بود و از باب معیشت هم در حد نیازش کار می‌کرد. در کار تجارت شکر و کارهای دیگر بود.

کاشانی و بدنه متدین جامعه بود که نفت را ملی کرد. آقای عسگر اولادی در طول زمان، از نظر علمی چقدر پیشرفت کرد؟

من از سال ۲۶ و از نوجوانی، با مرحوم آقای عسگر اولادی بودم. ایشان همان دروس حوزوی را که ما خواندیم، خوانده بود، منتهی در زندان یک دوره کامل تفسیر قرآن، فقه و اصول را دوره کرد. در واقع در فرصت زندان بود که مطالعات و دروس ایشان زیاد شد و از همه ما پیش افتاد.

در زندان پیش چه کسانی تلمذ می‌کرد؟

بیشتر پیش مرحوم آیت الله انواری. مرحوم عسگر اولادی آدم باهوش و بااستعدادی بود و بینش خوبی داشت. بعضی‌ها کشتش و جنم تولید فکر و نیز مدیریت را ندارند. مرحوم عسگر اولادی آدم باهوش، خوش‌مشرب و خوش‌خلقی بود و جاذبه داشت. بعضی‌ها دافعه دارند، ولی مرحوم عسگر اولادی خوش‌خلق، خوش‌برخورد و اجتماعی با بینش خوب بود.

به هر حال، از نخستین روزهایی که با ایشان آشنا شدم و در محضر آقای حقیق شناس بودیم، دوستانمان را پیدا کردیم، منتهی دوستان ما سه گروه بودند. یک گروه من، آقای عسگر اولادی، مرحوم حاج صادق امانی، مرحوم لاجوردی، حاج صادق اسلامی، آقای شفیق و دوستان مسجد امین‌الدوله بودیم که در آنجا دروس حوزوی را شروع کردیم. گروهی هم در مسجد شیخ علی بودند و مرحوم شاهچراغی درسشان می‌داد. یک گروه هم اصفهانی بودند، از جمله مرحوم خلیلی، مرحوم بهادران و دیگران که در پل سیمان بودند. نهضت اسلامی که پیش آمد، امام ما سه گروه را به هم وصل کرد و «مؤتلفه» تشکیل شد. امام از روز نخست سمبل وحدت بود و همه این رودهای باریک را به هم وصل کرد. به هر حال از همان دوره، مرحوم آقای عسگر اولادی عنصر باهوش، بااستعداد و فعالی بود که بعدها اطلاعات فقهی و دینی خوبی را به دست آورد.

پس معتقدید ارتقای علمی ایشان، بیشتر در دوره زندان اتفاق افتاده است؟



از چپ: ابوالفضل توکلی پینا، استاد عسگر اولادی، محمد نبی حبیبی و اسدالله بادامچیان



رژیم امشب امام را گرفت و فردا صبح تبعید کرد و...  
و صدا هم از کسی در نیامد...

دیگر کاری نمیشد کرد. راه پیمایی هم که می‌کردید، چهار نفر را می‌گرفتند و به زندان می‌انداختند و تمام! در آن شرایط، مرحوم مطهری می‌گفت: تا ۵-۴ تا از اینها را از بین نبریم، این خفقان از بین نمی‌رود. ۴۰، ۵۰ هزار مستشار امریکایی در ایران بودند و اینجا ستاد کل امریکایی‌ها در خاورمیانه بود. سه رکن مهم کشور دست امریکایی‌ها بود: سازمان برنامه و بودجه، ارتش و آموزش و پرورش، بنابراین راه پیمایی اثری نداشت. یک عده از مبارزین در زندان بودند. امام را هم که به ترکیه تبعید کرده بودند. صبح فردای تبعید امام از شش صبح تا دوازده شب جلسه‌ای را تشکیل دادیم و هجده ساعت تمام مشورت کردیم! هر دوازده نفرمان هم مصمم بودیم کاری نکنیم تا خفقان سنگینی که رژیم حاکم کرده بود از بین برود. بحث زیادی شد و نهایتاً به این نتیجه رسیدیم که سه نفر مفسد فی الارض هستند: یکی شاه، یکی نصیری رئیس ساواک و یکی هم حسنعلی منصور که هم به امام جسارت می‌کرد، هم امام را تبعید کرده بود و هم لایحه کاپیتولاسیون را به مجلس برد. این تصمیم را گرفتیم و بعد تقسیم کار کردیم، چون دیدیم اگر گرفتاری پیش بیاید و همه درگیر باشیم، تشکیلات مضمحل خواهد شد. حاج مهدی عراقی رابط ما با گروه نظامی بود. محمد بخارایی، شش ماه بود که عضو مؤتلفه شده بود. اهل کاشان بود، هجده سال بیشتر نداشت و در نوزده سالگی شهید شد. این جوان که صورت قشنگ و قد بلندی هم داشت، سراپا شجاعت بود. اصلاً شجاعتش قابل توصیف نیست. یک کارگر را بخواهی بزنی دلهره می‌گیری، آن وقت او می‌خواست

همین جا خوب است. در همین جایی که همه تصور می‌کردند کسی نمی‌آید، روزی ۴۰۰، ۵۰۰ خبرنگار در رفت و آمد بودند! فرح می‌نویسد: نمی‌دانم در سیمای این مرد چه چیزی بود که تمام جهان را به خودش جذب کرد! همین طور هم بود. سیل خبرنگار زنجیروار به نوفل‌لوشاتو در حال تردد بودند.

به هر حال، مرحوم عسگر اولادی به خاطر تیزهوشی، بصیرت، روشنگری و وابسته نبودن به دنیا، انسان کم‌نظیری بود. ایشان اگر می‌خواست تاجر موفق باشد، توانایی و کَر و فر این کار را داشت. یک وقت هست کسی این چیزها را ندارد و نمی‌تواند کاری بکند، ولی مرحوم عسگر اولادی همه اینها را داشت و چیزی نمی‌خواست. آدم خوشفکری بود و طرح‌های جالبی می‌داد. اوایل نهضت پیشنهاد شد، مردم هریک به قدر تمکن خود، مبالغی به حسابی دریکی از بانک‌ها واریز کنند...

#### این پیشنهاد آقای عسگر اولادی بود؟

بله، شرایط آن روز جامعه هم طوری نبود که ساواک اجازه بدهد کسی کار حادی بکند. ایشان همیشه افکار نوبی داشت و گیرنده‌اش قوی بود.

**حوادث ۱۵ خرداد و پس از تبعید امام را تقریباً همه نقل کرده‌اند، اما به این سؤال هنوز پاسخ دقیقی داده نشده است که: آقای عسگر اولادی در ترور منصور چه نقشی داشت؟ چون عوامل میدانی آن حادثه، شهدای بزرگوار بودند که اعدام شدند و آقای عسگر اولادی جزو عوامل میدانی نبود. نقش ایشان در آن قضیه چه بود؟**

در ۱۵ خرداد که امام را گرفتند، هجرت علما به تهران را، مؤتلفه تدارک کرد که کار فوق‌العاده مهمی بود. در آغاز شاه قصد داشت امام را اعدام کند! حتی بعدها شاه تأسف می‌خورد که چرا به حرف علم گوش نداده و امام را نکشته بود! با اطلاعاتی که ما از داخل رژیم داشتیم، مراجع را سریع در تهران جمع کردیم، اما در سال ۴۳ که امام را به ترکیه تبعید کردند، دیگر کارهایی از قبیل راه پیمایی، تظاهرات و اعلامیه فایده نداشت.

به کس دیگری چنین اجازه‌ای داده باشد که وجوه را بگیرد و خودت خرج کن!

شاید این مطلب را قبلاً هم گفته باشم، اما در اینجا هم بد نیست بگویم. امام چهار روز بود که به نوفل‌لوشاتو رسیده بودند که من و حاج مهدی عراقی به آنجا رسیدیم. حاج مهدی را من از اینجا راهی کردم و به او گفتم: هر چه ضد انقلاب است دارد می‌رود پاریس، اینها ذهن امام را خراب می‌کنند، بلند شو برو! گفت: پسر! من و تو از «قتله منصور» هستیم، نمی‌گذارند از کشور خارج شویم. گفتم: افسر آشنایی به من گفته بیاید، من ۲۴ ساعته پاسپورتان را می‌دهم. به هر حال ما نتوانستیم پاسپورت را بگیریم و راهی پاریس شویم. شب که رسیدیم نوفل‌لوشاتو، امام ما را که دید، فوق‌العاده محبت کرد. هنوز هم کسی برای اداره آنجا تعیین نشده بود. پرسیدند: کی آمدید؟ گفتم: ساعت یازده. گفتند: وسایلتان کجاست؟ گفتم: در پاریس در هتل. فرمود: می‌روید برمی‌دارید و می‌آورید، اداره اینجا با شما دو نفر! امام خیلی هم محکم این حرف را زد. همان شب رفتیم و وسایلمان را آوردیم و دو تایی اتاقی را اجاره کردیم. هر قدر هم پول می‌خواستیم امام به ما می‌داد و سؤال هم نمی‌کرد که پول‌ها را چه کار کردید؟ ما هر روز به ۴۰۰، ۵۰۰ نفر ناهار و شام می‌دادیم!

فرح پهلوی در خاطراتش یک جا با انصاف حرف زده! وقتی امام به فرانسه می‌رود، تا دو سه روز به ایشان اجازه مصاحبه داده نمی‌شود. ژیسکاردستن با شاه ارتباط نزدیک داشت و خیلی هم به رژیم او کمک می‌کرد. با شاه تماس می‌گیرد که چه کار کنم؟ فرح می‌گوید: شاه تصور می‌کرد آیت‌الله خمینی در یک کشور مسیحی کاری نمی‌تواند بکند و در نتیجه به ژیسکاردستن گفت: مخالفتی ندارم! یک آقای عسگری نامی، ویلانی را در نوفل‌لوشاتو به امام می‌دهد. همه با این کار مخالف بودند و می‌گفتند: چه کسی تا پاریس می‌آید، چه رسد به ۵۰، ۴۰ کیلومتر آن طرف‌تر و به نوفل‌لوشاتو؟ امام می‌گوید: خودم می‌آیم ببینم چه جور جایی است؟ وقتی می‌آید، می‌بیند یک ده سبز، خرم و زیباست، می‌گوید:

آن قدری که به فکر محرومین و مردم بود، به فکر خودش نبود. یک خانه معمولی داشت. اگر دنبال پول بود، چون هوش و استعدادش را داشت، می‌توانست میلیاردها پول ذخیره کند! استعداد ایشان از اخوی‌اش خیلی بیشتر بود. یک وقت می‌بینی کسی استعداد کاری را ندارد، ولی یک وقت می‌بینی دارد، امانی خواهد در مسیری برود.

نخست‌وزیر را برزند، آن هم نخست‌وزیر کشوری را که می‌گفتند ستاد امریکا در خاورمیانه است و او کمترین ترسی نداشت! شب اول و دوم بعد از ترور، در منزل آقای عسگر اولادی بودیم. مرحوم شهید حاج صادق امانی هم بود. بنده، مرحوم مهدی عراقی، مرحوم عسگر اولادی و مرحوم حاج حیدری، برنامه‌ریزی آن کار را انجام داده بودیم و تا شب آخر و تا منزل رضوی که وکیل بود و او را هم گرفتند، همه را من جابه‌جا می‌کردم. یک ماشین ایل داشتیم و شب‌ها آنها را این طرف و آن طرف می‌بردم. البته قبلاً با طرف صحبت می‌کردیم ببینیم آمادگی دارد یا نه؟ هر روز هم تماس می‌گرفتم ببینم مشکلی پیش نیاید.

## به‌طور مشخص نقش آقای عسگر اولاد در این قضیه چه بود؟

برنامه‌ریز اصلی ایشان بود. با عوامل اجرایی هم، رابط حاج مهدی عراقی بود. بعد از دستگیری اینها، وقتی به زندان قصر رفتیم، ناخن‌های حاج مهدی را کشیده بودند، ولی او حرفی نزده بود! حتی اسلحه‌ای را هم که شهید بخارایی با آن منصور را اعدام انقلابی کرد، من و حاج مهدی از آقای هاشمی گرفتیم.

## شما را کی گرفتند؟

در یک بهمن ۴۳، محمد بخارایی را گرفتند. آنها چندین بار چک کرده بودند که ساعت دقیق پیاده شدن منصور از ماشین را بدانند. آن روزها ماشین را داخل مجلس نمی‌بردند. دو تیم دیگر هم آماده بودند که وقتی

حدود یک هفته بعد مرحوم عراقی و امانی را گرفتند. ما را هم در دوم اسفند ۴۳ گرفتند.

## بعد از آقای عسگر اولاد دستگیر شدید یا قبل از ایشان؟

بعد از ایشان. ما را به شهربانی بردند. از دوازده نفر ما دو نفرمان فرار کردند. یکی آقای بهادران بود که به نجف رفت و دیگری که به لندن رفته تای دیگرمان، در زندان شهربانی بودیم. مرحوم عراقی، عسگر اولاد، صادق امانی و ما هفت نفر را به قزل‌قلعه بردند.

## شما را با هم روبرو کردند؟

نه.

## چرا دادگاه‌هایتان را یکی نکردند؟

اول چنین خیالی داشتند، اما شهربانی و ساواک همدیگر



شهربانی چی‌ها می‌خواستند بگویند برای سالگرد فیضیه ما هم یک کاری کرده ایم! به همین خاطر الکی ما را گرفتند، هیچ چیزی هم از ما گیر نیآورده‌اند. مگر رفتن و دیدن یک مرجع جرم است؟ چه چیز دیگری از من دارید؟... مرکز ساواک استان‌ها در خیابان انقلاب بود. در آنجا ما را بازجویی می‌کردند و کاملاً مشخص بود که با هم اختلاف دارند.

## بعد از دستگیری، اولین بار آقای عسگر اولاد را کی دیدید؟

بعد از ۲۶ خرداد و پایان محاکمه و اعدام آن چهار نفر، بقیه را به زندان قصر آوردند. حدود سه ماه در زندان عشرت‌آباد بودیم که با سه ماه قبلی شد شش ماه. دو بار اعتصاب غذا کردیم و از آنجا ما را به زندان قصر بردند. شاید یک ماه هم نشد که اینها را هم به زندان قصر آوردند و در زندان عمومی و کنار دزدها و محکومین عادی انداختند! ما در بندهای ۳ و ۴ بودیم. حدود ده ماه در بند ۳ بودم. آیت‌الله طالقانی و دوستانشان در بند ۴ بودند. ما را هم به آنجا منتقل کردند. یک روز اجازه گرفتیم و به بند ۳ رفتیم و تا بعد از ظهر با اعضای حزب ملل اسلامی بودم. عصر با مرحوم آقای عراقی و عسگر اولاد و خصیصین خودمان بودیم.

## چه می‌گفتند؟ روحیه‌شان چطور بود؟

روحیه‌شان خیلی خوب بود. مرحوم آقای عسگر اولاد تعریف می‌کرد: وقتی مشخص شد آن چهار نفر اعدام خواهند شد، چهار تایی دست روی شانه هم گذاشتند و گفتند: ما تا چند لحظه دیگر به آرزویمان می‌رسیم، نگران شما هستیم که در دست اینها اسیر می‌مانید! حمید اییکچی به پنج سال زندان محکوم شد. این حرف را که می‌شنود می‌زند زیر گریه. دانشجو بود و پوسته نارنجک درست می‌کرد. محمد بخارایی خیلی شجاعانه می‌گوید: حمید! گریه چرا؟ ما تمام ماه مبارک دعا کرده‌ایم خدا شهادت را نصیبمان کند و داریم به آرزویمان می‌رسیم! خیلی روحیه بالایی داشتند.

## شما بعد از پنج سال آزاد شدید. آقای عسگر اولاد در سال ۵۵ آزاد شدند. دیگر تا آن وقت ایشان را ندیدید؟

چرا، همراه با خانواده عراقی به ملاقاتشان می‌رفتم. بچه‌های عراقی به من می‌گفتند: دای! ما از دوران دبیرستان با هم و بسیار صمیمی بودیم. در زندان که بودیم، یک بار عراقی به بند ۴ آمد. موقعی هم که قرار بود آزاد شوم، تقاضا کرد پیش او بروم تا با من حرف بزند. یک آدم ملعونی به اسم سرهنگ اسلامی مسئول این کار بود که اجازه نداد! فقط وقتی می‌خواستم آزاد شوم، مهدی را در باغ، پیش من آوردند. ده بیست دقیقه‌ای قدم زدیم و مهدی گفت: نمی‌خواهم برادرم یا کس دیگری سرپرستی خانواده‌ام را به عهده بگیرد، می‌خواهم تو به عهده بگیری. گفتم: چشم. مهدی اجاره‌نشین بود و چیزی نداشت. خانواده او در رستم‌آباد، در یک طبقه اجاره‌ای می‌نشستند. آزاد که شدم، همراه با خانواده، به عنوان برادر خانمشان به زندان می‌رفتم. یک خانه کهنه را به ۳۰ هزار تومان خریدم. حاج فتح‌الله قمی را صدا کردم و گفتم: می‌خواهم ساخت و ساز این را تو به عهده بگیری. یک زیرزمین و دو طبقه ساختم و آن را هم به نام خانمش کردیم. تا روزی که مهدی آزاد شد، خانواده‌اش زیر نظر من بودند.

## خانواده آقای عسگر اولاد چطور؟

محمد کارش را انجام داد، او را ببرند. گاهی اوقات حوادثی پیش می‌آید که نمی‌شود پیش بینی کرد. محمد اسلحه‌اش را در بغلش گرفته و آن را پشت پاکتی پنهان کرده بود.

به محض این که منصور از ماشین پیاده شد، اول به حنجره‌اش شلیک کرد و بعد به شکمش! بقیه بچه‌ها هم تیراندازی کردند که محافظ‌های منصور گریج شوند. محمد می‌دود تا به سمتی برود که او را ببرند، منتهی زمین لغزنده بود و زمین خورد و مأموران کلاتری مجلس دستگیرش کردند او را بردند. نصیری می‌آید و می‌پرسد: تو کی هستی؟ آن موقع نصیری برای خودش هیبتی داشت. محمد خیلی شجاع بود. متقابلاً می‌پرسد: تو کی هستی؟ نصیری می‌گوید: رئیس ساواک و فلان و بهمان. محمد می‌گوید: هر که می‌خواهی باش! افسری با باتوم به دهان محمد می‌زند که خون می‌آید. در بازجویی‌ها از محمد می‌پرسند: تو که می‌توانستی به سرش تیر بزنی، چرا به حنجره‌اش زدی؟ گفت: می‌خواستم حنجره‌ای را که به رهبر و مرجع ما توهین کرده بود خاموش کنم، یکی هم زدم به شکم کنده‌اش!... خود شما را کی گرفتند؟

## را قبول نداشتند!

## اصلاً کمیته مشترک به همین دلیل تشکیل شد؟ درست است؟

بله، شهربانی قم مرا گرفت، ولی بعد از یکی دو روز تحویل ساواک داد. ساواک دو روزی مرا نگه داشت. من رئیس ساواک قم را می‌شناختم، ولی او مرا نمی‌شناخت. گفتم: بیسن یک چیز را راک به تو بگویم، این

شب اول و دوم بعد از ترور، در منزل آقای عسگر اولاد بودیم. مرحوم شهید حاج صادق امانی هم بود. بنده، مرحوم مهدی عراقی، مرحوم عسگر اولاد و مرحوم حاج حیدری، برنامه‌ریزی آن کار را انجام داده بودیم و تا شب آخر و تا منزل رضوی که وکیل بود و او را هم گرفتند، همه را من جابه‌جایی کردم.

خود توست، امام تو را خیلی دوست دارد! مهدی گفت: جلیقه را بردم و گفتم: آقا! ما یک عمر است که مقلد شما هستیم، امروز شما باید مقلد ما بشوید. امام خندید و گفت: در چه چیزی باید از تو تقلید کنم؟ حاج مهدی می‌گوید: شما می‌خواهید به فرودگاه بروید و ما نگران هستیم کسی به شما سوء قصد کند، باید این جلیقه را زیر لباس هایتان بپوشید. جلیقه ضد گلوله پر از سرب و سنگین است. در هواپیما امام خسته می‌شود و جلیقه را در می‌آورد و کنار می‌گذارد! فرودگاه دست نیروهای بختیار بود و نمی‌گذاشتند هیچ کسی برود. بچه‌های نیرو هوایی دو بار مرا یواشکی رد کردند که بروم و جایی را که قرار بود امام را ببریم بازرسی کنیم! این گذشت تا حضرت امام آمدند و مراسم سرودخوانی و سخنرانی

مرحوم آقای عسگراولادی تعریف می‌کرد: وقتی مشخص شد آن چهار نفر اعدام خواهند شد، چهار تابی دست روی شانه هم گذاشتند و گفتند: ما تا چند لحظه دیگر به آرزویمان می‌رسیم، نگران شما هستیم که در دست اینها اسیر می‌مانید! حمید ایپکچی به پنج سال زندان محکوم شد. این حرف را که می‌شنود می‌زند زیر گریه.

امام در فرودگاه برگزار شد.

#### شما آقای عسگراولادی را در آنجا دیدید؟

بله، جمعیت خیلی زیاد بود. من با هماهنگی حاج مهدی سعی کردم امام را به بنز سرمه‌ای که آنجا بود، برسانم. ۴۰، ۵۰ افسر نیرو هوایی با یوزی مراقب بودند. امام وقتی خواست سوار ماشین شود، رو به آنها کرد و فرمود: شما افسرهای شریف تا کی می‌خواهید گوش به فرمان بختیار باشید؟ امام خیلی باهوش بود. با تعبیر «افسرهای شریف» حسابی آنها را تکان داد.

از سالهای پس از انقلاب درمی‌گذریم. آخرین بار آقای عسگراولادی را کی دیدید و چه خاطره‌ای دارید؟

در شورای مرکزی مؤتلفه هر کسی جای مشخصی دارد. شورای مرکزی ۳۰ عضو اصلی دارد و پنج تا علی‌البدل. آقای میرسلیم رئیس شورا است. بغل دستش منشی می‌نشیند و کنار دست منشی هم آقای عسگراولادی می‌نشست. هر وقت من وارد می‌شدم می‌گفت: یا ابوالفضل! یا ابوالفضل! روز آخر هم که می‌خواست برود بیمارستان همین را گفت! بعد هم مستقیم به بیمارستان رفت.

#### در بیمارستان ایشان را چگونه دیدید؟

حدود ۲۵ روز در بیمارستان بود و حتی روزهای آخر هم می‌گفت: چرا مرا اینجا نگه داشته‌اید؟ مرا ببرید به کارهای مردم برسیم! نشان نمی‌داد رفتنی است، اما این اواخر در جلسه‌ای در مؤتلفه گفته بود این آخرین جلسه است و دسته چک‌ها را هم تحویل داده بود. اینها نشانه رفتن بود، ولی حالات کلی ایشان این را نشان نمی‌داد. خدا رحمتش کند. ■

دوستانم مشورت کنم. یک عده هم می‌آمدند و امام را نصیحت می‌کردند که در حال حاضر نباید به ایران برگردید. امام خیلی باهوش بودند. فرمودند: من از این نصایح می‌فهمم باید هر چه سریع‌تر به ایران برگردم و بین مردم باشم!...

#### آقای عسگراولادی کی به پاریس آمدند؟

روزهای آخری که من آمدم.

#### ایشان را دیدید؟

نه، من که برگشتم، ایشان وارد نوفل‌لوشاتو شده بود. بعد هم با هواپیمای امام برگشت. در آنجا مرحوم مهدی عراقی گفت: یکی از ما باید برود ایران و ستاد استقبال را تشکیل بدهد، این طوری که نمی‌شود، من می‌روم! گفتم: نه، اینجا باید یک آدم قدری کنار امام باشد. تو بمان، من می‌روم. دو تابی رفتیم خدمت امام و عرض کردیم: با این تصمیمی که شما گرفته‌اید که به ایران بروید، یکی از ما دو نفر باید به ایران برود و زمینه را برای ورود شما فراهم کند و من اجازه گرفتم برگردم. در تهران از ساعت دوازده شب به بعد، مرتباً با پاریس تماس می‌گرفتم. انصافاً مخابرات در آن مدت خیلی به انقلاب خدمت و تلفن را به سرعت به پاریس وصل می‌کرد. ضبط صوتی خریده و به تلفن وصل کرده بودم و به محض این که اعلامیه‌های امام را ضبط می‌کردم، همان ساعت دو نصف شب زنگ می‌زدم به یکی از دوستان در جمعیت حقوق بشر. ایشان یک ماشین نویس داشت. ده‌ها بار نوار را پایین و بالا می‌کردیم، چون بعضی جاها نامفهوم بود. می‌نوشتیم و می‌دادیم ماشین می‌کرد. هشت صبح تکثیر می‌کردیم و به اقصی نقاط تهران می‌فرستادیم. من هر شب با مهدی تماس داشتم. یادم هست برای بازگشت اول سه تا هواپیما تدارک دیدند! امام پول بلیط خود، مرحوم احمد آقا، حاج مهدی و آقای عسگراولادی را می‌دهد و به بقیه هم می‌گوید: هر کسی می‌خواهد برود ایران، خودش پول بلیطش را بدهد! اما شب‌ها تا صبح در مدرسه رفاه بیدار بودیم. یکی می‌نوشت، یکی می‌برد، خلاصه کارها را انجام می‌دادیم. در پاریس حاج احمد آقا یک جلیقه ضد گلوله تهیه کرده بود که آن را تن امام کنند. به حاج مهدی گفته بود: من که جرئت نمی‌کنم این را به امام بدهم، کار

توسلی‌ها و دیگران دور آنها بودند و چندان نیازی به کمک مانداشتند، ولی مسئولیت خانواده حاج مهدی را تا زمانی که آزاد شد، من به عهده گرفتم و وظیفه‌ام را طوری انجام دادم که ایشان راضی بود.

#### در آن دوره‌ای که اینها را به زندان مشهد بردند، دیگر نتوانستید آنها را ببینید؟

نه، نمی‌شد. زندانیان‌های مشهد خیلی بدقلق بودند.

#### آقای عسگراولادی بعد از سیزده سال که از زندان آزاد شد، زندگی‌اش را چگونه سامان داد و چه کاری را شروع کرد؟

برای پاسخ به شما باید به سابقه‌ای اشاره کنم. در شش ماه آخری که در زندان بودم، به خودم گفتم: تا به حال هر کاری می‌کردیم ساواک ما را نمی‌شناخت، ولی از حالا به بعد می‌شناسد، بنابراین تصمیم گرفتیم یک مؤسسه فرهنگی درست کنیم و تحت پوشش آن به فعالیت ادامه بدهیم...

#### که شد مؤسسه فرهنگی رفاه؟

بله، با این تفکر آمدم و سه هزار متر زمین از بانک مرکزی خریدیم به ۹۰۰ هزار تومان.

#### از محل وجوه؟

بله، با بانک قرار گذاشتیم در سه قسط بدهیم. یک قسط نقد و دو قسط بعدی را بعد از یک سال و دو سال. دو بیست تومان قسط اول را از حاج حسین آقا اخوان فرشی که تاجر و صادرکننده فرش بود، گرفتیم. بقیه‌اش را هم خودمان جور و کار را شروع کردیم. ما که بیرون آمدم با شهید رجایی، شهید باهنر و دوستان دیگر یک مقدار اوضاع را جمع و جور کردیم. حدود هفت هشت سال طول کشید تا آقای عسگراولادی و باقی رفقا آزاد شدند. اینها که آمدند دو سه تا جلسه در باغ مرحوم آقای تحریریان، در جاده چالوس گذاشتیم. در این جلسات می‌خواستیم برنامه‌ریزی و فعالیت دو باره مؤتلفه را شروع کنیم. انقلاب هم داشت نضج می‌گرفت و دیگر خیلی به فکر کار نبودیم تا امام از عراق به پاریس رفتند.

#### و شما هم به پاریس رفتید...

بله، اسام تا ۲۶ دی فقط می‌گفتند: شاه باید برود. از ۲۶ دی به بعد گفتند: هر کسی که می‌خواهد با ایشان

ملاقات کند، باید سه چیز

را بنویسد و امضا کند: (۱) نفی رژیم سلطنت، (۲) تأیید مبارزات ملت ایران و (۳) روشن کردن مواضع! این نامه‌ها را من خدمت امام می‌بردم. یادم هست کریم سنجابی یک چیزی نوشت و من ببردم خدمت امام. ایشان بعضی جاها را خط زدند و دو باره برگرداندم که پاکنویسی کند. بازرگان با این که بعداً نخست‌وزیر دولت موقت شد - ما که رسیدیم ملاقات اول را با امام انجام داده بود - ملاقات دوم را که خواست، امام فرمودند: باید مواضع را روشن کنی! گفت: باید برگردم تهران و با



## رضایت یا سکوت همراه بارضایت ولی فقیه برای او حجت بود

«ردیابی ولایت پذیری نظری و عملی در زندگی سیاسی استاد عسگر اولادی»  
در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر اسدالله بادامچیان



تنگاتنگ ایشان با گروه فدائیان اسلام، به دلیل رابطه خاص آنان با مرجع اعلای وقت بوده است. لطفاً در این باره تحلیل خود را بیان کنید؟

مرحوم آقای عسگر اولادی از دوره ای که در میدان مبارزات اجتماعی قرار می‌گیرد، به سراغ جبهه ملی، حزب توده یا... نمی‌رود، ولی از بین رجال فعال مبارز به سراغ آیت‌الله کاشانی می‌رود. اما در کنار ایشان هم که قرار می‌گیرد، تابع مجمع مسلمانان مجاهد نمی‌شود یا جزو گروه دکتر بقایی یا دار و دسته‌های دیگری که به دلیل مسائل سیاسی در اطراف آقای کاشانی بودند، قرار نمی‌گیرد و فقط به شخص آیت‌الله کاشانی به عنوان یک مجتهد مثاب توجه می‌کند و جالب‌تر از آن این است که ایشان وقتی می‌خواهد در خدمت آیت‌الله کاشانی کار کند، از مرجع تقلیدش آیت‌الله العظمی بروجردی در این باره سوال می‌کند. ایشان می‌گویند: من در این مسائل دخالت نمی‌کنم، ولی آیت‌الله کاشانی مجتهد و مثاب هستند و هر کاری بکنند، حجت شرعی دارند. یعنی وقتی مرجع ایشان، مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی تأیید می‌کند، آقای عسگر اولادی در خدمت آیت‌الله کاشانی قرار

ایشان تشخیص خود را حاکم بر چیزی که از ولی فقیه می‌گیرد، نمی‌کند، بلکه صادقانه به همان چیزی که ولی می‌خواهد عمل می‌کند، در حالی که بعضی‌ها حتی آیات قرآن را هم بر اساس میل خودشان تفسیر می‌کنند!

سوسیالیست‌های خدایپرست داشتیم که رئیسشان آقای محمد نخشب و جریانی التقاطی و انحرافی بود. کسانی هم که از آن بیرون آمدند، معلوم هستند، اینها هم ابوذر را مطرح می‌کردند. آقای دکتر شریعتی هم که اسوه نیست، اما ویژه است، «ابوذر: سوسیالیست خدایپرست» را می‌نویسد و جالب است که از این کتاب خیلی هم استقبال شد. البته بنده در کتاب «روشنفکری و روشن‌اندیشی» یکی از نقدهایم بر اندیشه‌های دکتر شریعتی همین بحث ایشان است.

بنابراین بعضی از انسان‌ها اسوه هستند و مرحوم استاد عسگر اولادی یک اسوه است، یعنی انسان وقتی به زندگی او نگاه می‌کند، آغاز زندگی‌اش را در فقر، دوری از پدر و مادر، مهاجرت از دماوند به تهران، در محیط فاسد رضاشاهی و محمدرضاشاهی گذرانده است. نوجوانان طبعاً به طرف فساد می‌روند، اما دوران نوجوانی ایشان، نمونه کامل یک نوجوان مسلمان است. در کسب و کار، مسجد رفتن و همه کارهایش از جمله رفتن در پناه یک زاهد خداخواه و عارف نامی، چون مرحوم حاج شیخ محمدحسین زاهد که حتی از وجوهات شرعی برای زندگی‌اش استفاده نمی‌کند و از درآمد مختصری که به دست می‌آورد، زندگی می‌کند. او با این شاگردان جویا و تشنه معنویت، چنان سلوک می‌کند که آنها انسان‌های خداخواهی مثل مرحوم آقای عسگر اولادی، مرحوم آقای شفیق، حاج آقارضا کرخه، مرحوم بیدآبادی و... می‌شوند. آقای عسگر اولادی در عین نوجوانی، فقر و مشکلات زندگی رفته رفته تبدیل به اسوه می‌شود.

موضوع مهمی که در زندگی سیاسی مرحوم عسگر اولادی قابل ردیابی است، توجه به «مقوله حجت شرعی» و «حرکت با آهنگ ولایت» از آغاز حیات سیاسی است. گفته می‌شود که عدم همکاری



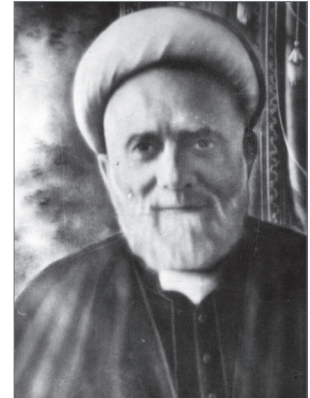
### درآمد

نگاه ویژه استاد حبیب‌الله عسگر اولادی به پدیده «اخذ حجت شرعی» از لوازم دائمی اندیشه و عمل سیاسی او بود. جالب اینجاست که این نگرش، نه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شرایط پدید آمده پس از آن، بلکه از عنفوان جوانی که این مباحث چندان رسمی و کاربردی نشده بودند نیز، همراه با او بوده‌اند. در گفت و شنودی که در پی می‌آید جناب دکتر اسدالله بادامچیان رد پای این نگرش دیرین را، از دوره نهضت ملی تا مقطع پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در منش مرحوم عسگر اولادی رصد کرده است.

به عنوان آغازین سوال و برای آغاز سخن، جنابعالی پس از سالها همراهی و ارتباط با مرحوم استاد حبیب‌الله عسگر اولادی، جایگاه ایشان را در رده بندی‌های فرهنگی و سیاسی تاریخ معاصر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بسم الله الرحمن الرحيم، فقید سعید، مرحوم آقای عسگر اولادی انصافاً یک انسان یا شخصیت عادی نیست. انسان‌ها در دنیا سه دسته‌اند. اکثریت و میلیاردها آدم عادی هستند که می‌آیند و می‌روند. بعضی‌ها هم انسان‌های ویژه‌ای هستند و در دنیا چهره برجسته‌ای پیدا کرده‌اند مثل کنفوسیوس یا بودا که از ابعاد مختلف یک انسان ویژه است و میلیون‌ها و بلکه میلیاردها دل را به خود جلب کرده است یا چهره‌هایی چون لئونی پاستور یا مهاتما گاندی که انسان‌های ویژه‌ای هستند. بعضی از انسان‌ها برای دیگران الگو و از حد «ویژه» هم فراترند. مثلاً ابوذر یک اسوه است. پیامبر اکرم (ص) این همه صحابه دارد، اما ابوذر از قبیله غفار، کار چوپانی و دامداری نمی‌کرد، بلکه سردسته راهزنان و قطاع‌الطریق بود. این آدم تبدیل به انسانی می‌شود که سوسیالیست‌ها وقتی می‌خواهند از نمونه اسم ببرند، می‌گویند ابوذر. کسانی که می‌خواهند یک مبارز ساده‌زیست را معرفی کنند که هیچ پیشنهادی او را به سازش و نرمش و نرمش و نرمش نمی‌دارد، می‌گویند ابوذر. امام وقتی می‌خواهد از مرحوم آیت‌الله طالقانی تجلیل کند می‌گوید: او ابوذر زمان بود. در زندان که بودیم فردی که کمونیست بود می‌گفت: به نظر من امیرالمؤمنین (ع) بالاترین کمونیست دنیاست! می‌گفتم: حضرت علی (ع) چه ربطی به کمونیسم دارد؟ ایشان قرن‌ها قبل از نظریه مارکسیسم لنینیسم بوده و یک موحد کامل است؟ می‌گفت: آخر من هر کمالی را که یک کمونیست برای یک انسان قائل است در نظر می‌گیرم، بالاترش را در ایشان می‌بینم! در ایران هم جریان

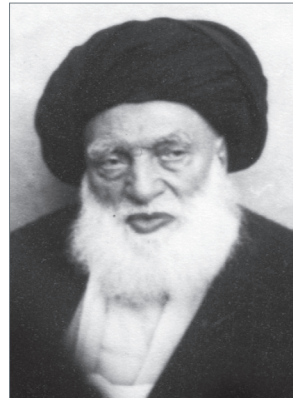
حجت الاسلام حاج شیخ محمد حسین زاهد



آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی



آیت الله العظمی آقا حسین بروجردی



در زندان، او جویای وظیفه بود و لذا هر کس هر چه می گفت، به دنبال آن بود که ببیند امام چه گفته است و الان این وظیفه چیست؟ در نتیجه وظیفه‌ای را که باید از ولی برخیزد، تحقیق کرده و فهمیده که این وظیفه بر نگاه امام منطبق است.

می گیرد، نه به عنوان یک فرد سیاسی.

از این نکته شاید بشود به این مورد هم پی برد که چرا ایشان وارد تعامل گسترده با فداییان اسلام نشد؟

بله، در حالی که فداییان اسلام جاذبه بسیار شدیدی داشتند. خود من در نوجوانی، شهید نواب صفوی را در منزل حاج آقا رضا صرافان دیده‌ام و صحبت‌های ایشان چنان در من نوجوان تأثیر گذاشته بود که یک پارچه سبز به کمرم بسته بودم و روزنامه «منشور برادری» ارگان فداییان اسلام را می فروختم. این جاذبه شدید، آقای عسگر اولادی را جذب نمی کند، اما دور هم نمی کند. چرا جاذبه فدائیان اسلام مثل یک آهنربا، ایشان را جذب نمی کند؟ چون آهنربای مرجعیت و ولایت‌مداری در ایشان فوق‌العاده قوی است و به دنبال آن است که حجت شرعی ام چیست و چه کسی می تواند این حجت شرعی را به او بدهد؟ ولی فقیه، نایب امام زمان (عج) است و لذا می پذیرد هر کاری که می کند باید مبتنی بر رضایت مرجع تقلید یا سکوت همراه با رضایت او باشد. به همین دلیل به فداییان اسلام نمی پیوندد.

نکته مهم در شخصیت مرحوم آقای عسگر اولادی این است که ایشان تشخیص خود را حاکم بر چیزی که از ولی می گیرد، نمی کند، بلکه صادقانه به همان چیزی که ولی می خواهد عمل می کند، در حالی که بعضی‌ها حتی آیات قرآن را هم بر اساس میل خودشان تفسیر می کنند! او نظر و دریافت خود را بر نظر ولی امرش غلبه نمی دهد و به همین دلیل در آن دوران، به آنچه که آیت‌الله العظمی بروجردی گفتند، عمل کرد و لذا در فراز و نشیب‌ها همچنان بر صراط مستقیم می ماند.

در میان سه گروه افرادی که با یکدیگر «مؤتلف» شدند، چهره‌های شاخصی چون شهید عراقی، آقای توکلی‌بنا، مرحوم امانی و... وجود داشتند. چه شد مرحوم آقای عسگر اولادی نزد امام، از تبرّز بیشتری برخوردار شد؟

البته من چندان هم این بارز بودن را نمی بینم، همگی «یکی» بودند. اگر امام می فرمایند: عراقی فرزند و برادر عزیز من و

به منزله ۲۰ نفر و حیف بود که در رختخواب بمیرد، دلیل بر آن نیست که عسگر اولادی به منزله ۲۰ نفر برای امام نیست. واقعیت این است که شما در هیچ جای دنیا هیچ حزبی را پیدا نمی کنید که ۱۷-۱۶ سال در انقلاب عظیمی، چون انقلاب اسلامی به رهبری مرجعیت کار کرده، اما دبیرکل نداشته باشد! ولی مؤتلفه اسلامی از سال ۴۱ پشت سر امام حرکت کرد، اما هیچ کس نیامد بگوید: من می خواهم رئیس باشم! سه گروهی که امام به آنها فرمود: با هم مؤتلف باشید، سه گروه سیاسی جدا که با هم ائتلاف کنند، نبودند. این ائتلاف به معنای ائتلاف سیاسی نیست، بلکه به معنای با هم کار کردن در راه خداست. وقتی آقای بروجردی به آقای کاشانی نوشتند مراقب باشید سیاستتان بر دیانتتان غلبه نکند، شما دیگر آقای عسگر اولادی را با حفظ همه حرمت‌ها و علائقش نسبت به آیت‌الله کاشانی، در کنار ایشان نمی یابید. چرا؟ احساسی که آقای عسگر اولادی به عنوان وظیفه‌یابی از آیت‌الله بروجردی نسبت به همراهی با آیت‌الله کاشانی دریافت کرده بود، در اینجا کمرنگ شده بود. بعد از آن هم، ایشان وارد ادامه مبارزات نهضت ملی نشد و برای این که انسجام را حفظ کند، هیئت مؤید را با کمک مرحوم شفیق و... راه انداخت و در فعالیت‌های سیاسی آن دوران حضور پیدا نکرد، اما به فعالیت‌های فرهنگ‌سازی، تربیت افراد و اعتلای فرهنگ دینی جامعه پرداخت.

وقتی آیت‌الله بروجردی از دنیا رفتند، ایشان امام را به عنوان مرجع می پذیرند و وقتی امام مبارزه را آغاز می کنند، این بار خود مرجع تقلید بلاواسطه وسط میدان و رهبری به

دست خود اوست، لذا آقای عسگر اولادی تمام قد و با تمام وجود، در خدمت ولی فقیه قرار می گیرد. اگر کسی بخواهد خودش را بسازد، وظیفه‌اش این است که از این انسان‌های اسوه کپی کند. در جمهوری اسلامی از این اسوه‌ها زیاد داریم، از جمله شهید آیت‌الله بهشتی، شهید آیت‌الله مطهری، آیت‌الله مهدوی کنی، شهید رجایی، شهید لاجوردی، شهید اندرزگو و...

امام قبل از تبعید به آقای عسگر اولادی عنایت خاصی داشتند، اما مهم این است که پس از این که امام به تبعید می روند و آقای عسگر اولادی به زندان می افتد، برخی شواهد نشان می دهد این ارتباط همچنان ادامه داشته است. مثلاً اخوی ایشان می گوید: یک بار که به دیدن امام به نجف رفتم، امام مرا بوسید و گفت این مال تو نیست و مال برادر توست! علاوه بر این در زندان هم، نقش تئوریک آقای عسگر اولادی بر نقش شهید عراقی و دیگر دوستان می چربید، چون شهید عراقی بیشتر یک عنصر اجرایی قوی بود، اما در جنبه‌های نظری و تئوریک ظاهراً آقای عسگر اولادی پیش افتاد تا جایی که در اسناد ساواک آمده است انگیزه اصلی برای امضای فتوای علیه مجاهدین مارکسیست شده را آقای عسگر اولادی به مرحوم آیت‌الله طالقانی را داد. روابط امام و آقای عسگر اولادی در این دوران از طریق چه کسانی بود؟

آقای عسگر اولادی وقتی خودش را برای ولایت و انجام وظیفه خالص کرده است، دیگر خودی در بین نیست، چون برخی از افرادی که در خدمت ولایت هستند، اول محاسبه منفعت خودشان را دارند، بعد رفتارشان در اختیار ولایت قرار می دهند. من آن تعبیر صوفیانه «فنا فی الله» و «فنا فی در قطب» را قبول ندارم، اما در آن حقیقتی وجود دارد و آن هم این که وقتی انسان خودش را برای خدا خالص کرد، دیگر منی برایش باقی نمی ماند. پس وقتی در ولایت پذیری به اینجا می رسد که ولی فقیه عادل زمان بنا به حکم خدا، انسانی است که جز حکم الله چیزی نمی گوید و با هوی و خواست خود مخالفت می کند، «مخالفاً لهواء و مطیع الامر مولاه» است، بین ولی و ولایت پذیر، منی باقی نمی ماند. ولی او هم «من» ندارد و هر دو برای «خدا» حرکت می کنند، بنابراین فرد ولایت پذیر نظرش را می گوید - کما این که آقای عسگر اولادی هم به امام و هم به مقام معظم رهبری



۱۳۴۳. استاد عسگر اولادی در کنار شهیدان صادق امانی و مهدی عراقی در دادگاه اعضای مؤتلفه اسلامی

هر حال داشت از بنی صدر حمایت می کرد و سران و رهبران حزب حتی در مقاطعی از این حمایت دلخور هم بودند. این گرایش، چگونه قابل تحلیل است؟

رهبران حزب از امام دلخوری نداشتند، اینها دلخوری نیست. کسب وظیفه و بیان حال است. برای پاسخ به شما بهتر است به نکته ای اشاره کنم. در سال ۵۶ که امام آن پیغام را برای ما فرستادند - امام برای ما، معمولاً از لفظ برادر استفاده می کردند - متوجه شدیم باید دو باره تشکیلات را راه اندازی کنیم. در اسفند سال ۵۶ ایشان پیغام فرستادند که یک گروه تشکیل بدهید.

۵۶ یا ۵۷؟

اسفند ۵۶. در بیاناتشان هست که همه جمع شوید و یک حزب - حزب خدا - را راه بیندازید و بعد هم در بیاناتشان علنی فرمودند. این سؤال مطرح شد که مقصود امام چیست؟ و چرا با این که می دانند مؤتلفه دارای تشکیلات و شبکه گسترده ای است و مرکزیت آن دارد دقیقاً در خط ولایت حرکت می کند، علت دستور امام برای تشکیل حزب چیست؟ در بحثی که با شهید آیت الله بهشتی و سایر دوستان داشتیم به اینجا رسیدیم که برای پیروزی انقلاب یک حزب لازم است. بعد این پرسش مطرح شد که آیا با مؤتلفه که یک تشکیلات مبارزاتی است می شود کشور را اداره کرد یا اداره جامعه باید با نگاه گسترده به همه جامعه انجام شود؟ استاندار و رئیس جمهور که فقط استاندار و



بگویند همت کنند و این شجره را از خاک بیرون بکشند - عمل می کردیم. درباره همین پیامی که امام می فرستاد، هم به دلخواه عمل نمی کنیم، بلکه جمع می شویم ببینیم وظیفه چیست؟ دائماً افراد را نزد امام می فرستیم که ببینیم وظیفه چیست. نهایتاً هم آقای عسگراولادی را به پاریس فرستادیم تا دقیقاً طبق نظر امام عمل کنیم، والا در تهران خیلی کار داشتیم. در هر حال رمز ولایت پذیری آقای عسگراولادی این بود که او خالی از «من» و خالی از «اغیار» بود، یعنی «لا اله الا هو».

یکی دیگر از فرازهای زندگی آقای عسگراولادی مشارکت در تأسیس حزب جمهوری اسلامی است. ایشان در آن دوره رابطه بسیار نزدیکی با امام دارد و از همان ابتدای انقلاب چه فردا چه مشترکاً، احکامی را از امام دریافت می کند و به نظر می رسد رابطه ایشان با امام بسیار صمیمی و محفوظ است. با این همه به حزب جمهوری می رود که محل مناقشات و حرف و حدیث های فراوان بود، آن هم در شرایطی که امام به

نامه می نوشتند و تفاوت نظر خود را با نظر امام و رهبری اعلام می کردند - اما نهایتاً نظر آنان را انجام می دادند. بنابراین در اینجا دیگر مسئله من مطرح نیست. وقتی این رابطه ولایت پذیری شکل گرفت، دیگر جای برای منیت باقی نمی ماند. پس آقای عسگراولادی در این مدت هر جا که هست، استنباط خود از امام را ملاک قرار می دهد که امام چه می خواهد و چون این «من» عسگراولادی نیست که با نظر امام مواجه می شود، از نظر امام برداشت شخصی نمی کند، بنابراین فهم او از خواست ولایت، یک فهم ویژه می شود و رابطه اش با امام «از جنس اوست»، نه من امام و نه من آقای عسگراولادی. در طول این سالها که آقای عسگراولادی در زندان بوده که همه چیز را از امام نپرسیده، چون نمی شد که پرسد. او جویای وظیفه بود و لذا هر کس هر چه می گفت، به دنبال آن بود که ببیند امام چه گفته است و الان این وظیفه چیست؟ در نتیجه وظیفه ای را که باید از ولی بر خیزد، تحقیق کرده و فهمیده که این وظیفه بر نگاه امام منطبق است. هر جا که لازم بوده است، از کسانی که با امام مرتبط بوده اند، پرسیده است. خود ما هم که بیرون از زندان بودیم، به دنبال وظیفه یابی بودیم و نه سیاسی کاری. در فاصله سال های ۴۵ تا ۴۹ باید در می یافتیم نظر امام در باره وظیفه ای که به عهده ما است، چیست؟ از سال های ۴۹ تا ۵۵ که انحراف سازمان منافقین آشکار می شود، نظر امام را در می یابیم و طبق آن عمل می کنیم...

سال ۵۴ و ۵۵ متوجه نظر امام می شوید، والا انحراف که زودتر معلوم شده بود. اینطور نیست؟

بله، ولی امام هنوز موضع صریح نگرفته بودند و حتی یک بار هم به ما نفرمودند: به اینها پول ندهید! یکی از بحث های ما با آقای منتظری همین بود که شما که زودتر از نظر امام مطلع شدید، چرا زودتر به ما نگفتید به اینها پول ندهید؟ فقط پول هم نبود. همه نوع امکاناتی را برایشان فراهم می کردیم و وقتی این کمک ها قطع شدند، سازمان ناچار به زدن بانک و این کارها شد و خیلی جاها هم به دلیل عدم امکانات گرفتار شدند و گیر افتادند. بنابراین ما یا به این صورت وظیفه یابی می کردیم و یا طبق دستور صریح امام - نظیر دستوری که در سال ۵۶ توسط آقای مطهری به ما دادند که: ریشه شجره خبیثه رژیم از خاک بیرون است، به برادرها

امام به آقای عسگراولادی فرموده بودند: شما در عین حال که در حزب جمهوری هستید، شاکله مؤتلفه را حفظ کنید. لذا هفته ای یک بار در دفتر آقای عسگراولادی جمع می شدیم. بنابراین حزب جمهوری اسلامی یک جبهه بود برای جلوگیری از حزب بازی و تکثر حزبها.



استاد عسگراولادی در کنار امام جمعه فقید مشهد.



چون بنی صدر، قطب‌زاده، فروهر و... را دعوت کردیم که هر کدام به شکلی نیامدند. حزب در آن دوره خیلی خدمت کرد، ولی هر چه جلو رفتیم، به تدریج محوریت خود را از دست داد و تلاش برای کسب قدرت، امام را به این نتیجه رساند که این دیگر حزبی که باید ابزار ولایت و امامت باشد، نیست و هر کسی کار خودش را می‌کند! موضع طوری بود که حتی موضوعات بسیار سری شورای مرکزی، در ظرف یکی دو ساعت به بیرون درز می‌کرد! خلاصه کار به جایی رسید که امام دستور توقف کار حزب را دادند. در آن مقطع آقای عسگراولادی خدمت امام رفت و عرض کرد: یک وقت هست شما اصل‌ت‌حزب را قبول ندارید که تکلیف ما عوض می‌شود، اما یک وقت هست شما اصل‌ت‌حزب را قبول دارید، اما وضعیت کنونی این حزب را قبول ندارید، وظیفه‌مان چیست؟ از این گذشته در کشور ما به برکت وجود رهبری که خود مرجع است و وجود روحانیون، شاید نیاز چندانی به وجود حزب نباشد، اما در سایر کشورهای اسلامی که چنین وضعیتی نیست، اداره جامعه جز به مدد احزاب اسلامی میسر نیست. امام فرمودند: الان گرد و غبار زیاد است، بگذارید فرو بنشیند، بعد

هستند!

مگر بازاری بودن جرم است؟ مدتی در افواه این مطلب جا افتاده بود که آقای عسگراولادی خیلی پولدار است! البته عده ای هم می‌گفتند: خودش به تجارت نمی‌رسد و برادرش به نیابت از ایشان، فعالیت اقتصادی می‌کند! وضع مالی ایشان چطور بود؟

آقای عسگراولادی در هیچ کاری با برادرهایش سهیم نبود. قبل از انقلاب که پولی نداشت، خانه هم نداشت. وقتی در زندان بود جمع شدیم و خانه‌ای خریدیم که سه دانگ به نام همسر ایشان بود و سه دانگ را هم حاج اسدالله داد. خانمش در سال ۵۷ شهید شد و خانه به بچه‌ها و آقای عسگراولادی رسید. خانه قدیمی بود و داشت خراب می‌شد. حاج اسدالله گفت: «این خانه دارد خراب می‌شود می‌خواهم دو باره آن را بسازم، ولی هر کاری که می‌کنم حاجی زیر بار نمی‌رود خانه را به اسم او بکنم! از شما حرف شنوی دارد. به او بگویید». رفتم و گفتم. گفت: «چرا این کار را بکنم؟» گفتم: «شما که کارمند نیستی، فردا از دنیا بروی، تکلیف زن و بچه چه می‌شود؟» نگاهی به من کرد و گفت: «زن و بچه‌ام خدا دارند». به حاج اسدالله گفتم: «خودت برو محضر و به نام کن! آمد امضا کرد، کرد، نکرد که بعداً تکلیفش معلوم می‌شود». آدمی بود که در طول سال‌ها میلیاردها تومان پول صدقات به دستش می‌رسید. اصلاً کسانی می‌آمدند میلیون‌ها تومان پول نقد یا عایدات باغ و املاک خود را به ایشان می‌دادند و می‌گفتند: هر جوری که صلاح می‌دانید خرج کنید...

از طرف امام هم اجازه تصرف در وجوه داشتند...

بله، علاوه بر آن، بودجه خود کمیته امداد و ده‌ها مورد پول بی حساب و کتاب در دستش می‌آمد، اما حتی یک ریالش را خرج خود یا خانواده‌اش نکرد و وقتی از دنیا رفت، دیدیم در وصیتنامه اش نوشته است: روزه و نماز قضا ندارم، مالی ندارم که ثلث به آن تعلق بگیرد، بدهی شرعی هم ندارم. کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند سندی ندارند.

با تشکر از شما، برقرار باشید ■

رئیس‌جمهور حزب‌اللهی‌ها نیستند، رئیس‌جمهور ۷۸ میلیون جمعیت کشور ماست و باید در این سطح کار کند، پس حزب باید حزبی باشد که بتواند همه دیدگاه‌ها و نظرات را جمع کند. البته این نمی‌شود حزب، می‌شود جبهه. تشکیلاتی که بتواند از آیت گرفته تا میرحسین موسوی و آقای آشتیخ علی‌اصغر هرنیدی تا دکتر محمود کاشانی با نظریات خاصش نسبت به آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق و یا آقای شبانی یو جلال‌الدین فارسی تا طیف وسیع روحانیون ارشد انقلاب را در خود جمع کند، جبهه است و حزب نیست، لکن احساس شد این وظیفه است و در بحث‌ها و گفتگوها به این نتیجه رسیدیم که این جبهه را باید تشکیل بدهیم که سه گروه روحانیت، مؤتلفه‌ای‌ها و سایر عناصری که لازم است در آن باشند. در خرداد ۵۷ در منزل مرحوم حاج ابوالقاسم جبرسراپی، هفت نفر انتخاب شدیم: مرحوم عسگراولادی، شهید عراقی، شهید درخشان، مرحوم حاج سعید امانی، شهید لاجوردی، بنده و نفر هفتم یادم نیست.

اینها کسانی بودند که قرار بود از مؤتلفه به حزب جمهوری اسلامی بروند؟

بله، هفت نفر جامعه مدرسین و جامعه روحانیت هم به راحتی انتخاب شدند و شدیم ۲۱ نفر، ولی هفت نفر بقیه حل نشد، چون با هر کدام صحبت کردیم، گیری داشتند. علت گیرشان هم این بود که ولایت‌پذیری خالص در آنها وجود نداشت، در نتیجه حزب ماند تا زمانی که آقای عسگراولادی به پاریس رفت و مسائل را برای امام باز کرد و امام فرمودند: الان تشکیل حزب، شما را از انجام کارهای روزمره انقلاب باز می‌دارد، بگذارید به‌زودی به ایران می‌رویم و در آنجا برای حزب فکری می‌کنیم. انقلاب که پیروز شد، امام تقریباً هر روز از آقای هاشمی می‌پرسیدند: حزب چه شد؟ مخصوصاً از آقای هاشمی که با ایشان بیشتر ارتباط داشت. بالاخره آقای باهنر را فرستادیم منزل شهید اسلامی و گفتیم ۴۸ ساعت همان جا بمان و اساسنامه حزب را بنویس و بده!

پس از پیروزی انقلاب این بحث مطرح شد که آیا فقط از مبارزینی که تشکیلاتی هستند دعوت کنیم یا از عناصر دیگر هم دعوت کنیم؟ مادر جلسات بحث و گفتگویی که داشتیم به این نتیجه رسیدیم که از همه کسانی را که می‌گویند امام را قبول داریم دعوت کنیم و بعد از گفتگوها و بحث‌ها، آنهایی که خالص هستند می‌مانند و بقیه خودشان می‌روند. خلاصه حزبی باشد که همه خودشان را در آن ببینند. امام در همان روزها، به آقای عسگراولادی فرموده بودند: شما در عین حال که در حزب هستید، شاکله مؤتلفه را حفظ کنید. لذا هفته‌ای یک بار در دفتر آقای عسگراولادی جمع می‌شدیم. بنابراین حزب جمهوری اسلامی یک جبهه بود برای جلوگیری از حزب‌بازی و تکرر حزب‌ها و حتی چهره‌هایی

✓  
وجوه شرعی، بودجه کمیته امداد و ده‌ها مورد پول هنگفت در دستش می‌آمد، اما حتی یک ریالش را خرج خود یا خانواده‌اش نکرد و وقتی از دنیا رفت، دیدیم در وصیتنامه‌اش نوشته است: روزه و نماز قضا ندارم، مالی ندارم که ثلث به آن تعلق بگیرد، بدهی شرعی هم ندارم!

از آن فکری به حال حزب می‌کنیم. این عین عبارت امام است. آقای عسگراولادی هم عادت داشت همیشه «عین عبارت» افراد را حتی با همان لحن و آهنگ آن شخص نقل می‌کرد. پس مبنای حزب، ولایت است. اگر حزب جایی شد که هر کسی مسیر خودش را رفت و مذهب خود را در پیش گرفت، که دیگر حزب ولایی نیست.

پرخی چنین گفته‌اند که اعضای حزب مؤتلفه و شخصاً آقای عسگراولادی، همان زمانی هم که در حزب بودند، دنبال فعالیت‌های گروهی و اقتصادی خودشان بودند! پاسخ شما به این ادعا چیست؟

امیدوارم هر کسی که این حرف را می‌زند، لاقبل برای یک موردش، سند و مدرک داشته باشد. آقای عسگراولادی سیزده سال که زندان بود، سال ۵۵ هم که بیرون آمد در مبارزه قرار گرفت و جزو محورهای مبارزه بود و شبانه‌روز نداشت. همه ما در خدمت ایشان بودیم. کجا رسید کاسبی کند و کجا کاسبی کرد؟ بعد از پیروزی انقلاب هم که کار و حقوقی نداشت. امام اول هر سال ۱۰ هزار تومان به ایشان می‌داد که در سال آخر عمرشان، آن را کردند ۲۰ هزار تومان! مرحوم آقای حاج سعید امانی که از بزرگ‌ترین تجار خواروبار این کشور بود، بعد از انقلاب حتی یک خرید و فروش هم نکرد! من تاجر فرش بودم و وضع از آقایان خیلی هم بهتر بود. ۳-۴ روز بعد از انقلاب، آخرین معامله را انجام و سپس آن را تعطیل کردم.

چرا این کار را کردید؟

چون در مسیری افتادم که اگر وارد خرید و فروش می‌شدم، در مظان اتهامات فراوانی قرار می‌گرفتم و کار اصلی ما که ترویج فرهنگ انقلابی و خدمت به نظام بود، مخدوش می‌شد. دیگران همین طور، همگی تجار بزرگی بودند. از مؤتلفه‌ای‌ها، چه کسی را جرئت دارند بگویند کوچک‌ترین خلاف مالی داشته است؟ مطمئن باشید اگر کوچک‌ترین تخلفی می‌دیدند، با سند و مدرک در بوق می‌کردند! نبوده که نتوانسته‌اند بگویند. اینها همان بازی‌های سیاسی است که وقتی زورشان به رقیب نمی‌رسد، می‌گویند اینها بازاری

## تا نظر ولی فقیه را جویا نمی شد قدمی بر نمی داشت

«نکاتی ناب از ۴ دهه دوستی با استاد عسگر اولادی» در گفت و شنود  
شاهد یارن با محسن رفیق دوست

به آن بزرگوار، خیلی بیشتر شد. بعد هم که با عزیمت امام به پاریس، هر دو در نوفل لوشاتو در خدمت امام بودیم و مرتباً همدیگر را می دیدیم. شخصیت ایشان برای کسانی که به نوفل لوشاتو هم می آمدند، احترام برانگیز بود، با وجود آنکه این افراد، از طیف های مختلف فکری و سیاسی بودند.

و پس از پیروزی انقلاب این ارتباط چگونه تداوم داشت؟

من به سپاه رفتم، اما همیشه با ایشان ارتباط داشتم و تا زمان رحلت ایشان، لحظه ای این رابطه قطع نشد، بلکه علاقه و شیفتگی ام نسبت به ایشان روزافزون بود.

جنابعالی نقش ایشان را در مبارزات منتهی به پیروزی انقلاب چگونه ارزیابی می کنید؟

به نظر من در میان مبارزان غیرروحانی دو نفر بسیار شاخص هستند. یکی شهید عراقی و دیگری مرحوم آقای عسگر اولادی. اینها نقش سازماندهی داشتند. رابط بین امام و مردم بودند و با نهایت امانت و دقت رهنمودهای امام را به مردم می رساندند و علاوه بر این، هم هدایت می کردند و هم کنترل. من پس از روز ۱۲ بهمن که ایشان با امام از پاریس آمدند، در مدرسه رفاه بودم و توان سازماندهی و رهبری ایشان را می دیدم. همیشه این کار را به نحو احسن انجام می داد، اما کمترین نمود بیرونی نداشت.

شما در کمیته استقبال از امام هم حضور داشتید. نقش ایشان در آنجا چه بود؟

از وقتی که مشخص شد قرار است امام بیایند، اغلب ما ۲۴ ساعته کار می کردیم و خیلی کم به خانه هایمان می رفتیم. بعد از آن که به جمع انقلابیون مدرسه رفاه آمد، از نزدیک بر امور نظارت می کرد. نقششان به دلیل ارتباط پررنگی که با پاریس داشتند، برجسته و درموردی منحصر به فرد بود.

معمولاً کمتر پیش می آید مراجع، نمایندگی اخذ وجوهات را، به فردی غیرروحانی بسپارند. به نظر



### جذب کرد؟

ایشان از همان ابتدا برایم انسان ویژه ای بود که با دیگران فرق داشت. آن دوره ای که برای اولین بار آن مرحوم را دیدم، ۲۲ ساله بودم و ایشان ۳۱ سال داشت. به قدری در تربیت نفس خود مجاهدت و کار کرده بود که حتی در جوانی، شخصیتی محکمی و بسیار متین داشت. وقتی چند روز پیش از این که به بیمارستان بروم، با آن بزرگوار ملاقات کردم، دیدم کوچکترین فرقی در تعهد، تعبد، ولایتمداری و پایداری در اصول نکرده است. همیشه وقتی آیات قرآن را می خواند و در باره آنها بحث می کرد، می دیدم خود ایشان بهترین عامل به آنهاست، به همین دلیل هم سخنش تأثیر داشت. ایشان از همان جوانی، اشتیاق عجیبی برای خدمت به درماندگان و محرومین داشت و در این راه، حقیقتاً ایثار می کرد. جز با دشمنان خدا، با همه مهربان بود و کسی از ایشان پر خاش ندید. در هیچ کار مهمی تا نظر ولی فقیه را جویا نمی شد، قدمی بر نمی داشت و تابع محض ولی فقیه بود. این مسئله از دیرزمان و حتی در دوره نهضت ملی در رفتار ایشان وجود داشته است و آگاهان، به آن گواهی می دهند.

شما و ایشان در یک جا زندانی بوده اید؟

خیر، بندهایمان جدا بود و ایشان را در زندان ندیدم. آن مرحوم قبل از پیروزی انقلاب آزاد شد و من هنوز در زندان بودم.

کی ایشان را دوباره دیدید؟

مهر ۱۳۵۷. ایشان پس از آزادی به دیدن آمد و دیدم هیچ فرقی با سیزده سال قبل نکرده است و علاقه ام



### درآمد

حاج محسن رفیق دوست، از آغازین ماههای آغاز نهضت اسلامی با استاد عسگر اولادی انس یافت و این دوستی را تا پایان حیات آن بزرگ تداوم بخشید. ذهن او گنجینه ای از نکاتی ناب از منش آن یار دیرین است، که با اندک یاد آوری، سخاوتمندانه آن را در اختیار مخاطب میگذارد. از همین روی است که معمولاً گفت و گو با رفیق دوست، برای خبرنگاران جذاب و هیجان انگیز بوده است.

آشنائی شما با مرحوم استاد عسگر اولادی از چه مقطعی و چگونه آغاز شد؟ این ارتباط به چه شکل، به مرور زمان تعمیق پیدا کرد؟

بسم الله الرحمن الرحیم. آشنایی بنده، با ایشان و شهید حاج مهدی عراقی، به سال ۱۳۴۱ برمی گردد و به آشنائی همه ما با حضرت امام (ره). من از دوره ای که خدمت حضرت امام می رفتم، با این دو بزرگوار ارتباط برقرار کردم و این ارتباطات، تا سال ۱۳۴۳ که ایشان دستگیر شدند، برقرار بود. در آن دوره، همیشه ایشان را در جلسات مختلف مؤتلفه یا جاهای دیگر زیارت می کردم.

چه ویژگی هایی در ایشان وجود داشت که شما را

برای اولین بار که آن مرحوم را دیدم، ۲۲ ساله بودم و ایشان ۳۱ سال داشت. به قدری در تربیت نفس خود مجاهدت و کار کرده بود که حتی در جوانی، شخصیتی محکم و بسیار متین داشت. وقتی چند روز پیش از این که به بیمارستان بروم، با آن بزرگوار ملاقات کردم، دیدم کوچکترین فرقی در تعهد، تعبد، ولایتمداری و پایداری در اصول نکرده است.

وجوہات به من داده است، نه برای انتخابات! گفتم: اگر رأی نیاورید چه؟ گفت: خب نیاورم!...در تمام جلساتی که همراه قدیمی های مؤتلفه خدمت امام می رسیدیم، عنایت و اعتماد خاص امام به مرحوم عسگراولادی کاملاً روشن بود.

**شما و مرحوم عسگراولادی در دولت میرحسین موسوی حضور داشتید. علل اختلاف گروه شما با سایرین چه بود و به کجا انجامید؟**

من کاندیدای وزارت سپاه بودم، اما نخست وزیر قبول نمی کرد! در دولت میرحسین موسوی دو گروه حضور داشتند که افکارشان کاملاً با هم فرق داشت، مخصوصاً در زمینه مسائل اقتصادی. ما ۸-۷ نفر که به انجمن اسلامی دولت معروف شدیم!- معتقد بودیم دولت باید پایش را از اقتصاد بیرون بکشد و اقتصاد را به دست مردم بسپارد، اما گروه دیگر به اقتصاد دولتی و کوپنی اعتقاد داشتند.

**این انجمن اسلامی متشکل از چه کسانی بود؟**

آقایان ناطق نوری، احمد توکلی، مرتضی نبوی، مرحوم پرورش، سرهنگ سلیمی، دکتر ولایتی، بنده و رئیس انجمن اسلامی هم، مرحوم آقای عسگراولادی بود. اوایل، اختلافات چندان علنی نبودند، ولی وقتی آشکار شد، نامه ای به امام نوشتیم که: نمی توانیم با این دولت کار کنیم و اجازه بدهید استعفا بدهیم. امام به من و آقای ولایتی اجازه ندادند استعفا بدهیم و به من گفتند: برو سراغ کارهای جنگ و به این کارها کاری نداشته باش! بقیه دوستان استعفا دادند. به نظر من همان تفکر اقتصاد دولتی است که امروز، این طور ما را گرفتار کرده است و هزار جور رانت و اختلاس از آن بیرون می زند! اگر اقتصاد دست مردم باشد و دولت فقط نظارت کند، هم اقتصاد شکوفاتری خواهیم داشت، هم این مسائل بهتر کنترل می شوند. مرحوم عسگراولادی هم که در این زمینه از حضرت امام سؤال کرده بود، ایشان گفته بود: بگذارید خود مردم کارها را اداره کنند!

**پس از آن، ارتباط شما و مرحوم عسگراولادی به چه شکل ادامه یافت؟**



ماه بعد که قضیه انتخابات مجلس سوم پیش آمد، خواستم یک جوری این اجازه نامه را از ایشان بگیرم و کپی کنم و برای انتخابات برای افکار عمومی منتشر کنم. می دانستم اگر مستقیماً به ایشان بگویم زیر بار نمی رود، برای همین به یکی از کسانی که می خواست وجوہات امام را به ایشان بدهد گفتم: بگذار من با ایشان صحبت کنم، بعد تو وجوہات را ببر و بده! رفتم پیش ایشان و گفتم یک بنده خدائی مقلد امام است و می خواهد وجوہاتش را بدهد به من بیاورم خدمتتان و فقط می گوید: اگر اجازه جدیدی را که از امام گرفته اید، یک کپی از آن را بدهید به ما که خاطر جمع شویم، ممنون خواهم شد! مرحوم عسگراولادی نگاه عاقل اندر سفیاهی به من کرد که: یعنی خیال می کنی این قدر ساده لوح هستم که نمی دانم کپی این اجازه را برای این می خواهی که ببری چاپ و در تهران پخش کنی؟ گفتم: متوجه شده اید، اگر این را چاپ کنم، شما وکیل اول تهران می شوید! ایشان گفت: حضرت امام این اجازه را برای

به نظر من در میان مبارزان غیرروحانی دو نفر بسیار شاخص هستند. یکی شهید عراقی و دیگری مرحوم آقای عسگراولادی. اینها نقش سازماندهی داشتند. رابط بین امام و مردم بودند و با نهایت امانت و دقت رهنمودهای امام را به مردم می رساندند و علاوه بر این، هم هدایت می کردند و هم کنترل.

**شما چه ویژگی هایی در مرحوم عسگراولادی بود که امام به رغم همه حساسیت ها و دقت هایی که در این باره داشتند- این وظیفه مهم دینی را به عهده ایشان نهادند؟**

مرحوم آقای عسگراولادی بسیار جوان بود که با امام آشنا شد، یعنی در ۲۴ سالگی و در سال ۱۳۳۵. بعد هم که امام خواست نهضت را شروع کند، او را به قم دعوت کرد و از او و دوستانش در دو هیئت دیگر، خواست تا هیئت های مؤتلفه را تشکیل بدهند. امام از همان موقع به ایشان اعتماد و او را نماینده وجوہات می کند.

مرحوم عسگراولادی سراپا اخلاص بود و کمترین ریائی در او راه نداشت. در این زمینه خاطره ای یادم آمد. چند ماه به انتخابات مجلس سوم مانده بود. کمیته امداد در ساختمانی پشت مسجد مطهری بود که حالا خرابش کرده اند. عده ای از دوستان قدیم در اتاق بزرگی جمع بودیم. حاج احمد آقا زنگ زد و به ایشان گفت: امام یک اجازه نامه جدید برای شما نوشته است، یک نفر را بفرستید بیاید بگیرد. حاج آقا عسگراولادی یک نفر را با موتور فرستاد که برود و اجازه نامه را بگیرد و بیاورد. خودم آن را دیدم و خواندم. دوسوم آن تعریف از آقای عسگراولادی بود و این که تو مورد اعتماد کامل من هستی! دو سه



■ محسن رفیق دوست در کنار استاد عسگراولادی در مراسم رونمایی از کتاب خاطرات وی.

مدتی که در سپاه بودم، به عنوان کسی که به شدت به ایشان علاقه و اعتماد داشتم، مرتباً به ایشان گزارش می‌دادم. بعد که رفتم بنیاد مستضعفان خواستم ایشان هم بیایند و در هیئت امنای آنجا باشند و همکاری کنیم. در همان سال‌ها با کمک ایشان مدارس غیرانتفاعی شهدای مؤتلفه را راه انداختیم. ایشان را مراد خود می‌دانستم و در هر پست و موقعیتی که بودم، خدمت ایشان می‌رسیدم و رابطه‌ام صرفاً همکاری نبود، بلکه نوعی علاقه شخصی به ایشان داشتم.

**پس از فتنه ۸۸ مرحوم عسگراولادی تلاش زیادی برای ترمیم مسائل کردند. به نظر شما علت این موضوع‌گیری چه بود؟**

حب و بغض حاج آقا عسگراولادی فقط برای خدا بود و از احدی کینه به دل نمی‌گرفت. هر چند موقعی که در دولت میرحسین موسوی بود، خیلی اذیت شد، اما آن خاطره، کمترین تأثیری در تلاش ایشان برای ترمیم خساراتی که از فتنه ۸۸ و از سوی موسوی بر کشور تحمیل شد، نداشت. خود من هم معتقد بودم میرحسین موسوی و آقای کروبی قصد نداشتند در کشور فتنه به وجود آورند، بلکه گرفتار فتنه شدند! هر دوی ما تلاش می‌کردیم این دو نفر را متقاعد کنیم که توبه کنند و برگردند و از مردم و رهبری عذرخواهی کنند. حتی مرحوم عسگراولادی ملاقات طولانی‌ای هم با موسوی کرد، ولی او زیر بار نرفت.

اگر برنامه دیدارها و نامه‌های ایشان به افراد مختلف دخیل در آن جریان را مطالعه کنید، احساس تکلیف یک انسان ولایت‌شناس، ولایت‌مدار و خداجو را، به خوبی ملاحظه خواهید کرد. ایشان همواره سعی می‌کرد جلوی تندروی‌ها را بگیرد و می‌گفت: همیشه پشت سر رهبر حرکت کنید و از ایشان پیش نیفتید! وقتی این مباحث را مطرح کرد، از ایشان پرسیدم: آیا آقا این موضع‌گیری را قبول دارند؟ ایشان گفت: دائماً گوش به زنگ هستیم که اگر آقا موضعی خلاف این گرفتند، حرفم را تصحیح کنم، ولی چون این کار را نکرده‌اند، این طور استنباط می‌کنم که حرفم زیاد بیراه نبوده است!

**حب و بغض حاج آقا عسگراولادی فقط برای خدا بود و از احدی کینه به دل نمی‌گرفت. هر چند موقعی که در دولت میرحسین موسوی بود، خیلی اذیت شد، اما آن خاطره، کمترین تأثیری در تلاش ایشان برای ترمیم خساراتی که از فتنه ۸۸ و از سوی موسوی بر کشور تحمیل شد، نداشت.**

**به روحیه خدمتگزاری ایشان به ضعفا و درماندگان اشاره کردید. شنیدن خاطره‌های در این زمینه مغتنم خواهد بود؟**

ایشان برای خدمت به خلق مخصوصاً آدم‌های بی بضاعت، سر از پا نمی‌شناخت و تعطیل و غیرتعطیل برایش فرقی نمی‌کرد. دکتر منع کرده بود که ایشان بیش از دو ساعت در صبح و دو ساعت در بعد از ظهر کار کند، اما ایشان ابتدا گوشش به این حرف‌ها نبود و همیشه می‌گفت: عرض زندگی، مهم‌تر از طول آن است! یک روز جمعه، طرف‌های عصر بود که به من زنگ زد که: بلند شو بیجا! هر وقت امر می‌کرد، لحظه‌ای تردید نمی‌کردم. رفتم و دیدم ۴۰، ۵۰ نفر آنجا نشسته‌اند! وقتی همه رفتند، گفتم: حاج آقا! روز جمعه عالم و آدم تعطیل‌اند! دکتر به شما گفته است روزهای تعطیل که هیچ، روزهای غیرتعطیل را هم بیشتر از دو ساعت صبح، دو ساعت بعد از ظهر کار نکنید، آن وقت روز جمعه از صبح آمده‌اید اینجا و تا عصر دارید کار می‌کنید؟ جواب داد: از این همه آدم گرفتاری که اینجا می‌آیند، حتی مشکل یکی هم حل شود، غنیمت است... حتی روزهای آخر عمر، به برادرش گفته بود: به جای این که می‌خواهی مرا به خانه ببری، ببر کمیته امداد کار چند نفر را راه بیندازیم، ثوابش خیلی بیشتر است!

از مال دنیا چیزی نداشت، اما همیشه بی‌دریغ از

آبرویش برای مردم خرج می‌کرد. گاهی مرا صدا می‌زد و می‌گفت: الان فلانی در بد وضعی گرفتار شده است، فلان متاع را دارد، از او بخر و سر فرصت بفروش! سود کردی مال خودت، ضرر کردی پای من! بارها دیدم این کار را می‌کرد. همیشه دنبال این بود که گرفتاری مردم را رفع کند. گاهی آذوقه تهیه می‌کرد و طوری که کسی نفهمد از کجا رسیده است، از طریق واسطه‌هایی، به دست نیازمندان می‌رساند. برادرشان می‌گفت: بعد از فوت ایشان، افراد زیادی تلفن می‌زدند که بدون ایشان چه کنیم؟ ما سرپرستی می‌کرد و به ما می‌رسید! به محض این که می‌فهمید آدم آبروداری گرفتاری پیدا کرده است، فوراً دست به کار می‌شد و هر کاری از دستش برمی‌آمد، می‌کرد. هرگز ندیدم نیازمند آبرومندی از محضر او دست خالی برگردد.

**شما تا واپسین لحظات حیات در کنار ایشان بودید. از ایام بستری شدن ایشان چه احساس و خاطره‌ای دارید؟**

به نظرم ایشان بهترین مصداق این شعر است: «از شمار دو چشم یک تن کم/ و از شمار خرد هزاران بیش». ایشان به معنای حقیقی کلمه مسلمان، خداترس، متدین و انسان بود. اگر الان بخواهند به جای تمام مسئولیت‌هایی که ایشان به تنهائی به عهده داشت، افرادی را بگمارند باز هم مجموعه آنها، نمی‌توانند کاری را که ایشان می‌کرد بکنند!

آن مرحوم خودش هم می‌دانست که از بیماری آخر، جان سالم به در نمی‌برد! یک هفته قبل از آن که به بیمارستان برود، به آیت الله مهدوی کنتی گفته بود: این آخرین باری است که همدیگر را می‌بینیم! همین طور در جلسه آخر مؤتلفه گفته بود: این آخرین باری است که در خدمت شما هستم! در بیمارستان به من می‌گفت: برو به دکترها بگو یک جورهایی مرا رو به راه کنند تا فقط ده روز سر پا بمانم و یک‌سری کارهای باقیمانده را انجام بدهم! ایشان به دستگاه قلب مصنوعی زنده بود و باز فکر می‌کرد در اندک فرصت باقیمانده برود و دردی از مردم دوا کند.

خدا رحمتش کند. از دوره‌ای که در هیئت امنای بنیاد بود، همیشه اول جلسات که آیاتی از قرآن قرائت می‌شد، تفسیر می‌کرد و انصافاً نکات بدیع و جدیدی می‌گفت. تسلط ایشان بر قرآن و تفاسیر مختلف، کم‌نظیر بود. تمام لحظاتم با ایشان برایم خاطره است. بدون ایشان بسیار احساس تنهائی و حس می‌کنم پشتیبان و تکیه‌گاه بزرگی را از دست داده‌ام. آن مرحوم از هر جهت برایم یک الگو و نمونه ممتاز بود.

**و سخن آخر؟**

آرزویم این است که اگر همه نمی‌توانیم همه وجوه انسانی ایشان را الگو قرار بدهیم، دست‌کم دلسوزی و ایشار برای مردم و تبعیت محض از ولایت، زندگی بی‌سر و صدا و حاشیه و خدمتگزاری بدون چشمداشت و تبلیغ را از ایشان یاد بگیریم. انصافاً نظام و انقلاب یکی از مخلص‌ترین یارانش را از دست داد. جای ایشان همواره خالی خواهد بود. ■



## از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد بود

«با استاد عسگر اولادی از زمستان ۵۷ تا آبان ۹۲» در گفت و شنود  
شاهد یاران با مهندس سید مصطفی میرسلیم



واقعی تشکیلات. در این زمینه ها استاد بسیار دقیق و عاقلانه اقدام کرد و توفیقات بی نظیری نصیب مؤتلفه شد.

**چگونگی تغییر دبیرکل را در مؤتلفه اسلامی بیان فرمایید؟ این فرآیند چگونه انجام پذیرفت؟**

شورای مرکزی با تغییر دبیرکل موافق نبود، ولی استاد اصرار داشت و می خواست که زیر نظر او، شورا، دبیرکل جدید خود را انتخاب کند و بلوغ تشکیلاتی خود را به اثبات برساند، لذا در آخرین بار، برای چند ماه مجدداً دبیرکلی را پذیرفت به شرط آن که پس از سپری شدن آن مدت، شورای مرکزی دبیرکل جدید را انتخاب کند و به این ترتیب مرحوم عسگر اولادی شورای مرکزی را از بن بست خارج کرد و نظریه صائب خود را به کرسی نشاند.

**نوع طرح موضوعات سیاسی و ... را در مواقع حساس، توسط ایشان در شورای مرکزی مؤتلفه اسلامی، چگونه بود؟ شیوه ایشان در این باره را چگونه ارزیابی می کنید؟**

روش ایشان این گونه بود که بسیار فکر می کرد و وقتی به نتیجه می رسید، برای اظهار نظر نوبت می گرفت و معمولاً موفق می شد اکثریت را مجاب کند. حتی اغلب منتظر چنان راهنمایی بودند؛ در

می کرد. تدابیر هوشمندانه استاد در مراحل مختلف مؤتلفه را از تلاطم های شدید آن دوران عبور داد و بسلامت به دهه هفتاد رساند.

**ارزیابی تان از کارکرد استاد در مقام دبیرکلی تشکل مؤتلفه اسلامی و هدایت حزب بیان چیست؟ در این باره چه جمع بندی ای دارید؟**

ضرورت های دوران دبیرکلی استاد، چند جنبه و ویژگی داشت: ۱- حفظ پایداری برای مصون ماندن از خطرات و تهدیدات جریان های انحرافی ۲- برادر یابی برای توسعه مدیریت مؤتلفه ۳- جانشین پروری برای تضمین دوام آرمان های مؤتلفه و خروج از وابستگی به فرد و پروژه تحقق قوام

استاد عسگر اولادی از نظر فکری واقعاً آزاده بود، یعنی از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد بود. در همان ابتدای انقلاب روزی به ایشان مراجعه کردم و درباره یکی از نزدیکانش که عنصر نفوذی ساواک بود و ما قصد داشتیم از دانشگاه او را اخراج کنیم، احتراماً سؤال کردم. ایشان ابتدا کمی تعجب کرد، ولی قاطعانه گفت با او برخورد کنیم!



### درآمد

مهندس سید مصطفی میرسلیم، در عرصه های گوناگونی همگامی و تعامل با استاد را تجربه کرده است که فراهایی از این مرادفات را، در ادامه می خوانید. میرسلیم نقش آن فقید سعید را در تمامی مجامعی که در آن نقش آفرین بود، بس شاخص و ارجمند ارزیابی میکند و بر این باور است که برکات این حضور، تا مدت ها در آن کانون ها برجا خواهد بود. لازم به ذکر است که این گفت و گو به شکل مکتوب انجام گرفته و ایجاز آن نیز به همین دلیل است. امید آنکه مقبول افتد.

**زمان و چگونگی آغاز آشنایی خود را با مرحوم استاد عسگر اولادی بیان فرمایید؟**

بسم الله الرحمن الرحيم. آشنایی من با استاد عسگر اولادی، به دوران پیروزی انقلاب بر می گردد یعنی زمستان ۱۳۵۷. ما هر دو عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی شدیم و فعالیتهای سیاسی مستمری را در همان چهارچوب دنبال کردیم که به نیازهای خاص آن دوران برمی گشت.

**خصل فکری و علمی استاد و تفاوت آن با سایر**

**رجال فکری و سیاسی جامعه در چه ابعادی بود؟** استاد عسگر اولادی از نظر فکری واقعاً آزاده بود، یعنی از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد بود. در همان ابتدای انقلاب روزی به ایشان مراجعه کردم و درباره یکی از نزدیکانش که عنصر نفوذی ساواک بود و ما قصد داشتیم از دانشگاه او را اخراج کنیم، احتراماً سؤال کردم؛ ایشان ابتدا کمی تعجب کرد ولی قاطعانه گفت: با او برخورد کنیم! هیچگاه حق را فدای دوستی و خویشاوندی نکرد.

**نقش استاد در قوام و تداوم تشکل مؤتلفه اسلامی و عبور آن از موانع احتمالی چه بود؟**

مؤتلفه اسلامی پس از خاموش شدن چراغ حزب جمهوری اسلامی مجدداً فعال شده بود اما نمی خواست گرفتار همان مصیبت های حزب جمهوری اسلامی شود. بعلاوه جریانات ۷ تیر و ۸ شهریور ۶۰ را پشت سر گذاشته بود و مؤتلفه نمی خواست در مقابل جریان نفاق آسیب پذیر باشد. این شرایط، به عنوان موانعی اساسی، توضیح گرفتن و رشد و فراگیری مؤتلفه را مشکل



جریانات بود که بخوبی آغاز شد ولی متأسفانه به موفقیت نینجامید!

از شخصیت فردی و اجتماعی استاد نسبت به اطرافیان و آشنایان و محرومان و گروه‌های گوناگون اجتماعی و به طور کلی ویژگی‌های شاخص ایشان چه نکاتی را می‌توانید بیان کنید؟ رفتار اجتماعی استاد با اطرافیان و آشنایان مصداقی از بیان حق برای خشنودی خدا و بدون ترس از سرزنش دیگران بود: مهم نبود که طرف او بزرگتر یا کوچکتر از او باشد، چه به لحاظ سنی و چه از نظر موقعیت اجتماعی، مهم این بود که آنچه حق بود با رعایت شخصیت افراد و ادب و احترام به آنها و بدون مدهانه بیان شود. اهتمام او به محرومان و نیازمندان زیانزد خاص و عام بود و اگر کمیته امداد توانسته بود در رسیدگی به نیازمندان موفق شود، از برکت فضائل اخلاقی او بود که خوشبختانه در یاران و همکارانش نیز تسری یافته بود و این را باید واقعا از باقیات الصالحات مرحوم عسگراولادی دانست. همین ویژگی بود که از او همواره یار و نماینده‌ای صدیق و مطمئن برای مرحوم امام و سپس مقام معظم رهبری ساخته بود.

**اثرات تسلط استاد بر موضوعات قرآنی و تفسیر قرآن را در جلسات و ارتباطات مشترکتان بیان فرمایید؟**

استاد عسگراولادی شاگرد قرآن بود. او احکام قرآن را ابتدا در زندگی شخصی و خانوادگی‌اش اجرا می‌کرد و آن‌گاه آنچه را خود عامل آن بود به دیگران از زبان قرآن یاد می‌داد و نصیحت می‌کرد تا بدان عمل کنند؛ درس تفسیر او از قرآن، علاوه بر تبیح علمی، دستاورد تجربیات عملیاتی او بود. او قرآن را کتاب زندگی می‌دانست و برنامه‌اش را بر آن بنا می‌نهاد. برای هر عملش شاهدی از آیات قرآن داشت و به ما می‌فهماند که ما نیز باید آنچنان باشیم. ■

حضوری موجب رشد مطبوعات در کشور شد به گونه‌ای که مسئولان دست به قلم ببرند و بدانند در صورت افراط و تفریط، باید جوابگوی وجدان اجتماعی باشند.

**مختصات و ویژگیهای واپسین سال از حیات استاد و دیدگاه شما در باره تفسیرهای موجود در باره آن چیست؟**

در سال آخر حیات استاد، گویی به او الهام شده بود که رحلتشان نزدیک است و یک بار دیگر، به دلسوزی صمیمانه برای نظام پرداخت و برای متقاعد کردن اصحاب فتنه به بازگشت به صحن نظام جمهوری اسلامی، شخصا وقت گذاشت و مکاتبات چندگانه‌ای را انجام داد. این موضع، هوشمندانه بود و با جایگاهی که او داشت، می‌توانست در صورت مورد قرار گرفتن پذیرش نظرش، یخها را باز کند و گرفتاری نظام را برطرف نماید. این مداخله بر مبنای شناخت دقیق استاد از

این دوران جدید حیات مؤتلفه، شاید یک یا دو مورد بود که استدلال ایشان رأی نیاورد! در آن موارد نیز استاد براحتی به تصمیم شورا تن داد و نشان داد که اخلاق تشکیلاتی چگونه باید باشد.

**با عنایت به عضویت شما در مجمع تشخیص مصلحت نظام، جایگاه و اثر گذاری مرحوم استاد در این مجمع چه بود؟ چنانچه خاطرات شخصی از این دوره‌ها دارید، بیان فرمایید؟**

مرحوم عسگراولادی سعی می‌کرد در جلسات رسمی مجمع و در جلسه کمیسیون اقتصاد کلان، که عضویت آن را داشت، حتی علی‌رغم کسالت در این اواخر، غائب نباشد. اظهار نظر او کارشناسانه و از سر دلسوزی بود و در مواردی که شرایط تصمیم‌گیری سخت می‌شد، سعی می‌کرد به گونه‌ای مداخله کند که کار را برای رئیس جلسه آسان نماید.

**کارکرد استاد در جایگاه هیئت منصفه مطبوعات و خاطرات شما از آن چیست؟ منش ایشان در تصدی این سمت، چگونه بود؟**

حضور استاد در هیئت منصفه، اولین تجربه ارزشمند برای آن هیئت بود و سنت توجه به هیئت منصفه را در نظام ما به کرسی نشاناد. به نظر این جانب چنان

استاد عسگراولادی شاگرد قرآن بود. او احکام قرآن را ابتدا در زندگی شخصی و خانوادگی اجرا می‌کرد و آن‌گاه آنچه را خود عامل آن بود به دیگران از زبان قرآن یاد می‌داد و نصیحت می‌کرد تا بدان عمل کنند. درس تفسیر او از قرآن، علاوه بر تبیح علمی، دستاورد تجربیات عملیاتی او بود.



## منش ایشان، الگویی برای شکل های انقلابی است

«استاد عسگر اولادی و تلاش برای باروری تفکر حزبی» در گفت و شنود  
شاهد یاران با محمد نبی حبیبی

می توانیم دریافت کنیم. به نظر من تمام حرکت های سیاسی آقای عسگر اولادی بعد از این دیدار، در همین چهارچوب قابل درک و فهم است. خود حرکت حضرت امام هم نشان می دهد که این فقط یک بیان معمولی نبوده است و اگر بخواهیم سکوت، مبارزات و تصمیماتشان را درک کنیم، کلاً در این سه بندی که خودشان گفته اند، خلاصه می شود. در پاسخ به پرسش شما باید عرض کنم که آشنایی نزدیک و رسمی ام با ایشان، مربوط به زمانی می شود که ایشان در کابینه مرحوم شهید رجایی وزیر بازرگانی بودند و بنده هم استاندار فارس بودم. به دلیل همین سمت، راجع به مسائل مختلفی که در حوزه مسئولیت ایشان بود، با ایشان ارتباطاتی داشتم.

### چه سالی؟

اواخر ۵۹ و اوایل ۶۰، اما ارتباط تشکیلاتی ما با مرحوم آقای عسگر اولادی از سال ۱۳۷۲، یعنی حدود ۲۰ سال قبل از رحلتشان بود. بنده در آن سال، عضو شورای مرکزی مؤتلفه اسلامی، در کنگره ای که برگزار شده بود، شدم و بعد از حدود یک سال هم، در آنجا به من پیشنهاد شد که دبیر اجرایی شوم. در آن مقطع مرحوم آقای عسگر اولادی دبیر کل بودند و یک قائم مقام داشتند. در مؤتلفه در ساختاری که ما داریم، یک حوزه تصمیم سازی و تصمیم گیری وجود دارد که علاوه بر شورای مرکزی و شخص دبیر کل است. یک حوزه اجرایی داریم که دبیر اجرایی دارد و چند معاونت ایشان را همراهی می کنند. چون بعد از یک سال و خرده ای که عضو شورای مرکزی مؤتلفه بودم قائم مقام دبیر کل هم شدم، از همان موقع در هر هفته چهار جلسه کاری با ایشان داشتم و این ارتباط در جلسات، تا پایان عمر پربرکت ایشان ادامه داشت. در سال های اخیر آن حداقل چهار جلسه با ایشان، تبدیل به شش جلسه شد، چون در برخی از جلسات تشکل پیروان خط امام و رهبری هم شرکت می کردم و ایشان رئیس آن جبهه بود. البته اینها غیر از جلسات خصوصی ای بود که در مورد برخی از مطالب و مسائل، ضرورت پیدا می کرد که با ایشان داشته باشم. بعد از یک دوره قائم مقامی کوتاه مدت، به عنوان دبیر اجرایی حزب انتخاب شدم. سه دوره مسئولیت دبیر اجرایی را داشتم و در سال ۱۳۸۳، به عنوان دبیر کل حزب انتخاب شدم که روند ماجرا را به شکل مفصل بیان خواهم کرد.

میزان مشورت پذیری ایشان حتی یک بار مورد انتقاد خود من قرار گرفت که: چرا این قدر وقت صرف مشورت می کنید؟ جواب ایشان این بود که: از معصوم (ع) روایت داریم که هرگاه دو مؤمن در کار خیری با هم به مشورت بپردازند، خداوند متعال اعلام کرده است من سومی آنها خواهم بود.



به مقطع آغاز انقلاب اسلامی است، برای شما نقل کنم. یک بار مرحوم آقای عسگر اولادی در یکی از جلسات شورای مرکزی مؤتلفه، خاطره خصوصی ای را که با مرحوم حضرت امام (ره) داشتند، تعریف کردند. چون این خاطره افقی را در باره آنچه که حضرت امام راجع به اصل مبارزه در نظر داشتند، به دست می دهد، آن را بیان می کنم. یکی دو بار این خاطره را از ایشان شنیده بودم. یک بار حدود ۳-۴ ماه قبل از بستری شدنشان، که منجر به رحلت ایشان شد، یک یادداشت برایشان نوشتم و تصور هم نمی کردم این یادداشت تبدیل به یک سند تاریخی شود، بلکه فقط می خواستم این خاطره مستند باشد. در آن یادداشت، داستان ملاقات خصوصی مرحوم عسگر اولادی در دهه آخر اسفند ۴۱، به صورت مکتوب از ایشان سؤال کردم. سؤال این بود که شنیده شده است امام خمینی در ملاقات خصوصی با جناب عالی مطالبی را درباره هدفی که در مبارزه در نظر دارند، بیان کردند. آقای عسگر اولادی در پاسخ مکتوبی به یادداشت بنده فرمودند: اولاً این ملاقات در ساعت یازده شب یکی از شب های دهه آخر اسفند سال ۴۱ صورت گرفت و ملاقات هم دو نفره بود و کس دیگری حضور نداشت. امام بر اساس این نوشته مرحوم آقای عسگر اولادی، می فرمایند: «مبارزه ما سه مرحله دارد: ۱) اسلامی کردن ایران، ۲) اسلامی کردن جهان اسلام و ۳) جهانی شدن اسلام. آن روز است که به محضر مولا عرض کنیم مولا ای ما! جهان منتظر قدم مبارک شماست. عجل الله تعالی فرجه شریف». افقی که امام در این ملاقات خصوصی ترسیم کردند، کاملاً مشخص است که چقدر روشن و هدفدار است و مسیر حرکت را، از همین خاطره



## درآمد

میراث استاد عسگر اولادی در انسجام حزبی بخشیدن به یک جمعیت مبارز، از جنبه های گوناگون در خور اقتباس و مطالعه است. بی تردید بسیاری از آنچه حزب مؤتلفه اسلامی را، امروزه به مثابه یکی از تشکل های پابرجا و باهویت کشور در آورده، محصول اندیشه و کارکرد آن فقید سعید است. دریاب چند و چون مسیری که آن مرحوم در رساندن حزب به این جایگاه پیموده است، با جناب محمد نبی حبیبی دبیر کل محترم حزب مؤتلفه اسلامی به گفت و گو نشسته ایم که ماحصل آن در پی می آید.

نقطه آغاز آشنایی جناب عالی با مرحوم استاد عسگر اولادی از کسی و چگونه بود؟ در نگاه نخستین، وجود چه ویژگی هایی در ایشان، توجه شما را جلب کرد؟

بسم الله الرحمن الرحیم. آوازه بلند مرحوم استاد عسگر اولادی مربوط به زمانی است که ایشان به عنوان یکی از یاران شاخص امام فعالیت می کردند، بنابراین کسانی که در حال و هوای سیاسی بودند، با ایشان خود به خود یک آشنایی اجمالی پیدا می کردند. در همین نقطه مناسب میدانم که خاطره ای را از زبان ایشان، که مرتبط

**مقام معظم رهبری فرمودند: تمام کارهای آقای عسگر اولادی در چهارچوب تدبیر ایشان بود. یعنی اگر کسی بخواهد رفتار و مطالب آقای عسگر اولادی را تفسیر کند، اول باید بداند آقای عسگر اولادی از یک درجه بالای تدبیر برخوردار بودند**

چون خود این، یک تجربه مهم مدیریتی در مؤتلفه بود و به نظر من، برای دیگران هم قابل استفاده است. به هر حال، پس از این که ایشان مسئولیت دبیر کلی را واگذار کردند، باز هم همان جلسات، با همان تعداد افراد، با ایشان ادامه یافت. البته فصل الخطاب بودن مرحوم آقای عسگر اولادی در مؤتلفه، مستلزم داشتن سمت ویژه در تشکیک نبود. همه ما چه در مرکز و چه در سراسر کشور، ایشان را فصل الخطاب می دانستیم.

#### حتی اگر دبیر کل نبودند؟

حتی اگر دبیر کل نمی بودند، گرچه ایشان کاملاً رعایت می کردند که دبیر کل با اختیارات کامل، کارهایش را انجام بدهد. خاطر هست بعد از این که ایشان دبیر کلی را واگذار کردند، چه از مرکز و چه از غیر مرکز، نامه هایی به ایشان داده می شد که راجع به مسائل مختلف مؤتلفه، به ایشان پیشنهادهایی می کردند و یا انتقاداتی داشتند. ایشان این گونه نامه ها و مراجعات را اصلاً جواب نمی دادند! می گفتند: حزب دبیر کل و دبیر اجرایی و تشکیلات دارد؟ چرا به من مراجعه کرده اید؟ یعنی به هیچ مراجعه ای در حیطه مدیریتی حزب واقعا پاسخ نمی دادند.

#### ایشان چه در دوره دبیر کلی و چه پس از آن، با چه مکانیسمی، اعضای تشکیک را با خود همراه می کردند؟ به گونه ای که حتی مخالفین هم، به مرور مجاب میشدند؟

ویژگی برجسته ایشان، مشورت پذیری شان بود، چه در دوره ای که دبیر کل بودند و چه در دوره ای که به اراده خودشان از دبیر کلی استعفا دادند. میزان مشورت پذیری ایشان حتی یک بار مورد انتقاد خود من قرار گرفت که: چرا این قدر وقت صرف مشورت در باره موضوعاتی می کنید که شاید چندان هم اهمیت نداشته باشند؟ جواب ایشان این بود که: از (معصوم ع) روایت داریم که هر گاه دو مؤمن در کار خیری با هم به مشورت پردازند، خداوند متعال اعلام کرده است من سومی آنها خواهم بود و من هم در دایره مشورت قرار می گیرم! بنابراین ایشان انصافاً مشورت تشریفاتی با کسی نداشتند و وقتی اعلام می کردند نظر شما چیست؟ به نظر دیگران بسیار اهمیت می دادند و غالباً هم این طور می شد که بعد از مشورت، واقعا به نتیجه عقل جمعی عمل می کردند. در بسیاری از مواقع، ایشان موضوعی را یا در شورای مرکزی یا در هیئت دبیران یا در جلسات خصوصی سه چهار نفره، مطرح می کردند. پیش می آمد که اعضای جلسه به اکثریت یا بالاتفاق با نظر ایشان مخالفت می کردند! ایشان لیخنه می زدند و می گفتند: الحمدلله همه با نظر من مخالف هستند! طبق نظر شما عمل می کنیم... واقعا عمل می کردند. یعنی این که عرض می کنیم ایشان فصل الخطاب بودند، این موقعیت فصل الخطابی که به حق هم بود، هیچ وقت مانع مشورت پذیری مرحوم عسگر اولادی در طول عمرشان نشد. به ما این درس

داده شد که وقتی می پرسید نظر مشورتی شما چیست؟ این یک گفته تشریفاتی نباشد و اگر احساس کردید نظر مشورت دهنده از شما بهتر است، بپذیرید.

#### از نظر شما ویژگی های برجسته و بارز شخصیتی مرحوم آقای عسگر اولادی کدامند؟ به کدامیک اهمیت بیشتری میدید و آنها را موثرتر میدانید؟

ابتدا ترجیح می دهم به اولین ملاقاتی اشاره کنم که پس از رحلت مرحوم آقای عسگر اولادی، با مقام معظم رهبری و چند نفر از مراجع تقلید داشتیم. ابتدا اشاراتی از زبان آنان می کنم و پس از آن خودم هم نظرانی دارم. پس از رحلت آقای عسگر اولادی ستادی تشکیک دادیم متشکل از مؤتلفه اسلامی، کمیته امداد و خانواده ایشان. مسئول ستاد هم انتخاب شد و در مورد همه کارها، در این ستاد تصمیم گیری و بعد هم اجرا می شد. پس از سپری شدن هفته های اول، تصمیم گرفتیم با مقام معظم رهبری، مراجع تقلید و برخی از علمای تراز اول، با پیام دادند با اظهار همدردی کرده بودند، دیدار و تقدیر کنیم. تقاضای ملاقات با مقام معظم رهبری هم، به این دلیل انجام شد که حزب مؤتلفه، کمیته امداد و خانواده ایشان، یعنی ستاد مربوط به این قضیه، تشکر خود را حضوراً تقدیم کند. در خدمت مقام معظم رهبری، برادر ایشان، آقای حاج اسدالله عسگر اولادی سخنان کوتاهی را بیان کردند. یک صحبت ده دقیقه ای را هم با جمع بندی ای که کرده بودیم، بنسبه خدمت مقام معظم رهبری عرض کردم. ایشان هم مدت نیم ساعت صحبت کردند. مقام معظم رهبری سه خصوصیت را برای ایشان ذکر کردند که اتفاقاً هر سه با حرف «ت» شروع می شوند: تدبیر، تخلق به اخلاق اسلامی و تفکر. در مورد تدبیر آقای عسگر اولادی در ایشان می فرمودند: تمام کارهای آقای عسگر اولادی در چهارچوب تدبیر ایشان بود. یعنی اگر کسی بخواهد رفتار و مطالب آقای عسگر اولادی را تفسیر کند، اول باید بداند آقای عسگر اولادی از یک درجه بالای تدبیر برخوردار بودند و حالا در آن فضای تدبیر با درجه بالا، چه مطالبی می گویند، چه حرف هایی می زنند و چه رفتاری می کنند- البته ایشان در این مورد توضیح نسبتاً مفصلی دادند- دومین

خصوصیت مرحوم آقای عسگر اولادی را تخلق ایشان به اخلاقیات اسلامی بیان کردند و فرمودند: ایشان حتی در مورد مخالفان هم، سعی می کردند انصاف را رعایت کنند. انصافاً همین طور هم بود. ایشان با مخالفین تراز اول هم که جلسه داشتند، رعایت اخلاق اسلامی جزو دستورات رفتاری ایشان بود. سوم در مورد تفکر، آقا فرمودند: آقای عسگر اولادی هر حرفی در هر جلسه ای می زدند، قبلاً پشتوانه فکری آن را داشتند. به عنوان مثال فرمودند: یک وقت جلسه ای با اقتصاددانان کشور و کسانی که هم در مرحله نظری و هم در مرحله عملی در اقتصاد دخیل هستند، داشتیم. آقای عسگر اولادی در آن جلسه چند جمله بیشتر نگفتند، ولی دیدم همان چند جمله مبتنی بر اطلاعات وسیع و عمیق اقتصادی است. یاد هست هنگامی که برای تشکر خدمت مراجع رسیدیم، هر کدام از آنها مطالبی را فرمودند. مثلاً آیت الله وحید خراسانی که معمولاً به احزاب وقت هم نمی دهند، فرمودند: آقای عسگر اولادی شخصیت بی نظیری بودند. البته وقتی فرمودند بی نظیر، منظورشان یک رجل دینی و سیاسی، در میان رجال دینی و سیاسی در سطح آقای عسگر اولادی بود. آیت الله مکارم شیرازی گفتند: خصوصیت مهم آقای عسگر اولادی که حزب مؤتلفه هم همین خصوصیت را دارد، ثبات قدم است. آیت الله جوادی آملی فرمودند: افراد دو دسته هستند: یکی آنهایی که مرگ آنها را می میراند، دوم کسانی که آنها مرگ را می میراندند و آقای عسگر اولادی از دسته دوم بودند که مرگ را می میراندند! البته دیگر مراجع هم اظهار لطف های فراوانی فرمودند.

#### و پاسخ شما به این پرسش؟

اما پاسخ خودم به پرسش شما این است که خصوصیت بارز آقای عسگر اولادی که در طول این بیست و چند سال از نزدیک و با تمام وجود احساس کردم، اخلاص ایشان بود. آدم های مخلص معمولاً آدم هایی هستند که از خودشان گذشته باشند، یعنی کسی که خودش را کنترل نکند، قطعاً نمی تواند مخلص باشد تا برسد به این که مخلص باشد. خود آقای عسگر اولادی در تفسیر مخلص و مخلص می گفتند: مخلص مرتبه ای از اخلاص را دارد،

#### بسمه تعالی

جناب آقای عسگر اولادی

شنیده شده که امام خمینی (ره) در ملاقات خصوصی با جنابعالی فرموده اند:

مأموریت ما اسلامی کردن ایران، اسلامی کردن کشورهای اسلامی و اسلامی کردن جهان و آماده کردن جهان برای ظهور امام زمان علیه السلام است (زمان اظهارات امام خمینی و جلسه ای که ایشان اظهار فرمودند را هم توضیح بفرمایید)

با احترام

محمدنبی حبیبی

۹۲/۲/۲۸

عبارت واقعی تا آنجا که به خاطر دارم: مبارزه ما سه مرحله دارد

۱- اسلامی کردن ایران

۲- اسلامی شدن جهان اسلام

۳- جهانی شدن اسلام

آن روز است که به محضر مولی عرض کنیم

مولای ما جهان منتظر قدم مبارک شماست (عجل الله

تعالی فرجه الشریف)

زمان در منزل مبارکشان دهه آخر اسفند سال ۱۳۴۱ ساعت

۱۱ شب

بسمه تعالی  
جناب آقای عسگر اولادی  
شنیده شده که امام خمینی (ره) در ملاقات خصوصی با جنابعالی فرموده اند:  
مأموریت ما اسلامی کردن ایران، اسلامی کردن کشورهای اسلامی و اسلامی کردن جهان و آماده کردن جهان برای ظهور امام زمان علیه السلام است (زمان اظهارات امام خمینی و جلسه ای که ایشان اظهار فرمودند را هم توضیح بفرمایید)  
با احترام  
محمدنبی حبیبی  
۹۲/۲/۲۸  
عبارت واقعی تا آنجا که به خاطر دارم: مبارزه ما سه مرحله دارد  
۱- اسلامی کردن ایران  
۲- اسلامی شدن جهان اسلام  
۳- جهانی شدن اسلام  
آن روز است که به محضر مولی عرض کنیم  
مولای ما جهان منتظر قدم مبارک شماست (عجل الله تعالی فرجه الشریف)  
زمان در منزل مبارکشان دهه آخر اسفند سال ۱۳۴۱ ساعت ۱۱ شب

یکی از محافل بزرگداشت روز خبرنگار در حزب مؤتلفه اسلامی، محمد نبی حبیبی در کنار استاد عسگر اولادی



عضو حزب هستند، ولی در آنجا که بین دیدگاههای حزب و دولت تفاوت وجود دارد، آقایان آل اسحاق و میر سلیم، موظف به اجرای آرای دولت و تشخیص رئیس جمهور هستند.

یکی بار ایشان می گفتند در ملاقاتی با حضرت امام در باره حزب مؤتلفه بحث بود، امام فرمودند: وقتی نظری مطرح می شود، به هر حال اقلیتی نظری دارند و اکثریتی نظر دیگری، اکثریت نباید اقلیت را ساکت کنند، بلکه باید قانع کند. این توصیه حضرت امام بود و آقای عسگر اولادی بسیار به این نکته پایبند بودند. یعنی ضمن این که تشکیلاتی عمل می کردند، قانع کردن صاحبان نظرات مخالف را جزو کارهایشان می دانستند.

**دبیر کلی ایشان برای مؤتلفه چه دستاوردهایی داشت؟ این تشکل در دوره تصدی ایشان، چه مراحل را طی کرد؟** در این زمینه به چند نکته کلیدی اشاره می کنم. ایشان با این که در دوره دبیر کلی فصل الخطاب بودند و شخصیت ایشان هم به گونه ای بود که اگر دبیر کل هم نبودند، همگی ایشان را فصل الخطاب می دانستیم، اما با تمام وجود، تلاش می کردند مدیریت مؤتلفه اسلامی به شخص - ولو این شخص حبیب الله عسگر اولادی باشد - متکی نباشد،

بازرگانی دولت آقای هاشمی بودند و آقای میر سلیم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی. هر دو هم، عضو شورای مرکزی مؤتلفه بودند. یک وقتی در شورای مرکزی مؤتلفه در مورد موضوعاتی که در وزارت بازرگانی و وزارت ارشاد وجود داشتند، بحث شد. از حرف های برخی از افراد جلسه این طور استنباط می شد، این دو نفر باید نظرات حزب را در وزارتخانه های خودشان عملی کنند. آقای عسگر اولادی آن موقع دبیر کل حزب بودند. وقتی اظهار نظر همه تمام شد، به شدت با این نظر مخالفت کردند و گفتند: آقایان آل اسحاق و میر سلیم عضو شورای مرکزی مؤتلفه هستند و ما هم توقع داریم تا آنجا که می توانند توقعات ما را عمل کنند، اما عضو دولت و وزیر دولت هستند و اصالتاً باید دستورات دولت را اجرا کنند و اگر در جایی بین نظر مؤتلفه و نظر دولت تفاوتی پیدا شود، آنها موظف به اجرای نظر دولت هستند، نه اجرای آرای مؤتلفه! بنابراین درست است ایشان فوق العاده تشکیلاتی بودند، اما باندی فکر نمی کردند، چون به نظر من حزبی فکر کردن، با باندی فکر کردن تفاوت های اساسی دارد، لذا ایشان معتقد بودند آقایان آل اسحاق و میر سلیم نظرات حزب را بشنوند و آنها را به دیگران هم بگویند و اگر اجرا هم کردند طبیعی است، چون



یکی از محافل بزرگداشت روز خبرنگار در حزب مؤتلفه اسلامی، محمد نبی حبیبی در کنار استاد عسگر اولادی

در طول این ۲۰ سالی که حداقل هفته ای چهار یا شش جلسه با ایشان داشتیم، بادم نمی آید ایشان حتی یک بار «من» مبارزاتی شان را مطرح کرده باشند! برخی از اشخاص ممکن است یک سیلی از یک پاسبان دوره شاه خورده باشند، اما این را خرج می کنند.

مخلص یعنی کسی که دیگر شیطان هم امیدش را از او بریده است و حتی شیطان هم با آن سیطره شیطانی اش بر او تسلط پیدا نمی کند!

واقعاً «من» ایشان مثل موم در دستشان بود! منتهی در اینجا نکته ای وجود دارد که بسیار هم ظریف است. انسان بعضی وقت ها با شخصیت هایی برخورد می کند که «من» شان را کنترل کرده باشند، یعنی اصطلاح «من شان مثل موم در دستشان هست» در مورد آنها صادق است، اما خود این صفت در آنها، تبدیل به یک «من» جدید می شود! یعنی می گوید این منم که من خود را کنترل کرده ام! به نظر من آقای عسگر اولادی کاملاً مراقب این دومی هم بود که یک موقع کنترل نفس، خودش تبدیل به منیت جدیدی نشود، چون انحراف معمولاً از همین جا شروع می شود. در طول این ۲۰ سالی که حداقل هفته ای چهار یا شش جلسه با ایشان داشتیم، بادم نمی آید ایشان حتی یک بار «من» مبارزاتی شان را مطرح کرده باشند! برخی از اشخاص ممکن است یک سیلی از یک پاسبان دوره شاه خورده باشند، اما این را خرج می کنند. ایشان سیزده سال زندان را تحمل کردند، اما حاضر به ذره ای استفاده از آن نبودند. البته ممکن بود خاطرات زندان را تعریف کنند، ولی برای تعریف از خود نبود...

**از باب استاد به تاریخ و عبرت از آن بود؟**

اما این که من مبارزاتی شان را مطرح کنند، به شدت مراقب بودند که پرهیز کنند، هر چند وجود ایشان مملو از روحیه مبارزه و جهاد بود. اگر هم کسی در جلسات می خواست خودش را مطرح کند، تقریباً بی ورود بایستی برخورد می کردند و مراقب بودند. البته از موضع تربیتی برخورد می کردند، نه از موضع خلدشه دار کردن یا ریختن آبروی کسی، چون معتقد بودند اگر کسی با مطرح کردن خودش که ابتدای راه انحراف است، ممکن است دچار انحراف شود، بهتر است همین اول جلوییش را بگیرند.

**از دورانی که با ایشان ارتباط تشکیلاتی داشتید، خاطراتی را ذکر کنید؟ البته این سوال باز گشتی است به پرسشی که در آغاز مصاحبه در این باره داشتیم.**

بله، ایشان به شدت تشکیلاتی بود. در عین حال که فصل الخطابی ایشان را همه ما پذیرفته بودیم، اما وقتی عقلی جمعی در جلسه ای به چیزی حکم می کرد، اگر ایشان قبلاً مخالف آن حکم بودند، حتماً بر اساس تصمیم گیری جمعی عمل می کردند و به شدت هم مراقب بودند یک وقت در اختیارات دیگران ورود پیدا نکنند. یعنی اگر نامه ای به دبیر اجرایی مربوط بود و آن را به این آقای فصل الخطاب می دادند، ایشان با رعایت همه آداب بر می گرداندند و می گفتند: این به من مربوط نیست و به دبیر اجرایی یا دبیر کل مربوط است. این خاطرهای که می خواهم بگویم مربوط به هجده سال پیش است. آقای آل اسحاق وزیر



بلکه متکی به سیستم باشد. در طول دوره مدیریت آقای عسگراولادی، عدم اتکا به شخصیت و اتکا به سیستم، از امتهاتی بود که دائماً و در عمل انجام می‌شد، به طوری که الان ادعا می‌کنم ما در مدیریت مؤتلفه اسلامی به شخص متکی نیستیم، بلکه به سیستم متکی هستیم. پایه‌گذار این رویکرد در مؤتلفه اسلامی، مرحوم آقای عسگراولادی هستند و به جد این مسئله را دنبال می‌کردند. دیدیم بعد از رحلت ایشان که الان حدود یک سال می‌گذرد، به رغم این که فقدان ایشان ضایعه بزرگی برای مؤتلفه اسلامی است، اما آسیب جدی به ساختار مؤتلفه وارد نشده است و الحمدلله مؤتلفه دارد در سراسر کشور به فعالیت خود ادامه می‌دهد و این یکی از میراث بزرگ آقای عسگراولادی در این زمینه است. در دوره دبیرکلی ایشان که بنده هم سه دوره دبیر اجرایی بودم، بر اساس سیاست‌های ایشان، توسعه تشکیلاتی و عضوگیری در سراسر کشور رونق خوبی پیدا کرد.

**وقتی مؤتلفه دور جدید فعالیت‌هایش را شروع کرد، در کنار گروه موسوم نهضت آزادی، متهم به کهنسالی بود! مؤتلفه در حال حاضر و ۲۰ سال پس از شروع دور جدید فعالیتش، چقدر موفق شده است جوانان را به خود جذب کند و مرحوم آقای عسگراولادی در این زمینه چقدر نقش داشتند؟**

به جای این که کلی‌گویی کنم، ترجیح می‌دهم بخشی از این سؤال را با زبان ریاضی پاسخ بدهم. اگر به سوابق آماری مؤتلفه نگاه کنیم، مثلاً پانزده سال قبل از رحلت آقای عسگراولادی، قشر غالب سنی اعضای ما بین ۴۰ تا ۵۰ سال بودند، اما یک ماه قبل از رحلت ایشان، این معدل سنی بین ۳۰ تا ۴۰ سال شد، یعنی معدل سنی اعضای ما ده سال جوان شد. این اتفاق هم تصادفی نبود، بنده بارها در حزب اعلام کرده‌ام حزبی که جوان‌گرایی نکند، در واقع سست مرگ خود را امضا کرده است! چون سن افراد که بالا می‌رود، احتمال از دور خارج شدنشان هم زیادتیر می‌شود. ایشان واقعاً روی این موضوع توجه داشتند و الان اگر کسی به شوراهای مدیریتی استان‌های ما که از دبیر استان و معاونین ایشان و دبیران شهرستان‌هایشان تشکیل می‌شود، مراجعه کند می‌بیند این معدل، اثر خود را در انتخاب مدیران هم گذاشته است. در حال حاضر سن معاونین آموزش، رئیس مرکز مطالعات، معاون تبلیغات و برخی از معاونین دیگر، هم در مرکز و هم در برخی از استان‌ها، بین ۳۰ تا ۴۰ سال است. یعنی معاون تبلیغات ما یک جوان ۳۶ ساله است. معاون آموزش ما هم همین‌طور، بنابراین تنها در عضوگیری این اتفاق نیفتاده، بلکه در سپردن کار به جوان‌ها هم، این اتفاق افتاده است و البته این کار را با برنامه‌ریزی انجام داده‌ام، چون بنده آن نوع جوان‌گرایی را که به هر کسی که سنش کمتر بود، یک پست بدهیم، نوعی فریبکاری می‌دانم!

**جوان‌گرایی در عین شایسته‌سالاری؟**

سابقاً اصطلاحی بود که می‌گفتند: طرف از سربازی به سرداری رسیده است! سرداری که تمام مراحل را از سربازی طی کرده، قاعدتاً باید سردار قابلی باشد. در مؤتلفه اسلامی مثلاً وقتی می‌گویم رئیس مرکز مطالعات ما ۴۰ سال دارد، او از ۲۰ سال پیش در مؤتلفه بوده، یعنی از دوره جوانی در مؤتلفه بوده و مسئولیت‌های مختلفی را مرحله به مرحله طی کرده و حالا رئیس مرکز مطالعات شده است...

**اساساً خاصیت کار حزبی هم همین است...**

ما جوان‌گرایی غیر از این راه فریب می‌دانیم، یعنی اگر به

اکمل در وجود خودشان زنده نگه داشته بودند که بر اساس افزایش سن، یک وقت روحشان پیر نشود. واقعاً روحیه بسیار جوانی داشتند و از مطرح کردن مطالب نویی که آدم توقع داشت بیشتر جوانان زیر ۲۰ سال مطرح کنند، هیچ ابایی نداشتند. به نظر من علت اینکه مفاهمی بین نسل جوان مؤتلفه و مرحوم آقای عسگراولادی برقرار شده بود، وجود همین جوانی و شادابی روحیات ایشان بود.

عجین بودن با روحانیت و مرجعیت، جزو خصوصیات ذاتی ایشان بود. برخی به روحانیت به عنوان یک ابزار نگاه می‌کنند، اما احترام و اعتقاد ایشان به مرجعیت و روحانیت، یک احترام و اعتقاد قلبی و تمام‌عیار بود. مؤتلفه با توجه به این که دبیرکل آن چنین اعتقاداتی داشت، این خصوصیت را، به لطف خداوند تعالی حفظ کرده است.

در دوره مرحوم آقای عسگراولادی، حزب توسعه یافت. تبدیل نام جمعیت به حزب، در دوره دبیرکلی ایشان بود که این موضوع را در کنگره حزب مطرح کردند و به تصویب رساندند. ممکن است اسم تشکیلاتی جمعیت باشد، ولی کار سیاسی هم بکند، اما حزب برای نشان دادن نوع کار یک تشکیلات، کلمه با مفهوم تری است. آقای عسگراولادی واقعاً به تحزب اعتقاد داشت. یکی از مطالب ایشان این بود که می‌گفتند: ما وقتی جمهوری را پذیرفتیم، باید تحزب را هم پذیرفته باشیم. بنده هم جزو کسانی هستم که باورم این است که: اگر می‌خواهیم جمهوری نظام به تمامی تحقق پیدا کند، هیچ راهی جز تعمیق تفکر حزبی نداریم. در جاهای دیگر هم که امتحان کرده‌اند، همین را ملاحظه می‌کنیم. آقای عسگراولادی به شدت به این نکته که حزب، بایستی یک عامل مهم تحقق جمهوری نظام باشد، اعتقاد داشتند. در جلسه‌ای که عده‌ای از سران مؤتلفه حضور داشتند، آقای عسگراولادی گفتند: در کشور برای تحقق جمهوری نظام باید به دنبال تشکیل دولت و مجلس حزبی باشیم، البته بعداً ما اضافه کردیم دنبال تشکیل شوراهای شهر و روستای حزبی هم باشیم. نظر ایشان این بود که باید چند حزب قوی در کشور وجود داشته باشند که با برنامه و مدیران ساخته شده، وارد میدان رقابت با همدیگر شوند، برنامه‌هایشان را بیان و مدیرانشان را معرفی کنند و مردم هم از میان آنها انتخاب کنند. از بین نامزدهای احزاب، بالاخره یک نفر برای ریاست جمهوری رأی خواهد آورد و تشکیل دولت حزبی به این ترتیب

ابعاد دیگر موضوع مهم جوان‌گرایی توجه نشود و صرفاً بگوییم همین که سنش کم است، به او مسئولیت بدهیم، به نظر من هم جوان، هم جوان‌گرایی و هم کار را ضایع می‌کنیم. تعجب می‌کنم برخی از مسئولین در دوره‌ای برای این که متهم به مخالفت با جوان‌گرایی نشوند، یکی از معیارهای بسیار مهمشان این بود که سن طرف حتماً کم باشد! به هر حال ما در مؤتلفه اسلامی، این اشتباه را مرتکب نشدیم. سن برخی از معاونین مؤتلفه ده پانزده یا بیست سالگی از خود مؤتلفه کمتر است، چون سن مؤتلفه ۵۲ سال است، اما سن برخی از معاونین در مرکز که مسئولیت کشوری هم به آنها واگذار کرده‌ایم بین ۳۰ تا ۴۰ سال است. بنابراین آرزوی آقای عسگراولادی، با مدیریت ایشان در حزب محقق شده است. البته اگر از بنده سؤال شود آیا همین کافی است؟ عرض خواهم کرد خیر! این موضوع باید ادامه یابد و هر چه بتوانیم از نیروی نسل

**اگر هم کسی در جلسات می‌خواست خودش را مطرح کند، تقریباً بی‌رودر بایستی برخورد می‌کردند و مراقب بودند. البته از موضع تربیتی برخورد می‌کردند، نه از موضع خدشه‌دار کردن یا ریختن آبروی کسی!**

جوان در مؤتلفه استفاده کنیم - البته نه فقط در کارهایی که ماهیت دوندگی دارد بلکه این به نفع مؤتلفه خواهد بود که جوان‌ها را در همه امور به‌طور واقعی شریک بدانیم.

**یکی از ویژگی‌های برجسته آقای عسگراولادی تعامل مفید و سازنده با نسل جوان بود و این خصوصیتی است که خیلی‌ها از آن برخوردار نیستند. این ویژگی ناشی از چه بود؟ و چرا دیگران ندارند؟**

بنده این را بارها در مراوداتم با آقای عسگراولادی، مشاهده و تحسین کرده‌ام. ایشان سن جوانی نداشتند، ولی واقعاً روحیه جوانی داشتند. بعضی وقت‌ها در جلسات موضوعی را مطرح می‌کردند که انسان فکر می‌کرد: یک جوان هجده ساله دارد این حرف را می‌زند! چون این روحیه را به نحو

اکثریت به جای ساکت کردن آنها، جزو موارد دائمی مورد نظر مرحوم آقای عسگر اولادی بود که باید این کارها را بکنیم تا این روحیه مخالفت با اصل تحزب را، که در اکثر مردم هست بزدا کنیم. مطلب دیگر این که حتی در یک خانواده هم، اختلاف سلیقه وجود دارد و اختلاف سلیقه به خودی خود، موضوع نامطلوبی نیست، مگر این که کار به جایی برسد که این اختلاف سلیقه‌ها، کیان خانواده را در معرض خطر قرار بدهد. تلاش ایشان همواره معطوف به این بود که مدیریت‌های مختلف مؤتلفه، در مراد با یکدیگر، دائماً در تعامل سازنده باشند و این ارتباطات توسعه یابند، به خاطر این که ما در کلیت حزب، به انسجام نیاز داریم تا تشکل تقویت شود.

ایشان به شدت مراقب بودند تا به هیچ وجه تداخل‌های مدیریتی پیش نیاید و بخشی از مؤتلفه، کار بخش دیگر را انجام ندهد. انسجام تشکیلاتی و هماهنگی بخش‌های مختلف، مورد تأکید دائمی ایشان بود، اما دائماً مراقب بودند تا مرزهای بین دستگاه‌هایی را که مسئولیت می‌پذیرفتند، حفظ شود. روضه دهه آخر ماه صفر مؤتلفه، که تا به حال همواره برگزار شده است، یکی از موارد مورد علاقه دائمی آقای عسگر اولادی بود. ایشان می‌گفتند: ما در این روضه به هیچ وجه قصد انجام کارهای حزبی را نداریم، بلکه یک وظیفه مذهبی را برای بزرگداشت معصومین (ع)، انجام می‌دهیم. ایشان هم در دوره دبیرکلی خودشان و هم در غیر از آن، به شدت مراقب برگزاری این دهه بودند. تقریباً هیچ شبی نبود که قسمتی از جلسه را حضور شخصی پیدا نکنند. گاهی ضعف جسمی، اجازه حضور تا آخر جلسه را به ایشان نمی‌داد، اما عدم حضوری در کار نبود.

قبل از تغییر دبیر کل مؤتلفه، این گونه تصور می‌شد مؤتلفه تشکیلاتی است قائم به فرد و حتی تصمیماتی که در غیاب آقای عسگر اولادی گرفته می‌شود، بدون



مثبت نبوده است. ایشان از چه راه‌هایی وارد شد تا بتواند این تأثیرات سوء و نگاه بدبینانه متدینین به حزب را تغییر بدهد؟

ایشان وابستگی احزاب به بیگانگان را به شکل پیگیر و دائمی محکوم می‌کردند و هیچ وقت از محکوم کردن احزابی که با وابستگی به بیگانگان در کشور به وجود آمدند، ابا نداشتند. این قسمت سلبی قضیه بود. قسمت ایجابی قضیه این بود که عملکرد ما به عنوان یک حزب، به گونه‌ای باشد که مردم واقعاً به این باور برسند که ما مصالح آنها را حتی به مصالح حزبی خودمان هم ترجیح می‌دهیم و هیچ گونه وابستگی هم به غیر مردم نداریم. در این زمینه با مردم صادقانه صحبت کردن، وعدم دوگانه گی دل با زبان را توصیه می‌کردند و تأکیدشان بر این بود که همه، همتان را صرف تقویت نظام و مصالح مردم کنیم. همه اینها مواردی بودند که ایشان رعایت می‌کردند و توصیه‌شان به ما، در صدق با مردم و صدق با نظام و مراقبت از این که افراد خارج از نظام و مخالف مصالح مردم در حزب نفوذ نکنند و مقدرات حزب را به عهده نگیرند، بود. مقام معظم رهبری در مقطعی به مؤتلفه تأکید کردند: شما برادریابی کنید! منظورشان این بود که به سیاهی لشکر و این که چه تعداد عضو دارید، تکیه نکنید. برادریابی به جای عضوگیری، مورد مراقبت دائمی آقای عسگر اولادی بود و صراحتی که ایشان به عنوان دبیر کل حزب در موضع گیری‌ها داشتند، این

را نشان می‌دهد. ایشان برای مردم، شخصیت معتبری را قائل بودند و بر این اساس توصیه می‌کردند که در بیانیه‌ها و اظهار نظرهای حزبی، خیال نکنیم ما به هر چه رسیدیم، مردم هم حتماً همین ذهنیت را دارند! اگر هم یک موقع نظر ما با نظر عامه مردم تفاوت دارد و اگر بحث تخصصی کرده‌ایم، انتقال این موضوع به ذهن مردم را، جزو دستور کار دائمی قرار می‌دادند. اشاره کردم بنا به توصیه حضرت امام، قانع کردن اقلیت توسط

انجام می‌شود. البته منظورشان این نبود که وقتی حتی دولت حزبی تشکیل شد، فقط اعضای حزب حق دارند عضو دولت شوند، بلکه فرمایش مرحوم آیت الله بهشتی، مد نظر آقای عسگر اولادی هم بود و مد نظر همه دوستان مؤتلفه در حال حاضر هم هست که اگر برای سپردن یک مسئولیت، دو نفر مطرح و هر دو از نظر شایستگی‌های گوناگون در یک سطح بودند، ما به عنوان حزب، کسی را که حزبی است انتخاب می‌کنیم، چون تشکیلات هستیم و برای همین هم تشکیل شده‌ایم، ولی اگر شایستگی‌های فرد غیر حزبی بیشتر بود، موظف هستیم که حتماً فرد غیر حزبی را انتخاب کنیم!

بنابراین وقتی از دولت و مجلس حزبی صحبت می‌کردند، منظورشان فراموش کردن شایسته‌سالاری نبود، بلکه منظورشان این بود که به عنوان حزب باید تلاش کنیم مورد اعتماد مردم قرار بگیریم و مردم به ما رأی بدهند و اگر رأی دادند، فراموش نکنیم برای حفظ حدود و ثغور انقلاب، کاری را به عهده گرفته‌ایم، نه این که فقط برای اقتدار مطلق یک حزب و خدای ناکرده بدون توجه به مصالح مردم فعالیت کنیم. آقای عسگر اولادی سه سال پیش این صحبت را کردند که باید به دنبال دولت و مجلس حزبی باشیم، بنابراین دنبال تعمیم تحزب در کشور بودند و در این زمینه، تحملشان برای احزاب رقیب هم زیاد بود. یادتان هست چند سال پیش ایشان مکاتباتی را با دبیر کل حزب مشارکت شروع کردند. حدود هفت نامه نوشتند که آنها به سه یا چهار نامه پاسخ دادند و بعد هم خودشان متوقف کردند! می‌خواهم عرض کنم در عین حال که دنبال تقویت و توسعه مؤتلفه بودند، اما معنایش این نبود که فقط ما رشد کنیم، بلکه به دیگران هم باید اهمیت بدهیم.

احزاب به دلیل این که در تاریخ ایران، غالباً پایگاه استعمار خارجی بوده‌اند، چندان وجهه خوبی نداشته‌اند و یکی از دلایلی که حزب در کشور ما خیلی پا نمی‌گیرد، همین است. مرحوم آقای عسگر اولادی به عنوان یک رجل سیاسی و دینی چقدر تلاش کرد این سوء برداشت متدینین نسبت به احزاب را از بین ببرد؟ چون معمولاً نگاه به احزاب منفی است و خود امام هم هنگامی که مؤتلفه می‌خواست شکل بگیرد، گفتند: در میان خودتان از این حزبی‌ها نیاورید! این شاهد خوبی است بر این که عملکرد احزاب در ایران، مجموعاً

در طول دوره مدیریت آقای عسگر اولادی، عدم اتکا به شخصیت و اتکا به سیستم، از امهاتی بود که دائماً در عمل انجام می‌شد، به طوری که الان ادعا می‌کنم ما در مدیریت مؤتلفه اسلامی به شخص متکی نیستیم، بلکه به سیستم متکی هستیم



حسینیه جماران، مراسم معرفی دبیر کل حزب مؤتلفه اسلامی، از چپ استاد علی اکبر پرورش، استاد حبیب‌الله عسگر اولادی، محمد نبی حبیبی و اسدالله بادامچیان

ایشان سن جوانی نداشتند، ولی واقعا روحیه جوانی داشتند. بعضی وقتها در جلسات موضوعی را مطرح می کردند که انسان فکر می کرد که یک جوان هجده ساله دارد این حرف را می زند، چون این روحیه را به نحو اکمل در وجود خودشان زنده نگه داشته بودند

حضور و نظر ایشان اعتبار چندانی ندارد. به همین دلیل در اوایل کار، بعضی ها قضیه را چندان جدی نگریند. البته بعدا با مدیریت خوب شما، این ذهنیت تا حد زیادی از اذهان زوده و یا حداقل در تبلیغات برخی جریانات، کمرنگ تر شد. این انتقال مسئولیت چگونه صورت گرفت؟

آقای عسگراولادی از حدود ۱۶-۱۵ سال پیش، این کار جدی را که حزب قائم به فرد نباشد، در دستور کارشان قرار دادند. علاوه بر دستوری که قبلا برای سیستمی کردن سریع مدیریت مؤتلفه داده بودند. ۱۶-۱۵ سال پیش که یکی از کنگره های حزب که تشکیل شد، شورای مرکزی هم انتخاب شد. بنابراین است که در همان جلسه یا حداکثر جلسه دوم شورای مرکزی جدید، دبیرکل انتخاب می شود. در آن زمان بعد از انتخاب شورای مرکزی توسط کنگره، شورا طبق اساسنامه، جلسه اول را به انتخاب دبیرکل اختصاص داد. آقای عسگراولادی در آن جلسه گفتند: من نامزد دبیرکلی حزب نیستم، بنابراین کسی غیر از مرا به عنوان دبیرکل انتخاب کنید. هیچ کس نپذیرفت! ایشان هر قدر توضیح داد، اولاً هیچ کس نامزد نشد، ثانیاً هیچ کس هم نظری غیر از دبیرکلی آقای عسگراولادی نداشت. ایشان هر قدر تلاش کرد، به جایی نرسید و به اتفاق آرا - غیر از خودشان - چون خودشان، به خودشان رأی نمی دادند -

برای بار چندم به عنوان دبیرکل انتخاب شدند. کنگره بعد از این هم تشکیل و شورای مرکزی انتخاب شد و به بحث و بررسی در باره دبیرکل پرداخت. آقای عسگراولادی این بار خیلی جدی تر، مستدل تر، مشروح تر و به صورت سخنرانی، مخالفت خود را با دبیرکل شدنشان اعلام کردند و بعد هم بلند شدند و از جلسه بیرون رفتند و گفتند: من بیرون می روم تا مخالفین دبیرکل شدن من هم صحبت هایشان را بکنند و خواهش می کنم این تقاضای مرا بپذیرید! ایشان از جلسه بیرون رفتند و باز به اتفاق آرا انتخاب شدند. وقتی برگشتند و این خبر را شنیدند، حقیقتاً عصبانی شدند! این گذشت تا اواخر سال ۸۲ یا اوایل سال ۸۳ که کنگره تشکیل و شورای مرکزی انتخاب شد و بحث دبیرکلی پیش آمد. این بار آقای عسگراولادی تقاضای سال پیش را گفتند، منتهی چیزهایی هم اضافه کردند و گفتند: اولاً من نگران مؤتلفه بعد از خودم هستم و می خواهم تا وقتی سرر پا هستم، موضوع تغییر دبیرکل در مؤتلفه حل شده باشد، چون در موضوعاتی بسیار کوچک تر از دبیرکلی، در بعضی از دسته ها و گروه ها، انشقاق و دو دستگی پیش می آید! ثانیاً این که ما می گوئیم مؤتلفه باید سیستمی شود و متکی به شخص نباشد، باید خودمان این قضیه را عملیاتی کنیم، چه دلیلی دارد که دبیرکل آن قدر دبیرکل بماند تا پشت میز سکنه کند! حرف مرا بپذیرید. مصلحت آینده مؤتلفه ایجاب می کند من دبیرکل نباشم!

این را در پراکنش عرض کنم که خیلی جاها سر دبیرکل شدن دعوا می شود، اینجا سر دبیرکل شدن دعوا می شد! ایشان در آن جلسه، هم عصبانی شدند، هم توضیح دادند، هم نصیحت کردند. همه این کارها را کردند و مثل دفعه قبل بلند شدند و بیرون رفتند و گفتند: در غیابم کس دیگری را انتخاب کنید. برگشتند و دیدند باز به اتفاق آرا انتخاب شده اند! ایشان گفتند: بسیار خوب! حرف مرا گوش نکردید، ولی برای بیشتر از شش ماه این سمت را نمی پذیرم! در طول این شش ماه اگر دبیرکل انتخاب کردید، نظر من تأمین و مشکل حزب هم حل شده است، همین الان دارم به شما می گویم شش ماه بعد چه بخواهید چه نخواهید، حتماً از دبیرکلی حزب کنار خواهیم رفت، حتی اگر همه شما میل داشته باشید بمانم! ولی به احترام رأی شما شش ماه می مانم... نمی دانم در کجا یادداشت کرده بودند، سر شش ماه در یک جلسه شورای مرکزی گفتند: می خواهیم خارج از دستور صحبت کنم و گفتند: شش ماه پیش گفته بودم که باید دبیرکل انتخاب شود، الان شش ماه تمام شده است و بنابراین بنده از امروز مسئولیت دبیرکلی حزب را ندارم، ولو این که شما هم کسی را انتخاب نکنید! اگر می خواهید حزب دبیرکل داشته باشد، فکری کنید، چون من دیگر دبیرکل نیستم! یک کمی هم عصبانی شده بودند، چون چند بار به حرفشان گوش نکرده بودیم. بالاخره شورا با اکراه پذیرفت که دبیرکل جدید را انتخاب کند.

اما من شیوه ای را که آقای عسگراولادی برای انتخاب دبیرکل به کار بردند بیان می کنم، چون می تواند برای بسیاری از تشکلهای دیگر درس باشد. بعد از این که شورای مرکزی با اکراه پذیرفت که آقای عسگراولادی

با ایشان قابل مقایسه نمی دانست. این سؤال بود که حالا چه کنیم؟ معلوم بود که خود آقای عسگراولادی برای حل این مشکل، طرحی را آماده کرده اند. گفتند: خیلی ممنونم بالاخره حرف این پیرمرد را قبول کردید و می خواهید دبیرکل انتخاب کنید! هر جور دوست دارید این کار را بکنید، ولی یک پیشنهاد دارم: پیشنهادم این است که ۳۰ نفر اعضای شورای مرکزی روی کاغذ و به صورت محرمانه بنویسند چه کسی دبیرکل شود، منتهی من در مرحله نوشتن شرکت نمی کنم و اسم هیچ کسی را نخواهم نوشت، نه شفاها می گویم نه کتبا، برای این که شاید عده ای احساس کنند حرفم برای آنها وظیفه آورده است. برای این که خانم یا آقایان این وظیفه را احساس نکنند، هیچ کس را نه شفاها معرفی می کنم و نه مکتوب و در این مرحله شرکت نمی کنم... اعضای شورای مرکزی، اسم هر کسی را که مایل بودند نوشتند. ضمناً هیچ کس هم قرار نشد نامزد شود و برای این که آن اسم آخری از بطن شورای مرکزی بیرون بیاید، قرار نشد کسی اعلام نامزدی کند، بلکه هر کسی با آزادی کامل و مکتوب بنویسد که چه کسی به درد دبیرکلی می خورد؟ آقای عسگراولادی هم همان طور که گفته بودند اسم هیچ کس را ننوشتند و هیچ اشاره ای هم به هیچ کسی نکردند. آرا به رئیس شورا که آقای میرسلیم بودند و الان هم هستند داده شد. در مجموع اسم شش نفر نوشته شده بود. این مرحله تمام و معلوم شد از دید اعضای شورای مرکزی، شش نفر برای دبیرکلی حزب مناسب اند. آقای عسگراولادی گفتند: مرحله اول تمام شد و حالا ما از شورای مرکزی اجازه می خواهیم در هیئت دبیران در باره این شش نفر بحث و بررسی و نظرات کارشناسی



استاد عسگراولادی در میان جوانان عضو حزب مؤتلفه اسلامی

را جمع بندی کنیم و نتیجه را به شورای مرکزی ارائه بدهیم تا تصمیم گیری شورا آسان تر شود. هیئت دبیران در مؤتلفه، عصاره شورای مرکزی است و سران مؤتلفه در آن شرکت می کنند، هفته ای دو بار تشکیل می شود و معمولاً جمع بندی ها از همین هیئت دبیران، به شورای مرکزی داده می شود و البته اختیاراتی هم دارد. آقای عسگراولادی

دبیرکل نباشند، در همان جلسه مطرح شد که حالا چگونه دبیرکل را انتخاب کنیم؟ موضوع هم بسیار خطیر بود، چون کسی که قطعاً با آقای عسگراولادی قابل مقایسه نبود، باید دبیرکل می شد. در اساسنامه آمده است: دبیرکل حتماً باید عضو شورای مرکزی باشد و دبیرکل از بیرون انتخاب نمی شود و هیچ یک از اعضای شورای مرکزی، خود را

دبیرکل جدید صورت گرفت. به نظر من این شیوه انتخاب دبیرکل یک شیوه ابتکاری بود. بنده چون خودم دبیرکل شده‌ام از این شیوه تعریف نمی‌کنم، بلکه معتقدم این فرآیند در کمال آزادی و با اراده شورای مرکزی اتفاق افتاد. شخصیت تراز اول ما، یعنی آقای عسگر اولادی می‌توانستند از همان اول معلوم کنند چه کسی بعد از من باشد و صد در صد یقین دارم هر کسی را که ایشان می‌گفتند، رأی قاطعی می‌آورد، ولی ایشان گفتند: نام کسی را نمی‌برم تا انتخاب دبیرکل ناشی از اراده آزاد شورای مرکزی حزب باشد. این شیوه می‌تواند یک شیوه تاریخی و منحصر به فرد برای انجام کارهای تشکیلاتی باشد.

**نوع طرح موضوعات سیاسی - به خصوص در مواقع حساس - توسط ایشان را در شورای مرکزی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ در این باره چه خاطراتی دارید؟**

همان‌طور که اشاره کردم بنای ایشان، حقیقتاً بر مشورت بود. فصل الخطاب بودند و خیلی‌ها بر اساس رأی ایشان، رأی خود را کنار می‌گذاشتند و نظر ایشان را می‌پذیرفتند، اما ایشان در جلساتی که ما به هر دلیلی راجع به هر موضوعی داشتیم، اولین خواسته‌شان این بود که عقل جمعی به نتیجه برسند و آن نتیجه را - حتی اگر خلاف نظر خودشان هم بود - می‌پذیرفتند. روش ایشان این بود که آخرین اطلاعات و تحلیل‌هایشان را در باره موضوع مطرح شده می‌گفتند، اما به شدت اصرار داشتند هر کسی هر تحلیلی راجع به آن موضوع دارد بیان کند. ایشان افراد را به مشورت عادت داده بودند و همه می‌دانستند رأی و نظر آنان به درستی شنیده می‌شود، بنابراین حتی مخالفان هم خیلی راحت نظرشان را اعلام می‌کردند و آقای عسگر اولادی همواره به تصمیم نهایی جمع پایبند بودند و این ویژگی بسیار مهم ایشان در اداره جلسات بود.

**جایگاه و تأثیر مرحوم آقای عسگر اولادی در جلسات دبیران استان‌ها و رابطین را، چگونه تحلیل و ارزیابی می‌کنید؟**

ایشان واقعاً خودشان را بر دیگران ترجیح نمی‌دادند. می‌دانستند همه ایشان را فصل الخطاب می‌دانند، ولی وقتی بنا را بر مشورت می‌گذاشتند - که تقریباً همیشه این‌طور بود - رأی خودشان را معتبرتر از دیگران نمی‌دانستند. برای هر صاحب رأی، اعتبار قائل بودند. البته موضع ارشادی و پدری را همیشه حفظ می‌کردند و البته وقتی هم لازم



نیستید؟ عرض کردم: دلایلم را گفتم! ایشان گفتند دلایلی که می‌گویند پذیرفته نیست! نفر دوم هم بعد از من اجازه گرفتند و گفتند: من هم همین پیشنهاد را دارم که من حذف شوم و روی آقای حبیبی توافق کنیم!...

**چون ایشان رأی بیشتری آورده است!...**  
به هر صورت استدلال‌هایی داشتند. آقای عسگر اولادی گفتند: نه حرف شما پذیرفته است، نه حرف آقای حبیبی. بهتر است شما دو نفر ساکت باشید و بگذارید هیئت دبیران تصمیم بگیرد! در پایان جلسه هیئت دبیران، تصمیم بر این گرفته شد که بنده به عنوان دبیرکل معرفی شوم، بنابراین در جلسه سوم شورای مرکزی، یک نامزد از طرف هیئت دبیران معرفی شد. علت هم این است که در اساسنامه مؤتلفه آمده است دبیرکل حزب باید ۲۰ رأی یعنی دو سوم آرای کل ۳۰ نفر را داشته باشد. یعنی اگر در جلسه ۲۵ نفر از اعضای شورای مرکزی حضور داشته باشند، باز هم برای انتخاب دبیرکل ۲۰ رأی لازم است. قرار شد اسم بنده را به عنوان نامزد دبیرکلی اعلام کنند، اگر ۲۰ رأی آوردم که انتخاب می‌شوم، اگر نیاوردم برای نفر دوم رأی بگیرند. نهایتاً بعد از سه جلسه شورای مرکزی و دو جلسه هیئت دبیران، یعنی پنج جلسه با مدیریت خود آقای عسگر اولادی، انتخاب

گفتند: این شش نفر در هیئت دبیران مطرح شوند. دو نفر در همان اول جلسه هیئت دبیران، با ذکر دلایلی از نامزدی دبیرکلی حزب کنار کشیدند و گفتند: حالا که می‌خواهید بحث کنید، اسامی ما را حذف کنید! دلایل آنها با اکراه یا غیراکراه پذیرفته و لذا موضوع بحث هیئت دبیران، چهار نفر شد و قرار شد اسامی این چهار نفر به جای شش نفر قبلی، مجدداً در شورای مرکزی مطرح شود. همه این کارها را خود آقای عسگر اولادی مدیریت می‌کردند. اعضای شورای مرکزی در جلسه دوم مکلف شدند از بین آن چهار نفر یکی را انتخاب کنند. آرا خوانده شد و دو نفر رأی بالا و نزدیک به هم آوردند و دو نفر بعدی رأی کمتری آوردند و حذف شدند و در نتیجه دو نفر به هیئت دبیران معرفی شدند که یکی از آنها بنده بودم. آقای عسگر اولادی گفتند: اجازه بدهید در باره این دو نفر بحث کنیم و نتیجه را به شورای سوم مؤتلفه گزارش بدهیم. شبی که در فردای آن قرار بود این دو نفر اسمشان در هیئت دبیران مطرح شود تا از بین آن دو، یک نفر به شورای مرکزی معرفی شود، در منزل فکر کردم بهتر است کسی که از پیشکسوتان مؤتلفه است و سوابق بیشتری نسبت به من دارد انتخاب شود، لذا

می‌فرمودند: من نگران مؤتلفه بعد از خودم هستم و می‌خواهم تا وقتی سر پا هستم، موضوع تغییر دبیرکل در مؤتلفه حل شده باشد، چون در موضوعاتی بسیار کوچک‌تر از دبیرکلی، در بعضی از دسته‌ها و گروه‌ها، انشقاق و دو دستگی پیش می‌آید.



۱۳۶۰. چهاران، استاد عسگر اولادی در گفت و گو با آیت‌الله مهدوی کنی

فردا صبح در جلسه هیئت دبیران مطرح کردم: سخنی که می‌گویم نه تعارف است و نه ترسی از قبول مسئولیت دارم، اما فکر می‌کنم بهتر است یک پیشکسوت انتخاب شود، لذا داوطلب نامزدی دبیرکلی نیستم و همگی بیاییم روی نفر دوم توافق کنیم و اولین رأی را هم، خود من به او خواهم داد. آقای عسگر اولادی گفتند: به چه دلیلی می‌گویید نامزد



بدهد.

آقای عسگر اولادی انصافاً این نکته را در باره محرومین رعایت می‌کرد که ساعاتی را، صرف ملاقات‌های دو سه نفری یا خانوادگی با محرومین می‌کرد. راجع به رسیدگی به محرومین، یکی دو بار آقای عسگر اولادی خاطرهای را برای ما نقل کردند که: یک شب پس از رحلت امام، ایشان را خواب دیدم و از من پرسیدند: راجع به محرومین داری چه کار می‌کنی؟ توضیح دادم این کارها را داریم می‌کنیم. فرمودند: اینها کارهای خوبی هستند، اما اگر کسی اداره نیامد و آمد در منزل شما، چه کار می‌کنید؟ ایشان گفتند: برای امام توضیح دادم هم من و هم خانم این وظیفه را به عهده گرفته‌ایم که اگر کسی دم در منزل ما آمد، رد نشود! بررسی مختصری می‌کنیم و به کارش رسیدگی میشود، اما مراجعه به منزل را ممنوع نکرده‌ایم! امام می‌گویند: خوب کاری کرده‌اید. این خاطره را خودم مستقیماً از آقای عسگر اولادی شنیدم و لذا با اطمینان صد در صد بیان می‌کنم. بعد گفتند امام فرمودند: «آقای عسگر اولادی! شما از فلان کس خبر دارید؟» کمی فکر کردم و دیدم از رفقای سابق ماست که وضع مالی خوبی هم داشت و متمول بود و به دیگران کمک می‌کرد. گفتم: «خیر، چند سالی از ایشان خبر ندارم». امام فرمودند: «چطور خبر ندارید؟» گفتم: «غفلت کرده‌ام».

امام گفتند: «اوضاع ایشان به هم خورده و بدهی کلانی برایش فراهم شده، به طوری که رفته و برای پرداخت این بدهی از بانک وام گرفته است! قرار بود ماهی ۱۰۰ هزار تومان قسط بانک را بدهد، اما پنج ماه است نتوانسته این قسط را بدهد!». آقای عسگر اولادی می‌گفتند: از خواب بیدار شدم با این احساس که چه خواب عجیبی بود! چندین سال بود از آن فرد خبر نداشتیم، اما هر طور بود پیدایش کردم. زنگ زدم و سلام و احوالپرسی کردیم و گفتم: «چه عجب آقای عسگر اولادی که از ما خبر گرفتید!». گفتم: «بخشید غفلت کردم». هیچ هم نگفتم که خواب دیده‌ام. گفتم: «یاد شما افتادم و خواستم از اوضاع و احوالتان بپرسم، ببینم خوبید؟». گفتم: «نه، اوضاع ما به هم خورد! ما که به دیگران کمک می‌کردیم، حالا خودمان مستحق کمک شده‌ایم! طوری وضع بد شده است که از بانک برای پرداخت بدهی‌هایم وام گرفته‌ام که ماهی ۱۰۰ هزار تومان بپردازم و الان پنج ماه است نتوانسته‌ام قسطش را بدهم». (همان خوابی که ایشان دیده بود). آقای عسگر اولادی چون دائماً در حال و هوای رسیدگی به محرومین بودند، این خاطره را برای برخی از سیاسیون نقل می‌کردند و می‌گفتند اگر دائماً می‌گویید: امام و خط امام، امام حالا هم که رفته است، دارد بر کارهای همه ما نظارت می‌کند! مراقب باشید یک وقت کاری خلاف راه امام انجام ندهید.

یکی از دبیران استان‌های ما که از استان محرومی می‌آمد، هر بار که به تهران سفر می‌کرد، تعداد زیادی نامه برای آقای عسگر اولادی می‌آورد. خود ایشان می‌گفت: خودم خجالت می‌کشیدم هر بار که به تهران می‌آیم، یک کیسه نامه به آقای عسگر اولادی می‌دهم. به ایشان گفتم: آقای عسگر اولادی باز یک کیسه نامه آورده‌ام، ولی واقعاً خجالت می‌کشم این را به شما بدهم! آقای عسگر اولادی جواب داد: من باید از شما

تشکر کنم، از کجا می‌توانستم بفهمم در آن نقطه دوردست کدام افراد گرفتارند؟ شما نامه‌ها را که می‌آوردید من در جریان امر قرار می‌گیرم، شما وسیله فراهم کرده و نامه‌ها را آورده‌اید، بنابراین دلیلی ندارد خجالت بکشید، این من هستم که باید از شما تشکر کنم.

**موضع‌گیری مرحوم آقای عسگر اولادی در سال آخر حیاتشان یک موضع‌گیری شخصی بود یا حزبی؟ چون ظاهراً بعضی از اعضای مؤتلفه با این موضع‌گیری مخالف بودند! فکر میکنم که الان فرصت مناسبی باشد که این مسئله کمی باز شود؟**

بعد از این که فتنه ۸۸ شکل گرفت و بخشی مردم را به خیابان‌ها کشاندند و حرف رهبری را هم گوش نکردند، آقای عسگر اولادی در جلسه‌ای که داشتند گفتند: حالا که آقا وقت ملاقات به اینها داده‌اند، معلوم می‌شود می‌خواهند کاری کنند که اینها دست از فتنه‌گری بردارند، بنابراین شاید وظیفه ما هم این باشد که همین رویکرد را داشته باشیم. بر این اساس در آن جلسه تصمیم گرفته شد پنج نفر به دیدار آقای میرحسین موسوی بروند. این پنج نفر عبارت بودند از آقایان عسگر اولادی، کوهکن، مهندس باهنر، آل اسحاق و میرسلیم...

**جلسه مربوط به جبهه پیروان بود؟ چون این ترکیبی که اشاره کردید منحصر به اعضای مؤتلفه نبوده است؟**

بله، جلسه جبهه پیروان بود. قرار شد این پنج نفر به دیدار آقای موسوی بروند. زنگ زدند و وقت گرفتند.

**زمان این ملاقات کی بود؟**

نیمه اول تیرماه ۸۸

**یعنی در اوج سر و صداها؟**

بله، اوج سر و صداها بود. یعنی هنوز ۲۰ روز از انتخابات نگذشته بود. در این ملاقات آقای میرحسین موسوی خیلی تعجب می‌کند و می‌گوید: شما می‌گفتید من می‌آمدم، چون خود میرحسین موسوی می‌داند یک روز مبارزاتی آقای

بنای ایشان حقیقتاً بر مشورت بود. فصل الخطاب بودند و خیلی‌ها بر اساس رأی ایشان، رأی خود را کنار می‌پذیرفتند، اما ایشان در جلسات، اولین خواسته‌شان این بود که عقل جمعی به نتیجه برسد.

عسگر اولادی، با کل عمر قبل از انقلاب ایشان قابل مقایسه نیست! با ایشان مطرح می‌کنند که: به هر حال مشکلی پیش آمده است و شما اعتراضاتی دارید و می‌گویید قانون گرا هم هستید و به قانون‌گرایی پایبندید. ایشان می‌گوید: همین‌طور است. می‌گویند: بسیار خوب، ما آمده‌ایم از همین اعلام شما که قانون‌گرا هستید، استفاده کنیم! قانون می‌گوید اگر کسی به هر دلیلی به انتخابات اعتراض داشت، می‌تواند مستندات و دلایلش را اعلام کند و شورای نگهبان در آن صورت موظف است پلمپ صندوق‌های مورد اعتراض نامزد را با حضور خود او یا نماینده او بشکند و بازشماری کند. ایشان می‌گویند: من نه به شورای نگهبان اطمینان دارم، نه به دولت! می‌گویند: صندوق‌ها پلمپ شده است و کسی هم حق شکستن پلمپ را ندارد، شما خودتان یا نمایندگان

بود از موضع خودشان دفاع کنند، این کار را از موضع تحکم نمی‌کردند، بلکه خودشان را موظف می‌دانستند که حتی برای کوچک‌ترین فرد جلسه هم، موضوع را توضیح بدهند. آقای فصل الخطاب ما، همواره توصیه امام را که اکثریت اقلیت را قانع کند و نه ساکت، نصب‌العین خود قرار می‌دادند و رعایت می‌کردند.

**آقای عسگر اولادی علاوه بر شخصیت و وجهه حزبی، تشخص حامی محرومان هم داشتند. ظاهراً ایشان، حتی در مقام کار حزبی هم، این مسئله را که ظاهراً ربطی به فعالیت در تشکل ندارد، از نظر دور نمی‌داشتند. در این باره چه خاطراتی دارید؟**

پس از این که دبیرکل شدم، ایشان یک سفارش شخصی به من کردند. گفتند: آقای حبیبی! شما دبیرکل حزب شده‌اید و حزب یعنی کار سیاسی و تشکیلاتی، ولی به شما و دیگران می‌گویم هر مسئولیتی که داشته باشید، خیال نکنید چون رسیدگی به محرومین در دایره مسئولیت فعلی شما نیست، پس حذف شده است! هر کسی در این کشور هر مسئولیتی دارد، موظف به توجه به محرومین است، حتی اگر حوزه مدیریتش هیچ ارتباطی به این مسئولیت نداشته باشد! ایشان می‌گفتند: هیچ وقت نگویید کار من چیز دیگری است، چه ربطی دارد به این که به مشکل رفاهی کسی رسیدگی کنم؟ این مسئله به همه شما مربوط است. ایشان شخصاً برای ملاقات با محرومین وقت می‌گذاشتند، یعنی فقط این نبود که بگویند سیستمی که زیر نظر من است، بیاید و گزارش بدهد. البته این بود، یعنی دستگاه مفصل کمیته امداد، به مثابه یک سیستم کار می‌کرد و گزارش می‌داد، اما ایشان عمدتاً داشتند که هر هفته، یک یا چند روز را در ساعاتی، به ملاقات حضوری با محرومان اختصاص بدهند، چون بعضی‌ها خیال می‌کنند فقط سیستم باید این کارها را انجام

و ملاقات کردند و نتیجه نداد و در نتیجه هشدار دادند. حالا همین آقای عسگر اولادی با همه آن سوابقی که از رفتارهای آقای میرحسین موسوی داشتند و آن ملاقات را هم با ایشان کردند و نتیجه نگرفتند و هشدارهایشان هم بی نتیجه ماند، در سال آخر عمرشان کار شگفت‌انگیزی را انجام دادند که برای بسیاری از افراد سوال ایجاد کرد! ایشان چند ماه قبل از رحلتشان در یک جلسه رسمی شورای مرکزی مؤتلفه آمدند و گفتند: می‌خواهم راجع به فتنه و میرحسین موسوی و کروی‌کاری‌هایی بکنم که از همین حالا می‌گویم مؤتلفه با آن موافق نخواهد بود یا اگر هم کسی موافق باشد در اقلیت است! بنابراین یک سال به من مرخصی بدهید که در مؤتلفه نباشم و هر کاری که می‌کنم به نام حبیب‌الله عسگر اولادی باشد، نه به عنوان عضو شورای مرکزی مؤتلفه! همین صحبت را در جبهه پیروان هم کردند و گفتند: یک سال از جبهه مرخصی می‌خواهم تا حرف‌هایی را که می‌زنم، پای جبهه نوشته نشود! نه می‌خواهم از مؤتلفه هزینه کنم و نه از جبهه پیروان، بلکه می‌خواهم از خودم هزینه کنم! به این نتیجه رسیده‌ام که باید تأکید کنیم ریشه فتنه ۸۸ در خارج از کشور است! اگر یادتان باشد مقام معظم رهبری در سخنرانی‌ای که پخش هم شد روی این نکته تأکید کردند که: ریشه فتنه در خارج از کشور است و در داخل عده‌ای به دام افتادند! یکی از استنادات مرحوم آقای عسگر اولادی همین فرمایش آقا بود.

ایشان تصمیم گرفتند زمینه‌ای را فراهم کنند که هر کسی که



در اینجا باید به نکته‌ای اشاره کنم. کسانی که در اوایل انقلاب بوده یا تاریخ اول انقلاب را خوانده‌اند، می‌دانند یکی از تعارض‌های اصلی آقای موسوی، با آقای عسگر اولادی بود و نهایتاً هم ایشان را از وزارت بازرگانی برکنار کردند! حدود چهار ماه قبل از انتخابات سال ۸۸ که نامزدی میرحسین موسوی مسجل شده بود، بنده خودم با گوش خودم از زبان آقای عسگر اولادی - با قید قسم جلاله - شنیدم که ایشان گفتند: من خطر میرحسین موسوی را از خیلی‌ها بیشتر می‌دانم...

**خب آخر او را خوب می‌شناخت...**

بله، حالا همین آقای عسگر اولادی که چهار ماه قبل از انتخابات راجع به موسوی این را می‌گوید، خودش حاضر می‌شود به دیدار وی برود که بلکه او را از راهی که می‌رود، منصرف کند. آقای عسگر اولادی بعد از این دو ملاقات، که بی نتیجه ماند، موضعی را اتخاذ کردند و خطاب به ایشان در یک مصاحبه رسانه‌ای گفتند: آقای میرحسین موسوی! این راهی که داری می‌روی راه بنی‌صدر است، منتهی کی این حرف را زدند؟ موقعی که به اتفاق آن چهار نفر رفتند

می‌توانید بالای سر صندوق‌های مورد اعتراضتان بیایید و پلمپ در حضور شما یا آنان شکسته و آرا بازشماری شوند. ایشان می‌پرسد: یعنی با حضور ما پلمپ شکسته می‌شود؟ می‌گویند: بله! ایشان در اینجا موافقت می‌کند که بازشماری انجام شود و نهایتاً هیئت بعد از یکی دو ساعت موفق می‌شود ایشان را به بازشماری متقاعد کند. یکی دو روز گذشت و نه تنها در این جهت خبری از آقای موسوی نشد، بلکه از طرف ایشان، اطلاعیه‌ای به مراتب بدتر از اطلاعیه قبلی صادر شد! هیئت ما خیلی تعجب کردند که ما که توافق کردیم، بعد مشخص شد دیر وقت آن شب ملاقات، برخی از اطرافیان آقای میرحسین موسوی با ایشان ملاقات و به زعم شیطان خودشان، خطای ایشان را در مورد موافقت با بازشماری اصلاح می‌کنند! و خلاصه این که رأی ایشان را می‌زنند و در نتیجه این ملاقات بی نتیجه شد! ملاقات فقط با آقای موسوی هم نبود، آقای عسگر اولادی یک ملاقات هم شخصاً، به منزل یا دفتر آقای کروی رفتند. علت این ملاقات هم این بود که حضرت آیت‌الله مهدوی کنی در هفته دوم انتخابات سال ۸۸ یعنی اوج فتنه به آقای عسگر اولادی تلفن می‌کنند و می‌پرسند: از آقای کروی خبری دارید؟ آقای عسگر اولادی می‌گویند: خیر ندارم و دلیل هم ندارم خبر داشته باشم، ایشان دارد کارهایی می‌کند که از دستش عصبانی هستم! آیت‌الله مهدوی کنی به ایشان می‌گویند: نه، شما همین امروز بروید پیش آقای کروی. حرف آیت‌الله مهدوی کنی، همیشه برای آقای عسگر اولادی مطاع بود. ایشان بعد از تلفن آیت‌الله مهدوی کنی، به آقای کروی تلفن می‌زنند و همان شب به دیدن ایشان می‌روند و مطالبی را که لازم بود می‌گویند که بنده برای اجتناب از طولانی شدن مصاحبه، از بیان آنها صرف نظر می‌کنم. بنابراین بنای آقای عسگر اولادی و ما این بود که با اشخاصی مثل آقایان میرحسین موسوی و کروی صحبت کنیم. یک بار هم بنده مأمور شدم به اتفاق آقای مرتضی نبوی برویم و با آقای محسن رضایی صحبت کنیم که این کارها انجام شدند. هدایت همه این کارها با آقای عسگر اولادی بود که همیشه می‌گفتند: اینها عناصر انقلابند، برویم و با اینها صحبت کنیم تا از این تصمیماتی که گرفته‌اند یا در مورد برخی از آنان، دیگران برایشان گرفته‌اند و اینها دارند عمل می‌کنند، عدول کنند.

یکی از تعارض‌های اصلی آقای موسوی، با آقای عسگر اولادی بود و نهایتاً هم ایشان را از وزارت بازرگانی برکنار کردند. قبل از انتخابات سال ۸۸، بنده خودم با گوش خودم از زبان آقای عسگر اولادی شنیدم که ایشان گفتند: من خطر میرحسین موسوی را از خیلی‌ها بیشتر می‌دانم.



به میرحسین موسوی و کروبی رأی داده است، خیال نکند ضد انقلاب شده است! می‌خواست این زمینه را فراهم کند شمایی که رأی دادید، فتنه‌گر یا همراه فتنه نیستید، بلکه نظرتان این بوده است. ایشان می‌خواستند همه قبول کنند ریشه فتنه در خارج از کشور است و کسانی که گول خورده‌اند - یا به قول آقای عسگرولادی مفتون شده‌اند - از ریشه فتنه که در خارج از کشور است تبرئ بجویند که اگر آقای میرحسین موسوی و آقای کروبی این کار را می‌کردند، موجبات بازگشت خود آنها به داخل نظام فراهم می‌شد و عده‌ای هم از گمراهی نجات پیدا می‌کردند. به هر حال، وقتی آقای عسگرولادی این مطلب را در شورای مرکزی مؤتلفه مطرح کردند، پاسخ داده شد که: با استغفار شما قطعاً مخالف هستیم، ولی چون اکثریت با نظر شما مخالف‌اند، تصمیم می‌گیریم ساکت باشیم! شما هر چه می‌خواهید به عنوان حبیب‌الله عسگرولادی بگویید و ما نفیاً و اثباتاً به عنوان مؤتلفه هیچ اظهار نظری نمی‌کنیم که عملاً هم این اتفاق افتاد، یعنی برخی از اعضای شورای مرکزی مخالف و برخی موافق بودند، اما تصمیم شورای مرکزی این بود که در مورد مطالب آقای عسگرولادی ساکت باشیم. در جبهه پیروان هم همین تصمیم گرفته شد، بنابراین آقای عسگرولادی با فراغ بال و در یک فضای آزاد، مطالبشان را بیان کردند. ایشان به بسیاری از سران اصلاحات نامه نوشتند و آنها را رسانه‌ای هم کردند. منظورشان این بود که بازگشت صورت بگیرد. بعضی از اصلاح‌طلبان که حتی به آنها نامه‌ای هم نوشته نشده بود، به ایشان نامه نوشتند و از این اقدام آقای عسگرولادی تقدیر کردند، ولی از طرف میرحسین موسوی و کروبی هیچ عکس‌العملی در قبال این برخلاف آب شنا کردن آقای عسگرولادی، صورت نگرفت! ایشان گفتند: اگر از آبرویمان خرج و برخی از حقایق تاریخی را بیان نکنیم، ممکن است تاریخ با تحریف ثبت شود. مثلاً آقای احمدی‌نژاد در آن اوایل این‌طور صحبت کرد که گویی همه کسانی که قبل از ایشان بوده، بد کار کرده و بعضاً خیانت کرده‌اند و حالا ایشان آمده است تا آن بدکاری‌ها و خیانت‌ها را اصلاح کند! آقای عسگرولادی راجع به این موضوع هم موضع گرفتند و گفتند: این که بگوییم هر کسی که قبل از ما بوده، بد کار کرده است، به انقلاب برمی‌خورد! چه کسی گفته که

در این سال آخر آقای عسگرولادی گفتند: من قبول دارم اکثر اعضای شورای مرکزی مؤتلفه با نظرم موافق نیستند، من که نمی‌گویم رأی من وحی منزل است، این آخر عمری تشخیصم این است که باید این کار را بکنم، اما مؤتلفه مجبور نیست دنبالم بیاید.

این حرف درست است؟ ممکن است افرادی امروز حتی به تقابل با انقلاب پرداخته باشند، اما در دوره‌هایی خوب کار کرده باشند! بایم بگوییم هر کسی که قبل از ما بوده، غلط کار کرده است. آقای عسگرولادی خودش را موظف می‌دید این حرف نادرست آقای احمدی‌نژاد را اصلاح کند، منتهی از خودش هزینه کرد.

آقای عسگرولادی در سال آخر حیاتش می‌خواست میرحسین موسوی و کروبی را نجات بدهد، ولی خود آنها مایل به این نجات نبودند. به نظر من شجاعتی که آقای عسگرولادی به خرج داد و اظهار نظرهایی که کرد نشان می‌دهد ایشان به خاطر انقلاب حتی حاضر بود از آبروی خودش هم به راحتی بگذرد.

گذر زمان نشان نداد که محاسبات ایشان در مورد سران فتنه درست نبوده است؟ اگر اینها واقعاً به قول ایشان مفتون بودند، خوب از این فرصت استفاده می‌کردند و برمی‌گشتند...

ایشان برای همین این کار را کردند...

اما عملاً این اتفاق نیفتاد. بنابراین گذر زمان نشان نداد اینها خودشان نوعی وابستگی پیدا کردند؟ بحث بر سر این است که واقعاً گذر زمان نشان نداد اینها مفتون نبودند، بلکه وابسته بودند؟ چون اگر مفتون بودند با این شیوه‌ای که آقای عسگرولادی و امثال ایشان در پیش گرفتند، باید برمی‌گشتند؟

متأسفانه این اتفاق افتاده است، یعنی با آبرو گرو گذاشتن آقای عسگرولادی و با نیت خالص ایشان، بسیاری از مسائل روشن شدند! در ملاقاتی که خدمت آقا داشتیم،

نمی‌گویم آقا گفتند: من کارهایی را که آقای عسگرولادی انجام داده است، صد در صد تأیید می‌کنم، چون آقا این را نگفتند. اگر مطلب را درست بیان نکنیم، در واقع یک تحریف به عمل آورده‌ایم، اما فرمودند: آقای عسگرولادی هر کاری که می‌کرد، از جمله کارهایی که در اواخر عمر کرد، از روی تدبیر بود! آقا فرمودند: این کار را نفی یا تأیید می‌کنم، ولی فرمودند: آقای عسگرولادی هر کاری که کردند و هر نامه‌ای که نوشتند و هر اقدامی که کردند، در چهارچوب تدبیرشان این کار را می‌کردند...

ایشان تا آخر عمر می‌گفتند: من منتظر تذکر مقام معظم رهبری هستم...

می‌گفتند: حرف‌هایم را می‌زنم، کسی هم نگوید که با آقا هماهنگ کرده‌ام، تشخیصم این است و آقا هم هر جادیدند خطا می‌کنم، لابد به من تشر می‌زنند. هر وقت ایشان تشر زدند، من سکوت خواهم کرد!

سوال بعدی این است که این‌طور با ادعای ذوب در ولایت بودن مؤتلفه، جور در می‌آید که ایشان حتی این احتمال را می‌دهد که آقا تشر بزنند ولی همچنان به دنبال کار خویش است؟ آنگاه ولایت‌مداری چه معنایی پیدامی‌کند؟

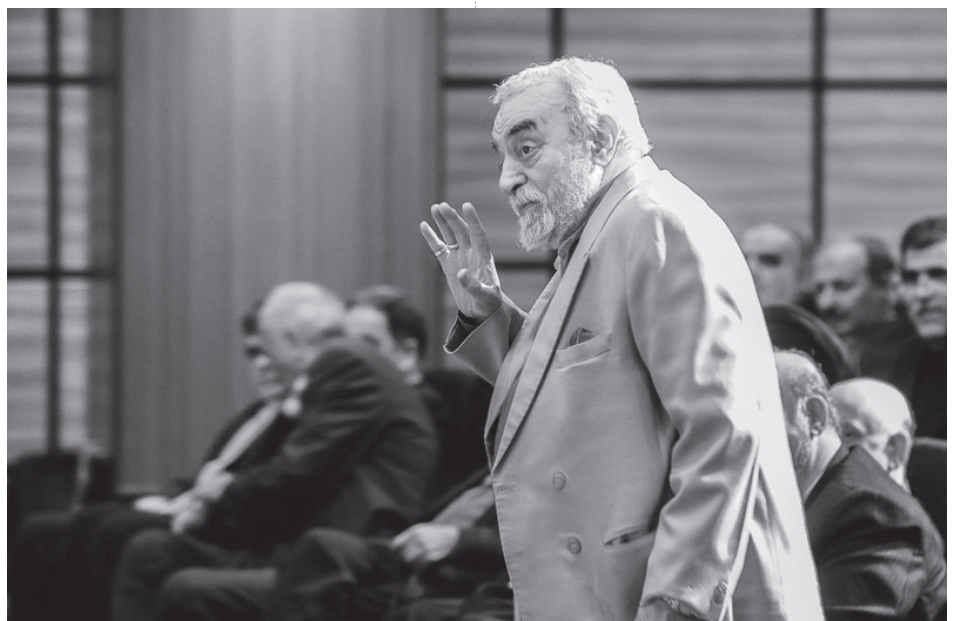
این را عرض کنم که در شورای مرکزی مؤتلفه، آزادی به تمام معنا برای رأی دادن وجود دارد...

این ضرورت یک حزب است، اما...

آن روزی که آقای عسگرولادی این حرف را زدند، همه اعضا با کمال آزادی نظرات موافق و مخالف خود را بیان کردند. آقای عسگرولادی گفتند: من قبول دارم اکثر اعضای شورای مرکزی مؤتلفه با نظرم موافق نیستند، من که نمی‌گویم رأی من وحی منزل است، بنده حبیب‌الله عسگرولادی هستم و این آخر عمری تشخیصم این است که باید این کار را بکنم، اما مؤتلفه مجبور نیست دنبالم بیاید! مؤتلفه یک تشکیلات است و باید تصمیم جمعی بگیرد، اگر جمع شما حرف‌هایم را با اکثریت قاطع یا به اتفاق آرا تأیید می‌کند که بسیار خوب، ولی من نیامده‌ام شما را مجبور کنم حرفم را بپذیرید، یک نظر شخصی پیدا کرده‌ام و آخر عمرم هم هست و می‌خواهم این نظر را اعلام کنم! آخرین بار که آقای عسگرولادی در جلسه شورای مرکزی شرکت کردند - اتفاقاً برخلاف معمول نیم ساعت سه ربعی هم دیر آمدند - همان شب به بیمارستان رفتند و بستری شدند. گفتند: امروز آمده‌ام خداحافظی کنم! همه تعجب کردیم، اما ایشان رفتند و بستری شدند و واقعاً آن جلسه، جلسه خداحافظی ایشان بود. به نظر می‌رسد الهاماتی به ایشان شده بود که آبروی ۶۰ ساله مبارزات را باید برای انقلاب خرج کنند و منتظر تعریف و تمجید کسی هم نباشند.

بنابراین وقتی در مؤتلفه مطرح کردند استعفایم را بپذیرید و ما به اتفاق آرا بپذیرفتیم، ایشان گفتند: بسیار خوب! اما دیگر برای چیزی از شما اجازه نمی‌گیرم، من تشخیص داده‌ام انقلاب به این سرمایه‌گذاری نیاز دارد! می‌خواهم روز قیامت بتوانم پاسخ بدهم و آبرویی را که برابم فراهم شده، در اینجا خرج کردم.

بحث بر سر این است که این شبهه پیش آمده بود که وقتی آقای عسگرولادی حتی احتمال می‌دادند ممکن است رهبری به ایشان تشر بزنند، این مسئله با ادعای جدی و موکد ولایت‌مداری ایشان چگونه جور در می‌آید؟ مگر این که آقای عسگرولادی از بیانات خود آقا به این نتیجه رسیده باشد...

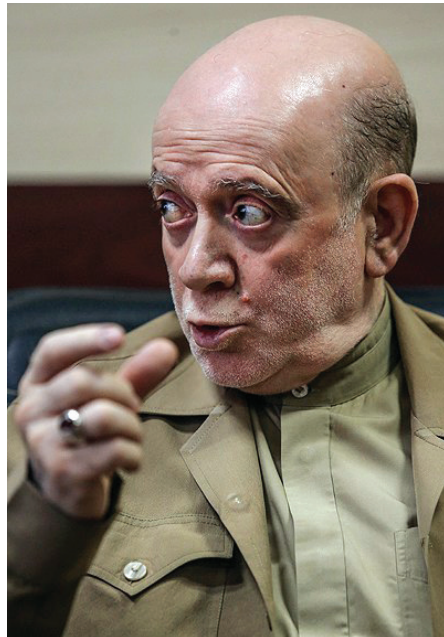


میراث بزرگی که آقای عسگر اولادی در ابعاد مختلف برای ما به جا گذاشته است، زندگی دنیا و آخرت ما را تأمین می‌کند. آقای عسگر اولادی و دوستان قبل از ایشان، ریل را گذاشته و قطار را هم راه انداخته‌اند. تمام تلاش ما این است که نگاه کردن به ریلی دیگر و سوار شدن بر قطاری دیگر، هیچ وقت مد نظر هیچ یک از مؤتلفه‌های اقرار نگیرد. من یک اعتقاد دارم که در مورد انقلاب و مؤتلفه مشترک است. معتقدم انقلاب ما صاحب دیگری دارد! و این را از زبان مقام معظم رهبری هم شنیدم که فرمودند: هر وقت خطر عمده‌ای برای انقلاب پیش می‌آید، به من ثابت شده است دستی به وسیله خداوند از آستین بیرون می‌آید و انقلاب را حفظ می‌کند! این را در یک جلسه خصوصی از شخص ایشان شنیدم و ایشان هم به فرمایش امام استناد می‌کردند. فرمودند: روزهای آخر حیات امام که ایشان بستری بودند، موقعی که به ملاقات رفتم، با خودم شرط کرده بودم گریه نکنم، ولی وقتی رفتم و حال امام را دیدم، بی اختیار شروع کردم به گریستن! امام متوجه شدند چرا دارم گریه می‌کنم و قطعاً گریه‌ام برای بعد از ایشان است، گفتند: آقای خامنه‌ای! نگران نباشید این انقلاب تا آنجا مورد تأیید الهی است که هر وقت یک خطر تعیین کننده برای آن پیش بیاید، خدا خودش دستی را از آستین بیرون می‌آورد و انقلاب را حفظ می‌کند. سپس فرمودند: خودم هم از وقتی که رهبری را به عهده گرفته، بارها چنین مطلبی را ملاحظه کرده‌ام.

بنده در مورد مؤتلفه هم چنین اعتقادی دارم. نمی‌خواهم مؤتلفه را با انقلاب مقایسه کنم. انقلاب بسیار وسیع‌تر از مؤتلفه است و مؤتلفه خیلی که ادعا کند، می‌گوید: ما یک سرباز تشکیلاتی برای انقلاب هستیم، اما احساس می‌کنم پایه‌گذاران آن، یعنی کسانی که در ۲۶ خرداد سال ۱۳۴۴ به شهادت رسیدند، آنهایی که سال‌های سال به زندان رفتند و عمرشان را پای مؤتلفه گذاشتند، تقدس‌هایی را در مؤتلفه آفریده‌اند که با عنایات خداوند، مؤتلفه همان راه را خواهد رفت. یک وقتی مرحوم آقای پرورش به آقای عسگر اولادی گفته بودند: مؤتلفه فرزند شماست. آقای عسگر اولادی بلافاصله پاسخ داده بودند: من فرزند مؤتلفه هستم! معتقدم آقای عسگر اولادی در رساندن این میراث به دست نسل فعلی، مهم‌ترین نقش را داشته‌اند و در صورت تداوم اخلاص مؤتلفه‌های، این تشکل به کار خود ادامه خواهد داد، کما این که در یک سال اخیر، واقعاً با مقوله مهمی که امیدواری ما را برای تداوم مؤتلفه کاهش بدهد مواجه نشده‌ایم.

برای حفظ و نشر آثار ایشان چه برنامه‌ای دارید؟  
خاطراتی که از ایشان منتشر شده است به هیچ وجه در شأن ایشان نیست. مطمئناً اگر با حوصله و دقت از ایشان خاطراتشان گرفته می‌شد، یک کتاب چندجلدی می‌شد و قطعاً مؤتلفه اسناد و مدارکی دارد که می‌تواند به شکل فاخری که در شأن ایشان باشد، خاطرات ایشان را تدوین و منتشر کند؟

ما از آقای عسگر اولادی خواستیم فرصتی را به بیان خاطراتشان اختصاص دهند، این کار در طی ۴۰ جلسه انجام شد که همه ضبط و احتمالاً پیاده هم شده‌اند، منتهی بعد از رحلت آقای عسگر اولادی، مؤتلفه تصمیم گرفت یک مرکز حفظ آثار استاد عسگر اولادی تأسیس شود که دارد کارش را ادامه می‌دهد و فکر می‌کنم در سالگرد ایشان بتوانیم اثری بسیار غنی‌تر از آنچه که ارائه شد، ارائه بدهیم. ان شا...  
خسته نباشید. گفتگو با شما بسیار مغتنم بود. ■



یادم نمی‌آید که آقای عسگر اولادی مدیر آن بوده باشند و چند آیه از قرآن تلاوت نشده باشد. تسلطشان به قرآن طوری بود که قاری هر جا را که انتخاب می‌کرد، مثل این که قبلاً با آقای عسگر اولادی هماهنگ کرده باشد، ایشان با تسلط کامل در باره سابقه آن آیات و تفاسیر مختلفی که در مورد آنها وجود داشت و نظر خودشان را بیان می‌کردند. ایشان از نظر علوم دینی، خود را واجد شرط برای مجلس خبرگان می‌دانستند، یعنی طلبگی کرده بودند. معتقدیم ایشان در علوم دینی به مرحله اجتهاد رسیده بود. تسلط ویژه‌ای هم بر ادبیات عرب و هم ادبیات قرآنی داشتند، یعنی بعضی وقت‌ها در باره ریشه یک لغت قرآنی، طوری بحث می‌کردند مثل این که یک استاد ادبیات عرب دارد این توضیحات را می‌دهد! خلقیات اسلامی را در حد نهایت رعایت می‌کردند، اما این باعث نمی‌شد اگر کسی حرف

**ایشان همواره در سلام کردن پیشقدم بود، ولو به یک آدم معمولی و منتظر نمی‌ماند کسی به ایشان سلام کند، یعنی به محض این که وارد محیط می‌شد، از هر کسی که دم در بود تا بعدی‌ها، ایشان به او سلام می‌کرد. آن هم یک سلام غرا و بلند و از روی اعتقاد قلبی.**

نادرستی می‌زند، آن را تحمل کنند. با نهایت دلسوزی و صمیمیت تذکر می‌دادند و با کسی رودربایستی نداشتند، به همین دلیل، تذکرات ایشان برای همه، انصافاً تذکرات مفید و مؤثری بودند.

پس از یک سال از رحلت آقای عسگر اولادی، میراث ایشان را از جنبه نظری و عملی، تا چه حد در مؤتلفه زنده، مؤثر و قابل استناد می‌بینید و چه برنامه‌ای برای حفظ آثار ایشان و احیانا نشر آنها در نظر دارید؟  
مادر مؤتلفه، خودمان را فرزندان ایشان می‌دانیم و معتقدیم

در این زمینه خاطره‌ای را برایتان نقل می‌کنم. ما در دوم شهریور سال ۱۳۷۸ به دعوت مقام معظم رهبری چهار تشکل بودیم که از هر تشکل چهار نفر با ایشان ملاقات کردیم. چند ماه قبل از انتخابات مجلس ۷۸...  
**بعد از جریان ۱۸ تیر ۷۸...**

بله، یکی از آقایان به آقا عرض کردند: ما واقعاً می‌خواهیم تابع شما باشیم! در زمان حضرت امام، اشخاصی مثل خود شما و آقای هاشمی بودند که دیگران با تماس با آنها اجمالاً می‌فهمیدند نظر امام چیست؟ تقاضای ما از شما این است که هر کسی را که خودتان صلاح می‌دانید - تا در جایی که سؤال نامش اعلام شود تعیین بفرمایید - تا در جایی که سؤال و شبهه داریم و نمی‌دانیم نظر شما چیست و شاید امکان و وقت برای ملاقات با شما هم وجود نداشته باشد، او هر چه گفت، نظر شما باشد و ما حرف او را، حرف شما تلقی کنیم. آقا بدون معطلی فرمودند: هرگز این کار را نمی‌کنم! اگر این کار را بکنم، مملکت تعطیل خواهد شد! لازم هم نیست من این کار را بکنم، شما کارهایتان را طبق تشخیص خودتان انجام بدهید، من ناظر هستم و آنجایی که تذکر لازم باشد، حتماً تذکر می‌دهم. بعد پرسیدند: موقعی که می‌خواستید تشکیلاتتان را راه بیندازید، از من اجازه گرفتید؟ آن آقا گفت: نه. آقا گفتند: بسیار کار خوبی کردید، اجازه من لازم نیست. دور هم جمع شده‌اید و می‌خواهید تشکیلات درست کنید، بنابراین منتظر نشوید که کسی از طرف من تعیین شود که حرف‌هایم را به او بزنم و او به شما بگوید، چون این کار هرگز صورت نخواهد گرفت، شما که خودتان انقلابی هستید، طبق تشخیص خودتان عمل کنید، من ناظر هستم و هر جا دیدم نیاز به تذکر هست، حتماً تذکر می‌دهم... آقای عسگر اولادی به استناد همین استدلال آقا، در بسیاری از موارد می‌گفتند خود آقا گفتند: طبق تشخیصتان عمل کنید، اگر واقعاً چیزی قابل تذکر بود، من تذکر می‌دهم. تا آنجا که بنده اطلاع دارم در این جریانات، آقا به آقای عسگر اولادی هیچ تذکری ندادند، بلکه خبر موثق دارم که به دفتر سفارش کرده بودند: کسی حق جسارت به آقای عسگر اولادی را ندارد... و حفظ احترام آقای عسگر اولادی را توصیه کرده بودند، اما اینکه این کار آقای عسگر اولادی را تأیید یا رد کردند، تا به حال چیزی نشنیده‌ایم.

**گفت و شنود طولانی ما، رو به پایان است. بهتر است در این بخش پایانی، قدری در باره منش فردی و سلوک اخلاقی ایشان، نکاتی بفرمائید؟**

ایشان همواره در سلام کردن پیشقدم بود، ولو به یک آدم معمولی و منتظر نمی‌ماند کسی به ایشان سلام کند، یعنی به محض این که وارد محیط می‌شد، از هر کسی که دم در بود تا بعدی‌ها، ایشان به او سلام می‌کرد. آن هم یک سلام غرا و بلند و از روی اعتقاد قلبی. در ارتباطات انسانی برایش فرقی نمی‌کرد این کسی که روپوش نشسته است، در این دستگاه بالاترین مقام است یا یک آدم بسیار معمولی است که آمده است اتاق را تمیز کند! برای این دو شخصیت، به‌طور مساوی احترام قائل می‌شد! هرگز کسی احساس نکرد آقای عسگر اولادی به او، به عنوان یک آدم سطح پایین نگریسته باشد. همه افراد یک نوع پدری، رفاقت و صمیمیت را در مراوده با ایشان احساس می‌کردند. برای جوانان واقعاً احترام قائل بود. به جوان‌گرایی واقعاً اعتقاد داشت.

در هر جلسه‌ای که مدیر آن آقای عسگر اولادی بود، حتماً باید قرآن قرائت می‌شد، یعنی بنده حتی یک جلسه را هم



«جلوه‌هایی از سلوک مبارزاتی استاد عسگر اولادی» در گفت‌وگو و شنود شاهد یاران با هاشم امانی

## جای خالی او به این سادگی‌ها پر نمی‌شود

موقعی که مرحوم آقای عسگر اولادی و سایر دوستان در قم با حضرت امام (ره)، در باره این موضوع صحبت کردند، من حضور نداشتم، لذا همان نکاتی را میدانم که نقل شده است. حدود سال ۴۱ بود که مؤتلفه شکل گرفت و در آن روزها، من هم با آقای عسگر اولادی رابطه نزدیکی داشتم. اوایل جلسات در منزل هر کسی که امکانی داشت تشکیل می‌شد تا ۱۵ خرداد ۴۲ که آن کشتار عظیم صورت گرفت. وقایع سال ۴۲، گروه را منسجم تر کرد و انگیزه آنها را بالا برد. از آنجا بود که حضور این جمعیت نوظهور، در وقایع جامعه پر رنگ تر شد.

**نقش مرحوم آقای عسگر اولادی در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ چه بود؟ ایشان در آن رخداد، چه فعالیت‌هایی داشتند؟**  
در آن قیام کسی نقش فردی نداشت، بلکه همه نقش داشتند و البته مرحوم آقای عسگر اولادی هم در کنار برادران، در امور دخالت داشتند... شب ۱۵ خرداد شهید عراقی به دفتر ما در چهارراه مولوی، کمی پائین تر از سر قبر آقا آمد و گفت: دفتر را ببندید، حاج آقا روح‌الله را گرفتند! سریع دفتر را بستیم و من به سرعت خودم را به خیابان بوذرجمهری، پائین بازار آهن‌گرها رساندم. در میدان ارک که رادیو تلویزیون در آنجا بود، مأموران کشتار عجیبی را به راه انداخته بودند. وقایع ۱۵ خرداد از جنبه کشتار و تلفات انسانی، رقت‌انگیز بود، اما از جهت دیگر قدرت مردم و متدینین را نشان داد و رژیم شاه را دچار واهمه کرد.

**ظاهراً شما عضو شاخه نظامی مؤتلفه بودید. چه شد که به تصمیم اعدام انقلابی حسنعلی منصور رسیدید؟**  
بله، مؤتلفه به این نتیجه رسید که در مبارزه با رژیم

منتهی به آن پیش آمد. مرحوم آقای عسگر اولادی با این جمعیت‌ها ارتباط داشت، البته بدون آنکه در آنها عضویت داشته باشد. مضافاً بر این که هیئت‌های مذهبی هم صبح‌ها و شب‌ها در مساجد دایر بودند و ایشان هم چون اطلاعات دینی خوبی داشت، در آن جلسات به بیان احکام می‌پرداخت. جمعیت این جلسات، معمولاً صبح‌ها ۸-۷ نفر و شب‌ها ۳۰ نفر می‌شد!

**ارتباط مرحوم عسگر اولادی با فدائیان اسلام چگونه بود؟**

با آنها آشنا بودند، اما همکاری خاصی نمی‌کردند. در آن دوره به رغم اینکه از قضایای سیاسی مطلع و در مواردی هم در آن وارد میشدند، اما بیشتر فعالیت مذهبی و تحصیلی میکردند. البته من عضو فدائیان اسلام بودم و در آن گروه فعالیت‌هایی هم داشتم که داستان آن، زمان دیگری را می‌طلبد.

**از نحوه تشکیل هیئت مؤتلفه چه روایتی دارید؟ چون این مسئله توسط افراد مختلف و بعضاً به طرق گوناگون نقل شده است؟**

در دهه ۲۰ و ۳۰، هیئت‌های مذهبی هم صبح‌ها و هم شب‌ها در مساجد دائر بودند و ایشان هم چون اطلاعات دینی خوبی داشت، به بیان احکام می‌پرداخت. جمعیت این جلسات معمولاً صبح‌ها هفت‌هشت نفر و شب‌ها ۳۰ نفر می‌شد!



## درآمد

حاج هاشم امانی از مبارزان دیرین استقلال و آزادی این مرزوبوم است. سابقه فعالیت‌های سیاسی این بزرگوار، به دوران نهضت ملی و عضویت در جمعیت فدائیان اسلام باز می‌گردد. او از همان دوران با استاد عسگر اولادی الفت یافت و در تمامی فراز و نشیب‌های مبارزه، او را همراهی نمود. ایشان در این گفت‌وگو و شنود، شمه‌ای از خاطرات مشترک مبارزاتی خود با استاد را شرح داده است.

**از کی و چگونه با مرحوم آقای عسگر اولادی آشنا شدید؟**

بسم الله الرحمن الرحيم. به خاطر دارم که در سال ۱۳۱۶ بود که نزد مرحوم پدرم که در بازار سرای شاه (سرای جمهوری فعلی)، کار می‌کردم. سرای ضرابخانه که مرحوم آقای عسگر اولادی (رحمت الله علیه) در آنجا کار می‌کردند، با محل کار ما فاصله زیادی نداشت. از آن موقع ایشان را می‌شناختم. بعد هم که در درس صرف و نحو و اصول مرحوم حاج شیخ محمدحسین زاهد در مسجد امین‌الدوله شرکت می‌کردیم و آشنائی ما عمیق‌تر شد. در آن جلسه درس، حدود ۴۰، ۵۰ نفری می‌آمدند.

مرحوم حاج شیخ محمدحسین زاهد، خفگیات خاصی داشت، عمدتاً پیاده به همه جا می‌رفت و ماشین سوار نمی‌شد! شخصیتش برای جوان‌ها بسیار جذاب بود. مرحوم آقای عسگر اولادی بعدها به سرای دماوند آمدند و در آنجا دفتری گرفتند و مشغول کسب و کار شدند، همین‌طور مرحوم آقای ابوالفضل حاج حیدری. کارشان هم خرید و فروش برنج بود.

**در مسجد امین‌الدوله فعالیت سیاسی داشتید؟ یا هنوز از نظر سیاسی با هم هماهنگ نشده بودید؟**

آن روزها دوره رضاشاه بود و کسی جرئت فعالیت سیاسی نداشت. اولین حرکت‌های جدی سیاسی رافدائیان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی و جمعیت‌های مذهبی اتحادیه مسلمین شروع کردند. مرحوم آیت‌الله کاشانی هم تا وقتی که متفقین در ایران بودند، در تبعید بودند. وقتی از تبعید برگشتند، منزلشان در پانمار مرکز فعالیت‌های سیاسی شد تا وقتی مسئله تاسیس جبهه ملی ایران و ملی شدن نفت و مبارزات

۱۳۳۳، دادگاه، اعضای مؤتلفه اسلامی، حاج هاشم امانی، از چپ، ردیف دوم، نفر اول



وقت از جلوی ما رد می‌شد گریه می‌کرد و می‌گفت: شما به خاطر دین و ما به زندان افتاده‌اید، ما به خاطر پول گیر افتاده‌ایم. می‌گفت: زندانی شدن شماسست که ارزش دارد. به هر حال بودن این گروه در کنار زندانیان عادی، چنین نتایجی هم داشت و آنها هم از بیم توسعه این حالت، ما را به بند دیگری منتقل کردند.

**مرحوم عسکراولادی در زندان چه فعالیت‌هایی می‌کردند؟**

ایشان چند کلاس درس راه انداخته بود و صرف و نحو و مقدمات و قدری هم انگلیسی درس می‌داد. رابطه‌شان با سایر زندانی‌ها، بسیار محبت‌آمیز و پدرانانه بود و با همین اخلاق و سلوک بود که آدم‌های مذهبی در زندان قدر و قیمت خاصی پیدا کردند. ایشان فوق‌العاده فعال، بانشاط و انسان واقعا کم‌نظیری بود. افراد حزب ملل اسلامی را قبل از ما دستگیر کرده و به زندان آورده بودند. آقای عسکراولادی می‌گفت: باید مراقب جوان‌ها بود که گیر چپی‌ها و توده‌ای‌ها نیفتند. بنده و ایشان در این زمینه خیلی فعال بودیم و سعی می‌کردیم مشکلات زندانی‌ها را حل کنیم.

**از ویژگی‌های اخلاقی ایشان در طی ۶۰ سال دوستی و صمیمیت با ایشان برایمان بگوئید.**

بسیار انسان خوش‌اخلاق و باگذشتی بود. در زندان که بودیم، سعی می‌کرد با مزاح و شوخی روحیه دیگران را تقویت کند. بسیار رئوف بود و خیلی زود با همه دوست می‌شد. همدردی و دلسوزی نسبت به انسان‌های ضعیف در همه زندگیش موج می‌زد. کسی نبود که مشکلی داشته باشد و نزد ایشان برود و به شکلی کارش را راه نیندازد. مصداق کامل «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۱) بود. خدا رحمتش کند. جای خالی او به این سادگی‌ها پر نمی‌شود. ■

**پی‌نوشت:**

(۱) قرآن کریم، سوره فتح، آیه ۲۹

شاه، اعلامیه، سخنرانی و تظاهرات بی‌فایده است. جو سنگینی بود و کسی جرئت نفس کشیدن نداشت. قانون کاپیتولاسیون که تصویب شد، امام بسیار عصبانی شدند و علیه آن سخنرانی تندی کردند که در تواریخ ثبت شده است. عامل تصویب این قانون هم نخست وزیر وقت، حسنعلی منصور بود. آن موقع بود که عملیات بدر را انجام دادیم. متعاقب آن همه دوستان از جمله مرحوم آقای عسکراولادی دستگیر، محاکمه و محکوم شدند.

**جنابعالی کی دستگیر شدید؟**

نهم بهمن ۴۳. با کسی با تلفن صحبت کردم که در میدان ژاله (شهسادهای فعلی) جلوی کارخانه برق، با او ملاقات کنم. تلفن کنترل شده و لو رفته بود. صبح که برای دیدن او رفتم، عوامل ساواک دستگیرم کردند! آقای عسکراولادی را هم ۴-۵ روز بعدش گرفتند. نزدیک به ۲۰ و چند روز در زندان شهربانی به صورت انفرادی بودیم و اولین باری که همدیگر را دیدیم موقعی بود که می‌خواستند ما را به دادگاه ببرند. دادگاه نظامی در خیابان سوم اسفند بود. اول به همه ما دستبند زدند و بعد ما را سوار اتوبوس کردند. یک استوار ایزدخواهی مسئول ما بود که آدم خیلی خوبی بود و ما را «مردها» صدا می‌زد. رفتار او خوب یادم هست.

**از فضای دادگاه و برخورد یارانتان برایمان بگوئید؟ خصوصیت دوستانتان در آن محکمه، به ویژه رفتار مرحوم عسکراولادی چه بود؟**

در دادگاه هیچ کلام از ما مسئولیت کارش را گردن کس دیگری نینداخت و به نظر من این نکته، بسیار جالب و به یادماندنی بود. بامثلاً وقتی از اخوی مرحوم حاج آقا

بسیار انسان خوش‌اخلاق و باگذشتی بود. در زندان که بودیم سعی می‌کرد با مزاح و شوخی روحیه دیگران را تقویت کند. بسیار رئوف بود و خیلی زود با همه دوست می‌شد. همدردی و دلسوزی نسبت به انسان‌های ضعیف در همه زندگیش موج می‌زد.



حاج هاشم امانی در کنار استاد عسکراولادی و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در سالروز شهادت اعضای مؤتلفه اسلامی



## درآمد

راوی خاطرات پیش روی، هنگامی که در عهد شباب به حلقه محبوسان در زندان مشهود باریافت، گمان نمی برد که در این جمع مبارزی فرزانه، بخشی از آینده او را رقم خواهد زد. حمیدرضا ترقی از آن دوران تا پایان حیات استاد عسکراولادی، در عرصه‌ها و میدان‌های گوناگون با وی همراه بود و از این مصاحبت دلنشین، ناگفته‌هایی شنیدنی داد. ناگفته‌هایی که بخش‌هایی از آن، در این گفت و شنود باز گوشه‌دهاند.

«جلوه‌هایی از منش نظری و عملی استاد عسکراولادی» در گفت و شنود شاهده‌یاران با حمیدرضا ترقی

## در حل مسائل پیچیده بسیار توانمند بود

طلبه‌ها را به سمت مجاهدین سوق می‌داد! ولی به‌رغم همه اینها، آقای عسکراولادی برای بسیاری از طلبه‌هایی که به زندان مشهود آورده می‌شدند، درس، مکاسب و امثال آن را می‌داد و خود همین درس، مانع شده بود اینها به سوی مجاهدین جذب شوند. عده‌ای از کسانی که آن زمان نزد آقای عسکراولادی مکاسب می‌خواندند، الان در مدرسه عباسقلی‌خان و چند مدرسه دیگر مشهود تدریس می‌کنند و جزو اساتید برجسته حوزه هستند. اینها کسانی هستند که پایه‌شان در آنجا خیلی خوب گذاشته شد. بنابراین سعی آقای عسکراولادی این بود که افراد را در زندان آگاه کند که با آگاهی و اختیار تصمیم بگیرند تا به کدام جریان سیاسی بپیوندند.

زمینه‌های تغییر ایدئولوژیک مجاهدین از مدت‌ها قبل فراهم شده بود و آدم‌های تیزبین و

آقای عسکراولادی و دوستانشان قرار گرفتیم. در آن زمان انسجام تشکیلاتی مجاهدین خیلی زیاد بود و شاید بخشی از موقعیت‌هایی که پس از انقلاب به دست آوردند، به همین دلیل بود. آقای عسکراولادی و دوستانش چقدر در پی جذب افراد بودند و قدرتشان در قیاس با جذابیت‌های تشکیلاتی مجاهدین چقدر بود؟ اصلاً دنبال جذب بودند یا صرفاً دیگران جذب آنها می‌شدند؟

آقای عسکراولادی در داخل زندان کار فرهنگی و تبلیغی مستمری را انجام می‌داد، آن هم با محدودیت‌هایی که زندان برای ایشان ایجاد کرده بود، چون رژیم شاه برای زندانی‌های ابد، سختگیری‌های زیادی می‌کرد و به محض این که می‌دید در جایی مستقر شده‌اند و دارند نیروسازی می‌کنند، آنها را به جای دیگری تبعید می‌کرد تا ساز و کارشان به هم بریزد! آقای عسکراولادی در نیروسازی توان بالایی داشت، لذا چون از معلومات حوزوی برخوردار و اطلاعات اسلامی‌اش خوب و مسلط به تفسیر قرآن هم بود، از این نظر تقریباً تمام وقتش را صرف مطالعه و نیروسازی می‌کرد. به این طریق، هم زندان برایش راحت می‌گذشت و هم برای مبارزه و انقلاب مفید واقع می‌شد.

در زندان فعال‌ترین گروه، مجاهدین خلق و پس از آنها چریک‌های فدایی خلق و گروه‌های چپ و حزب توده بودند. از مجموعه کسانی که در مشهود وارد زندان می‌شدند، تعداد طلبه‌ها قابل ملاحظه بود. بعضی از طلبه‌ها زمینه‌هایی داشتند که خیلی زود، به مجاهدین گرایش پیدا میکردند! در سال ۵۴ که شهید هاشمی‌نژاد به زندان آمدند، خود ایشان هم - البته تا قبل از زمانی که آنها در زندان کودتا کردند - معمولاً

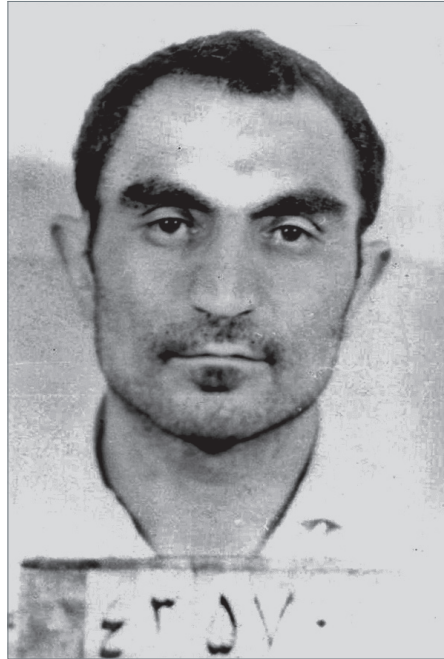
از کسی و چگونگی با مرحوم آقای عسکراولادی آشنا شدید و در آن مقطع ایشان چه ویژگی‌های شخصیتی داشتند؟

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده تقریباً از اول سال ۵۳، با ایشان در زندان مشهود آشنا شدم. ایشان به همراه مرحوم شهید سید اسدالله لاجوردی و مرحوم آقای ابوالفضل حاج حیدری که هم‌پرونده بودند، به زندان وکیل‌آباد مشهود تبعید شده بودند. وارد زندان که می‌شدیم، معمولاً چند روزی وقت لازم بود که با گروه‌های مختلف داخل زندان آشنا شویم.

شما تا آن موقع با سران مؤتلفه آشنایی یا ارتباط نداشتید؟

نه، سران مؤتلفه تقریباً ۱۱-۱۰ سالی می‌شد که در زندان بودند و سایرین هم فعالیت خاصی در داخل کشور نداشتند. ارتباط ما بیشتر با مقام معظم رهبری، شهید هاشمی‌نژاد و علمای مبارز مشهود بود و اطلاعی از تنه‌های اعضای مؤتلفه پس از دستگیری آقایان نداشتیم. به هر حال در داخل زندان، گروه‌های مختلف برای جذب افراد و توضیح در باره خط‌مشی‌ها و دیدگاه‌هایشان فعالیت می‌کردند. در این شرایط، طبیعتاً فرصتی هم برای گروه آقای عسکراولادی - که کاملاً از بقیه گروه‌های سیاسی داخل زندان متمایز بود - پیش آمد. افرادی مثل بنده که طبیعتاً به عنوان کسانی که مقلد و طرفدار امام بودند و اصل حرکتشان بر اساس دیدگاه‌های امام شکل گرفته بود، دنبال مجموعه‌ای می‌گشتیم که در خط امام باشد و با ایشان ارتباط داشته باشند و وقتی آقای عسکراولادی و دیگران را دیدیم که باقیمانده‌های شهدای مؤتلفه هستند، به ارتباط آنها با امام، اطمینان پیدا کردیم. تاریخچه بقیه گروه‌ها را شنیدیم، ولی بعد از ۲-۳ هفته‌ای، در جمع

آقای عسکراولادی در داخل زندان کار فرهنگی و تبلیغی مستمری را انجام می‌داد، آن هم با محدودیت‌هایی که زندان برای ایشان ایجاد کرده بود، چون رژیم شاه برای زندانی‌های ابد، سختگیری‌های زیادی می‌کرد و به محض این که می‌دید در جایی مستقر شده‌اند و دارند نیروسازی می‌کنند، آنها را به جای دیگری تبعید می‌کرد تا ساز و کارشان به هم بریزد.



خیلی از این کارشان ناراحت شد، چون ما هر وقت به شهید هاشمی نژاد می‌گفتیم: اینها در مواضعشان چنین انحرافات دارند، ایشان بلافاصله دو نفر از آنها را که توجیه‌گر قضایا بودند یعنی احمد حنیف نژاد و سعیدی کاشانی - تنها کسانی که اجازه داشتند با روحانیت صحبت کنند - می‌خواست و اینها می‌آمدند و همه رشته‌های ما را پنبه می‌کردند! می‌گفتیم: اینها اقتصاد مارکس درس می‌دهند، اینها می‌گفتند: نه، چنین چیزی نیست! و هر چه می‌گفتیم، جوابی در آستین داشتند. آقای عسگر اولادی بر سر مسائل فقهی خیلی با شهید هاشمی نژاد بحث می‌کرد...

**اختلافاتی هم داشتند؟ در این بحث‌ها مشخص بود؟**

اختلاف برداشت داشتند.

علمای مشهد به مجاهدین خوش‌بین بودند و تا مدتی هم به اینها کمک می‌کردند. این کمک تا اعلام مواضع ادامه پیدا کرد؟

بله، البته در تهران هم همین طور بود و آقای هاشمی به اینها کمک می‌کردند. در مشهد هم، تقریباً همه چنین موضعی داشتند.

در آن شرایط، اینکه آقای عسگر اولادی بیاید و به‌رغم فضایی که حتی بر ذهن علما حاکم بود، اینگونه موضع‌گیری کند، خیلی شجاعت می‌خواست. ایشان این مرزبندی را چگونه انجام می‌دادند؟

بله، آقای عسگر اولادی و شهید لاجوردی در شناخت جریان سیاسی منافقین و عاقبت‌اندیشی نسبت به کاری که آنها داشتند انجام می‌دادند، بصیرت عمیقی داشتند، چون از نزدیک با سران اینها زندگی کرده بودند. بقیه از دور، نمایی را از منافقین می‌دیدند که آنها می‌خواستند و به نیت درونی آنها پی نمی‌بردند، اما اینها در زندان با واقعیت درونی منافقین کاملاً آشنا شده بودند که اینها واقعاً تاجه‌حده، به مسائل دینی پایبند هستند و می‌دیدند که آنها واقعاً به احکام دینی پایبندی ندارند.

به یکی از اطرافیان ایشان این قدر حساس شده‌اند. ما به‌رغم همه این چیزها، کارمان را می‌کردیم. آنها روی نیروهایی که قبلاً جذب و رویشان کار کرده بودند، می‌توانستند کنترل داشته باشند. روی نیروهایی که هنوز جذب نشده بودند نمی‌توانستند کاری کنند، بنابراین هر فرد تازه‌ای که می‌آمد، بلافاصله جلو می‌رفتیم و با او شروع به صحبت و سعی می‌کردیم کاری کنیم که به راحتی جذب آنها نشود.

ولی شواهد نشان می‌دهد که پس از مدتی، ماجرا از حالت تعامل و سلام علیک خارج شده و اتمام حجت آقای عسگر اولادی و شهید لاجوردی به آنها رسیده بود، چون آنها می‌خواستند مواضعشان

قبل از این که منافقین در مورد تغییر ایدئولوژیک، رسماً اعلام موضع کنند و بگویند ایدئولوژی سازمان را از اسلام به مارکسیسم تغییر داده‌ایم، آقای عسگر اولادی و دوستانشان در داخل زندان، کاملاً به انحراف فکری اینها واقف بودند، لذا جلسات مباحثه زیادی داشتند.

را اعلام کنند. آقای عسگر اولادی می‌گفت: آنها اعلامیه دادند که ما ساواکی‌های درجه یک هستیم. فضا تا این حد حاد شد...

البته وقتی فضا حاد شد که اینها در شهریور ۵۴ موضع رسمی‌شان را اعلام کردند و گفتند: اسلام به عنوان ایدئولوژی پوششی مورد نظر ما بود و الان دیگر نیاز نیست از پوشش اسلام استفاده کنیم...

یعنی تا الان هم اسلام پوشش بود... بله، چون فضای کشور فضای مذهبی بود، ما از این پوشش استفاده می‌کردیم و حالا دیگر لزومی به استفاده از این پوشش نیست. شهید هاشمی نژاد

**آگاه کم و بیش از آن باخبر شده بودند. زندان مشهد آقای عسگر اولادی و آقای لاجوردی و دوستانشان، علی‌القاعده دوره مواجهه ایشان با مجاهدین خلق است. شما از این مواجهه‌ها چه خاطراتی دارید؟**

قبل از این که منافقین در مورد تغییر ایدئولوژیک، رسماً اعلام موضع کنند و بگویند ایدئولوژی سازمان را از اسلام به مارکسیسم تغییر داده‌ایم، آقای عسگر اولادی و دوستانشان در داخل زندان، کاملاً به انحراف فکری اینها واقف بودند، لذا جلسات مباحثه زیادی داشتند. منافقین در قسمت انتهایی بند کلاس داشتند که احمد حنیف نژاد در آن، شناخت درس می‌داد و بحث‌هایی را راجع به منش مبارزاتی امام حسین (ع) مطرح می‌کرد که انحرافاتشان در این بحث‌ها کاملاً مشخص بود. ما وقتی به تیم آقای عسگر اولادی پیوستیم، یکی از کارهایمان این بود که با بچه‌هایی که تازه وارد تیم منافقین می‌شوند، بحث و دیدگاه‌هایمان را مطرح کنیم، منتهی آنها خیلی مراقب بودند کسانی که به تازگی جذبشان شده بودند به سادگی جدا نشود و ما مجبور بودیم در دوره صبحگاهی که هر روز صبح انجام می‌شد، با آنها صحبت کنیم. سردرسته دویدن ما هم مهدی ابریشمی، از سران کنونی منافقین بود...

**ابریشمچی در مشهد دستگیر شده بود؟**

بله، ولی بچه مشهد بود. مسعود رجوی هم بچه چناران مشهد و قاعدتا در آنجا دستگیر شده بود، اعلامی و چند نفر دیگر هم اهل مشهد بودند، ولی سعید کاشانی و احمد حنیف نژاد تبعید شده بودند. یکی از طلابی که آمده و تازه به اینها پیوسته بود، طلبه‌ای به نام خرسند بود. ایشان در جریان این ارتباط، خیلی تغییر کرده و کلامانی اش به هم ریخته بود! صبح‌ها تقریباً ۵۰ دور، در اطراف حیات می‌چرخیدیم و یک ساعتی طول می‌کشید و من در این فاصله با او صحبت کردم. او خیلی متحول شد و بسیاری از مسائل را فهمید و رفت که از اینها جدا شود. مهدی ابریشمی و دیگران فهمیدند و خیلی ناراحت شدند و فردای آن روز برای شکایت پیش آقای عسگر اولادی آمدند. آقای عسگر اولادی ما را که در سلول بغلی بودیم خواست. آنها گفتند: ما مدت سه ماه است داریم روی خرسند کار می‌کنیم و ترقی همه رشته‌های ما را در یک دوی یک ساعته پنبه کرده است و خیلی ناراحتیم!

**هنوز بر خورده‌ها خصمانه نبود؟**

نه، با حفظ مواضع، بین گروه‌ها تعامل بود. آقای عسگر اولادی گفت: خوب، این شما هستید که باید فکری بکنید که بطور سه ماه رشته شما، ظرف یک ساعت پنبه می‌شود؟ خوب در آنجا اشکالی وجود دارد. آنها هم خیلی ناراحت شدند و دیدند فایده ندارد و رفتند. بعد از این دیدار برنامه‌ریزی کردند و تصمیم گرفتند هیچ‌یک از مجاهدین حق ندارند با ترقی حرف بزنند و مرا تحریم کردند! اینها مأموری برای ما گذاشته بودند و هر جا می‌خواستیم بروم مراقب بود از مجاهدین هیچ‌کس با ما حرف نزنند! چنین فضایی را درست کرده بودند.

**خود آقای عسگر اولادی حساسیت نشان نمی‌دادند؟ از نظر ایشان که، این یک موفقیت بود که اینها نسبت**



آقای عسگر اولادی و شهید لاجوردی در شناخت جریان سیاسی منافقین و عاقبت‌اندیشی نسبت به کاری که آنها داشتند انجام می‌دادند، بصیرت عمیقی داشتند، چون از نزدیک با سران اینها زندگی کرده بودند. بقیه از دور، نمایی را از منافقین می‌دیدند که آنها می‌خواستند و به نیت درونی آنها پی نمی‌بردند، اما اینها در زندان با واقعیت درونی منافقین کاملاً آشنا شده بودند.

بودند، خیلی استقبال کردند، یعنی این تجزیه و تحلیل نسبت به منافقین برای آقا تازگی داشت. در دیداری هم که پس از فوت آقای عسگر اولادی با آقا داشتیم، ایشان به این جلسه و دیدار اشاره کردند و فرمودند خیلی ارزشمند و مؤثر بوده است.

از این مقطع عبور می‌کنیم. آقای عسگر اولادی به تهران آمدند و قضایای زندان اوین و تداوم رویارویی با مجاهدین و ماجراهای بعدی اتفاق افتاد. شما در این فاصله در زندان مشهد بودید. ارتباط‌گیری شما با این دوستان نو یافته در مشهد، چگونه تداوم پیدا کرد؟

ما همزمان با برده شدن اینها از مشهد به تهران، آزاد شدیم. یعنی در واقع مجلس ترحیم ما را با هم گرفتند! آن روزها در زندان رسم بود هر کسی که می‌خواست از زندان برود، برایش مجلس ترحیم می‌گرفتند و مجلس ترحیم ما، آقای عسگر اولادی و دوستانشان در یک روز افتاد! ایشان تقریباً یک سال در تهران، در زندان بودند و بعد آزاد شدند. ما هم در مشهد در کنار آقا و سایر مبارزین مبارزه را دنبال می‌کردیم. اواخر ۵۶ که آزاد شدند، برای چاپ اعلامیه به دستگاه استنسیل نیاز داشتیم و به تهران آمدیم

و مبانی فکری اینها چیست و چه اهدافی را دارند دنبال می‌کنند. صحبت‌های ایشان برای افرادی که به زندان مشهد می‌آمدند، از جمله آقای طبسی و آقای هاشمی‌نژاد خیلی مفید و سازنده بود. موقعی که آقای عسگر اولادی در زندان بود، ارتباط ایشان با آقا برقرار بود؟

خیر، چون آقا که به زندان مشهد نیامدند. آقا را در سال ۵۴ گرفتند و به تهران بردند و بعد هم تبعید کردند و فرصتی نشد، ولی بعد از آزادی از زندان این فرصت پیش آمد که آقای عسگر اولادی دیداری با آقا داشته باشند.

چه سالی؟

فکر می‌کنم سال ۵۶ بود.

شما بودید؟

خیر، من آن جلسه را توفیق نداشتم، ولی وقتی برای زیارت به مشهد آمده بودند، خدمت آقا رفته و توضیحاتی داده بودند. آقا از توضیحاتی که آقای عسگر اولادی راجع به وضع منافقین در زندان داده

ظاهراً شهید لاجوردی در برخورد با آنها تند و تیز تر بود. اینگونه نیست؟

شهید لاجوردی تند و تیز بود، ولی کم حرف می‌زد. آقای عسگر اولادی بیشتر مباحثه می‌کرد، ولی هر دو از نظر غنای استدلال، خوب بودند، چون هم درس حوزوی خوانده و هم به مبانی طرف مقابل آشنا بودند. آقای عسگر اولادی به خاطر غوری که در تفسیر کرده مسلط‌تر و لذا در این زمینه پیشگام بود. شهید لاجوردی را، یک سال زودتر از آقای عسگر اولادی از مشهد به تهران بردند. آقای عسگر اولادی در این مدت واقعاً سعی می‌کرد زندان را به یک دانشگاه تبدیل کند و شاید روزی سیزده چهارده ساعت کار می‌کرد. هم درس می‌داد، هم تحلیل می‌کرد، هم تفسیر می‌گفت و هم جلسات مختلفی برای مباحثه برای همه ما می‌گذاشت. در آنجا دو روحانی به ما پیوستند. یکی آقای اربابی بود که الان در دادگاه‌های انقلاب مشهد است و دیگری مرحوم حاج آقا طاهایی، همسر خانم طاهایی مدیر حوزه علمیه نرجس مشهد بود.

خانم خاموشی؟

بله، ایشان هم به جمع ما پیوسته بود. یکی دو طلبه مازندرانی هم پنج شش ماهی در آنجا بودند که به جمع ما پیوسته بودند. مرحوم آقای حاج حیدری هم بودند. در مجموع نقش آقای عسگر اولادی در جذب افراد و ارتقای بینش دینی و سیاسی نیروهای طرفدار امام، انصافاً نقش بی‌بدیلی بود و به جریان‌شناسی متعارف در زندان، کمک زیادی کرد، چون زندان فرصت بسیار خوبی بود که تاریخچه سیاسی همه گروه‌های سیاسی را از خود آنها بشنویم. سران حزب توده، از جمله عمویی - که ۳۰ سال در زندان بود - در زندان بودند و وقتی آدم از خود آنها مطالبی را می‌شنید، خیلی مفید بود، چون اینها را می‌شنیدیم و بعد با جریان‌شناسی که آقای عسگر اولادی گفته بود تطابق می‌دادیم، در شناخت جریان‌ات سیاسی روز خیلی به ما کمک می‌کرد. آقای عسگر اولادی روی همه گروه‌ها هم تحلیل داشت که دیدگاه‌ها



۱۳۶۲. استاد عسگر اولادی به اتفاق شهید سید اسدالله لاجوردی در دفتر داستانی انقلاب اسلامی.

خود ارائه بدهد...

**معروف به شیخ الوزرا بود...**

بله، خاطر من هست یک روز در زندان مشاهد با هم قدم می‌زدیم، می‌گفت: نمی‌دانم خداوند مرا برای چه روزی نگه داشته است و دارد تربیت می‌کند! باور نمی‌کرد چنین روزی برسد که...

**انقلابی شود و...**

بله، انقلابی شود و چنین مسئولیتی به عهده ایشان قرار بگیرد، اما آن وقت می‌گفت: نمی‌دانم خداوند ما را برای چه روزی نگه داشته است و باید خودمان را بسازیم. همین روحیه ایشان خیلی به ما کمک می‌کرد که نفهمیم زندان چگونه گذشت و هیچ احساس خستگی نکنیم و کلاً یک دوران بی‌سابقه در عمرمان بود که خود را بسازیم و فکرمان را رشد بدهیم. توفیقاتی در این دوره بود که هیچ وقت دیگری، نصیب ما نمی‌شد که بتوانیم این همه روی قرآن کار کنیم و نهج البلاغه را چند بار مرور و دو باره آن را بحث کنیم. اینها توفیقات مهمی بودند.

برخی تصور می‌کنند مؤتلفه در دهه ۷۰ مجدداً احیا شد. تاریخ احیای مجدد مؤتلفه، کی بود و آقای عسگر اولادی چقدر در این فرآیند نقش داشت و به‌طور کلی چقدر موجب شکوفایی این جریان شد؟ چون مؤتلفه در هنگام احیای مجدد کوچک به نظر می‌رسید.

شروع کار تقریباً از سال ۶۴ بود...

ولی کمتر با تابلوی مؤتلفه در جامعه ظاهر می‌شد... داشت کم کم شکل می‌گرفت. ما از شهرستان، برای شرکت در جلسات مؤتلفه می‌آمدیم که تقریباً از سال ۶۴ مدماتش فراهم شد. ساختمانی را روبروی کوچه دیالمه گرفته بودند و آقای عسگر اولادی می‌گفت: فعلاً فقط می‌خواهیم چراغش روشن باشد...

**شمعکش روشن باشد...**

بله، می‌گفت: شمعکش روشن باشد. ایشان کار را از آنجا شروع کردند و واقعاً همت خوبی داشتند، چون تشکلهای صنفی وابسته به حزب جمهوری اسلامی، دیگر بی‌پدر شده بودند، هیچ‌کس نبود اینها را جمع کند. آقای عسگر اولادی خوب توانستند اینها را جمع کنند. آقای عسگر اولادی از اعتباری که در بازار و در بین مردم داشت استفاده و به تشکلهای صنفی کمک می‌کرد. آنها هم به مرور، به آقای عسگر اولادی وابسته شده بودند و لذا اینها به تدریج دور ایشان جمع شدند و اعضای حزب هم کم کم شکل گرفتند. کسانی هم که در حزب جمهوری اسلامی به این طیف گرایش داشتند، به مرور آمدند و به مؤتلفه پیوستند و این تشکل به تدریج فعال شد. کم کم از سال ۶۵ تا ۶۷، در بسیاری از استان‌ها، این تشکل به وجود آمد و حزب وارد مرحله‌ای شد که توانست کنگره‌اش را برگزار کند و انتخابات داخلی آن شکل بگیرد و سامان حزبی یابد. در همه اینها محوریت اصلی، خود آقای عسگر اولادی بود و بقیه اعضای شورا هم به ایشان کمک می‌کردند. ارتباط روحانیت با ایشان خیلی خوب بود و معمولاً چند تن از روحانیون در شورای مرکزی حضور داشتند و مؤتلفه به مرور در انتخابات‌های بعدی وارد عرصه سیاسی شد و به شکل‌گیری بقیه تشکلهای صنفی



**آقا از توضیحاتی که آقای عسگر اولادی راجع به وضع منافقین در زندان داده بودند، خیلی استقبال کردند، یعنی این تجزیه و تحلیل نسبت به منافقین برای آقا تازگی داشت. در دیداری هم که پس از فوت آقای عسگر اولادی با آقا داشتیم، ایشان به این جلسه و دیدار اشاره کردند و فرمودند خیلی ارزشمند و مؤثر بوده است.**

**اولیه چهار نفر دیگر بودند. آقای مولایی هم بود.**

بله، ولی در آن مقطع سه نفر از این روحانیون به شورای مرکزی حزب جمهوری رفتند. در زمانی که امام در نجف بودند، اینها بودند که سعی کردند حرکت سیاسی خود را بر اساس دیدگاه امام سامان بدهند، بنابراین وقتی اینها معتقد شدند که برای اداره کشور و نظام باید حزب جدیدی تشکیل شود، اعضای مؤتلفه هم که این روحانیون را واسطه خود و امام می‌دانستند، به‌رغم این که با بسیاری از گروه‌هایی که داخل حزب بودند اختلاف نظر مبنایی، سیاسی و تاریخی داشتند، در فعالیت حزب جمهوری اسلامی شرکت و تا جایی هم که در توانشان بود، به رشد، توسعه و فعال شدن حزب کمک کردند و در تمام زمینه‌ها تقریباً حضور فعالی داشتند تا زمانی که اختلافات داخل حزب موجب تعطیلی آن شد. در آن دوره، مؤتلفه مجدداً از امام استعلام کردند که مؤتلفه به فعالیت خود ادامه بدهد و امام اجازه دادند این کار ادامه یابد. در این رویداد هم، آقای عسگر اولادی نقش بسیار برجسته‌ای داشت. هم در شورای مرکزی حزب مؤتلفه و هم در مأموریت‌هایی که در دولت به ایشان داده می‌شد، خوب عمل و سعی کرد جلوه‌ای از مدیریت اسلام‌شناسانه را بر اساس آموخته‌های

و به خدمت ایشان رفت. ایشان در شرکت «حساس» در خیابان سپهبد قمری که متعلق به اخوی‌شان بود، یک دفتر داشتند. رفتم خدمتشان و یک دستگاه پلی‌کپی را که آنجا بود، از ایشان گرفتم تا اعلامیه تکثیر کنیم. ارتباط ما از آن زمان، مجدداً شروع شد و تا اوج‌گیری انقلاب به‌طور مرتب تماس داشتیم و بعد هم جزو شبکه روحانیت سراسر کشور که در زمینه اطلاع‌رسانی و پیام‌های امام به داخل کشور کار می‌کرد، قرار گرفتیم و خبرها را از طریق مخابرات به مرکزیتی در تهران، منتقل می‌کردیم و این خبرها نهایتاً به امام منتقل می‌شد. شبکه اطلاع‌رسانی خوبی در سراسر کشور ایجاد شده بود و ما هم مسئولیت این شبکه را در مشهد و نیشابور به عهده داشتیم.

زمانی که آقای عسگر اولادی، مرحوم آقای عراقی و دیگران از زندان آزاد شدند، تحت عنوان مؤتلفه کاری انجام می‌دادند یا مؤتلفه عملاً مسکوت بود؟ در زمان در زندان بودن این آقایان، دوستان دیگری از مؤتلفه که بیرون بودند، از جمله مرحوم شفیق، شهید اسلامی و... کارها را دنبال می‌کردند و مؤتلفه را حفظ کردند. اینها فعالیت‌های سیاسی و دینی مؤتلفه را، تقریباً انجام می‌دادند. یک‌سری از کارهایشان رسیدگی به خانواده زندانیان سیاسی بود.

پس از پیروزی انقلاب، مؤتلفه تا حدودی از «تشخص مؤتلفه‌ای» خود کاست و به حزب جمهوری اسلامی پیوست. آقای عسگر اولادی شخصاً خیلی به امام نزدیک بود، ولی در آن شرایط حزب حالتی داشت که به نظر می‌رسید از بعضی از مواضع امام مثلاً حمایت از بنی‌صدر دلخور بود و نامه‌های شهید بهشتی و آقای هاشمی به امام، این را نشان می‌دهد. چه شد که مؤتلفه در حزب جمهوری ادغام شد و سعی نکرد هویت خود را به عنوان یک تشکل پرسابقه حفظ کند؟

شورای روحانیت حزب مؤتلفه در آن زمان متشکل از شهید بهشتی، شهید مطهری، مرحوم آقای انواری و آقای هاشمی رفسنجانی بود.

این غیر از چهار تایی اولیه هستند. شورای روحانیون

کمک کرد که چه در تهران و چه در شهرستان‌ها فعال شوند و فعالیت‌های تشکیلاتی را دنبال کنند.

قبل از انتخاب آقای حبیبی به دبیر کلی، خیلی‌ها تصور می‌کردند مؤتلفه قائم به شخص آقای عسگر اولادی است. این ذهنیت چقدر درست بود؟ البته بعد از این که مؤتلفه مبدل به تشکیلات و حزب شد، مشخص شد تقسیم وظایف شده است، با این همه این تصور وجود داشت که مؤتلفه قائم به

آن وقت در زندان می‌گفت: نمی‌دانم خداوند ما را برای چه روزی نگه داشته است و باید خودمان را بسازیم. همین روحیه ایشان خیلی به ما کمک می‌کرد که نفهمیم زندان چگونه گذشت و هیچ احساس خستگی نکنیم و کلاً یک دوران بی‌سابقه در عمرمان بود که خود را بسازیم و فکرمان را رشد بدهیم.

شخص ایشان است. این تصور چقدر واقعی بود؟ آقای عسگر اولادی هم به خاطر سابقه‌ای که در مؤتلفه داشت هم اشراف اطلاعاتی، فکری و نیز وزنی که به لحاظ فقهی داشت و از همه مهم‌تر ارتباط ایشان با امام و رهبری بود، در این تشکل و به طور طبیعی، جایگاه ممتازی را به خود اختصاص داده بود. ما در مؤتلفه چنین شخصیتی کمتر داشتیم که هم از معتمدین بازار و هم از معتمدین رهبری باشد و مهمتر اینکه از مواضع رهبری فهم دقیقی داشته باشد و بتواند این فهم را به اعضا و تشکیلات منتقل کند، و از طرف دیگر هم مورد اعتماد علما، مراجع و شخصیت‌ها باشد، لذا همه احساس می‌کردند وجود چنین وزنه سنگینی جایگاه مؤتلفه را مثل لنگر سنگینی محکم نگه می‌دارد و استحکام می‌بخشد و احساس خطر می‌کردند که اگر آقای عسگر اولادی در این جایگاه و موقعیت نباشد، ممکن است به حزب آسیب برسد. با این همه، ایشان خودش عزم کرد تا در حیات خودش، این انتقال با دو هدف صورت بگیرد: یکی این که حزب بتواند گردش نخبگان را درون خودش تمرین و آغاز کند و نسل‌های بعدی بیابند و جایگزین شوند. متاثر از همین رویکرد، جوان‌گرایی در حزب شروع شد و نیروهای جدیدی آمدند. نکته دیگر این که ایشان می‌خواست محور برای وحدت نیروهای اصولگرا باشد و لذا معتقد بود بهتر است در جبهه پیروان امام و رهبری حضور مؤثر داشته باشد و همه را جمع کند و این، هم به نفع خودشان است و هم به نفع جریان انقلاب. لذا حزب موافقت کرد ایشان دبیرکل جبهه پیروان باشد و در ضمن خود تشکل هم، روند تغییر و تحول را در خود تمرین کند. این کار از کارهای کارستان و ارزشمندی بود که آقای عسگر اولادی در زمان حیات خودش برای سوق دادن حزب به سمت جوان‌گرایی انجام داد.

ایشان در سفرهای خارجی نیز، تبحر زیادی در تعامل با خارجی‌ها داشت و در دوران وزارت

بازرگانی خود هم این کار را کرد. شما هم در این سفرها گاهی همراه ایشان بودید. مقداری از این توانایی ایشان صحبت بفرمایید؟ چون کمتر در این زمینه حرفی زده شده است. آقای عسگر اولادی به خاطر تجربه‌ای که در مبارزه و انقلاب داشت، بیاناتش برای بسیاری از مبارزان در خارج از کشور، سازنده و مفید بود.

ایشان را می‌شناختند؟

در بسیاری از کشورها، ایشان را به عنوان یار قدیمی امام می‌شناختند و این که کسی بود که از پاریس، به همراه امام به ایران بازگشته بود و در ستاد استقبال از امام نیز، نقش مؤثری داشت. بعد هم با ارتباطاتی که در عرصه سیاسی، از همان ابتدای انقلاب داشت، موجب شده بود ایشان به عنوان یار نزدیک امام شناخته شود. بعد هم نماینده ولی فقیه در کمیته امداد و معتمد امام در بازار بود. اینها کمک می‌کرد که وقتی خاطراتش را از امام و دوران مبارزات آن هم با ذکر جزئیات نقل می‌کرد، برای آنها خیلی جذاب بود، چون ریزه‌کاری‌هایی را از امام نقل می‌کرد که هیچ‌کس از آنها آگاهی نداشت. مخصوصاً آگاهی از تاریخ مبارزات انقلاب، ظرفیتی بود که در سفرهای خارجی ایشان، برای کسانی که می‌خواستند انقلاب و شیوه مبارزه امام و نحوه پیروز شدن امام را درک کنند، خیلی جاذبه داشت و ایشان هم می‌توانست از اطلاعاتش خوب بهره‌برداری کند و با کسانی که به انقلاب علاقه و عشق داشتند تعامل برقرار کند.

دیپلماسی و تعامل ایشان در برخورد با خارجی‌ها چگونه بود؟

مجموعاً آدم قاطعی بود و در حفظ جایگاه نمایندگی از جمهوری اسلامی، حواس بسیار جمعی داشت و ذره‌ای اجازه نمی‌داد، کمتر از وزنی که دارد به او توجه شود و موضع او، یک موضع کاملاً محکم، منتهی رعایت با معیارهای اسلامی و ارزشی بود. در روابط دیپلماتیک، نوعاً ایدئولوژیک برخورد و سعی می‌کرد

حتماً حرفش پیام داشته و حتماً تعاملش دارای نشانه‌هایی از ارزش‌های انقلاب اسلامی باشد و امکان نداشت ملاحظات دیپلماتیک غربی را مبنای قرار بدهد، بلکه بر اساس آنچه که خودش در تعاملات بین‌المللی به آنها پایبند بود، عمل می‌کرد. سعی داشت وقتی به سفر خارجی می‌رود، او را به یک سری برنامه‌های صوری و تشریفاتی محدود نکنند، بلکه تلاش می‌کرد به آنچه که خودش می‌خواست کشف کند و در بیاورد، برسد. گاهی در سفرهایی که می‌رفتیم، آنها سعی می‌کردند ملاقات با شخصیتی انجام نشود یا موانعی را بر سر راه می‌تراشیدند، ولی ایشان با اصرار و قاطعیت آن ملاقات را می‌گرفت و طرف‌ها از لحاظ دیپلماتیک کم می‌آوردند. ایشان به خاطر سابقه مباحثات و مناظرات، در مذاکرات صاحب این توانایی بود که به محض این که طرف مقابل شروع به حرف زدن می‌کرد، بفهمد که او می‌خواهد چه بگوید و چه مسیری را دنبال میکند، در نتیجه در تعاملات بین‌المللی با تسلط کامل عمل می‌کرد.

هر چند این سؤال اقتضا می‌کند تا درباره آن، مصاحبه مفصل و جداگانه‌ای انجام شود، اما به اختصار و به اتکاء خاطرات شخصی‌تان، به ویژگی‌های ایشان

در طی سال‌های طولانی مجالست، اشاره کنید؟

ایشان به لحاظ شخصیتی، انسانی بود که حاضر نبود هیچ لحظه‌ای از عمرش، بلا استفاده و لغو بگذرد. مثلاً در سفر خارجی که با هم می‌رفتیم و یک ساعت فرصت پیدا می‌کرد، ترجیح می‌داد به بحث درباره موضوعاتی که موجب ارتقای فکری می‌شود، بپردازد. در نمازهای جماعت حتماً سعی می‌کرد وقتی را به خواندن و تفسیر آیاتی از قرآن یا بیان حدیث و روایت اختصاص بدهد. این ویژگی خاص ایشان بود که در هر جلسه و سخنرانی‌ای، ابتدا در خدمت قرآن قرار می‌گرفت و از قرآن استفاده و بهره می‌برد، بعد به موضوع وارد می‌شد.

در باره خستگی‌ناپذیری ایشان، در سفرهای مختلفی



می‌کردیم و به این ترتیب فهم و برداشت ما از قرآن را تقویت می‌کرد و قدرت دید ما را بالا می‌برد، در نتیجه می‌توانستیم به هر موضوعی از زوایای مختلف نگاه کنیم و قدرت تحلیل ما تقویت شود. ایشان بعد از این که از زندان در آمد کتابی را نوشت...

### همان کتاب داستان را می‌گویید؟

بله، یک نسخه‌اش را هم به من داد. این کتاب، تقریباً روحیات ایشان را در حل و فصل مسائل خانوادگی نشان می‌دهد. هر سال مجموع خانواده خود را با هزینه شخصی برمی‌داشت و به صورت اردو به مشهد می‌برد.

### بعد از انقلاب؟

قبل از انقلاب هم جلسات و نشست‌های فامیلی داشتند، ولی بعد از انقلاب کارش این بود که هر چند وقت یک بار، اینها را می‌برد و هر روز روی آنها کار فکری انجام می‌داد. این رسیدگی به خانواده در ایشان ویژگی بی‌بدیلی بود که هرگز آنها را به حال خود رها نمی‌کرد.

### آخرین دیدار شما با ایشان کی بود؟

آخرین دیدارم با ایشان در بیمارستان و در مرحله‌ای بود که می‌توانست حرف بزند و صحبت کند. در آن دیدار خیلی نگران مؤتلفه بود و دعا می‌کرد که مؤتلفه بتواند مسیرش را ادامه بدهد. در مورد کمیته امداد هم توصیه‌هایی داشت. روز بعد از آن هم که در حالت کما بودند. خاطر هست یک جلسه قبل از رفتن به بیمارستان، به جلسه شورای مرکزی حزب آمدند و گفتند: من فردا به بیمارستان می‌روم، البته یک‌سری کارهایی دارم که باید انجام بدهم و هنوز مردد هستم باید بروم یا نروم، ولی از شورای مرکزی حزب خداحافظی کردند.

آیا در این یک سال به خاطر فقدان ایشان، خلائی

ایشان می‌خواست محوریت برای وحدت نیروهای اصولگرا باشد و لذا معتقد بود بهتر است در جبهه پیروان امام و رهبری حضور مؤثر داشته باشد و همه را جمع کند و این، هم به نفع خودشان است و هم به نفع جریان انقلاب. لذا حزب موافقت کرد ایشان دبیرکل جبهه پیروان باشد و در ضمن خود تشکل هم، روند تغییر و تحول را در خود تمرین کند.

### در حزب به وجود آمده است؟

خلاء وجود ایشان به لحاظ معنوی و خطدهی کاملاً حس می‌شود. ایشان اهدافی داشت که اگر می‌توانست در کنگره بعدی شرکت کند، حزب می‌توانست سرعت خیلی خوبی بگیرد، ولی چون کارهای اجرایی حزب را به دست دیگران سپرده بود، روند اجرایی حزب استمرار پیدا کرد و خللی در آن ایجاد نشد، ولی به لحاظ جایگاه موقعیت و اعتبار حزب و حل و فصل مسائل داخلی، خلاء وجود ایشان احساس می‌شود. ■

بعد دیگر را تحویل آنها می‌دادیم. این هم مقرراتی بود که سیاسی‌ها بین هم گذاشته بودند و پذیرفته شده بود. ایشان اول به افرادی که کم اشتها بودند، تعارف می‌کرد که وقتی طرف نمی‌خورد، می‌گفت: دیگر بیشتر از این نمی‌شود اصرار کرد و غذای او را برمی‌داشت و جلوی من می‌گذاشت! از نظر توجه به مسائل ریز، روحیات بسیار جالبی داشت و با انگیزه و روحیه‌ای که ایجاد می‌کرد، در ما نشاط برای تلاش بیشتر به وجود می‌آمد. طبع و عاطفه بسیار رقیقی نسبت به فقرا و نیازمندان جامعه داشت و امکان نداشت مشکلی را ببیند و به دنبال حل آن نرود. شخصیتی بود که هم در حل اختلافات خانوادگی، ید طولایی داشت و مشاوره‌های خوبی می‌داد و هم در حل مشکلات سیاسی و اقتصادی که همه اینها، ناشی از قدرت حل مسئله بالای ایشان بود. بعضی‌ها مسئله را می‌فهمند، ولی نمی‌توانند برای حل آن راه نشان بدهند. ایشان آدمی بود که قدرت حل مسئله را در نصاب بسیار بالایی داشت و این هم به خاطر اتصالشان به قرآن و روایات بود و در نتیجه ذهن بسیار خلاق داشت.

از حافظه بسیار ارزشمندی برخوردار بود و من کمتر کسی را می‌شناسم که آن‌طور دقیق جملات و کلمات افراد مختلف را به خاطر داشته باشد. در مشورت کردن، روحیه بسیار بالایی داشت. امکان نداشت بخواهد کاری بکند و تصمیمی بگیرد و با چند نفر مشورت نکند، در حالی که خودش صاحب نظر بود، اما سعی می‌کرد از افراد مختلف نظر خواهی کند که آن نظر پخته شود.

بها دانش به جوان‌ها، بسیار شاخص بود. با این که ما با ایشان حدود ۳۰ سال تفاوت سنی داشتیم، اما طوری عمل نمی‌کرد که یک وقت فکر کنیم نباید در برابر ایشان حرف بزنیم. به جوان‌ها بها می‌داد و وقتی هم حرف می‌زدند، طوری استقبال می‌کرد که طرف احساس شخصیت می‌کرد که حرف بزند و نظر بدهد و برای اظهار نظر کردن تحریک شود و اینها زمینه رشد جوانان را فراهم می‌آورد.

ایشان در زندان دو تفسیر قرآن بسیار پرنکته درباره داستان حضرت موسی(ع) و حضرت یوسف(ع) را کار کرد. از زندان که بیرون آمد، این دو تفسیر ضبط شدند و شاید صدا و سیما بتواند فرصتی بگذارد که نوار این دو تفسیر پخش شوند. توانایی ایشان در استفاده از آیات، بسیار عجیب بود و این را به ما هم یاد می‌داد. مثلاً یکی از کارهایی که هر روز در زندان به ما می‌داد این بود که می‌گفت: آیات مربوط به فلان موضوع را در قرآن پیدا کنید و هر چند درسی را که از آن آیات می‌گیرید یادداشت کنید. بعد ما آن درس‌ها را می‌آوردیم و با هم مخلوط می‌کردیم و از بین آنها پنج شش درس اساسی بیرون می‌آمد که یادداشت



که با ایشان بودم، جلوه‌های جالب و گویایی دیده‌ام. مدتی مدیرکل کمیته امداد در استان خراسان بودم و به اتفاق هم وبا ماشین، راه‌های بسیار طولانی را می‌رفتیم. یک روز ساعت چهار، بعد از نماز صبح، از مشهد به طرف کلات و دره گز رفتیم. راه پر از گردنه بود. رفت و برگشت ما، شاید ۵۰۰ کیلومتر می‌شد. ایشان سعی می‌کرد در طول مسیر صحبت کند که من خسته نشوم یا خوابم نبرد. تا ساعت یازده شب این طرف و آن طرف می‌رفتیم و ایشان حدود ده تا سحخرانی انجام می‌داد و از خانه‌های متعددی بازدید و با امام جمعه، فرماندار و سایر مسئولین ملاقات می‌کرد و برای همه اینها، به‌شدت وقت و انرژی می‌گذاشت، در حالی که وضعیت جسمی‌اش، اصلاً اجازه این کارها را به ایشان نمی‌داد، ولی این همه فعالیت خسته‌اش نمی‌کرد. یادم هست ساعت یازده شب، سحخرانی‌اش در مسجدی در دره گز تمام شد و قرار بود از گردنه خطرناک الله‌اکبر به سمت قوچان برویم. آن وقت شب راه افتادیم و ایشان گفت: «من به‌جای شما می‌خوابم و شما رانندگی کن!» این جمله‌اش هیچ‌وقت یادم نمی‌رود.

آدم صریح و بدون تعارفی هم بود. من در زندان خیلی ورزش می‌کردم و روزی ۳۰۰ تا میل می‌زدم! صبح هم که ۵۰ دور می‌دویدیم، والیبال هم بازی می‌کردم، لذا خوراکم خیلی زیاد شده بود. در تیم ما اشتهای بعضی‌ها به خاطر زندان کور شده بود! اول که غذا می‌آمد، برای این که دست کمونیست‌ها به غذا نخورد و نجس نشود، اول غذای خودمان را می‌کشیدیم و



از دغدغه های شاخص استاد عسگر اولادی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حضور در دولت، اندیشه انطباق شرایط اقتصادی کشور با مبانی اسلامی بود. برای او چنین دغدغه ای، پیامدها و مجراهایی خواندنی داشت که بخشی از آن در این گفت و شنود آمده است. با سپاس از جناب دکتر حبیب آل اسحاق که ساعتی با ما به گفت و گو نشستند.

شاید مناسب باشد که به عنوان مدخلی بر موضوع گفت و گو از جنابعالی سوال کنیم که چگونه و از کی وارد مبارزات سیاسی شدید؟  
بسم الله الرحمن الرحيم. باید عرض کنم که مرحوم پدرم یک سیاسی تمام عیار بود و عمر خود را صرف امور سیاسی کرد، لذا من هم از دوره دبستان فعالیت سیاسی خود را شروع کردم. وقتی حادثه فیضیه اتفاق افتاد، در قم بودیم و پدر و عموها و خانواده ما، کلا درگیر این حادثه و بعد هم واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ بودند. خود من هم هنوز دبستان را تمام نکرده بودم که مسئولیت پخش عکس‌ها و اعلامیه‌های امام را به عهده‌ام گذاشتند.  
شما چگونه با مرحوم عسگر اولادی آشنا شدید؟ از کی نام ایشان را شنیدید؟

دردوران مبارزات، از جمله چهره‌هایی که در انقلاب مطرح بودند، یکی هم ایشان بود. وقتی ترور منصور پیش آمد و ایشان به زندان افتادند، چون پدرم هم در زندان بودند، وقتی برای ملاقات با ایشان به زندان می‌رفتم، به تدریج ارتباط با مرحوم عسگر اولادی هم ایجاد شد. من تا قبل از انقلاب ایشان را از دور می‌شناختم و رابطه نزدیکی با ایشان نداشتم.

پدرتان چطور؟

آنها، هم در زندان و هم بیرون از زندان ارتباط داشتند. خانواده‌های ما همدیگر را می‌شناختند، اما ارتباط صمیمی و نزدیک با ایشان از وزارت بازرگانی شروع شد. من در زمان بنی صدر و قبل از این که مرحوم عسگر اولادی به وزارت بازرگانی بیاید، آنجا بودم. در زمان تشکیل شورای انقلاب، از اولین کسانی بودم که به وزارت بازرگانی رفتم. حضور مرحوم عسگر اولادی چه تأثیراتی در روند

«استاد عسگر اولادی و دغدغه اسلامی شدن اقتصاد ایران»  
در گفت و شنود شاهد یاران با یحیی آل اسحاق

## وزارت را محملی برای دینی کردن اقتصاد می‌دید

کار وزارت بازرگانی داشت؟ شرایط در ابتدای ورود ایشان چگونه بود؟

موقعی که به وزارت بازرگانی رفتم، گروهی متشکل از ۲۷ نفر درس‌خوانده‌های امریکا در آنجا بودند. عده‌ای هم مثل بنده بودند، در نتیجه دو جریان فکری کاملاً متفاوت، در وزارت بازرگانی وجود داشت. یک عده معتقد به اقتصاد اسلامی بودند و یک عده هم معجونی از معتقدان به اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی بودند که وجه مشترک آنها، تحصیل در خارج بود. با آمدن مرحوم عسگر اولادی نگاه اسلامی انقلابی و دینی، در وزارت بازرگانی قدرت گرفت و ما هم کمی جان گرفتیم! در جلسات متعددی که با ایشان داشتیم، قرار شد به تدریج مبانی اقتصاد اسلامی را پیاده کنیم، در نتیجه دو طیف فکری به وجود آمد. یک طیف معتقد به پیاده کردن آموزه‌های دینی بود و یک طیف گرایش‌های چپ داشتند. در آن زمان گرایش چپ در اقتصاد حاکم بود و نخست‌وزیر هم همین ذهنیت را داشت. امثال ما که نگاه اسلامی به اقتصاد داشتیم، دور آقای عسگر اولادی جمع شدیم.

اشاره کردید که گرایش‌های اقتصادی آقای میرحسین موسوی نخست‌وزیر وقت، چپ بود. جای این سوال است که او چرا مرحوم

مرحوم عسگر اولادی از باسابقه‌ترین مبارزان و برای کابینه موسوی وزنه‌ای بود، اما اختلاف نگاه آنها در مورد مسائل اقتصادی، موجب تشکیل «انجمن اسلامی» در کابینه آقای میرحسین موسوی شد! ابتدا بحث‌ها به صورت نظری بود، ولی کم کم به اختلافات سیاسی کشید

عسگر اولادی را وزیر بازرگانی کرد؟

مرحوم عسگر اولادی از باسابقه‌ترین مبارزان و برای کابینه او وزنه‌ای بود، اما اختلاف نگاه آنها در مورد مسائل اقتصادی، موجب تشکیل «انجمن اسلامی» در کابینه آقای میرحسین موسوی شد! ابتدا بحث‌ها به صورت نظری بود، ولی کم کم به اختلافات سیاسی کشید و نهایتاً هم تمام اعضای انجمن اسلامی هیئت دولت، طی نامه‌ای به امام درخواست استعفا کردند و ایشان هم جز آقای رفیق دوست و آقای دکتر ولایتی، استعفای بقیه را پذیرفتند.

ویژگی‌های اقتصاد اسلامی مورد نظر مرحوم عسگر اولادی چه بود؟ این نگاه اقتصادی چه شاخصه‌هایی داشت؟

مرحوم عسگر اولادی بر اساس فتاوی‌ای امام، معتقد بودند تجارت باید عمدتاً توسط مردم انجام شود و دولت باید بیشتر نقش نظارتی داشته باشد. می‌گفتند: کاری را که از دست مردم برمی‌آید، دولت نباید انجام بدهد. ایشان از همان ابتدا معتقد بودند باید بخش خصوصی را فعال کرد و دولت فقط باید در موارد استراتژیک یا امنیتی دخالت کند.

برخلاف نخست‌وزیر؟

بله، آقای میرحسین موسوی و دوستانش فکر می‌کردند همه کارها را باید دولت انجام بدهد. اختلاف هم از همین جا شروع شد.

و در واقع برنامه اسلامی کردن اقتصاد معوق ماند؟

همین طور است. ماقبل از آن، از همه معاونین وزارتخانه دعوت و چگونگی اسلامی کردن وزارت بازرگانی را بررسی کردیم. مرحوم عسگر اولادی هم فوق‌العاده حمایت کردند. همه مدیران وزارتخانه جمع می‌شدند و استادی از حوزه علمیه قم می‌آمد و تجارت اسلامی را آموزش می‌داد. عنوان کلاس هم بود «الفقه ثم التجاره». اول فقه، بعد تجارت. یعنی هر کسی که در دولت می‌خواهد تجارت را



صادرات همه کالاها به عهده دولت بود، یعنی دولت خودش این کارها را انجام بدهد، منتهی طبق این قانون دولت حق داشت ۲۰ درصد از درآمد کالاهای وارداتی را بگیرد و ۸۰ درصد مال واردکننده بود، اما آقای موسوی و دولتش تصویب کردند که دولت ۱۰۰ درصد ببرد و قیمت فروش را هم خودش تعیین کند! حتی در جزئیات هم اختلاف بین گروه تابع نظر نخست‌وزیر و گروه تابع دیدگاه اقتصاد اسلامی به وجود آمد و کار به برخوردهای سیاسی و درگیری جدی در حد حذف کشید، سرانجام هم این گروه به رهبری مرحوم عسگراولادی استعفا دادند و هر کدام به جایی رفتند. از جمله آقای نهایندیان مدتی به حوزه و بعد هم برای ادامه تحصیل به امریکا رفت. من هم مدتی در کمیته امداد بودم و بعد به صنایع دفاع و جاهای دیگر رفتم.

**رویکرد مرحوم عسگراولادی در برابر اینگونه مخالفت‌ها، از جنبه نظری و نیز اخلاقی چه بود؟**

نکته مهم در این جریان‌ها این است که به‌رغم کارشکنی‌های مختلفی که در کار مرحوم عسگراولادی می‌شد، ایشان حتی با کسانی هم که کاملاً با او مخالف بودند مدارا می‌کرد، با آنها جلسات متعدد می‌گذاشت و از نصیحت و راهنمایی آنها لحظه‌ای غفلت نمی‌کرد. در یکی از این جلسات من هم حضور داشتم. همگی از آن اورکت‌های سبز خاکی اول انقلاب تنشان بود و اصلاً گروه خونشان به این حرف‌ها نمی‌خورد. وسط جلسه یکی‌شان - که در خارج هم تحصیل کرده بود - چند آیه از سوره تکوین را خواند، یعنی که شما سرمایه‌دار، اهل دنیا و طرفدار سرمایه‌داری هستید و به همین دلیل بازاری‌ها را آورده‌اید. مرحوم عسگراولادی با نهایت متانت و صبر گوش دادند. ما هم که طبیعتاً تابع ایشان بودیم، سکوت کردیم. یک مرتبه یکی از آنها که اتفاقاً در دانشکده با ما بود و همیشه به داشتن رابطه با ساواک و مشکلات اخلاقی عجیب و غریب شهرت داشت و یکی از همان کابشن‌ها را پوشیده بود، انقلابی دوآتشه شد و به مرحوم عسگراولادی اعتراض کرد که: شما اساساً سرمایه‌دار هستی و برای همین سرمایه‌دارها را آورده‌ای برای یک



بدهند. قرار بود قوانین تجارت را کلاً با همین دقت تغییر بدهیم و نهایتاً از تصویب مجلس بگذرانیم تا بازرگانی بر اساس قوانین اسلامی اجرا شود.

**پس چرا این کار به نتیجه نرسید؟**

چون با مشی دولت که می‌خواست همه کارها را خودش انجام بدهد و بخش خصوصی را تقریباً از صحنه حذف کند، مغایرت داشت. نظرشان این بود که کل اقتصاد را به سمت یک اقتصاد سوسیالیستی متمرکز ببرند. همه آن اختلافات هم از همین جا ناشی شد.

**این تفاوت‌ها و مخالفت‌ها بیشتر در چه زمینه‌هایی بود؟**

بیشتر در زمینه واردات صادرات، سهمیه‌بندی ارز، تخصیص منابع و توزیع کالا. دولت معتقد بود که واردات را باید خود انجام بدهد. در دوره آقای بنی صدر قانونی به نام قانون مراکز تهیه و توزیع به تصویب شورای انقلاب رسیده بود و واردات و

**نکته مهم در باره دوران وزارت ایشان، این است که به‌رغم کارشکنی‌های مختلفی که در کار او می‌شد، ایشان حتی با کسانی هم که با او مخالف بودند مدارا می‌کرد، با آنها جلسات متعدد می‌گذاشت و از نصیحت و راهنمایی آنها لحظه‌ای غفلت نمی‌کرد.**

هدایت کنند، اول باید مبانی فقهی را بدانند و در چهارچوب مبانی فقهی عمل کنند، به همین دلیل مرحوم عسگراولادی تصمیم گرفت به این ترتیب مدیران جزء را آموزش بدهد، جلسات مفصل گذاشت و تمام مدیران در سطح کشور را در روزهای پنج‌شنبه دعوت می‌کرد که بیایند و مبانی تجارت و خرید و فروش اسلامی را بیاموزند. ما در مجموع ۱۰۰۰ ساعت جلسه گذاشته بودیم و با این اختلافات خیلی به زحمت افتادیم. تفکرمان این بود که کسانی که می‌خواهند بازرگانی و تجارت را هدایت کنند، اول باید خودشان هدایت شوند.

**در آن دوره قوانین تجارت هم اسلامی نبودند. در این باره چه تمهیدی اندیشیده شد؟**

بله، قوانین مربوط به دوره شاه بودند و فکر کردیم اگر قرار است قوانین اسلامی شوند، باید به شکل دقیق و علمی این کار را انجام بدهیم، لذا علمائی را برای آموزش گزاره‌های اقتصاد اسلامی، از قم دعوت کردیم. مخصوصاً مرحوم آسیدمیرالدین شیرازی خیلی وقت گذاشتند. از جمله اسانامه‌های مختلف وزارت بازرگانی را آوردیم و در معیت ایشان، بند بند بررسی کردیم تا ببینیم کدام یک خلاف اسلام است. مثلاً در تجارت قند و شکر مشخص شد که انحصار آن، خلاف اسلام است و نباید انجام شود. بندهای مغایر با آموزه‌های دینی را مطرح می‌کردیم و بند موافق و متناسب با جای آن می‌گذاشتیم. بعد هم به قم می‌فرستادیم تا علما نظر





**ایشان همیشه سعی می کرد تا جایی که ممکن است بین افراد جامعه همدلی، صلح و آرامش برقرار کند. در تحمل حرف مخالفان یگانه بود. اگر ۱۰۰ تا حرف می زدی که ده تایش درست بود، آن ده تا را نادیده نمی گرفت و به طرف می گفت.**

لحظه، گذشته آن آدم جلوی چشم آمد و از این طرف هم مرحوم عسگرولادی را با آن همه زندان، تبعید و شکنجه دیدم و دیگر تاب نیاوردم و فریاد زدم: «مردک! برو خجالت بکش. می خواهی بگویم در دانشکده چه کاره بودی؟» مرحوم عسگرولادی به من گفت: «شما از اتاق برو بیرون! اینجا به شما کاری ندارند، به من ایراد می گیرند. اگر نمی توانی تحمل کنی، از اتاق برو بیرون». بعد هم به آن آقا گفت حرف هایش را ادامه بدهد. سعه صدر ایشان مثال زدنی بود. ایشان من و خانواده ام را خوب می شناخت و می دانست دارم حقیقت را می گویم، با این همه به من گفت: اگر طاقت نداری از اتاق برو بیرون تا امکان صحبت برای مخالفش را فراهم کند. بعد هم سعی کرد پدرانه به او بفهماند دارد اشتباه می کند که البته می دانستم در مورد دست کم آن فرد، فایده ای ندارد و او کاری جز آزار و اذیت نخواهد داشت. به هر حال در آن شرایط خاص که به خاطر جنگ بر کشور حاکم شده بود، مرحوم عسگرولادی نمی توانست با این نوع تندروی ها موافق باشد و ترجیح داد استعفا بدهد و به کمیته امداد برود که از نظر فکری و فضای کاری با روحیه او تناسب بیشتری داشت.

**شما چه کردید؟**

مدتی مدیریت برنامه ریزی کمیته امداد را به عهده داشتم و تیمی را که از نظر فکری با هم جور بودیم، جمع کردیم و کار را ادامه دادیم. رابطه شما با ایشان چگونه ادامه یافت و از تداوم این ارتباط تا پایان حیات ایشان چه خاطراتی دارید؟

**هم به جان خرید. درباره این رویکرد ایشان، چه تحلیلی دارید؟**

از این نوع برخوردها در زندگی مرحوم عسگرولادی فراوانند. ایشان همیشه سعی می کرد تا جایی که ممکن است بین افراد جامعه همدلی، صلح و آرامش برقرار کند. در تحمل حرف مخالفان یگانه بود. اگر ۱۰۰ تا حرف می زدی که ده تایش درست بود، آن ده تا را نادیده نمی گرفت و به طرف می گفت. هر چقدر به او توهین یا از او انتقاد می کردند، پا روی حق نمی گذاشت و حرف حق را حتی از دشمنش هم می پذیرفت و به همان عمل می کرد. این نشانه دقیق فهم از احکام الهی و عمل به وظیفه است.

**تابعیت ایشان از ولایت چه در زمان امام و چه پس از آن، زبانه زد خاص و عام است. شما خود در این زمینه خاطره ای دارید؟**

ایشان به قدری در این زمینه متعهد و مقید بود که به محض این که می دید امام یا مقام معظم رهبری نظری دارند که خلاف نظر اوست، نظر خود را رها و از آنان تبعیت می کرد و همواره می گفت: ملاک تشخیص و شاخص من رهبری است. در آن زمان که اختلافات با دولت مطرح بود، ایشان نزد امام رفتند. امام حرف های ایشان را قبول و به ایشان اعتماد کامل داشتند، با این همه فرمودند: شما حرفی نزنید! مرحوم عسگرولادی هم در اوج اختلافات - که حتی کار به دعوا هم کشیده بود - سکوت اختیار کرد. ولایتمداری و ولایت پذیری ایشان کم نظیر بود. ایشان جزو معدود افرادی هستند که مشغولیت های سیاسی ایشان را از امور دیگر باز نمی داشت. ارزیابی شما از این بعد از شخصیت ایشان چیست؟

همین طور است. ایشان یک انسان جامع نگر بود. معمولاً آدم ها به مرور زمان یکی از ابعاد شخصیتشان بر بقیه ابعاد غلبه می کند و تک بعدی می شوند. مثلاً می بیند فردی در امور علمی، اجتماعی یا سیاسی آدم موفقی است، اما از دیگر زمینه ها غفلت می کند و مثلاً همکاران، خانواده و مردم عادی از یادشان می روند و دیگر خیلی برایشان مهم نیست چه کسی

رابطه بنده با ایشان تا آخر عمر شریفشان ادامه داشت و در طی سسی و چند سال همکاری و معاشرت با ایشان، آنچه که در این بزرگوار دیدم دیدم تطابق علم، باور و عمل با هم بود. ایشان سخنی را نمی گفت، مگر آن که خود باور داشت و به آن عمل می کرد. تمام سخنان، حرکات و سکنات این بزرگ مرد مبتنی بر اعتقاد و باور قلبی او بود. یک انسان مسلمان متدین و عامل به احکام دینی، که هرگز به فکر سود و منفعت خود نبود، بلکه فقط حق را معیار قرار می داد و حتی اگر جایی به ضرر خود یا دوستانش هم بود، روی حق می ایستاد و به آن عمل می کرد.

**به رفتار آقای میرحسین موسوی و گروه طرفدار او با مرحوم عسگرولادی اشاره کردید، با این همه ایشان پس از فتنه ۸۸ نهایت تلاش خود را کرد که وضعیت را بر میرحسین موسوی آسان کند و او را از وضعیتی که دچارش شده بود نجات بدهد و در این راه سرزنش های زیادی را**



سیاستمداران متعهد و مقید به اخلاق است. ایشان را تا چه حد در این جایگاه می‌بینید؟

فوق‌العاده زیاد. ایشان الگوی یک سیاستمدار مسئول، آگاه، مسلمان و پایبند به اخلاق اسلامی بود. خیلی مهم است که انسان در چنین سطوحی مسئولیت داشته باشد، اما حتی لحظه‌ای از حال محرومین و اقشار مختلف اجتماعی غفلت نکند. همیشه به همه سفارش می‌کرد مراقب حال همسر و بچه‌هایشان باشند و هر وقت هم خودش با آدم تماس می‌گرفت، اول از همه حال تک تک بچه‌ها و خانم را می‌پرسید و حتی اسم یکی را هم جانمی‌انداخت. اگر مراسم ختم کسی برگزار می‌شد، حتی اگر در دورترین نقطه هم بود، می‌رفت و دلجوئی می‌کرد. پشتکار عجیب و غریبی داشت. همه اطرافیان خسته می‌شدند، اما ایشان اصلاً خستگی را نمی‌شناخت و تحمل می‌کرد. حرف همه را با نهایت صبوری گوش می‌داد و دائماً از این جلسه به آن جلسه در رفت و آمد بود. گاهی تا روزی ده ساعت هم کار می‌کرد! حتی روزهای آخر هم که در بیمارستان بود، از همان جا کارها را مدیریت می‌کرد و می‌گفت: به پزشکان بگوئید مرا رو به راه کنند که بروم و کار بندگان خدا را راه بیندازم.

**در مراسم تشییع ایشان افراد مختلف از طیف‌های گوناگون حضور داشتند. این حاصل چنین رفتاری نیست؟**

قطعاً همین طور است. ایشان طوری زندگی کرد که دوست و دشمن، در نهایت دوستش داشتند. بر مدار انصاف و دین حرکت کردن، دلسوزی حقیقی او و صمیمانه، پشتکار، صبر و تحمل در برابر حرف مخالفان، طوری بود که آدم‌ها خودشان شرمند می‌شدند و می‌آمدند و از ایشان عذرخواهی می‌کردند. همیشه می‌گفت: به بندگان خدا سخت نگیرید، تا خدا به شما سخت نگیرد. تک تک لحظات زندگی با این مرد خاطره، درس و عبرت است.

**بعد از فوت ایشان خبرنگاری از من پرسید: «فقدان ایشان رویش است یا ریزش؟» گفت: اگر مسئولین، جوانان، مدیران و اقشار مختلف جامعه ایشان را درست بشناسند و الگو قرار بدهند و رسانه‌ها، به‌خصوص صدا و سیما، ما، ابعاد مختلف این شخصیت را برای همه تشریح کنند، قطعاً رویش است و همه با داشتن یک الگوی عملی صحیح، می‌توانند رفتار و عملکرد خود را اصلاح کنند، چون ایشان یک شخصیت معاصر و در دسترس است. مردم هم با آن تشییع باشکوه نشان دادند**

برای چنین شخصیت‌هایی ارزش قائلند، بنابراین قطعاً از ایشان الگو خواهند گرفت. استفاده صحیح از چنین شخصیتی یقیناً رویش است، اما اگر فقط بگوئیم ایشان آدم خوبی بود و نبودنش به جامعه صدمه می‌زند و سالگردی و مجالس ترحیمی، همان حاصلی را خواهد داشت که در مورد سایر افرادی که می‌توانستیم از آنها الگوهای عملی کارآمد برای جامعه بسازیم و نساختیم، پیش خواهد آمد. این شخصیت‌ها سرمایه‌های معنوی و انسان‌ساز کشور ما هستند که در صورت کاربردی کردن سیره و روش آنان، جامعه می‌تواند از آنها بهره‌مند شود. ■



**چند ماه قبل از فوت، مرا خواست و گفت: فلانی در فلان مصاحبه انصاف را رعایت نکردی، انسان حتی در انتقاد کردن هم باید منصف باشد، حرفی را که زدی درست نبود، انصاف را رعایت نکردی! ایشان خودش هزار جور گرفتاری داشت، اما حواسش به این مسائل هم بود.**

کرد! بسیار دقیق و منصف بود. برای ایشان مرز بین بایدها و نبایدها را، خدا و احکام خدا تعیین می‌کرد، نه خواسته شخصی.

**سعه‌صدر و تحمل ایشان هم زبازند خاص و عام بود. در این زمینه هم توضیحات و خاطراتی بفرمائید؟**

همین طور است. همانطور که قبلاً هم اشاره‌ای کردم، من سعه صدر ایشان را در کمتر کسی دیده‌ام. شرح صدر و سینه‌گشاده‌ای داشت. آن قدر کینه‌ورزی‌ها، بدخواهی‌ها و تهمت‌های گوناگون را تحمل کرده بود که به قول خودش مثل یک چینی بندزده، دیگر جائی برای شکستن نداشت! هر جور تهمتی را که توانستند به ایشان زدن، اما ایشان همه را تحمل کرد. حرف‌هایش را همیشه قاطع می‌زد و همواره انصاف را رعایت می‌کرد.

**از جمله تهمت سرمایه‌دار بودن را؟**

همین طور است. در وصیت‌نامه‌شان خواندیم از مال دنیا هیچ ندارد. تواضع و ادب این مرد یگانه بود. حتی وقتی با کسی که به او توهین کرده یا فحش داده بود حرف می‌زد می‌گفت جناب آقا! اشتباه می‌فرمائید. یکی از اعضای رده بالای موتلفه، دوست و همکار قدیمی و نزدیک ایشان بود، ولی بارها در جلسات به ایشان تذکر می‌داد که در باره افراد این طور حرف نزنید.

**جامعه ما به‌ویژه در سطح مسئولین، نیازمند الگوی**

چه مشکلی دارد؟ مرحوم عسگر اولادی این طور نبود. در عین حال که در بالاترین سطوح کلان انقلاب و نظام فعالیت می‌کرد، از فقیرترین قشر جامعه هم غافل نبود. همه می‌دانستند در دفتر ایشان به رویشان باز است و کسی از آنجا ناامید و دست خالی بر نمی‌گردد و ایشان تا جائی که در توان دارد در رفع مشکل او خواهد کوشید. روحیه خیرخواهی و خدمت‌رسانی به محرومان و فقرا در ایشان به حد کمال بود. انسان بسیار دقیق و هوشمندی بود و همان قدر که به مسائل سیاسی اهمیت می‌داد، در مسائل فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی هم صاحب نظر بود. همان قدر که به انقلاب و نظام اسلامی می‌اندیشید، سرنوشت ملل مسلمان هم برایش مهم بود. معمولاً جمع شدن دو ویژگی سیاسی بودن و اخلاق مدار بودن در یک فرد کمتر پیش می‌آید، ولی ایشان در عین حال که در تمام عمر به معنای اصیل خود سیاسی بود، حتی لحظه‌ای از مسیر حق و مدار اخلاق خارج نشد.

**آیا هیچ‌وقت به خود شما هم در مورد رعایت اخلاق تذکری دادند؟**

بله، همیشه در مورد همه با نهایت ملاحظت و ادب این کار را می‌کرد. از جمله چند ماه قبل از فوت، مرا خواست و گفت: فلانی در فلان مصاحبه انصاف را رعایت نکردی، انسان حتی در انتقاد کردن هم باید منصف باشد، حرفی را که زدی درست نبود. مراقب باش حتی در باره کسی که با او مخالف هم هستی، انصاف را رعایت نکردی! ایشان خودش هزار جور گرفتاری داشت، اما حواسش به این مسائل هم بود که یک وقت ما از جاده انصاف بیرون نرویم. بسیار انسان دقیقی بود. دوست داشت هم خودش آدم منصفی باشد، هم دیگران را به این صفت تشویق کند.

**بهترین ویژگی برای یک قاضی دقیق النظر؟**

بله، به همین دلیل در هیئت منصفه مطبوعات که بود، حتی مخالفین مطمئن بودند رأی خلاف نمی‌دهد. همیشه می‌گفت: مجازات باید متناسب با جرم باشد، این فرد همه حرف‌هایی که می‌زند غلط، اما این یک حرفش درست است و باید تصدیق

# تکریم محرومان را می خواست

«با استاد عسگر اولادی از زندان برازجان تا کمیته امداد» در گفت و شنود  
شاهد یاران باحسین انواری



## درآمد

سرپرست کنونی کمیته امداد امام خمینی (ره)، از دوره ای با مرحوم استاد عسگر اولادی آشنایی یافته، که پدر ارجمندش یکی از ۴ عضو شورای روحانی مؤتلفه اسلامی بوده است. او از آن تاریخ در کنار پدر، مبارزی مصمم و آگاه را می بیند که تقدیر در سالهای بعد، او را به ارتباطی گسترده تر با او سوق خواهد داد. شمه ای از خاطرات آن دوره طولانی، در این گفت و شنود آمده است.

از چگونگی آشنایی خود با مرحوم استاد عسگر اولادی برایمان بفرمایید؟ از خصال شخصیتی ایشان در آن دوره چه مواردی را به خاطر دارید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. آشنایی ام با ایشان، به دوران مدرسه و نوجوانی بنده برمی گردد. ایشان با مرحوم آیت الله محی الدین انواری (ره) ارتباطاتی داشتند و لذا از دوران نوجوانی، با ایشان آشنایی داشتم، منتهی فاصله سنی اقتضا نمی کرد خیلی در نشست و برخاست های این عزیزان حضور داشته باشم. دبستان را تمام کرده و وارد دبیرستان شده بودم که بازداشت مرحوم انواری و مرحوم آقای عسگر اولادی اتفاق افتاد و بقیه ارتباطات ما در پشت میله های زندان بود که در آنجا دیدارهایی انجام می شد. در تبعیدی هم که هر دو بزرگوار به برازجان داشتند، سفری به آنجا رفتم و از نزدیک با این عزیزان ملاقات کردم. شایسته است یادی هم بکنیم از شهید عراقی که تلاش هایشان در زندان بسیار ارزشمند بود.

دیگر ارتباط خیلی نزدیکی نداشتیم تا وقتی که ایشان از زندان آزاد شدند. پس از آن فرصتی پیش آمد که سفری به خارج از کشور بروم و در سال های پس از پیروزی انقلاب برگشتم. ارتباطات ما کم و بیش وجود داشت، در بعضی از جلسات و نشست هایی که برگزار می شدند حضور داشتم، ولی طولانی و مستمر نبود. تا این که در سال ۷۰ بود که با مرحوم آقای عسگر اولادی، به شکل مستمر ارتباط پیدا کردم و از آن زمان تا هنگام ارتحالشان، هفته ای ۲-۳ بار در حوزه های مختلف با ایشان جلسه داشتم که بخش وسیعی از آن، در موضوعات مربوط به کمیته امداد بود که از محضر ایشان بهره می بردیم.

در سفرهایی که خانواده ها در ایام نوروز به زندان برازجان می رفتند حضور داشتید؟

نه، قبل از عید بود و تازه آنها را برده بودند. یعنی اواخر سال ۴۸.

بله، من دانشجو بودم. یادم هست برای اولین بار بود که به تنهایی سفر می کردم، آن هم با هواپیما و سفری دور و کاملاً محیط برابم ناشناخته بود! یکی دو روز را در زندان در محضر عزیزان بودم.

خاطرات خاصی را از رابطه بین آقای عسگر اولادی، آیت الله انواری و شهید عراقی، در محوطه زندان برازجان به یاد دارید؟

شرایط فوق العاده سختی بود. دمای هوا بسیار بالا بود. آن زمان که من رفتم در محوطه باز با عزیزان ملاقات کردم. شهید عراقی پذیرایی گرمی داشتند و چلوکباب تهیه کرده بودند. همگی بسیار هم با نشاط بودند و هیچ کدام چهره غمزده و افسرده نداشتند.

شما از تهران پیامی از دوستان و آشنایان برای آنها نبرده بودید و متقابلاً پیامی برنگردانید؟

بیشتر به نمایندگی از خانواده و برخی از دوستان به آنجا رفته بودم. در دورانی که آیت الله انواری در زندان بودند - چه قبل از انتقال به برازجان و چه بعد از آن - از طرف خانواده، تقریباً بیشترین ارتباط با ایشان را، من داشتم. خانواده هفته ای یک روز می رفتند، ولی من بیشتر از یک روز می رفتم. گاهی هم کاری پیش می آمد و باید به آن مناسبت می رفتم. گاهی اوقات هم برخی از هم بندها مسائلی داشتند که باید به بیرون منتقل می شد و من بیشتر می رفتم، ولی هر هفته ملاقات در آنجا انجام می شد. ملاقات های اولیه را هم در کمیته مشترک - همین جایی که الان موزه عبرت شده است - انجام می دادیم. در آنجا با چهره شهدای مؤتلفه - که خداوند در جانشان را افزون کند - از نزدیک آشنا شدم. نوجوان بودم که در آنجا مرحوم بخارایی، مرحوم هرنیدی و بقیه عزیزان را دیدم. تصویری که در ذهنم مانده طمأنینه و آرامش آنهاست، در حالی که شهید

بخارایی سنی هم نداشت.

فکر می کنم سال هشتم یا نهم زندان مرحوم آیت الله انواری بود و من به ملاقات ایشان رفتم. خانمی در صف ملاقات کنندگان با من بود که با هم وارد اتاق ملاقات شدیم. ایشان هم همسرشان در زندان بود. وقتی حاج آقا آمدند، همزمان همسر این خانم هم با ایشان وارد شدند. حاج آقا خیلی با نشاط بودند، ولی همسر آن خانم خیلی افسرده و گرفته بود. وقتی بیرون آمدیم، آن خانم پرسید: «این آقا را تازه به زندان آورده اند؟» پرسیدم: «چطور؟» جواب داد: «شوهرم را سه ماه است آورده اند و بریده است!». گفتم: «خیر! ایشان هشت سالی می شود اینجا هستند». خیلی حیرت کرد که چطور ایشان طی این همه مدت، روحیه خود را این طور حفظ کرده اند.

خاطره ای هم از زمانی دارم که داشتند به برازجان می رفتند. منزل ما طرف های بازار بود. به ما خبر دادند حاج آقا را همراه عده ای از زندانی های دیگر تبعید می کنند. خیلی سریع رفتیم شمس العماره که اتوبوس های مسافربری از آنجا حرکت می کردند. رفتیم و دیدیم این بزرگواران را دستبند زده اند و دارند

وارد دبیرستان شده بودم که یازداشت مرحوم انواری و مرحوم آقای عسگر اولادی اتفاق افتاد و بقیه ارتباطات ما در پشت میله های زندان بود که در آنجا دیدارهایی انجام می شد. در تبعیدی هم که هر دو بزرگوار به برازجان داشتند، سفری به آنجا رفتم و از نزدیک با این عزیزان ملاقات کردم.



جزو ذات و ملکه ایشان بود، نه این که بخواهند تظاهر کنند. تواضع نشان دهنده عقل بالاست و تکبر ناشی از جهل است.

حافظه بسیار قوی ای داشتند، یعنی حوادث تاریخی را از زمان های دور تا زمان ارتحالشان، با ریزه کاری های دقیق نقل می کردند. گاهی اوقات که برای گرفتن خاطرات به مرحوم آیت الله انواری مراجعه می شد، ایشان به مرحوم آقای عسگر اولادی ارجاع می دادند و می فرمودند: حافظه ام خیلی فعال نیست و بسیاری از موضوعات از خاطرم رفته، ولی ایشان همه چیز یادشان مانده است! یکی دیگر از ویژگی های ایشان انس با قرآن بود. به یاد ندارم که ایشان جلسه یا سخنرانی یا محفلی را با ذکر از آیات و بعضاً ترجمه و تفسیر آنها شروع نکرده باشند. چه در کنفرانس ها و جلسات رسمی، چه در محافل خصوصی، شیوه ایشان همیشه اینگونه بود. انس با قرآن و الهام از آیات کریمه یکی از ویژگی هایی است که همواره به ایشان نشاط و شادمانی اصیل و عمیقی می داد، در حالی که در کهولت سن بودند و جسمشان چندان با ایشان همراهی نمی کرد و فرسودگی جسمی وجود داشت.

در بحث انس با قرآن و نیز مباحث فقهی و اصولی، از آموزه هایی که از آیت الله انواری در زندان دریافت کردند و ممارست و همراهی ایشان با پدر بزرگوارتان، چه خاطراتی دارید؟

جزئیات آن را نمی دانم، ولی می دانم با هم مباحثاتی را داشته اند. مرحوم آیت الله انواری در زندان تدریس می کردند که گروه های مختلفی از آنها استفاده می کردند که مرحوم آقای عسگر اولادی هم شرکت داشتند.

به خصال مشترک مرحومان استاد عسگر اولادی و آیت الله انواری هم اشاره ای بفرمایید؟

در حوزه های سیاسی- اجتماعی، هر دو بزرگوار در صحنه و در کنار امام بودند. پس از آزادی از زندان، تقریباً هیچ وقت آزادی برای پدرمان نمی دیدیم. صبح های زود می رفتند و شب ها دیر وقت برمی گشتند و استراحت و این مسائل در کار نبود. در فعالیت های روحانیت مبارز و گروه های سیاسی نقش داشتند.

گاهی اوقات از مرحوم آیت الله انواری سؤال می کردیم شما در آنجا خسته نمی شدید؟ ایشان می فرمودند: ما داشتیم در آنجا زندگی می کردیم! بالاخره قبول کرده بودیم امام نهضتی را آغاز کرده اند و ما در داخل این نهضت تکالیفمان را انجام داده، حالا هم بازداشت شده ایم و داریم زندگی می کنیم! ممکن است این زندگی با مشقاتی همراه بود، ولی وقتیمان را به بطالت نمی گذرانیدیم. مرحوم آقای عسگر اولادی هم همین طور بودند. بی برنامه نبودند و همه کارهایشان انضباط داشت. صبوری ایشان در مقابل حوادث و سختی ها باعث شده بود، در مقابل رویدادها انفعال نداشته باشند. این خیلی مهم است و برای ما که در محضر ایشان بودیم، درس بسیار بزرگی بود.

یکی دیگر از ویژگی های ایشان، کلام منطقی شان بود و سخنانشان را با منطق و استدلال عرضه می کردند. مثل بعضی از سیاسیون که وقتی کم می آورند، دست به هوجبازی و مغالطه می زنند، نبودند. اگر هم در جمعی بودند که دیگران به نتیجه ای مغایر با نظر ایشان

می برند. بعدها حاج آقا عسگر اولادی خاطره ای را نقل می کردند که من چند بار هم از مرحوم ابوی شنیده بودم. خاطره شیرین و عبرت آموزی است. به زندانی ها دستبند زده بودند. شهید عراقی گفته بودند: «مثلاً این حاج آقا با این نعلین ها، به کجا می تواند فرار کند که دستبند زده اید؟» مرحوم آیت الله انواری ظاهراً وسط راه خیلی عصبانی می شوند و می گویند: «ان شاء الله پنجر شویدا!». البته مرحوم آقای عسگر اولادی ماجرا را با ذکر جزئیات شیرینی نقل می کردند که الان آن جزئیات یادم نیست. هنوز حرف حاج آقا تمام نشده بود که ماشین پنجر شد! گروهبانی که همراه آنها بود، چنان وحشت می کند که تا آخر سفر شش دانگ حواسش به اینها بود که مثلاً یکمرتبه پرواز نکنند یا کار خارق العاده ای انجام ندهند!

به هر حال اشاره کردم که بنده پس از سال ۷۰، ۷۱ بود که به مرحوم عسگر اولادی نزدیک شدم و گاهی بیش از سه جلسه در هفته با ایشان جلسه داشتیم. جلسه خصوصی هم با ایشان داشتید؟

هم جلسه خصوصی بود، هم جلسه عمومی. جلسات کنفرانس و گردهمایی هم بود.

اهتمام و نوع برنامه ریزی مرحوم آقای عسگر اولادی برای شرکت در جلسات و توجه ایشان به برنامه های جلسه و مشارکت در بحث های آن، به چه ترتیب بود؟ این سؤال را از این جنبه طرح می کنم که مدخلی برای اشاره به خصال شخصیتی و اخلاقی ایشان باشد؟

بله، این نکته را باید در زمره ویژگی های ارزنده مرحوم آقای عسگر اولادی بازگو کرد. دوستانی که از نزدیک با ایشان آشنایی داشتند، این ویژگی ها را خوب می دانند. ایشان در مقابل سختی ها، خیلی صبور بودند. زندگی خصوصی ایشان را هم که مطالعه می کنیم، می بینیم در اثر فراز و نشیب های زیاد، فوق العاده صابر شده بودند. خودشان می فرمودند: در زندان وقتی خیلی به ما سخت می گذشت این فکر به ذهنمان خطور می کرد که خداوند دارد ما را برای کجا آمده و پخته می کند و سامان می دهد؟ این نشان دهنده یک نگاه بلند دینی است و همین نگاه به انسان آرامش و نشاط می دهد.

**خودشان می فرمودند: در زندان وقتی خیلی به ما سخت می گذشت این فکر به ذهنمان خطور می کرد که خداوند دارد ما را برای کجا آمده و پخته می کند و سامان می دهد؟ این نشان دهنده یک نگاه بلند دینی است و همین نگاه به انسان آرامش و نشاط می دهد.**

می رسیدند، کاملاً از نظر جمع تبعیت می کردند. یکی دیگر از ویژگی های ایشان تواضع و فروتنی بود که همه به آن اذعان دارند. امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه یکی از صفات متقین را تواضع و فروتنی می نامند، در بسیاری از مسافرت ها چه در داخل و خارج از کشور همراه ایشان بودم. تواضع و فروتنی - چه در برابر کوچک ترها، چه در برابر بزرگ ترها -



آیت الله حاج شیخ محی الدین انواری همدانی



نداشت، این خط قرمزشان بود. اگر بخواهیم ویژگی‌های ایشان را در یک جمله خلاصه کنیم، واقعا سیاست ایشان عین دیانت ایشان بود و بالعکس. گاهی اوقات شعار می‌دهیم که سیاست یعنی دیانت، ولی ایشان عمل می‌کردند. سیاست در جهت حل معضلات مردم. کسانی که در وزارت بازرگانی یا جاهای دیگر همکار ایشان بوده‌اند، این را گواهی می‌دهند که در عین حال که تقوا، پارسایی و خارج نشدن از این مرز برای ایشان فرض بود و رعایت می‌کردند، در عین حال آدمی بود که در عرصه سیاسی، سیاست همراه با پارسایی در تمام رفتارهای سیاسی ایشان قابل شناسایی و ردیابی است و در تمام اسنادی که از ایشان باقی مانده است می‌توان ملاحظه کرد.

در موضوع رسیدگی به محرومین و مستضعفان و کارهایی که مصداق «قرض الحسنه» بود، چه نگاهی داشتند و با چه انگیزه‌ای یکسری از این نهادها و برنامه‌ها را ایجاد و راه‌اندازی کردند؟ آیا از روزهایی که وقت می‌گذاشتند و مردم از اقصی نقاط به دیدن ایشان می‌آمدند، از این برنامه‌ها چه خاطراتی دارید؟

نگاه ایشان به محرومین نگاه تکلیفی و دینی بود و یک امر صرفاً دلبخواهی نبود، بلکه امری بسیار فراتر از خواسته دل و ادای تکلیف بالاتری بود. خلق و خوی ایشان بسیار عاطفی و معطوف به این طبقه بود. گاهی اوقات می‌گشتند تا محرومین را بیابند. حتی گفته می‌شود گاهی در خیابان با راننده ماشینی که سر و وضع درستی نداشت، سلام و احوالپرسی می‌کردند و راهی را می‌جستند تا بتوانند به نوعی به او کمک کنند که سر و سامانی به ماشین خود بدهد تا بهتر بتواند با آن کار کند.

به قرض الحسنه اعتقاد زیادی داشتند و به جای کمک‌های مادی بلاعوض یا رایگان، تأکید ایشان روی قرض الحسنه بود و آن را منشاء فواید زیادی می‌دانست. اگر کسانی بودند که قرض الحسنه می‌گرفتند، اما بضاعت بازپرداخت آن را نداشتند، آن موقع کمک و بخشش انجام می‌شد. در ابتدای امر معمولاً به صورت قرض الحسنه وارد می‌شدند تا کرامت و تحرک فرد

حوزه خدمت مطلقاً جناحی فکر نمی‌کردند، توسط تمام همکاران و دوستان ایشان قابل اثبات است. به علاوه ایشان مصداق بارز آیه شریفه «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۱) بودند. در موضع‌گیری‌هایشان نهایت محبت و جذب را در بین خودی‌ها داشتند و بسیار تلاش می‌کردند وحدت دل‌ها را تقویت کنند.

در این مورد مصادیقی هم دارید؟

قبل از ارتحالشان نامه‌نگاری‌هایی که با سران فتنه داشتند - که برخی منع می‌کردند - که راه توبه باز است، برگردید و پیوندید یا در قبال بعضی که خیلی تند برخورد می‌کردند، می‌خواستند آنها را به حالت تعادل برگردانند. فوق‌العاده روحیه عاطفی ای داشتند. درست است ایشان دبیر کلی حزب مؤتلفه را داشتند، اما بیشتر در جذب قلوب سرمایه‌گذاری می‌کردند، حتی برای مخالفین و کسانی که ایشان را نفی می‌کردند. یکی از ویژگی‌های بارز ایشان همین بود، منتهی در مقابل دشمنان خارجی و داخلی و کسانی که با انقلاب ضدیت داشتند و آگاهانه شیطان می‌کردند، کاملاً موضع روشنی داشتند و به هیچ‌وجه کوتاه نمی‌آمدند و مصلحت‌اندیشی در برخورد با دشمنان برایشان وجود

زمانی که حضرت امام نهضت خود را شروع کردند، گروه‌های دینی را با هم تجمیع کردند و هیئت‌های مؤتلفه از آنجا شروع شد. مرحوم آیت‌الله انواری یکی از نمایندگان حضرت امام در هیئت‌های مؤتلفه بودند و بیشترین ارتباط را هم با شهدای مؤتلفه و مرحوم آقای عسگر اولادی، ایشان داشتند.

به هر حال، یکی دیگر از ویژگی‌های بسیار برجسته مرحوم آقای عسگر اولادی دوراندیشی، دورنگری و عاقبت امور را دیدن است. بعضی‌ها فقط به حال فکر می‌کنند. تدبیر و تفکر هم دارند، منتهی مربوط به حال است، اما در دیدن این‌که در یک افق بلند قرار است چه اتفاقی بیفتد، ضعف دارند. ایشان با یک دیدگاه آینده‌نگر و عاقبت‌اندیش در حال زندگی می‌کرد و این بسیار ویژگی مهمی است، یعنی در واقع یک نگاه راهبردی نسبت به مسائل داشتند و خودشان را با آن تنظیم می‌کردند.

همواره شاکر نعمت‌های الهی بودند و هیچ‌وقت کفران نعمت یا گلایه نمی‌کردند. حداقل من در این مدت طولانی که با ایشان مأنوس بودم، چنین چیزی را در ایشان مشاهده نکردم. این شاکر بودن همواره موجب می‌شد ایشان بانشاط باشند. انسان وقتی به دارایی‌هایش فکر می‌کند، دیگر غمی وجود ندارد. ما همیشه به نداشتن‌هایمان فکر می‌کنیم و طبعاً افسرده می‌شویم. ایشان همواره به دارایی‌هایشان فکر می‌کردند و از این‌که در خدمت بندگان خدا، مخصوصاً محرومین بودند، هم لذت می‌بردند، هم مرتباً شکر می‌کردند و همواره به این کار به عنوان یک وظیفه و توفیق می‌نگریستند و این برخورد برای ما بسیار آموزنده بود. ایشان در ایفای نقش خدمت به ضعفاً و محرومین، چه رویکردی داشتن و مقید بودند که چه چیزهایی را حتماً مراعات کنند؟

ایشان در سکوی خدمتگزاری مطلقاً حزبی، جناحی و گروهی فکر نمی‌کردند، در حالی که کاملاً مشخص بود متعلق به چه جناحی هستند و دبیر کلی چه حزبی را دارند و تفکرات سیاسی ایشان کاملاً روشن بود، ولی این نگرش در کارشان، مخصوصاً در حوزه کمیته امداد، منحصر به خدمت می‌اندیشیدند و این شیوه ایشان به‌گونه‌ای بود که گاهی از اوقات بعضی از دوستان، اعتراض هم می‌کردند! این نکته که ایشان در



اقتضای مختلف، ارتباط داشتند. هم مردم معمولی، هم گروه‌های مختلفی مثل بازار، احزاب، روحانیت و... ارتباطات خیلی وسیعی داشتند و تقریباً در این نوع ارتباطات، شاخص بودند. شخصیت و متانت ایشان و شیوه‌های ارتباطی شان یگانه بود. بسیار متواضع بودند و هیچ نوع اهانت، تندی و برخوردهای حذفی حتی با مخالفین را در ایشان مشاهده نمی‌کردید. همین ویژگی‌ها در ایشان جاذبه‌ای را ایجاد کرده بود که موجب جذب گروه‌های مختلف می‌شد. در مسائل

گاهی اوقات که برای گرفتن خاطرات به مرحوم آیت الله انواری مراجعه می‌شد، ایشان به مرحوم آقای عسگرولادی ارجاع می‌دادند و می‌فرمودند: حافظه‌ام خیلی فعال نیست و بسیاری از موضوعات از خاطر من رفته، ولی ایشان همه چیز یادشان مانده است.

مختلف سیاسی نقش عمده ای داشتند و نظراتشان را هم به مسئولان منتقل می‌کردند. می‌فرمودند: من چشم و گوش امام هستم و مسائلی را که در داخل جامعه می‌گذرد، به امام منتقل می‌کنم. همین‌طور هر چه را که درمی‌یافتند یا تحلیل‌هایی را که داشتند به مقام معظم رهبری منتقل می‌کردند. هر جا هم که به ایشان تکلیف می‌شد، اطاعت امر می‌کردند و از تکلیفشان فارغ می‌شدند. کاملاً تابع بودند.

**نقش مرحوم آقای عسگرولادی در توسعه کمیته امداد چگونه بوده است؟**

عرض کردم که ایشان یکی از پایه‌گذاران کمیته امداد بودند. حضرت امام وقتی می‌خواستند تأسیس کمیته امداد را اعلام کنند، یکی از محورهای اصلی را مرحوم آقای عسگرولادی اعلام کردند و این کارشان تا زمان ارتحال ادامه داشت. در طول سال‌های پس از تأسیس کمیته امداد، دوره‌های مختلفی طی شد. نقش ایشان در امداد، در زمان جنگ بسیار ارزنده بود. تا جایی که وضعیت جسمی‌شان اجازه می‌داد، سفرهای زیادی به نقاط مختلف کشور، به خصوص نقاط محروم داشتند. وقتی به استانی می‌رفتند خواسته‌شان این بود که مرا به محروم‌ترین نقطه ببرید تا آنجا را ببینم. گاهی اوقات حتی مناطق صعب‌العبور هم، مانع از مسافرت ایشان نمی‌شد. در طول این سال‌ها در کمیته امداد نوآوری هم داشتند؟

کمیته امداد در طول ۳۵ سال خدمت خودش، همواره متناسب با زمان نوآوری داشته و در حالی که رسالت اصلی آن باقی است، اما شیوه‌ها و نقش‌هایش عوض شده است. نقش‌های آن در ابتدای انقلاب، قبل از جنگ، بعد از جنگ و دوره‌هایی که کشور مبتلا می‌شد متفاوت بود. مرحوم عسگرولادی در تمام این تغییرات نقش برجسته‌ای داشتند. ■

پی‌نوشت:

(۱) قرآن کریم، سوره فتح، آیه ۲۹

کشور را در آنجاها بومی و این تفکرات را در تعاملاتی که با شخصیت‌های مردمی و مسئولین آن کشورها داریم، به آنان منتقل کنیم. در سفرهایی که ایشان داشتند و اغلب در خدمتشان بودیم، هدف همین بود و در گفتگوها و مذاکراتی که داشتیم، مسیر را به گونه‌ای هدایت می‌کردند که شیوه تفکر نسبت به محرومین و مستضعفین تغییر کند و این بسیار مهم بود.

ایشان اهل سخن بودند و ادبیات خاص خودشان را داشتند و از آیات کریمه استفاده و مخاطب را جذب می‌کردند. قبل از ارتحال ایشان، داشتیم برای یک سفر افریقایی برنامه‌ریزی می‌کردیم. به ایشان گفتم: وضعیت حال شما طوری است که نگران هستیم بتوانید این سفر طولانی را تحمل کنید. ایشان فرمودند: وقتی می‌آیم حالم خوب می‌شود، در حالی که واقعاً وضعیت جسمانی سختی داشتند و سفرهای طولانی با هواپیما، ایشان را خسته می‌کرد. در آنجاها هم گاهی به اصرار ما در استراحتگاه می‌ماندند، چون راه‌ها نامناسب و گاهی طولانی بودند. درخواست می‌کردیم به نمایندگی شما می‌رویم و شما بمانید و استراحت کنید.

**در خارج از کشور هم، برای رسیدگی به محرومین و نقاط دور دست سفر می‌کردند؟**

بله، البته این اواخر سفرهایشان کمتر شده بود، ولی در گذشته سفرهای زیادتری داشتند.

**از خصلت و ویژگی‌های استاد در این سفرها چه خاطراتی دارید؟ در این برنامه چه خصلتی از ایشان به ظهور می‌رسد؟**

بله، همه ویژگی‌هایی را که برشمردم در این سفرها مشهود بودند. در برخورد با ائمه جمعه، روحانیت، مردم و شخصیت‌های استانی و شهرستانی از باب تواضع، فروتنی، هدایت، راهنمایی و حل معضل وارد می‌شدند. ایشان وقتی به مشکل برمی‌خوردند، ذهنشان مشغول می‌شد و تا آن را حل نمی‌کردند، آرام نمی‌نشستند. حتی افرادی بودند که نامه‌هایی را در منزل ایشان می‌دادند. ایشان مصمم بودند مشکل همه آنها را به گونه‌ای حل کنند و گاهی اوقات وقت زیادی را برای آنها می‌گذاشتند. یادگاری

که از ایشان داریم و سرمشق ما ست، این است که یادداشت‌ها و درخواست‌های مردم هدیه الهی است و وقتی به ما می‌دهند، یک نامه معمولی نیست و می‌بایست به آن توجه شود. امکان دارد بتوانیم اجابت کنیم یا نکنیم، ولی بالاخره باید اعتنا کنیم. ایشان می‌گفتند: هر وقت می‌خواهید جایی بروید و سخنرانی کنید، باید حق شنوندگان را که می‌خواهند از فرصتشان استفاده کنند، رعایت کنید، بنابراین باید از قبل مطالعه کنید، چون اگر خالی‌الذهن بروید در واقع حق آنها را ضایع خواهید کرد. ایشان از این ویژگی‌ها زیاد داشتند.

**برخورد ایشان با طیف‌های مختلف اجتماعی چگونه بود؟ ایشان با طیف وسیعی از**

حفظ شود، مگر این که فرد به جایی می‌رسید که مستأصل می‌شد و درخواست داشت، آن وقت بخشش صورت می‌گرفت، یا تأدیه قرض الحسنه به تأخیر می‌افتاد، یا به او بخشیده می‌شد.

**آیا سیاست‌های خودکفایی در کمیته امداد هم بر همین اساس شکل گرفت؟**

ایشان از پایه‌گذاران اصلی کمیته امداد و امین امام و نماینده ایشان و مقام معظم رهبری در کمیته امداد بودند. امام فرموده بودند: امداد، مدد به حیات و زندگی شرافتمندانه است و این کار در حوزه توانمندسازی ضعیفا معنا پیدا می‌کند. ایشان معتقد بودند ما باید در حوزه تکلیف برویم که رشد و تعالی در آن خوابیده است. دست محروم و مستضعف را بگیریم و او را احیا و زنده کنیم، نه این که به او غذا بدهیم! همین نکته ای که در مورد ایتم مطرح می‌شود که «تکریم» یتیم است نه «تغذیه» او. خلائنی را که یتیم دارد باید پر کرد و نه گرسنگی جسمی او را. عاطفه‌اش هم باید ارضا شود، چون در زندگی او خلاء ایجاد شده است. این نکته‌ای است که اسلام بسیار بر آن تأکید دارد. ایشان هم به این نکته اعتقاد داشتند و به آن عمل می‌کردند و در دوران طولانی خدمت در امداد تلاش می‌کردند این جایگاه تقویت شود و در سال‌های اخیر امداد در جهت کارآفرینی برای امداد به محرومان، به شکوفایی و رشد قابل توجهی رسید.

**بخش بین‌الملل کمیته امداد، بر اساس چه دیدگاهی بنیان‌گذاری شد و مرحوم عسگرولادی در این زمینه چه اهدافی را دنبال می‌کردند؟**

اولین حرکت امداد در این عرصه، به دستور حضرت امام و برای کمک به محرومین لبنان انجام شد. ایشان معتقد بودند ما به عنوان بال عاطفی نظام اسلامی، در مقابل محرومین و مستضعفین خارج از کشور هم وظایفی داریم. باز هم این، به معنای سیر کردن شکم آنها نبود، بلکه بدین معنا بود که دستشان را بگیریم و بتوانیم زندگی شرافتمندانه‌ای را برای آنان ایجاد کنیم و در حقیقت الگوسازی و شیوه‌های امداد در داخل



## می گفت: با مردم صادق باشید

«استاد عسگر اولادی در قامت یک پدر» در گفت و شنود شاهد یاران با علیرضا عسگر اولادی

نظامی بود که هنگام وضع حمل ایشان پیش آمد و ماموران حکومت نظامی نگذاشتند ایشان را به بیمارستان برسانیم! حاج آقا برای گرفتن آمبولانس، با کلانتری منطقه تماس گرفتند و به ایشان گفته شد: چون سابقه زندانی سیاسی دارید، ما هیچ کمکی نخواهیم کرد! پدرم ناراحت شدند و گفتند: این حرف شما انسانی نیست! مسئول کلانتری گفت: بگوئید «خمینی تان» بیاید و کمک کند!

یک یادگاری که از پدر دارم این است که بچه بودم و ایشان در زندان وکیل آباد مشهد بودند. ما به دیدنشان رفتیم و مادر عزیزم به من یک دو تومانی داد تا بتوانیم با آن، به محل اقامتشان برگردیم. وسط راه این پول از دستم در داخل یک گودال در خیابان افتاد و ما پولی برای برگشتن نداشتیم! مادرمان گفتند: برگردیم زندان و به حاج آقا بگوییم قضیه از چه قرار است. برگشتیم و نگهبان زندان به حاج آقا خبر داد که خانم و بچه برگشته‌اند. ایشان با خودشان می‌گویند: ما که همین الان ملاقات داشتیم، یعنی چطور شده است؟ ما برگشتیم و مادرم گوشی را برداشتند و ماجرا را برای حاج آقا توضیح دادند که الان پولی نداریم برگردیم! حاج آقا همیشه یک حرف را تکرار می‌کردند که: خداوندا! هیچ مردی را شرمند همسر و فرزندان نکن! بنده در همان عالم بیچگی با چشم خود دیدم که پدرم دست در جیب پیراهن سفید خود بردند، جیبی که معمولا هیچ پولی در آن نبود! ایشان با همان صلابت و قدرت همیشگی گفتند: هیچ طوری نشده است، خدا بزرگ است و دست در جیب کردند و یک پنج تومانی در آوردند و به ما دادند! و گفتند: بروید و نگران نباشید. در کتاب خاطرات خود ایشان هم هست که وقتی ما از ایشان خداحافظی میکنیم و ایشان به طرف زندان راه می‌افتند، شروع به گریه می‌کنند! زندانبان می‌پرسد: چطور شده؟ حاج آقا می‌گویند: من با علم به این که می‌دانستم حتی یک دو ریالی هم در جیب ندارم و همسر و فرزندم هم به استیصال افتاده بودند، از حضرت حق خواستم و او هم محبت کرد و مرا شرمند همسر و فرزندم نکرد! گریه‌ام به خاطر این



که به خدا و رسول او ایمان آوردند و هیچ گاه تردید نکردند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند، تنها آنان صادقند. (۱)

ضمن عرض تسلیت به مناسبت فرا رسیدن ایام سوگواری سالار شهیدان، مولایمان حضرت ابا عبدالله الحسین (ع)، یاران با وفایش و ماه پیروزی خون بر شمشیر و نیز سالروز ارتحال جانگداز مردی از تبار امام حسین (ع)، از اساطین نظام و انقلاب اسلامی، یار وفادار و شایسته حضرت امام خمینی (ره) و همراه همیشه در صحنه رهبر معزز انقلاب، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی) به حضرت ولی عصر (عج) و رهبر فرزانه انقلاب و ملت شریف شهیدپرور، به ویژه محرومین و مستضعفین جامعه اسلامی.

موقعی که به دنیا آمدم، هم من و هم مادرم مریض بودیم و حاج آقا را در همان زمان و در جریان اعدام انقلابی حسنعلی منصور دستگیر کردند و به زندان بردند. خاطراتی را که به یاد می‌آورم از ۶-۵ سالگی به بعد است، چون قبل از آن، چندان متوجه این امر نبودم که پدرم در زندان هستند! فقط می‌دانستم به یک جایی می‌رویم که پدرمان در یک اتاق سلول مانند هستند و فقط می‌دانستم که ایشان پیش ما زندگی نمی‌کنند!

بد نیست که در همین جا اشاره کنم که مادر ما هم «شهیده» هستند! چون در دوره طاغوت و حکومت



### درآمد

فرزند استاد عسگر اولادی برخلاف دیگر یاران و معاشران او که گفت و شنودهای آنان را در این دفتر می‌خوانید، او را از زاویه نگاه فرزند به پدر توصیف میکند و همین به گفته‌های وی، جذابیتی متفاوت می‌بخشد. علیرضا عسگر اولادی پس از انجام این گفت و شنود، متن آن را مجدداً خواند و با دقت فراوان، مطالبی را بر آن افزود یا از آن کاست و تصاویر زیبایی را از آلبوم خانواده‌اش به این دفتر هدیه کرد که لطفش را سپاسگذاریم.

با تشکر از جنابعالی به لحاظ شرکت در این گفت و شنود، لطفاً در آغاز بفرمائید که اولین خاطراتی که از زندگی مبارزاتی پدر بزرگوارتان به یاد می‌آورید کدامند؟

اعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»: مومنان واقعی کسانی هستند

حاج آقا در هر نهاد و تشکلی که بودند، اعم از امداد، مجلس، مؤتلفه، وزارت بازرگانی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و... «من» خودشان را کنار گذاشته بودند. حضرت امام (ره) در اوایل انقلاب برای کمیته امداد به ایشان حکم دادند و ایشان در طی تمام این سال‌ها شورایی عمل کردند.

### برجسته خلیقات ایشان چه بود؟

ایشان در چند موضوع بسیار ویژه بودند و تمام خصوصیات یک فرد ایثارگر را داشتند. آزاده سیاسی بودند. در ترورها و انفجارها شهید زنده بودند. مسئول ستاد پشتیبانی مناطقی که مورد اصابت موشک قرار می گرفتند، بودند. همچنین سالها امدادگر خط مقدم و پشت جبهه بودند. از ویژگی های برجسته مرحوم حاج آقا ولایت مداری ایشان بود. ایشان چه در زمان حیات امام خمینی و چه در زمان حاضر در مورد مقام معظم رهبری، به گونه ای صحبت می کردند که انگار دارند در باره امام زمانشان صحبت می کنند! هر سال که برای ایام عید به مشهد می رفتیم، اگر حاج آقا توان جسمی داشتند به دیدار حضرت آقا بروند و در مراسم شرکت کنند که با اشتیاق می رفتند، والا وقتی حضرت آقا پیام می دادند، ایشان نکات ویژه پیام ایشان را حفظ می کردند و برای تمام دوستانی که برای ملاقات می آمدند، توضیح می دادند که امسال مقام معظم رهبری روی این نکات تأکید کردند و ما باید در مؤلفه و امداد از این فرمایشات استفاده و برای امسال برنامه ریزی کنیم و بهترین مسیر را برای رسیدن به آن، در پیش بگیریم. ایشان ذوب در ولایت بودند. من حتی در بزرگانی که خیلی هم قبولشان



اجتماعی، چه دینی و حتی سیاسی را که لازم بود، در این سه وعده آموزش می دادند و متذکر می شدند. همیشه درسها و سخنانشان را با سوره های داستانی قرآن و احادیث نبوی و ائمه اطهار حلاوت می بخشیدند و آموزش را بر اساس چندین مورد اساسی به همه ما می فرمودند که: یاد خدا، خواندن قرآن با معرفت و نماز با حضور قلب را هرگز از یاد نبرید و در درست به جا آوردن آن کوشا باشید. همیشه در خط مستقیم حق و خدا باشید و به هر جا رسیدید یا وقتی دچار مشکلی شدید، مایوس نشوید، زیرا خداوند (جل جلاله) خدائیش را بلد است و مشکلات را رفع می کند و راهها باز می شوند، خیلی نگران آینده تان نباشید. کسانی که خیلی زرنگی می کنند موفق نیستند، بلکه توفیق از آن کسانی است که بنده خاص خدا و بندگی شان نزد خداوند متعال، ثابت باشد.

از ویژگی های خلقی ایشان - ترجیحاً همراه با خاطرات - برایمان صحبت کنید؟ جنبه های

است. این یک یادگاری است که من به چشم خود دیدم!

یک بار دیگر هم به زندان وکیل آباد مشهد رفتیم و من گوشی را برداشتم، از حاج آقا پرسیدم چه کسی شما را به زندان انداخته است؟ می خواهم او را بکشم! یک تفنگ پلاستیکی اسباب بازی هم داشتم که کنار دستم گذاشته بودم. حاج آقا گفتند می آیم بیرون و ان شاء الله همه چیز درست می شود. مادرمان مرحومه حاج خانم هم خیلی نگران شدند و گفتند: بچه این حرفها را نزن! یک جایی بود که از آنجا میوه و وسایل را تحویل زندانی ها می دادند. ما را آنجا خواستند و گفتند: پسر جان! پدرت خوب بود؟ گفتیم: بله. پرسیدند: چه گفتی؟ چه شنیدی؟ من که خیر نداشتم همه حرف هایم را شنیده اند و باید در انتظار چه اتفاقی باشم، دو باره گفتیم: به پدرم گفتیم کی شما را به زندان انداخته است، می خواهم او را بکشم! آنها چنان سیلی ای به گوشم زدند که الان که ۴۳ سال از آن زمان می گذرد، هنوز که هنوز است یادم می افتد مو به تنم سیخ می شود! آن گوشم از آن زمان آسیب دید و گوش دیگرم هم در جبهه صدمه خورد، حتی مجبور شدم یک گوش خود را عمل کنم و هنوز شنوائی هم، درستی هم از دو گوش ندارم! از روزهایی که پدر از زندان آزاد شدند بگوئید؟ در آن دوره برای خانواده چه برنامه هایی داشتند؟

حاج آقا که از زندان طاغوت بیرون آمدند، من حدود سیزده سال و نیم سن داشتم و اغلب مسافرتها را همراهشان می رفتم. پس از انقلاب هم یک سفر خارجی پاکستان را با هم رفتیم و از آن پس هر جا می رفتیم، سفرهای داخلی مشهد، شمال و غیره به صورت اردوئی چندین خانواده را به همراه می بردند و هزینه هایش را ایشان به عهده می گرفتند. در طول سفر از همه خواهش می کردند به هنگام زیارت امام (رضاع)، برای همدیگر دعا کنید و در اوقات به پا داشتن نماز، سر وقت دور هم باشید. ما نیز خود را موظف می دانستیم این فریضه را در خدمت ایشان بجا بیاوریم و ایشان هر مبحثی چه اخلاقی، چه

حاج آقا صداقت را شرط اصلی می دانستند و می فرمودند: اگر صادق باشید، مردم هر کاری از دستشان بر بیاید می کنند، به عنوان مثال در دوران دفاع مقدس پیرزنی که فقط دارایی و توانش ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ تومان بود، این را به جبهه اهدا می کرد و جامعه ما پر از ایثار و از خودگذشتگی بود، این رفتار در جنبه ها و زمان هایی، هنوز هم در جامعه دیده می شود.



استاد عسگر اولادی پس از آزادی از زندان در کنار همسر و فرزندان

دارم ندیده‌ام که تا این حد ذوب در ولایت باشند. بارها اتفاق افتاده است که آقایانی برای انتخابات مثلاً ریاست جمهوری کاندید شده اند. هر کسی نظر خودش را دارد. حاج آقا ما هم نظر خاص خودشان را داشتند و وظیفه و تکلیف خودشان می‌دانستند در مواردی که در مورد آنها تکلیف احساس می‌کردند تا آخر بایستند، این کار را می‌کردند، ولی همین که مردم رأی می‌دادند و حس می‌شد این شخصیت این آرا را آورده است و مهر ولایت روی نام آن فرد می‌خورد و تأیید می‌شد حاج آقا از نظر قبلی خود منصرف می‌شدند. در اینگونه مواقع می‌فرمودند: جمهوریت و اسلامیت نظام یعنی این! حتی گاهی حاج آقا تا آن زمان، به آن فرد دید مثبتی نداشتند، اما همین که مهر تأیید رهبری به او می‌خورد، ایشان ۱۸۰ درجه تغییر موضع می‌دادند و انگار سالیان سال با او مانوس بوده و سیاست فکری او را قبول داشته‌اند و از آن پس اعلام آمادگی می‌کردند که برای پیشبرد اهداف انقلاب مقدس اسلامی و یاری دادن به دولت و مردم از هیچ خدمتی فروگذار نخواهند کرد.

حاج آقا نه سیاسی کار بودند، نه سیاست‌زده، اما دین را از سیاست و سیاست را از دین جدا نمی‌دانستند. ایشان خود را شاگرد و پیرو مکتب علوی و همچنین شاگرد امام خمینی (ره) و تا آخر عمر پیرو مقام معظم رهبری می‌دانستند.

ایشان مفسر قرآن و حقیقتاً استاد و مدرس اخلاق بودند. همیشه پیش از همه سلام می‌کردند، در برابر یک کودک، خود را در حد او پائین می‌آوردند و با او رفتاری را می‌کردند که در شان او بود و با یک سالمند هم شئون خاص او را رعایت می‌کردند. بر سر هر نوشته کوچکی «باسمه تعالی» و پایین هر امضایی «موفق باشید» را فراموش نمی‌کردند. ایشان دائم الوضو و دائم الذکر بودند و اذکار مختلفی - مثلاً الهی تو پناهی - بر زبان شریفشان جاری بود. استخاره های ایشان نیز زبازد عام و خاص بود. بسیار انسان صبوری بودند و بسیار شاکر. واقعا حاج آقا مصداق «صبارا شکورا» بودند. وقتی اشخاصی خواسته‌ای را مطرح می‌کردند، اگر شخصی بود می‌گفتند: اجرای آن، تکلیف من است و تا جایی که می‌توانستند انجام می‌دادند، ولی با چیزی که مربوط به فقرا و بیت‌المال و مال غیر بود، یا به نظام مربوط می‌شد و یا خواسته ناحق و توصیه به افراد برای انجام کاری بود، مخالفت می‌کردند و می‌گفتند: من این موها را در آسیا سفید نکرده‌ام که حالا حیثیت خود و نظام را به خاطر خواسته ناحق شما، که ممکن است رضایت خدا هم در آن نباشد، از بین ببرم! عصبانی که می‌شدند می‌گفتند: «برادر من!»

**رفتار ایشان با همسر و فرزندان چگونه بود؟ از این جنبه خاطراتی را بیان بفرمائید؟**

ایشان در مورد فرزندان، کرامت‌های فراوان داشتند و با آنان با رأفت برخورد می‌کردند و به هر کدام با توجه به سن و معرفت و توانایی‌هایش، احترام می‌گذاشتند و او را راهنمایی می‌کردند.

در مورد خانواده، به بچه‌های کوچک خیلی احترام می‌گذاشتند و می‌گفتند: اگر از بچه اجازه نگرفتید و جایی رفتید که او در آنجا اشتباهی کرد و خطایی پیش آمد، او را ملامت نکنید، خودتان را ملامت

**اولین کاری که ایشان پس از آزادی انجام دادند، این بود که ما را به سفر بردند. حاج آقا یک فولکس قورباغه‌ای داشتند و ما را با آن به قصر شیرین و جاهای دیگر بردند. در همان سفرها هم ساواک دو سه بار حاج آقا را گرفت!**

کنید که رضایتش را به دست نیاورده و با او مشورت نکرده‌اید! اگر مشورت کرده بودید ممکن بود آن اتفاق در آنجا نمی‌افتاد. همیشه می‌گفتند به فرزندان خودتان حرف راست بگویید. توهین و تمسخر و بی‌احترامی، هرگز در کلام و رفتارشان احساس نمی‌شد. وقتی از دست شما عصبانی می‌شدند، گفتگویشان که با شما تمام می‌شد، دستشان را دراز می‌کردند و با طرف دست می‌دادند و می‌فرمودند: «خدا حافظ شما» و لحنشان طوری بود که یعنی هرچه بود دور ریختیم و این برخورد ادای تکلیف بود و لاغیر! ایشان واقعا متخلق به اخلاق اسلامی بودند.

**رفتارشان با مرحومه والده تان چگونه بود؟ از اخلاقیات این دو نسبت به یکدیگر چه خاطراتی دارید؟**

در مورد همسر شهیده شان، سرکار خانم، مرحومه مغفوره، شهیده فاطمه کلانی (عسکراولادی)، فوق‌العاده با ایشان، با احترام برخورد می‌کردند و حتی برای تجلیل از وفاداری و فداکاری مادران، در زندان طاعوت کتابی نوشتند و آن را با رسم یادبود، به مادر عزیزمان هدیه فرمودند. آن کتاب

که محتوای آن یک نمایش سه پرده ای بود، «گل خار زندگی» نام داشت. ایشان این کتاب را نوشته و در آغاز آن آورده بودند: تقدیم به همسر فداکارم خانم فاطمه کلانی و فرزندان عزیزم، مهدی، محمد و علیرضا، که به یادگار مانده است. در کتاب خاطراتشان نیز، بسیار راجع به کرامت‌های مادر شهیده ما، فرمایش کرده‌اند. در زمانی که مرحومه شهیده مادران به رحمت خدا رفتند ایشان فرمودند: بانوی مؤمن، پرهیزکار، عفیفه، فداکار، وفادار، صابر، شکور و متقی که طی سالیان زندگی مشترکمان دچار رنج و سختی‌های فراوان بود و در نبود بنده به همراه فرزندانم، گرفتار مشکلات و معضلات بسیاری شده‌اند که ان‌شاءالله قبول حضرت حق بوده باشد و با ارواح طیبه بانوی دو عالم اسلام محشور شوند.

**سیزده سال زندگی بدون ایشان، قطعاً مملو از بحران بوده است.**

بعد هم که از زندان بیرون آمدند، انقلاب پیروز شد و مشغله‌ها و گرفتاری‌های خاص این دوره پیش آمد. کمی هم از این دوره‌ها بر ایمان بگویید؟ در دوران ۱۳ ساله زندان، همیشه اقوام به ایشان می‌گفتند: حاج آقا! نامه‌ای بنویسید و عذرخواهی کنید و این قدر در زندان نمانید! اما حاج آقا زیر بار نمی‌رفتند تا نهایتاً خورد به قضیه سپاس و ایشان از زندان آزاد شدند. اولین کاری که ایشان پس از آزادی انجام دادند، این بود که ما را به سفر بردند. حاج آقا یک فولکس قورباغه‌ای داشتند و ما را با آن به قصر شیرین و جاهای دیگر بردند. در همان سفرها هم ساواک دو سه بار حاج آقا را گرفت!

**چرا؟ به چه دلیل؟**

به این عنوان که شما اولاً: سابقه سیاسی دارید! ثانیاً: ممکن است کسی با چیزی را از مرز خارج کنید! ثالثاً: ممکن است با گروه خرابکار و ضد رژیم همکاری داشته باشید. آن روزها به انقلابیونی که با رژیم شاه مبارزه می‌کردند، خرابکار گفته می‌شد...

**شما که از مرز خارج نشده بودید؟**

نه، ولی می‌دیدند در قصر شیرین هستیم و لابد اگر حواسشان نباشد، می‌رویم آن طرف مرز! تنها جایی که به همراه خانواده، یعنی مادر شهیده و حاج آقا، توانستیم بعد از حدود ۱۴ سال کنار هم باشیم، همان دو سفر بود که آن را هم طاغوت نگذاشت آب خوش از گلولی ما پائین برود و با اعمال شاقه همراه بود!

**همه اعضای خانواده بودید؟**

بله، حاج آقا، مادران، دو برادر بزرگ‌تر از من و من بعد از آن و در جریان انقلاب، یادم هست آن عکس امام را که قرآن دستشان هست، به ضمیمه فرمایشات ایشان، همراه با اخوی بزرگمان تکثیر و پخش می‌کردیم. یک بار هم همراه برادر وسطی





آن موقع سنم کم بود و صبح‌ها به دفتر عمویم می‌رفتم و از صبح تا بعد از ظهر در آنجا کار می‌کردم و شب‌ها درس می‌خواندم. حاج‌آقا یک پیکان داشتند. من هنوز خوب رانندگی را بلد نبودم. صبح همان روز، من سوار ماشین شدم و گذاشتم دنده عقب و زدم به ماشینی که آنجا بود! آنها در صندوق عقب ماشین را، از داخل با طناب بسته بودند و دو نفر داخل صندوق بودند که صدایشان در نیامد! به خاطر طنابی که بسته بودند داخل صندوق دیده نمی‌شد... این همان ماشینی که قرار بود حاج‌آقا را ترور کند؟

بله، من دنده عقب رفتم و کوبیدم به این ماشین! صبح‌ها، من هفت یا هفت و نیم بیرون می‌رفتم و حاج‌آقا هم همان موقع بیرون می‌آمدند. آن روز من استثنا زودتر از منزل خارج شدم.

**آنها هم صدایشان در نیامد؟**

نه، اگر صدایشان در می‌آمد، باید مرا می‌کشتند و در می‌رفتند و موفق به انجام کاری که قرار بود انجام دهند، نمی‌شدند. سپس من و اخوی رفتم دفتر عمو و بعد از دو ساعت به ما خبر دادند که حاج‌آقا ترور شده است! من که قلب و شرایطم هم درست نبود، از فیشرآباد، دوان دوان آمدم تا بیمارستان سوم شعبان و رفتم دیدار حاج‌آقا. به ما گفتند: ماشین پیکانی در آنجا پارک بوده و حاج‌آقا که از در بیرون می‌آیند، در صندوق عقب ماشین را باز می‌کنند و ایشان را به رگبار می‌بندند! یکی از آنها فرار می‌کند و دو تایشان می‌آیند که تیر خلاصی به حاج‌آقا بزنند! یکی از آنها را، محافظ شهید لاجوردی می‌گیرد و دیگری را هم یکی از بچه‌های کمیته سهراب امین‌حضور. یکی شان در ماشین توسط یکی از محافظین تیر خورد و چون سیانور در دهان داشت، آن را خورد و خودش را کشت!

**اولین دیدار شما با پدرتان بعد از ترور در بیمارستان بود؟**

بله، در بیمارستان و با دست تیر خورده و بسته، ایشان

که ما در هواپیما، برای حاج مهدی عراقی و آقای عسگر اولادی جا نداریم! امام هم گفته بودند: این دو نفر باید باشند و آنهایی که ضرورت ندارد بیایند، نباشند. آنها هم که متوجه این حساسیت امام شده بودند، دقیقا روی همین نقطه انگشت گذاشته بودند. حاج‌آقای ما مدتی در نوفل‌لوشاتو مانده بودند و حضرت امام نوید به تهران رفتن همراه با خودشان را، به ایشان داده بودند. به هر حال، حاج‌آقا این را که می‌شنوند می‌روند پیش شهید عراقی و می‌گویند: حاج مهدی! می‌گویند در هواپیما برای ما جا ندارند! آقای عراقی می‌گوید: اجازه بده، من می‌روم و با امام صحبت می‌کنم. امام آنها را می‌خواهند و می‌گویند: هر کسی را که می‌توانید حذف کنید، ولی این دو نفر باید باشند و به این ترتیب این آقایان با امام به تهران می‌آیند.

**از آن روزی که پدرتان با امام آمدند، خاطره‌ای دارید؟**

حاج‌آقا هیچ وقت از خودشان تعریف نمی‌کردند. اگر هم کسی این کار را می‌کرد، دست را بر دست دیگرشان می‌گرفتند و فشار می‌دادند و نگران می‌شدند و می‌گفتند: محبت دارید، بزرگی خودتان است، بنده را خجل نفرمائید!

ایشان درباره امام نقل می‌کردند: وقتی خبرنگاری آمد و به امام گفت: آیا در این شرایط بحرانی دچار هیجان هستید و نگرانی دارید؟ امام فرمودند: خیر، برای ادای تکلیف می‌روم و انشاءالله موفق به این کار شوم!

**بعد از پیروزی انقلاب و در سال ۶۰، ماجرای ترور ایشان پیش آمد. از آن ماجرا چه چیزی را به یاد دارید؟**

حاج‌آقا هیچ وقت از خودشان تعریف نمی‌کردند. اگر هم کسی این کار را می‌کرد، دست را بر دست دیگرشان می‌گرفتند و فشار می‌دادند و نگران می‌شدند و می‌گفتند: محبت دارید، بزرگی خودتان است، بنده را خجل نفرمائید!

رفتیم دم در خانه آیت‌الله شهید مطهری دنبال حاج‌آقا. ایشان در منزل آن شهید بزرگوار، به جلسه ای رفته بودند. اولین بار بود که خودشان آمدند دم در و فرمودند: «عذر می‌خواهم، وقت پدرتان را من گرفته‌ام، یک وقت نکند ناراحت بشوید!».

**ایشان سیزده سال در زندان بودند. وقتی بیرون آمدند وضعیت معیشت خانواده را چگونه سر و سامان دادند؟**

ایشان قبل از زندان رفتن برنج فروش - نه تاجر برنج - بودند و یک زیرپله داشتند که آن را هم ساواک مصادره کرد! از زندان که بیرون آمدند، حاج عموی ما، حاج اسدالله اصرار داشتند شما یک کار کوچکی را شروع کنید که درآمد مختصری برای خانواده باشد. حاج‌آقا همیشه روی تولید و تجارت خیلی تأکید داشتند و می‌گفتند: این دو کار اسباب رونق در کشور می‌شود. شرکتی به نام «وجد» را تأسیس کردند و مدتی هم در آنجا در کار دانه و صمغ و گیاهان دارویی بودند که صادرات آن مشکلی نداشت و کمی هم خشکبار.

**در آن کار موفق شدند؟**

با پشتوانه حاج عمویم، اگر هر کسی پای کار می‌ایستاد موفق می‌شد، ولی حاج‌آقا دلشان گرم نبود و جسسته و گریخته می‌آمدند و رغبتی به ادامه نداشتند. همیشه به همه می‌گفتند: در کاری وارد شوید که علاقه داشته باشید و بمانید تا کارتان بگیرد. **انقلاب شد و ایشان به نوفل‌لوشاتو رفتند و با امام برگشتند. خاطره‌ای از آن روزها دارید؟**

خاطره جالبی را از خود حاج‌آقا نقل می‌کنم. در نوفل‌لوشاتو، گروه‌های مختلفی بودند. مادران دوره به آقای قطب‌زاده می‌گفتیم «قطب‌زاده!». حاج‌آقا می‌فرمودند: اسم کسی را خراب نکنید! آقای قطب‌زاده و دو سه نفر دیگر اعلام کرده بودند



علیرضا عسگر اولادی در کنار پدر در دوره نوجوانی

را دیدم. ایشان کاندید ریاست جمهوری بودند. شهید رجایی را خیلی دوست داشتند و گفتند: من خودم را کاندیدا می‌کنم که اگر خدای ناکرده قرار است اتفاقی برای رجایی بیفتد، برای من بیفتد! همین طور هم شد و ایشان را ترور کردند. همان جا هم روی تخت بیمارستان دستشان را بالا بردند و گفتند: هر کسی که مرا صاحب صلاحیت می‌داند و می‌خواهد به من رأی بدهد، من خودم به آقای رجایی رأی می‌دهم!

**از دوره وزارت بازرگانی ایشان و مشکلاتی که با طیف و افراد خاصی پیش آمد، چه نکات و ناگفته‌هایی دارید؟**

حاج آقا در هر نهاد و تشکلی که بودند، اعم از امداد، مجلس، مؤتلفه، وزارت بازرگانی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و... «من» خودشان را کنار گذاشته بودند. در اول انقلاب که حضرت امام (ره) برای کمیته امداد به ایشان حکم دادند، ایشان در طی تمام این سال‌ها شورایی عمل کردند. من شاهد بودم اسنادی را به دفتر ایشان می‌آوردند تا حاج آقا امضا کنند و ایشان می‌فرمودند: تا دو سه نفر از آقایان دیگر هستند، من امضا نمی‌کنم! اگر شخصی نامه درخواست وام می‌آورد یا مدد دیگری می‌خواست، می‌گفتند باید ببرم و در شورا مطرح کنم. هر کاری را که از عهده ایشان بر می‌آمد انجام می‌دادند و هیچ وقت نمی‌گفتند: این توان را دارم و این کار را می‌کنم. در هیئت دولت هم، چون رعایت سلسله مراتب برایشان مهم بود، همین را برای آقای میرحسین موسوی هم در نظر داشتند...

**ولی اختلاف سلیقه‌های بسیار بارزی با او داشتند؟**

خیلی زیاد. آقای بهزاد نبوی به جای این که فرمانبر باشد، فرمانده بود و یک اختلاف حاج آقا با آقای موسوی هم، سر همین قضیه بود. ایشان به موسوی می‌گفتند: شما مسئول ما هستید، به ما فرمان بدهید، چون رهبری بر شما صحنه گذاشته‌اند، من تکلیف اطاعت دارم، اگر خلافی هم پیش بیاید، تذکر می‌دهم و به شما می‌گویم، ولی حق نیست که شما بوده باشید و آقای نبوی به خود اجازه دخالت بدهد و برای امثال من، فرمان صادر کند! من وزیر بازرگانی هستم و ایشان هم وزیر صنایع است، اگر ایشان به من بگویند چه بکنم، زیر بار نمی‌روم!... آقای بهزاد نبوی هم که گرایش چپ داشت و این باعث شد خیلی به نظام لطمه وارد شود.

حاج آقا همیشه به دولتمردان می‌فرمودند: اگر می‌خواهید مردم حرفتان را قبول کنند، با آنها صادق باشید، راستش را بگویید که مثلاً فلان امکان را دارید یا ندارید؟ می‌شود یا نمی‌شود؟ یادم هست در آن زمان بعضی از سازمان‌ها و نهادها، در منطقه ای وسایل خانگی از قبیل یخچال، کولر و... را دپو کرده بودند، در حالی که مردم واقعا داشتند برای تک‌تک این اقلام لوله می‌زدند و برای جبهه‌های دخترها و یا حتی برای گذران زندگی روزمره‌شان مانده بودند که چه کنند! حاج آقا می‌فرمودند: اینها را به مردم بدهید، اگر هم روزی نداشتید، چون مردم این صداقت را از شما دیده‌اند کمکتان می‌کنند. می‌فرمودند: ما مردم بسیار خوبی داریم. جبهه را چه کسانی راه انداختند و کمک کردند؟ هر جا نیاز به کمک داشتیم چه کسانی کمک کردند؟ کسان دیگری غیر از همین

مردم نبودند.

در ارتباط با کمیته امداد می‌فرمودند: آن موقع‌ها بودجه دولتی هم که آن‌قدرها نداشتیم، بودجه مردمی کمک کرد تا ما بتوانیم انجام وظیفه کنیم و به این توفیقات برسیم و در راه حل مشکلات محرومین تا حدی موفق شویم. همین الان هم بخش زیادی از بودجه امداد، از صدقاتی که مردم می‌دهند تأمین می‌شود. حاج آقا صداقت را شرط اصلی می‌دانستند و می‌فرمودند: اگر صادق باشید، مردم هر کاری از دستشان بر بیاید می‌کنند، به عنوان مثال در دوران دفاع مقدس پیرزنی که فقط دارایی و توانش ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ تومان بود، این را به جبهه اهدا می‌کرد و جامعه ما پر از ایثار و از خودگذشتگی بود، این رفتار در جنبه‌ها و زمان‌هایی، هنوز هم در جامعه دیده می‌شود.

**از تصمیم ایشان برای بیرون آمدن از دولت و بازتاب‌های آن چه خاطراتی دارید؟**

دوران ریاست جمهوری حضرت آقا بود و برخی از افراد درون نظام، حقیقتاً به ایشان بسیار جفا کردند و موجب اذیت فراوان شدند. همین صبر و استقامت حضرت آقا موجب شد که حضرت امام در پاسخ

**هیچ‌گاه اصراری بر حضور اعضای خانواده‌شان در عرصه‌های دولتی و سیستم اداری کشور نداشتند و همچنین در ایشکالی که سؤال برانگیز باشد، کلاً برحذر می‌داشتند. می‌فرمودند امداد را از بخش‌های اقتصادی خارج کنید، چون در سیستم اداری ما هر جا که نهاد یا سازمانی وارد کارهای اقتصادی شود، دچار دگرگونی و گاهی گرفتار فساد شد.**



استاد عسکراولادی در سفر حج

به صحبت مرحوم آسید احمد آقا که گفته بودند: ایشان برای ریاست جمهوری فردی شایسته و خیلی مناسب هستند، فرموده بودند: ایشان برای رهبری هم بسیار شایسته‌اند. یادآور زمانی می‌شوم که حضرت آقا در نماز جمعه، مبحث سخنرانی خود را در خصوص حاکم اسلامی و حکومت اسلامی قرار دادند و آن را بررسی کردند. دیدید که چه فضای سنگینی را برای ایشان ایجاد کردند. حضرت امام خمینی (ره) نظراتی را در این راستا ارائه فرمودند و اشخاصی وارد این مقوله شدند و این بحث را آن قدر کش دادند که موجب ناراحتی حضرت امام شدند. در آن زمان خیال می‌کردند می‌توانند از این طریق لطمه سنگینی به حضرت آقا وارد کنند و حتی دیدگاه مردم نسبت به حضرت آقا را هم تغییر دهند، اما خوشبختانه نتیجه بر عکس شد و ایشان با نظر قاطع و متواتر حضرت امام، به رهبری نظام اسلامی انتخاب شدند. متأسفانه در همه دوره‌ها، اشخاصی هستند که نادانسته و البته بعضی‌ها هم دانسته، از فرصت‌ها استفاده می‌کنند تا خدشه‌ای به نظام وارد کنند، ولی مردم و مسئولین دلسوز متوجه شدند که فقط یک بحث و طلبگی بسیار مهم و مورد نیاز جامعه اسلامی، بین حضرت امام و حضرت آقا صورت پذیرفته بود. این موارد باعث شدند که بینش و بصیرت ایشان، بیش از پیش مطرح و امتیازات ویژه و شایستگی‌های زعامت ایشان نمایان شوند و مشخص گردد که توانایی‌های نهفته در این شخصیت، به خصوص به لحاظ سیاسی و دینی، فوق العاده عمیق و به‌روز است و مدیریت جامعه اسلامی و تدبیر امور تنها به وسیله ایشان میسر است. بحمدالله زمان نیز این ویژگی‌ها را اثبات کرد.

**از استعفای مرحوم عسکراولادی می‌فرمودید...**

بله، در مورد استعفا، آن قدری که در جریان قرار دارم. هفت وزیر بودند که نهایتاً به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند در آن هیئت دولت کار کنند، چون برنامه آنها چیز دیگری بود، رفتند و با حضرت امام مشورت کردند. امام فرمودند: نمی‌شود همگی با هم استعفا بدهید، چون دولت می‌شکند! جنگ هست، مشکلات داخلی پیدا می‌کنیم و بیگانگان هم سوء استفاده می‌کنند. بعد بررسی کردند ببینند کدام مهم‌تر است که هم از درگیری و هم از فشار کم شود و هم دولت ساقط نشود. از بین کسانی که اعتراض داشتند، مرحوم حاج آقا ما، آقایان ناطق نوری، مرتضی نبوی، احمد توکلی و مرحوم پرورش کنار رفتند. من خودم در مراسم تودیع حاج آقا در وزارت بازرگانی حضور داشتم و مشاهده کردم که حتی عده‌ای گریه می‌کردند!

**مرحوم آقای عسکراولادی، از جمله مسئولینی هستند که آقازاده‌هایشان، سرنوشت برخی از آقازاده‌ها را پیدا نکردند! ایشان چگونه مانع از ورود فرزندان‌شان به عرصه‌های اقتصادی یا مسئولیتی شدند؟**

در گذشته شاهد مشکلاتی در جامعه از سوی برخی از آقازاده‌های مسئولین بوده‌ایم و هستیم که در بعضی جاها کارهایی را انجام می‌دادند که اثرات خدمت پدرانشان را از بین می‌برد، وجهه آنان را تخریب می‌کنند و شخصیت ایشان را زیر سؤال می‌بردند و این اصلاً شایسته نیست. بنده در طول حیات

قیام قیامت، حسابشان پاک باشد و این نشان دهند ایمان و امانتداری آن بزرگمرد است. همچنین بود در کمیته امداد. ایشان همیشه آماده رفتن بودند و جوری حساب و کتابشان را می‌نوشتند که اگر فردا صبح شخصی می‌آمد و ورق می‌زد، دقیقاً می‌فهمید چه اتفاقاتی روی داده‌اند و در نمی‌ماند که چه کار باید بکند. در ملاقاتی که خانواده ما پس از رحلت ایشان با مقام معظم رهبری داشت، ایشان فرمودند: مرحوم عسگر اولادی تا آخرین روز عمرشان، از تلاش و خدمت باز نایستادند و برای محرومیت‌زدایی تلاش کردند، شخصیت ایشان خاص خودشان بود.

**ایشان هنوز در کمیته امداد نماینده تعیین نکرده‌اند؟**  
خیر، مرحوم حاج آقا در روزهای آخر عمر پر برکتشان در بیمارستان، چه به ما اعضای خانواده، چه به محافظین می‌گفتند: کیف و سمعک مرا بیاورید تا برویم امداد! تا موقعی که می‌توانستند صحبت کنند و حتی در زمانی که لوله داخل گلوئی ایشان بود، با اشاره فقط همین را می‌گفتند! دوست داشتند تا لحظه آخر عمر به محرومین خدمت کنند و کاری از قلم نیفتد.

به هر حال، این سرگذشت استاد دین، اخلاق و معرفت یعنی حاج آقا حبیب‌الله عسگر اولادی بود که در میان اقربان خود، همانندی از تقوا و معرفت نداشت و بسیار کم افرادی هستند که حواسشان به اطراف و همه چیز باشد و فقط خود را به خداوند متعال بسپارند! بارها شده بود اشخاصی توصیه می‌کردند و حتی برایشان سؤال‌انگیز بود که: چرا من در کارهای دولتی و سازمانی حضور ندارم؟ در آن زمان مرحوم پدرم در قید حیات بودند. اینجانب جواب آنها را چنین می‌دادم که: اگر برای خدمت باشم، بزرگی از ما در سیستم حضور دارد و صرفاً برای خدمت به مردم هستند ولا غیر و همین برای تمامی خانواده ما هم موجب افتخار است و هم کافی است، ولی ممکن است در صورت ورود، ما دچار اشکال شویم و اثر خدمات صادقانه آن بزرگوار در زمان حیات ایشان کم‌رنگ شود.

#### و سخن آخر؟

اینجانب ضمن قدردانی از عنایات مقام معظم رهبری (دام‌ظله) به جهت پیام ارزشمندشان برای رحلت مرحوم حاج آقا عسگر اولادی و نیز اجازه برای ملاقات حضوری خانواده ایشان و نیز پیام تسلیت سران محترم سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه و رئیس محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس مجلس خبرگان رهبری و دبیر شورای نگهبان قانون اساسی و همه کسانی که در مراسم تشییع پیکر ایشان محبت فرمودند، از کلیه نهادها و سازمان‌ها و مردم شریف و فهیم و بزرگوار و حق‌شناس و پیرو ولایت که در مراسم رحلت ایشان، جلوه‌هایی زیبا از عواطف خود را نشان دادند، تشکر می‌کنم و از خداوند بی‌همتا برایشان آرزوی توفیق دارم.

**با طلب غفران برای آن بزرگوار و با تشکر از شما که در این گفت و شنود شرکت کردید. ■**

#### پانویس:

۱. حجرات/ ۱۵



**در ارتباط با کمیته امداد می‌فرمودند: آن موقع‌ها بودجه دولتی هم که آن قدرها نداشتیم، بودجه مردمی کمک کرد تا ما بتوانیم انجام وظیفه کنیم و به این توفیقات برسیم و در راه حل مشکلات محرومین تا حدی موفق شویم. همین الان هم بخش زیادی از بودجه امداد، از صدقاتی که مردم می‌دهند تأمین می‌شود.**

هرچه مال دنیا است، همین جا می‌ماند و انسان نمی‌تواند آنها را با خودش ببرد! کسی هم اگر تلاش کند ببرد، بیهوده است. امثال حاج آقای ما هم بسیار کم هستند که حواسشان به همه چیز بود. خود من، وقتی می‌آمدند و برای کاری توصیه می‌کردند، می‌گفتم: اگر خوب است و یکی از ما اعضای خانواده می‌تواند خدمت کند چشم، ولی ممکن است اگر من بیایم اثر خدمات حاج آقا را از بین ببرم! مثل آفازده‌های دیگری که بعضی جاها کارهایی را انجام می‌دهند که اثرات خدمات پدرانشان را از بین می‌برند و وجهه آنها را هم خراب می‌کنند!

**احوال ایشان در سال‌های آخر عمر و مشخصاً در سال پایانی عمر چگونه بود؟**

از روزی که ایشان از زندان بیرون آمدند، آنچه که دیدم این بود که ایشان دائماً آماده لبیک به دعوت حق بودند و مدام می‌فرمودند: ممکن است دیگر نباشم! محیط کار و میز کار و گاوصندوق امانات نزد ایشان را اگر مشاهده می‌کردید، کاملاً مشهود بود که هیچ مشکل حساب پس دادن به جانی یا کسی را باقی نگذاشته‌اند. از ۵۰۰ تومان صدقه یا وجوهات گرفته تا التالی آخر، اسامی افراد را روی پاکت نوشته بودند تا

شریف حاج آقا، اصلاً دوست نداشتم مشغول فعالیت در سیستم اداری کشور شوم و همچنین خود را کامل معرفی نمی‌کردم و «عسگری» معرفی می‌کردم. بعد از رحلت ایشان بود که خودم را، با نام کامل «علیرضا عسگر اولادی» معرفی می‌کنم. نمی‌خواستم با معرفی کامل خود، در صورتی که اشتباه رفتاری و خلقی سخدای ناکرده- صورت گرفت، به پای این شخصیت وارسته و بی‌بدیل نوشته شود. گاهی برخی افراد می‌پرسیدند: آیا شما نوه ایشان هستید؟ عرض می‌کردم: خیر! اول مرید اخلاق، معرفت و بینش ایشان هستم و دوم اگر لایق باشم فرزند کوچک ایشانم! و البته در حال حاضر، فرزند اوسط ایشان به‌شمار می‌روم!

#### توصیه می‌کردند که وارد کار دولتی نشوید یا مانع نمی‌شدند؟

مرحوم ابوی، هیچ‌گاه اصراری بر حضور اعضای خانواده‌شان در عرصه‌های دولتی و سیستم اداری کشور نداشتند و همچنین در اشکالی که سؤال برانگیز باشد، کلاً برحذر می‌داشتند. یاد هست در اوایل تشکیل کمیته امداد حضرت امام خمینی (ره) در باره مسائل اقتصادی نظر ایشان را خواسته بودند و مرحوم حاج آقا می‌فرمودند: امداد را از بخش‌های اقتصادی خارج کنید، چون در سیستم اداری ما هر جا که نهاد یا سازمانی وارد کارهای اقتصادی شد، دچار دگرگونی و گاهی گرفتار فساد شد! به همین دلیل ایشان روی این مسئله تأکید نداشتند و در خانواده مصرانه با تأکید و دقت، همیشه مراقبت می‌کردند تا آنها از امتیازات و شرایط ویژه‌ای که دیگران در اختیار ندارند، به هیچ‌وجه استفاده نکنند. از این‌رو هیچ‌کدام از ما فرزندان، در زمان حیات پربرکت ایشان، دارای هیچ پست دولتی و منصب اداری در کشور نبوده‌ایم.

حاج آقا همیشه می‌فرمودند: اگر آدم خدایی باشد و آبرویش را به خدا بسپارد، خدا هم تا آخر آبرویش را حفظ می‌کند!... بنده هم افتخار می‌کنم ۵۰ سال از عمرم گذشته است و از جمله آفازده‌های این مملکت هستم که با موتورسیکلت رفت و آمد می‌کنم! خیلی‌ها می‌گویند ما خجالت می‌کشیم چنین کاری بکنیم! من می‌گویم: همین که دوستان می‌گویند ما می‌توانیم با آمد و رفت تو، ساعتان را کوک کنیم برایم کافی است! چون یکی از ابعاد اخلاق اسلامی و احترام به حقوق دیگران، به‌موقع و سر وقت در محل بودن است. الان اگر آپولو هم در دسترس باشد، مشکلی ندارم و سوار می‌شوم، ولی این جوری راحت‌ترم. با این که ماشین هم دارم و محل‌های رفت و آمد من و همین‌طور مسکن من در مرکز طرح ترافیک هستند، ولی برای طرح ترافیک و چیزهای دیگر حاضر نیستم رو بزنم، برای همین خیلی راحت‌ترم که با موتورسیکلت این طرف و آن طرف بروم!

#### پس هیچگاه در مجموعه‌های زیر نظر یا تحت نفوذ ایشان، پستی نگرفتید؟

حاج آقا جوری به من محبت داشتند که می‌توانستم همه جا همراه ایشان بروم و حتی خود را وارد مجموعه‌ای بکنم، ولی حتی یک جا برای یک کار هم، دستخطی از ایشان نگرفتم و نبردم و تا آخر عمر شریفشان، درخواست توصیه‌ای از ایشان نداشتم.

## درآمد



رابطه فامیلی، ارادت وافر و همگامی مداوم حبیب الله توسلی با استاد عسگر اولادی، موجب شناختی از آن بزرگوار شده که بخش هایی از آن در گفت و شنود پیش روی آمده است. درس های اخلاقی این خاطره ها، در شرایطی که جامعه ما در بسیاری از عرصه ها با بحران اخلاق مواجه است، بس آگاهی بخش و درس آموز تواند بود. امید آنکه مقبول افتد.

«ناگفته ها و خاطره هایی از منش اخلاقی استاد عسگر اولادی»  
در گفت و شنود شاهد باران با حبیب الله توسلی

## حتی دشمنانش را هم دوست داشت



بودم. در آنجا بازوبندهائی را برای کسانی که مسئولیت انتظامات را به عهده داشتند، طراحی، تهیه، بسته بندی و توزیع کردیم. وقتی آمدن حضرت امام یک هفته عقب افتاد، نگران شدیم که نکند طرح این بازوبندها لو رفته باشد و عوامل دشمن نظیر آن را تهیه کنند و قاتی جمعیت شوند و کنترل کار از دست ما بیرون برود. اصلاً تصورش را هم نمی کردیم موج جمعیت چنان عظیم باشد که اساساً انتظامات، به آن صورتی که برنامه ریزی کرده بودیم، معنا پیدا نکند. در هر حال در مرحله دوم یک سری بازوبند سبز تهیه کردیم.

در مورد حاج آقا عسگر اولادی از همان ابتدا متوجه شدم شخصیت ایشان فراتر از دیگران است و می تواند در جامعه ما فرد بسیار مؤثری باشد، لذا با خدای خود عهد کردم تا روزی که زنده ام، در کنار ایشان باشم. خدا را شکر می کنم که به من این توفیق را داد که تا لحظه آخر به ایشان خدمت کنم. فقدانش برایم فوق العاده سنگین است، چون میزان تدین و اخلاص او رامی شناسم.

از حال و هوای مرحوم عسگر اولادی در آن ایام چه خاطره ای دارید؟ ایشان بیشتر به چه نکاتی توجه داشتند یا توجه می دادند؟

وقتی حضرت امام آمدند و در مدرسه علوی مستقر شدند، ایام بسیار سختی برایشان می گذشت، چون افراد و گروه های مختلف را می شناخت و سعی

ولی بعد از دستگیری ارتباط ما قطع شد. پس از آزادی ایشان از زندان در سال ۵۵ روابط به چه شکل بود؟

در آن روزها شاید من یکی از نزدیک ترین افراد به ایشان بودم. در آن موقع در دماوند جلساتی را برگزار می کردیم که جوانان در آن شرکت داشتند و غیر از دیدارهای فامیلی، این جلسات هم مهم ترین امکان برای ارتباط با ایشان بود، چون من مسئولیت بردن و آوردن ایشان به این جلسات را که بیشتر نوعی کلاس درس بود به عهده داشتیم.

در تهران هم چنین جلساتی تشکیل می شدند؟

خیر، جلسات درسی به این شکل نبود و بیشتر جلسات ایشان بعد از آزادی از زندان در دماوند بود. با اوج گیری انقلاب، این جلسات هم بیش از پیش رنگ و بوی سیاسی گرفتند. بعد هم راه پیمائی ها شروع شدند و با شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی به اوج خود رسیدند. ایشان نقش مهمی در تدارک راه پیمائی ها داشتند و تصمیم گیری ها با ایشان بود، تقسیم مسئولیت ها را به عهده داشتند و ما هم در این زمینه مشارکت می کردیم تا وقتی حضرت امام به پاریس رفتند، مرحوم عسگر اولادی هم پس از جلساتی که با شهید مطهری و شهید بهشتی داشتند، به پاریس رفتند.

شما هم در آن جلسات حضور داشتید؟

خیر، ولی اطلاعات آن جلسات به ما منتقل می شد. با اوج گیری انقلاب، منزل ما در انتهای کوچه شهید دیالمه، مرکز فعالیت جمعیت مؤتلفه شد. بعدها این منزل را به مدرسه شهدای مؤتلفه تبدیل کردیم. از اینجا بود که رابطه ما با مرحوم عسگر اولادی بسیار صمیمانه تر شد و همواره گوش به زنگ بودم تا دستورات ایشان را اجرا کنم. در همین خانه کارهای کمیته حفاظت یا انتظامات کمیته استقبال از حضرت امام را انجام می دادیم. من هم جزو کمیته انتظامات

مناسب است که در آغاز این گفت و شنود، از قدیمی ترین خاطرات و روابطی که با مرحوم استاد عسگر اولادی داشتید، نکاتی را بیان بفرمائید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. در پاسخ به سوال جناب عالی باید عرض کنم که ما قبل از هر چیز، با هم نسبت فامیلی داریم. ایشان پسر عمه پدرم و پانزده سال از من بزرگ تر بودند. این آشنائی به سال های ۳۸، ۳۹ و ۴۰ برمی گردد. آن روزها روابط رنگ مذهبی داشتند و ایشان ما را که نوجوان بودیم، راهنمایی می کردند. در تمام مهمانی ها و رفت و آمدهای فامیلی، تمام توجه ایشان به مسائل دینی بود.

این تذکرات فقط در جلسات خانوادگی بود یا همراه ایشان به مسجد امین الدوله هم می رفتید؟

خیر، بیشتر در جلسات خانوادگی ایشان را می دیدم. سنم کم بود و وقتی کلاس ششم ابتدائی را تمام کردم، سر کار رفتم. کارم فنی بود و با بازار و مسجد امین الدوله رابطه ای نداشتیم، ما سه خانواده - عسگر اولادی، توسلی و خرمی - بودیم که با هم ارتباط صمیمانه ای داشتیم و هر سه هم پایبند دین و مقید به برگزاری مراسم مذهبی بودیم. این سه خانواده، همیشه به برگزاری جلسات روضه خوانی و عزاداری حضرت سیدالشهدا (ع) اهتمام داشتند و دهه محرم را حتماً برگزار می کردند. مرحوم عسگر اولادی همواره در این عرصه ها نقش شاخصی داشتند.

از کی به شکل جدی وارد جریان فعالیت ها و مبارزات سیاسی ایشان شدید؟

از سال ۳۸. منزل مرحوم حاج ابوالفضل حاج حیدری - خواهرزاده مرحوم عسگر اولادی - نزدیک به محل کار ما بود و ایشان همیشه پیش ما می آمد. مرحوم عسگر اولادی به منزل برادر مرحوم حاج حیدری در سه راه امین حضور رفت و آمد می کرد و ما بیشتر ایشان را در آنجا می دیدیم. تا یک سال قبل از دستگیری ایشان، بیشتر در آنجا همدیگر را می دیدیم،

حبيب الله توسلى به اتفاق استاد عسگراولادى در بازديد از يکى از مناطق محروم تحت پوشش کمیته امداد



ایشان برای رفع مشکلات مردم لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد. یک بار به بنده مأموریت داد به مشکلات یک تاجر قدیمی و آبروداری که ناپیما شده بود، رسیدگی کنم. رفتیم و فهرست بدهی‌های آن فرد را در آوردم و ایشان طی یک برنامه زمان‌بندی شده، همه بدهی‌های او را تسویه کرد! طوری که نه طرف متوجه شد چه کسی این کار را کرده است، نه آب از آب تکان خورد، نه آبروی او رفت.

محرومان خدمت کند.

از حادثه ترور ایشان خاطره‌ای دارید؟

بله، در آن دوره به‌خصوص از طرف بخشی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، به ایشان هجمه زیادی می‌شد و می‌گفتند: ثروت زیادی دارد و آپارتمان‌سازی می‌کند. کمی قبل از آن ایشان ترور شد و به بیمارستان ۳ شعبان منتقل شدند. بعد از ترخیص به منزل ما آمدند، چون حفاظت خواسته بود کسی از محل اقامت ایشان باخبر نشود. حتی خود ما هم خبر نداشتیم. دیدیم در زدند و ایشان را از آمبولانس پیاده کردند و آوردند. حتی پزشک هم همان جا می‌آمد و ایشان را معاینه می‌کرد. آن روزها در خانه ایشان طوری نبود که ماشین بتواند داخل خانه برود. قرار شد خانه بازسازی شود که ماشین را بشود داخل برد. ایشان برای این کار، از صندوق کوثر درخواست وام کرد. آنجا که متوجه قضیه نبودند ضامن خواستند. ایشان زنگ زد به من که: فلانی! الان یک نفر سفته می‌آورد، من ۱۲۰ هزار تومان از صندوق کوثر درخواست کرده‌ام، ضامن می‌خواهند، شما لطف کن پشت این سفته‌ها را امضا کن! واقعاً شرمنده شدم. پشت سفته‌ها را امضا کردم و همراه یک چک ۱۲۰ هزار تومانی فرستادم و گفتم شما چک را نقد کنید و سفته‌ها بردارید. پیغام فرستاد

۳ تومانی، به ۳۰۰ تومان رسیده بود! و راه‌اندازی این کارخانه خیلی به نظام کمک کرد.

ظاهراً در ماجرای انفجار دفتر نخست‌وزیری، ایشان هم جزو لیستی بود که قرار بود در آن جلسه شرکت کند. در این باره چه اطلاعاتی دارید؟

بله، در مقطعی که در وزارت بازرگانی بودم، ایشان موقع ناهار لطف می‌کرد و صدایم می‌زد و با محافظ‌های ایشان دور یک میز ناهار می‌خوردیم. در روز انفجار نخست‌وزیری حدود ده بار به ایشان زنگ زدند که زودتر به جلسه بیایید، دارد دیر می‌شود. ایشان شک کرده بود و کمی با تأخیر رفته بود که درست پشت در نخست‌وزیری که رسید، انفجار اتفاق افتاد. آن شب ایشان یکسره به منزل ما رفته بود. به خاطر کار تعاونی اتحادیه، تا نزدیک به ساعت ده شب، نرسیدم به خانه بروم. وقتی رفتم، دیدم همه جا محافظ گذاشته‌اند! خیلی تعجب کردم. وارد خانه که شدم کمی با من شوخی کرد و گفت: آمده‌ایم خانه‌ات را مصادره کنیم! معلوم شد در قضیه نخست‌وزیری جزو لیستی بود که قرار بود ترور شود. خدا نخواست و ایشان باقی ماند تا همچنان به

می‌کرد آنهایی را که مشکوک بودند، از اطراف امام دور کند. در ایامی که مردم به ملاقات امام می‌آمدند، مرحوم عسگراولادی بسیار نگران بود و روزهای خیلی سختی را می‌گذراند. آن روزها بین ایشان، شهید اسلامی و نفر سومی - که نمی‌توانم اسمش را ببرم - بحثی پیش آمد. این سه نفر ۴۸ ساعت در خانه ما بودند و بحث را دنبال کردند و آخر سر هم نتیجه درستی نگرفتند. به هر حال ارتباط ایشان با دفتر امام بسیار نزدیک بود و در کنار شهید مطهری و دیگران به امور رسیدگی می‌کردند، از جمله ملاقات‌ها را سامان می‌دادند.

پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، مرحوم عسگراولادی مسئولیت‌های مختلفی را پذیرفتند. از آن دوره برایمان بگوئید؟

بله، مسئله انتخاب وکلای مجلس و وزرا بود. به نظر من بهترین مجلس ما، مجلس اول و دوم بودند و گرفتاری‌ها از مجلس سوم شروع شد! مرحوم عسگراولادی ابتدا سرپرست اوقاف شد و در دوره‌ای هم مسئولیت وزارت بازرگانی به عهده ایشان قرار گرفت. در دوره چهارم مجلس هم، نماینده شد. در دوران وزارت بازرگانی، مرحوم شفیق، شهید اسلامی و دوستان دیگری به ایشان کمک می‌کردند. من هم در کنارشان بودم و مسئولیت‌هایی به عهده‌ام قرار گرفت. هفده شرکت به حال خود رها شده بودند و کارگراها همه بیکار! ایشان شورائی به نام مدیریت شرکت‌ها را تشکیل و به من مأموریت داد دو باره کارخانه‌ها را راه بیندازم. محیط‌های کارگری را دوست داشتم، به همین دلیل خیلی زود به کارگراها نزدیک شدم تا با کمک خودشان، کارخانه‌ها را دوباره دایر کنیم. از آن طرف هم قرار شد وزارت بازرگانی، مواد اولیه لازم را به کارخانه‌ها برسانند. قرار شد مدیران کارخانه‌ها خودشان آنجاها را اداره کنند و ما فقط کمکشان کنیم و به کارها سر و سامان بدهیم.

در جریان راه‌اندازی این کارخانه‌ها مهم‌ترین کاری که صورت گرفت، چه بود؟

راه‌اندازی کارخانه «پرسی‌لند» که سیلندر تولید می‌کرد و ظرف شش ماهی که تعطیل شده بود، سیلندر دانه



استاد عسگراولادی در بازدید از یکی از مناطق محروم تحت پوشش کمیته امداد

**ذره‌ای برای خودش شأن و مقام  
دنیوی قائل نبود و تنها دغدغه‌اش  
خدمت به مردم بود. حتی تا آخرین  
لحظه زندگی می‌گفت مرا ببرید که  
کار دو سه نفر از بندگان خدا را راه  
بیندازم. چرا مرا در بیمارستان نگه  
داشته‌اید؟**

شده، همه بدهی‌های او را تسویه کرد! طوری که نه طرف متوجه شد چه کسی این کار را کرده است، نه آب از آب تکان خورد، نه آبروی او رفت. مشکلات مردم را با درایت و شهامت کامل حل می‌کرد. فقط برایش نجات یک خانواده بحران‌زده مهم بود. حجم و مبلغ مهم نبود.

**مواردی که مورد اشاره شما قرار گرفت، ویژگی‌های منش اجتماعی ایشان بود. برای شخص شما که با ایشان رابطه فامیلی و کاری داشتید، نام ایشان تداعی گر چه ویژگی‌هایی بود؟**

وقار، متانت، دلسوزی، خیرخواهی، تحمل، مدارا و خلاصه تمام صفات یک مسلمان معتقد و عامل به احکام دینی. یک انسان والا و کم‌نظیر. ایشان حتی با دشمنانش هم مدارا می‌کرد و آنها را دوست داشت. همواره قصد اصلاح و ارشاد داشت. می‌گفت: در زندگی سعی کنید در سختی‌ها به انسان‌ها کمک کنید. همیشه مثال جالبی می‌زد و می‌گفت: یک وقت که سیل می‌آید، خودت را به یک تخته پاره وصل می‌کنی و همین طور که داری همراه سیل می‌روی، به یک نفر دیگر هم کمک می‌کنی که او هم به این تخته پاره چنگ بیندازد، اما هنر این است که در جهت عکس سیل شنا کنی تا تخته‌ها و موج‌ها به سر و کله‌ات بخورد و در آن حالت آدم‌هائی را که هیچ کمک و تخته پاره‌ای ندارند کمک کنی! مهم این است که در سختی‌ها یاور مردم باشی، والا کمک در شرایط عادی که کاری ندارد.

همیشه می‌گفت: احسان یعنی نیکی کردن یکطرفه، یعنی منتظر نباشی که از طرف مقابل جواب بگیری! اگر منتظر تلافی یا حتی تشکر هم باشی، می‌شود کاسبی. می‌گفت: احسان مثل رانندگی در خیابان یکطرفه است که هیچ‌وقت با ماشین روبرو شاخ به شاخ نمی‌شوی و راحت و آسوده به راحت ادامه می‌دهی! خیابان دوطرفه که باشد تصادف پیش می‌آید. مثال جالب دیگری که می‌زد این بود که می‌گفت: در سختی‌ها با دنده سنگین حرکت نکنید، بگذارید دنده سبک و حوصله و صبر داشته باشید تا سختی‌ها و فشارها از بین برود. ذره‌ای برای خودش شأن و مقام دنیوی قائل نبود و تنها دغدغه‌اش خدمت به مردم بود. حتی تا آخرین لحظه زندگی می‌گفت مرا ببرید که کار دو سه نفر از بندگان خدا را راه بیندازم. چرا مرا در بیمارستان نگه داشته‌اید؟ خدا رحمتش کند. اسطوره اخلاص، خدمت، محبت و گذشت بود. ترکیب جمعیتی که در تشییع جنازه او آمده بودند، سلوک و مدارای او را با بندگان خدا نشان می‌دهد. در سوگ او حتی دشمنش هم داغدار شد. ■

این وجوهات را خرج کنیم. ایشان می‌گفت: اول کل وجوه را بدهید، بعد بگوئید برای کجا می‌خواهید و اگر ایشان به جمع‌بندی می‌رسید که لازم است، خودش می‌گفت بروید آن کار را انجام بدهید. ایشان وجوهات را کامل دریافت می‌کرد و رسیدش را هم کامل می‌داد و نهایتاً تا ۲۰ روز از دفتر رهبری، رسیدها را برمی‌گرداندند. نکته مهم دیگر هم این بود که اگر کسی نیازی داشت، از وجوه دیگری که در اختیارشان بود می‌دادند، نه از وجوهات شرعیه. **از ویژگی‌های شخصیتی ایشان، کدام یک بیشتر در خاطره شما مانده است؟**

مهم‌ترین ویژگی ایشان این بود که از نظر دنیائی، کوچک‌ترین شأنی برای خود قائل نبود و با همه اقشار معاشرت می‌کرد. ایشان یک معلم به تمام معنا بود و به همه احترام می‌گذاشت. البته برای روحانیون و مراجع شأن خاصی قائل بود. اگر جایی از ایشان دعوت می‌شد امام جماعت باشد، اگر فردی روحانی حضور داشت، مطلقاً نمی‌پذیرفت. به همین دلیل همه مردم از هر طبقه و صنفی ایشان را دوست داشتند.

ویژگی دیگر ایشان این بود که با کسی رودربایستی نداشت و اگر لازم بود به کسی تذکر بدهد، می‌داد، البته به شکل خصوصی. در جمع حرمت همه را رعایت می‌کرد. قصد ایشان همواره اصلاح و امر به معروف بود، به همین دلیل هم انسان از تذکرات ایشان ناراحت نمی‌شد. ایشان برای رفع مشکلات مردم لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد. یک بار به بنده مأموریت داد به مشکلات یک تاجر قدیمی و آبروداری که نابینا شده بود، رسیدگی کنم. رفتم و فهرست بدهی‌های آن فرد را درآوردم و ایشان طی یک برنامه زمان‌بندی

که ان‌شاءالله خدا به تو برکت بدهد، من با همان وام راحت‌ترم! چک هم ماند پهلوی خودشان و پس نفرستادند. نمی‌دانم آن روز مسئول صندوق چه کسی بود که از آقای عسگرآولادی ضامن خواسته بود، اما ایشان بدون هیچ اعتراض و توضیحی، ضامنی را که خواسته بودند، فراهم کرده بود!

**شما در کمیته امداد هم با ایشان همکاری کردید؟ مسئولیت نداشتیم، ولی به ایشان کمک می‌کردم، مخصوصاً اموری را که نباید در جمع مطرح می‌شدند و باید در حفظ حرمت‌ها دقت می‌شد، به من ارجاع می‌دادند.**

**نقششان در صندوق تعاون صنفی چه بود؟**

موقعی که حضرت امام در این باره به شهید محلاتی، مرحوم عسگرآولادی و مرحوم ربانی حکم دادند، برای سامان دادن به صندوق دوازده نفر دعوت شدند که یکی از آنها من بودم. در تمام طول سال، صبح‌ها و بعدازظهرهای جمعه در صندوق حضور داشتم. اواسط هفته هم هر وقت تماس می‌گرفتند می‌رفتم.

ذکر این نکته را در اینجا ضروری می‌دانم که پدرخانم بنده، مرحوم عبدالله توسلی، دانی حاج‌آقا عسگرآولادی بودند. بنده تا زمان فوت ایشان، حقیقتاً عظمت و جودشان را نشناختم و نمی‌دانستم ارتباط ایشان با مراجع در چه حد است؟ یا چقدر در امور خیر نقش دارد. فقط وقتی ایشان را از دست دادیم فهمیدم دیگر پیشیمانی سودی نداشت. در مورد حاج‌آقا عسگرآولادی از همان ابتدا متوجه شدم شخصیت ایشان فراتر از دیگران است و می‌تواند در جامعه ما فرد بسیار مؤثری باشد، لذا با خدای خود عهد کردم تا روزی که زنده‌ام، در کنار ایشان باشم، شاید جبران غفلتی را که در مورد

مرحوم توسلی کردم بشود. خدا را شکر می‌کنم که به من این توفیق را داد که تا لحظه آخر به ایشان خدمت کنم. فقدانش برایم فوق‌العاده سنگین است، چون میزان تدین و اخلاص او را می‌شناسم و می‌دانم جای خالی او به این سادگی‌ها پر نمی‌شود، اما در عین حال خوشحالم که تا جایی که در توان داشتم به این مرد بزرگ خدمت کردم که امروز از کوتاهی و غفلتی که ممکن بود انجام بدهم، پیشیمان نیستم.

**قاعداً مطلع هستید که به ندرت پیش می‌آید که مراجع به افراد غیرروحانی، اجازه تصرف در وجوهات را بدهند، ولی مرحوم عسگرآولادی از سوی حضرت امام ورهبر معظم انقلاب چنین اجازه‌ای داشتند. آیا از چگونگی صرف این وجوهات خبر دارید؟**

خیر، نمی‌دانم صرف چه مصارفی می‌شد، فقط یادم هست برای وجوهاتی که می‌گرفت رسید می‌داد، اما امام و مقام معظم رهبری رسیده‌ها را برمی‌گرداندند. گاهی بعضی‌ها می‌گفتند: ما مجوز داریم بخشی از



## ابعاد شخصیت او، متنوع و گسترده است

«جلوه‌هایی از منش سیاسی و اجتماعی استاد عسگر اولادی» در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر علیرضا اسلامی



داشتند و اوج کارهای انقلاب بود، برای تربیت نسل بعد و جوانان سرمایه‌گذاری می‌کردند. پس از این جلسات، ایشان پرسیدند نظر تان چیست؟ و مایلید در باره چه موضوعاتی بحث کنیم؟ یکی از پیشنهادها داستان انبیا بود. خود ایشان، داستان حضرت یوسف(ع) را پیشنهاد کردند. استقبال کردیم و برای آن، مدرسه رفاه را تدارک دیدیم. برای افراد کارت صادر و جلسات را هر هفته به شکل منظم برگزار کردیم و از بیانات ایشان، نواری گرفتیم. این نوارها پیاده، جزوه و تکثیر شدند و بعداً برای تهیه کنندگان سریال یوسف(ع) هم فرستاده و از آنها استفاده شد.

**پس از تفسیر سوره یوسف، این جلسات و طبعاً ارتباط شما با ایشان، چگونه ادامه یافت؟**

پس از اتمام داستان حضرت یوسف(ع) در قرآن، چون برگزاری جلسات در مدرسه رفاه، با موانعی روبرو شد، به خیابان ایران، خیابان سقاباشی (قادری)، حسینیه احمدیه منتقل شد و ایشان سال‌ها در آنجا، داستان بقیه انبیا در قرآن را تدریس فرمودند. شاید دوازده سالی طول کشید که ما یک دور کامل «انبیا در قرآن» را در محضر ایشان تلمذ و از بیاناتشان استفاده کردیم. بعد انسان در قرآن را مطرح کردند، بعد بحث قیامت در قرآن را مطرح کردند و پس از آن در جلساتی که در مؤتلفه اسلامی برگزار می‌شد، کتاب «اخلاق عملی در اسلام» نوشته حضرت آیت‌الله مهدوی کنی را تبیین و یا اگر نقطه نظری داشتند، بیان می‌کردند. این نحوه آشنایی بنده با ایشان بود.

**قبل از ادامه تاریخچه ارتباط خود با ایشان، بفرمائید که از دیدگاه شما، ره آورد جلسات تفسیری ایشان چه بود؟ ایشان به چه نیت این محافل را برگزار میکردند؟**

ایشان برای جوانانی امثال بنده، که صلاحیت حضور در حوزه‌های علمیه را نداشتیم، حوزه علمیه و دروس قرآنی را به ارمغان آوردند و ما را با قرآن آشنا کردند که برای بنده حیات مجددی بود و بدین لحاظ با تمام وجود، نسبت به این استاد بزرگوار احساس دین می‌کنم. خاطریم هست چون فرصت نبود تا در کلاس سئوال‌اتمان را از ایشان پرسیم و من هم مطالعه می‌کردم و سئوالاتم را می‌نوشتیم، از ایشان اجازه گرفتم یک سفر همراه ایشان بروم و سئولاتم را در راه سفر مطرح کنم. یک شب عید بود که ایشان برای بازدید از دفاتر امداد، به شمال کشور می‌رفتند و شهر به شهر

مرزدار حدود اسلام، انقلاب و نهضت امام بود و همواره تقوا در رأس امور ایشان بود، لذا به رستگاری رسید. زمان آشنایی بنده با مرحوم استاد عسگر اولادی، تقریباً به سال ۱۳۴۴ برمی‌گردد که برای ملاقات با پدرم، شهید حاج صادق اسلامی به زندان قصر رفتم و اعضای مؤتلفه اسلامی مثل شهید عراقی، مرحوم آقای انواری، آقای حاج هاشم امانی و مرحوم آقای عسگر اولادی را از پشت میله‌های زندان قصر می‌دیدیم و برای اولین بار، آنجا بود که ایشان را زیارت کردم. پس از این که ایشان در سال ۱۳۵۶ از زندان آزاد شدند، به توصیه حضرت امام جلساتی را برای اداره نهضت برگزار کردند. این جلسات معمولاً در منزل ما و با حضور پدرم تشکیل می‌شدند. در آنجا بود که بیشتر با ایشان مواجه و آشنا شدم. پس از انقلاب، مؤتلفه اسلامی جلساتی را در مدرسه رفاه برگزار و کانون‌ها و مجموعه‌های انقلابی را به آنجا دعوت و در مورد مسائل انقلاب توجیهشان می‌کرد و توضیحاتی می‌داد. معمولاً یکی از سخنرانان جلسه، مرحوم آقای عسگر اولادی بودند. در آنجا با تفکرات ایشان بیشتر آشنا شدم تا این که در سال ۶۰ ایشان تماس گرفتند و از من دعوت کردند تا به دفترشان بروم. رفتم محضرشان تا ببینم چه کار دارند. این بعد از فاجعه هفت تیر سال ۱۳۶۰ و شهادت مرحوم ابوی بنده بود. فرمودند: «می‌خواهیم جلساتی را برای تفسیر قرآن برگزار کنیم، شما می‌آئید؟» گفتم: «اگر مصلحت بداندید در خدمتتان هستم و استفاده می‌کنم». ایشان جلساتی را برگزار و عده‌ای از جوانان را دعوت کردند و سوره مبارکه «محمد» یا «قتال» را، برای ما تفسیر فرمودند. در این جلسه ۲۰-۱۰ نفره‌ای که از جوانان تشکیل شده بود، ایشان علی‌رغم این که مشغله فراوان

### درآمد

راوی خاطرات و تحلیل‌هایی که در پی می‌آید، فرزند شهید حاج صادق اسلامی از مجاهدان پرآوازه انقلاب، و شهدای فاجعه هفتم تیر است. دکتر علیرضا اسلامی، از جوانانی در کمند جاذبه استاد عسگر اولادی قرار گرفت و تا پایان حیات آن بزرگ، از محضر او درس‌هایی فراوان وارجمند گرفت، درس‌هایی که خود در این گفت و شنود به پاره‌ای از آنها اشاره کرده است.

سابقه آشنایی شما با مرحوم استاد عسگر اولادی به چه دوره‌ای بازمی‌گردد و عامل این آشنایی چه بود؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». در آیه کریمه ۲۰۰ سوره آل عمران، خداوند مؤمنین را به صبر، پایداری و تشویق و رابطه با یکدیگر و پاسداری از مرزهای اسلام و تقوایشگی توصیه می‌کند، بدان امید که رستگار شوند. مرحوم استاد عسگر اولادی، یکی از مصادیق این آیه کریمه بود که در ابعاد مختلف خانوادگی، شخصی، اجتماعی و سیاسی صبر پیشه کرده بود و در این راه سایرین را - اعم از خانواده و جامعه - در مبارزات به صبر و پایداری توصیه می‌کرد و



مکرر از محضر ایشان تقاضا می‌کردیم تاریخ انقلاب را بیان کنند، ولی ایشان به خاطر این که تعریف از خود نشود، به این کار رغبتی نداشتند. از سال ۸۲ بود که بالاخره درخواست‌ها و تأکیدات ما نتیجه داد و شاید خودشان هم احساس کردند که این خاطرات باید نقل شوند

دفتر امداد را سرکشی می‌کردند. من این توفیق را یافتیم که در خدمتشان باشم و در ماشین سئالاتم را بپرسم و جواب‌هایم را بگیرم. البته چند سفر دیگر از جمله سفر به مشهد مقدس را هم، در خدمتشان بودم. ایشان در آنجا هم آداب خاصی داشتند. سحر، اگر در اردوگاه امداد بودند، نماز جماعت برقرار می‌شد و همه خانواده‌ها جمع می‌شدند. ایشان چند دقیقه‌ای صحبت می‌کردند و بعد خانواده‌ها برای زیارت، سیاحت و کارهای دیگر می‌رفتند. من توفیق داشتم در مکه هم خدمت ایشان باشم که در آنجا، حال ایشان به شدت خراب شد...

#### در چه سالی؟

بعد از سال ۷۰ بود. قرار بود ایشان را به ایران منتقل کنند که البته افاقه‌ای شد. در آنجا خیلی نگران بودم و نذر و نیاز زیادی کردم. آنجا هم برای بنده آموزش‌هایی را به همراه داشت. سفری هم در خدمت ایشان به چین کردیم که در این سفر یک هفته‌ای، هم در طول پرواز و هم در نشست‌هایی که برای مذاکره برگزار می‌شدند و همین‌طور در بازدیدها، هر لحظه‌اش برای ما آموزش بود که چند نکته آن قابل توجه است. یکی این که در جلساتی که مذاکره می‌کردیم، وقت نماز که می‌شد، فرصتی را فرار می‌دادیم و در همان محل جلسه، چیزی را روی زمین می‌انداختیم و نماز جماعت را در قلب حزب کمونیست چین برگزار می‌کردیم! ایشان این آدابشان را در آنجا هم داشتند و سحرها همگی در راهروی هتلی که بودیم، جمع می‌شدیم و نماز

آوردند و گفتند: من با سرما مشکلی ندارم، ایشان به گرما حساسیت داشتند. با توجه به سن و کسالت‌هایی که داشتند، یک مقداری از راه را بالا آمدند و بعد آمدند و استراحت کردند تا بقیه برگشتند. در جلسات خیلی سرحال و بانشاط بودند. در مذاکرات برای سران کشور چین تعریف می‌کردند که وقتی که ما در زندان که بودیم چین این اقدامات را کرد و آن امیدها و توقعات را داشتیم و حالا شما باید آن توقعات را برآورده کنید. از تجربیاتشان استفاده‌های جالبی می‌کردند. گاهی هم مباحث فرهنگی، قرآنی و حتی اسلامی را بیان می‌کردند. یکی دو بار از نهج البلاغه گفتند که مترجم مانده بود چه جوری ترجمه کند!

#### با مراکز اسلامی چین هم جلساتی داشتید؟

بله، جلساتی هم با مراکز اسلامی چین داشتیم و به نماز جمعه مسلمانان در پکن رفتیم، ولی اطلاعاتشان ابتدایی بود و باید خیلی برایشان فرصت گذاشته می‌شد. ایشان تشویقشان می‌کردند که فضای چین را باز کنند تا اندیشمندان ادیان، بتوانند در آنجا فعالیت کنند. ایشان اسلام را نسخه رهائی چین از بحران‌های فرهنگی می‌دانستند و به آنها می‌گفتند: اجازه بدهید در این زمینه کار شود، چون برای خودتان هم مفید است!

به برگزاری جلسات تفسیری و معارفی در دفتر مؤتلفه اسلامی اشاره کردید. غیر از این جلسات، در کدام مجالس ایشان در دفتر مؤتلفه شرکت می‌کردید؟ یا به عبارت دیگر، جلسات حزبی شما با ایشان، از چه دوره ای آغاز شد؟

بله، جلساتی را هم در مؤتلفه اسلامی از سال ۶۵ تا وقت رحلتشان در خدمتشان بودیم. ابتدا تعداد جلسات بیشتر بود. ایشان می‌فرمودند: ما از امام راحل اجازه گرفته‌ایم که جوانان و مدیران را وارد حزب کنیم، لذا در سال ۶۵ من دعوت کردند به آن جلسه بروم. بنده عرض کردم که صلاحیت شرکت در این شورا را ندارم. ایشان فرمودند: تشخیص این موضوع، با شما نیست و ما از امام اجازه گرفته‌ایم. وقتی وارد جلسه شدم، متوجه شدم پنج تن از جوانان - که یکی از آنها بنده بودم - پنج نفر از مدیران و پنج تن از سابقون مؤتلفه اسلامی که هر حرکتشان با اذن امام بود، دور هم

جماعت برگزار می‌شد. بعد مرحوم عسگرولادی چند لحظه‌ای صحبت می‌کردند و استفاده می‌کردیم. در این مواقع، معمولاً دعا‌های هر روز هفته را که در مفتاح آمده است، برایمان توضیح می‌دادند. البته برای کارهای سفر هم، جمع‌بندی و نظرخواهی می‌کردند. به علاوه، ایشان در مذاکرات خیلی جدی بودند که برای ما آموزش‌هایی را در پی داشت، خصوصاً در حوزه مسئله هسته‌ای، زمینه‌هایی را برای ارتباطات ایران و چین فراهم می‌کردند تا حمایت آنها را در موضوع هسته‌ای برای ما جلب کنند. فکر می‌کنم در آذر ۸۵ بود.

اشاره کردید که ایشان در آن سفر، برای چگونگی چپ‌نویسی برنامه‌ها، از همه نظر خواهی می‌کردند. نهایتاً به چه برنامه ای رسیدید؟

ایشان همه بازدیدها را حذف می‌کردند تا کار بیشتری انجام شود، اما در مورد دیوار چین فرصت گذاشتند و تشریف





و نکته آخر هم رفقا و همراهان خوب در طول عمرشان، چه در «زندگانی» چه در به قول خودشان «ایوان» و در مسئولیت‌های قبل و بعد از انقلاب بودند. رفقا و همراهان خوب، برای انسان حکم آئینه را دارند و انسان نقاط ضعف و قوت خود را در آنها می‌بیند و در کنار آنها رشد می‌کند. ایشان معتقد بودند انسان نباید در گوشه عزلت بنشیند، چون در جمع است که رشد می‌کند. ایشان همواره تعبیر قرآنی «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۱) را تکرار می‌کردند و می‌فرمودند باید با جمع بود، لذا تمام حرکت‌های ایشان از جوانی در جمع بوده است. چه با مرحوم آشیخ محمدحسین زاهد، چه در هیئت مؤید که در دهه ۳۰ ایجاد کرده بودند، چه در حزب جمهوری اسلامی و چه در مؤتلفه اسلامی. به نظر من اینها سرمایه‌های استاد بودند.

نکته دیگر تربیت نسل‌های بعدی است. اگر ما نسل دوم محسوب شویم، ایشان با ایجاد مدارس مؤتلفه اسلامی یا مؤسسه فرهنگی شهدای مؤتلفه اسلامی، تلاش کردند جوانانی را به این مؤسسات بیاورند و نسل سوم به بعد را تربیت کنند. در واقع اینها با همت ایشان در طول این سال‌ها و در این مؤسسات تربیت شدند. این جوانان تقریباً از اوایل دهه ۷۰، دوره به دوره آمدند و تربیت شدند و وارد فعالیت شدند. مؤتلفه اسلامی در سطح کشور هم جوانان خوب را جذب کرده و آموزش داده است. به‌جای شخص همواره به سیستم اتکا داشتند. معتقد به کار تشکیلاتی بودند، لذا در تشکیلات‌ها، از این که انجام کارها فقط به خودشان متکی باشد، به شدت پرهیز می‌کردند و می‌خواستند سیستم جلو برود که اگر کسی نبود، آسیبی به سیستم نخورد. نمونه‌های

آیت‌الله مهدوی کنی در باره ایشان می‌فرمایند: «مرحوم آقای عسگر اولادی هم مؤمن بود، هم فقیه. ملا و چیزفهم بود. با قرآن ارتباط داشت و تفسیر خوب می‌گفت.» ایشان تعبیر لایسند ها شیء را برای ایشان فرمودند. گواهی چنین شخصیتی برای اثبات شایستگی‌های آن مرحوم کفایت می‌کند

به کار کردند. محیط کار ایشان هم مذهبی بود. محیطی که ایشان در آن بودند، حوزه علمیه و اساتیدی مثل مرحومان آشیخ محمدحسین زاهد، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حق‌شناس، آیت‌الله علامه شعرانی و آیت‌الله مصطفوی بودند. ایشان از سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ روزهای پنج‌شنبه و جمعه به قم می‌رفتند و گاهی حتی با دوچرخه راه را طی و در درس علما و اساتید، از جمله در درس خارج شرکت می‌کردند. همدوره‌های ایشان، آیت‌الله استادی و آیت‌الله خرازی بهتر می‌توانند در این باره توضیح بدهند. تا تبعید دوره امام، ایشان از حوزه علمیه قم استفاده می‌کردند. البته عمدتاً در تهران درس می‌خواندند و گاهی به قم می‌رفتند. بعد از انقلاب در درس خارج آیت‌الله مهدوی کنی شرکت می‌کردند. آیت‌الله مهدوی کنی در باره ایشان می‌فرمایند: «مرحوم آقای عسگر اولادی هم مؤمن بود، هم فقیه. ملا و چیزفهم بود. با قرآن ارتباط داشت و تفسیر خوب می‌گفت.» ایشان تعبیر «لایسند هاشیء» را برای ایشان فرمودند. گواهی چنین شخصیتی - رئیس مجلس خبرگان و رئیس حوزه علمیه مروی تهران - به نظر من برای اثبات شایستگی‌های آن مرحوم کفایت می‌کند.

قسمت سوم تربیت است. ایشان تحت تعلیم اساتیدی که نام بردم، تربیت شده بودند. آشیخ محمدحسین زاهد کسی بود که نوجوانان را تربیت می‌کرد و آنان را به اردوهای در دولت‌آباد تهران و طرف‌های شهرری، برای سیر در طبیعت و آموزش می‌برد...

#### باغ اجلالیه؟

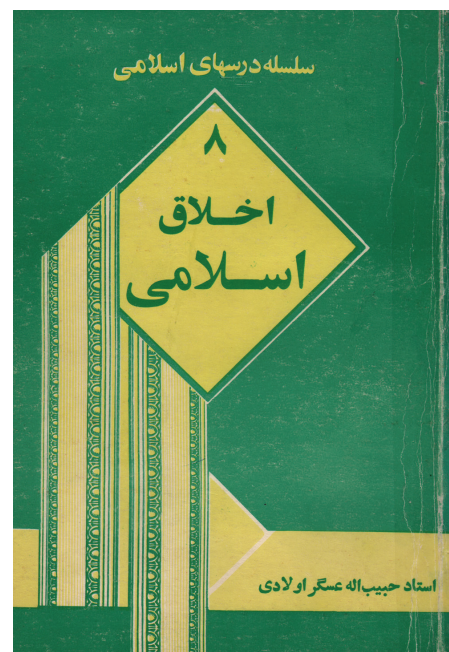
بله، استاد عسگر اولادی با علما و بزرگانی چون آیت‌الله حاج میرزا عبدالکریم حق‌شناس، حضرت امام، آیت‌الله کاشانی، شهید آیت‌الله بهشتی، شهید آیت‌الله مطهری و... حشر و نشر داشتند و بالطبع تربیت آنها در ایشان تأثیر داشت. چهارمین نکته را به فرمایش‌های ایشان اضافه می‌کنم که «توفیق الهی» است. توفیقی که ایشان در این عصر، در این خانواده، در محضر چنین اساتیدی، در محضر امام و یارانی که در هیئت مؤید و مؤتلفه اسلامی و امثالهم یافتند، موجب شد ایشان به این جایگاه برسند. نکته بعدی خودسازی ایشان است. خودسازی ایشان، سرمایه بزرگی بود. اگر کسی روی نفس خود کار کند، به فرمایش قرآن: «مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» اگر دیگران گمراه شدند، تو به خودت بچسب و خودت را درست کن! ایشان این خودسازی را در خود تعمیق بخشیده بود.

جمع شده‌اند. کارهای تشکیلاتی شروع شدند تا سال ۶۸ که مرحوم استاد عسگر اولادی از امام استفسار کردند که: وزارت کشور اطلاعیه داده که احزاب باید ثبت شوند، آیا شما اجازه می‌دهید ما ثبت شویم؟ امام اجازه فرمودند و بر اساس آن مؤتلفه اسلامی ثبت شد و رسمیت یافت. جلسات، گاهی هفته‌ای چند بار تشکیل می‌شد و ایشان با استفاده از قرآن، در هر جلسه به ما آموزش‌های مفیدی می‌دادند و یا از احادیث استفاده‌هایی را می‌کردند که به روز بود. البته ایشان در جلسات مدیران، مباحث اقتصادی را مطرح می‌کردند یا در جلسات خواهران سوره حجرات و امثال آن را تفسیر می‌کردند. گاهی هم بحث اخلاق داشتند که بعدها به صورت یک کتاب چاپ شد. این تقریباً مجموعه آثاری است که از ایشان باقی مانده است. البته ایشان اجازه چاپ و انتشار آثارشان را نمی‌دادند. کتابی هم که چاپ شده بود، بدون اجازه ایشان بود و ناراحت شده بودند.

مکرر از محضر ایشان تقاضا می‌کردیم تاریخ انقلاب را بیان کنند، ولی ایشان به خاطر این که تعریف از خود نشود، به این کار رغبتی نداشتند. از سال ۸۲ بود که بالاخره درخواست‌ها و تأکیدات ما نتیجه داد و شاید خودشان هم احساس کردند که این خاطرات باید نقل شوند. به همین دلیل بنده تقریباً ۵۵ جلسه خاطرات ایشان را گرفتم که در بعضی از نشریات مؤتلفه اسلامی منتشر شد. صوت و تصویر این جلسات موجود است.

بعد از عبور از چند و چون آشنایی شما با استاد عسگر اولادی، یک سوال مهم و کلیدی را مطرح می‌کنم و آن اینکه اساساً به نظر شما، ایشان از چه روی و چگونه به این مکانات بالای نظری و عملی رسیدند؟

به نظر من این بحث می‌تواند بسیار برای مخاطبان مفید باشد. خود استاد می‌فرمودند: هر انسانی سه سرمایه دارد: یکی ارث، یکی محیط و یکی هم تربیت. می‌خواهم این سخن ایشان را باز و یکی دو مورد دیگر را هم به آن اضافه کنم. ارث ایشان از پدر و مادری متدین بود. ایشان در کودکی و نوجوانی، مفید بودند همراه پدر به مسجد بروند و نماز را به جماعت بخوانند. بعد زلزله‌ای در دماوند اتفاق افتاد و خانواده به تهران آمد. سپس ایشان در بازار شروع





مختلفی داریم. مثلاً در حزب مؤتلفه تغییر دبیرکل را داشتیم و مسئولیت‌هایی که جایه‌جا شدند. در کمیته امداد و نهادهای دیگر هم که ایشان بودند، همین رویه جریان داشت. حال که به اینجا رسیدیم بهتر است به این پرسش هم پاسخ دهید که روش ایشان در تعامل با دیگران، به ویژه جوانان چه بود؟

یکی آموزش معارف اسلامی، یعنی قرآن و حدیث به جوانان بود که نمونه‌هایش را عرض کردم. دوم با رفتار و عملکرد اسلامی خودشان آموزش می‌دادند. استاد وقتی در جمعی بودند، برای اقامه نماز، خودشان جلو نمی‌ایستادند و کس دیگری را جلو می‌فرستادند. حتی ایشان به امثال بنده هم اقتدا می‌کردند که ما واقعاً خجالت می‌کشیدیم! وقتی می‌خواستند کاری را شروع کنند، همیشه بسم‌الله می‌گفتند. نحوه نشست و برخاست، صحبت با دیگران، جسارت دادن به جوانان برای پرسیدن سؤال، اجازه دادن به آنها تا حرف‌هایشان را بزنند و نقد کنند، همه اینها برای من که در جلسات با ایشان حشر و نشر داشتم آموزش بود. اگر هم لازم بود تذکر بدهند، بسیار پدرا نه و مشفقانه این کار را می‌کردند. اخلاق اسلامی ایشان هم، که یگانه بود. هر جا لازم بود، غضب داشتند یا عطفوت به خرج می‌دادند جذب ایشان حداکثری و دفعشان حداقلی بود. ایشان در عین حال که مسن بود، جوان‌فکر بود و این بسیار اهمیت دارد، چون اغلب آدم‌ها سنشان که بالا می‌رود، به تدریج افت می‌کنند، در حالی که ایشان یک «جوان‌فکر» به تمام معنا بود. تعبیری شبیه به این را مقام معظم رهبری در ملاقاتی که به مناسبت چهلم ایشان خدمتشان رسیدیم، داشتند. فرمودند: که ایشان اهل فکر بود، فکر، تدبیر و تنظیم می‌کرد و بعد طرح‌هایش را می‌آورد. مشورت‌پذیری ایشان، از جنبه‌های جذاب شخصیت‌شان بود. بعضی‌ها ممکن است وقتی به یک نصاب سنی یا علمی برسند، تصور کنند فکر خودشان کفایت می‌کند و نیازی نیست با کسی مشورت کنند، ولی ایشان در این شرایط و این تجربیات، باز هم در همه امور مشورت می‌کرد و این نکته بسیار بارزی است که نمونه‌اش را کمتر داریم. ایشان حتی با جوان‌ها هم مشورت می‌کردند. همان روز آخری که می‌خواستند از جلسه شورای مرکزی مؤتلفه بروند، فرمودند: دکترها گفته‌اند فرادایید به بیمارستان بروم، نظر شما چیست؟ ایشان معتقد بودند خداوند برکت را به جمع می‌دهد و در جمع چیزهایی تولید می‌شود که در فرد نیست. تک‌تک مواضعشان را مطرح می‌کردند که مثلاً می‌خواهم به ملاقات فلان شخص بروم، نظر شما چیست؟ نظر خواهی می‌کردند. یادداشت‌های عمومی‌شان را می‌دادند دیگران می‌خواندند تا اگر نظری دارند بگویند.

ایشان همواره تعبیر قرآنی «کُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» را تکرار می‌کردند و می‌فرمودند باید با جمع بود، لذا تمام حرکت‌های ایشان از جوانی در جمع بوده است. چه با مرحوم آشیخ محمدحسین زاهد، چه در هیئت مؤید که در دهه ۳۰ ایجاد کرده بودند، چه در حزب جمهوری اسلامی و چه در مؤتلفه اسلامی

مشورت‌پذیری ایشان، خیلی مهم است! آنهایی هم که ایشان را نمی‌شناختند و بد و بیراه می‌گفتند و مقاله می‌نوشتند، اگر آلت دست نبودند، اکثراً به دلیل عدم شناختشان از ایشان چنین مطالبی را می‌گفتند. آنها وقتی به ایشان نزدیک و یکی دو جلسه مواجه می‌شدند، توجیه می‌شدند.

گروه‌های التقاطی، مارکسیستی و منافقین که در زندان ثابت عقیده و روش ایشان را دیده بودند، وقتی ایشان از زندان آزاد شدند، جو سنگینی را علیه‌شان ایجاد کردند تا آن بزرگوار را از جامعه دور کنند و ایشان اساساً مطرح نشوند! جریانات التقاطی، مارکسیستی و منافقین چنان هجومه سنگینی علیه ایشان به راه انداختند که ایشان بعد از قضیه هفت تیر فرمودند: «فالانی! پدر تو یک تیر خورد و شهید شد، اما ما روزی ۶۰ تا تیر می‌خوریم!». اگر به صورت جلسات مجلس و مطبوعات آن دوره مراجعه کنید، خواهید دید چه هجومه‌های سنگینی علیه ایشان به راه افتاده بود! اتهامات عجیب و غریبی مثل سرمایه‌دار و... به ایشان می‌زدند، در حالی که منزل ایشان در خیابان ایران، از قبل از انقلاب همان بود. ایشان درآمدی هم نداشتند. خودشان به من فرمودند: منبع درآمدشان حقوقی بود که هر ماه، حضرت امام برای مسئولیت ایشان در کمیته امداد می‌پرداختند و زندگی‌شان با همان پول اداره می‌شد.

در سال آخر مرحوم احمد آقا ایشان را می‌خواهند و حقوق یک سال را یکجا می‌دهند! ایشان تعجب و احساس می‌کنند

شاید امام می‌خواهند رحلت کنند که این حقوق را یکجا داده‌اند! بعد از امام هم، مقام معظم رهبری همان حقوق را برای آقای عسکراولادی برقرار کردند. منبع درآمد ایشان همین بود، لذا بعد از عروسی پسر دویشان که خدمتشان رسیدم، از من عذرخواهی کردند که دعوتم نکرده بودند و فرمودند: ما در حد ۲۵ نفر به صرف چای و شیرینی دعوت کردیم! یعنی توان ایشان در همین حد بود. چنین شخصیتی را با چنین اتهاماتی مورد هجومه قرار دادند که خیلی اسباب تأسف است.

ایشان عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی هم بودند. در آن دوره هم با ایشان ارتباط داشتید؟ از خاطرات آن دوره بگویند؟

بله، بنده از اعضای حزب و مسئول یکی از پایگاه‌های آن بودم و فرم‌های ثبت‌نام را، در مسجدی در خیابان لاله‌زار جمع می‌کردم و هر روز به حزب می‌بردم. مدت‌ها در قسمت‌های مختلف حزب فعال بودم. شهید دکتر باهنر و آقای دکتر حدادعادل مسئول آموزش حزب بودند و بنده مسئول دفتر ایشان بودم. مدتی در امور استان‌ها و مدتی هم در تبلیغات فعالیت می‌کردم. در آن برنامه‌ها مواجهه مستقیمی با مرحوم آقای عسکراولادی نداشتیم، چون ایشان فقط عضو شورای مرکزی بودند، مگر مأموریتی پیش می‌آمد.

سمت اجرایی در حزب نداشتند؟

خیر، ولی بنده مدتی مسئولیت‌هایی را که ذکر کردم، به عهده داشتم. بعد از انفجار حزب، مقام معظم رهبری فرمودند: برای گزینش حزب مدتی در آنجا باشم تا وقتی که حزب



از چپ: مرحوم زوارهای، استاد عسکراولادی، حجت‌الاسلام ناطق نوری، آیت‌الله مجتهدی تهرانی و آیت‌الله مهدوی کنی

می فرستادیم. بعضی از مناطق محروم که اساساً ناشناخته بودند، مثل بشاگرد و ایشان یک بار، چندین ساعت در دل کوه‌ها رفتند تا آنجا را کشف کردند! قبل از آن، اصلاً کسی نامی از بشاگرد نشنیده بود. تا آن روز، مردم آنجا ماشین ندیده بودند! کسی که نه تنها در ایران، بلکه در هر نقطه‌ای از جهان به دنبال مردم محروم است که به آنها کمک کند، قطعاً انسان خاصی است. ببینید جناب سید حسن نصرالله برای رحلت ایشان چه پیامی داده است. در کشور سومالی یا پاکستان وقتی سیل آمد، کمیته امداد تلاش‌های ارزشمندی کرد. حتی کمیته امداد، گوشت گوسفندهایی را که در عید قربان در مکه قربانی می‌شدند، آماده و در کشورهای افریقای توزیع کرد. سفرهایی که ایشان به کشورهای غرب افریقا، از جمله سنگال داشتند نشان می‌دهد تلاش‌هایشان چگونه بوده است. ایشان محرومیت‌زدایی را، از داخل کشور با ایجاد صندوق‌های قرض الحسنه، تأسیس دارالهدی در افریقا برای جذب جوانان و آشنا کردن آنان با تشیع تأسیس کرده بود، انجام می‌داد. ایشان در حوزه رسیدگی به محرومین یک چهره بین‌المللی بود و فقط به محرومین داخل کشور رسیدگی نمی‌کرد.

**شما گهگاه، به صورت خصوصی به کمیته امداد یا جاهای دیگر می‌رفتید و در خدمت ایشان بودید. از حال و هوای آن جلسات و ارتباط مستقیمی که در آن نهاد، با ایشان داشتید بفرمایید؟ قبلاً هم اشاره کردید که گاهی زنگ می‌زدند و شما خدمت ایشان می‌رفتید...**

بله، ایشان انسان جامعی بودند و به همین دلیل، به ایشان مراجعات مختلفی می‌شد. مثلاً حتی اگر کسی خوابی می‌دید، به ایشان مراجعه می‌کرد تا برایش تعبیر کنند! اگر وامی چیزی می‌خواست، مراجعه می‌کرد و برایش جور می‌کردند. اگر سؤال فقهی یا شرعی داشت، مراجعه می‌کرد و ایشان جواب می‌دادند.

**استخاره هم می‌کردند؟**

بله، استخاره هم می‌کردند. خلاصه به کسی، «نه» نمی‌گفتند. استخاره‌های جالبی هم داشتند، همین‌طور تعبیر خواب‌هایشان...

**مصادیقی از اینها را به یاد دارید؟**

شاید بیان آنها برای نشریه و خوانندگان جالب نباشد. یک بار ایشان فرمودند: خواب دیده‌ام به شما یک قرآن داده‌ام! بعد قرآن کوچک و زیبایی را به من هدیه دادند. ما هم که در مورد ایشان خواب‌هایی را می‌دیدیم و به ایشان می‌گفتیم و ایشان می‌گفتند: خواب شما، این استفاده یا این هشدار را دارد.

**در مورد وکالت ایشان از سوی حضرت امام و مقام معظم رهبری هم به نکاتی اشاره کنید؟**

ایشان از ابتدای مرجعیت حضرت امام و از دهه ۴۰، وکیل امام بودند و نمایندگی ایشان را داشتند و وجوهات شرعی را می‌گرفتند. نمایندگی مقام معظم رهبری را هم داشتند. ایشان نمایندگی مقام معظم رهبری را در مورد زکات هم به عهده داشتند و این سبب شده بود سال گذشته کمیته امداد رقم فوق‌العاده بالایی زکات جمع کند.

**این غیر از حوزه تبلیغ و فعالیت مسئولیت آقای قرائتی است؟**

آقای قرائتی زکات را ترویج می‌کردند، اما ایشان متصدی جمع‌آوری زکات بودند. واقعا می‌توانم بگویم ایشان یکی از مصادیق آیه: «ارجال لا تلهمهم تجاره ولا یبع عن ذکر الله» (۲) بودند: مردانی که تجارت و خرید و فروش، آنها را از ذکر خدا دور نمی‌کند. ایشان فعالیت اقتصادی را در کنار فعالیت

**وقتی می‌خواستند کاری را شروع کنند، همیشه بسم‌الله می‌گفتند. نحوه نشست و برخاست، صحبت با دیگران، جسارت دادن به جوانان برای پرسیدن سؤال، اجازه دادن به آنها تا حرف‌هایشان را بزنند و نقد کنند، همه اینها برای من که در جلسات با ایشان حشر و نشر داشتم آموزش بود**

مأموریت دادند که بروند و به آسیب‌دیده‌ها رسیدگی کنند. وقتی امام از زندان درآمدند، زمستان و هوا سرد بود. امام از اینها پرسیدند: شما برای زمستان این مردم محروم، چه فکری کرده‌اید؟ آن موقع‌ها گرمای خانه با کرسی‌ها بود، نفت و گاز و امکانات گرمایش و سرمایش به صورت امروز نبود. امام گفتند: به اندازه کافی، ذغال برای فقرا تهیه کنید و از همان مقطع، این گروه در کنار مبارزات سیاسی و اجتماعی و حتی مسلحانه خود، در حوزه‌های اجتماعی هم فعالیت می‌کردند. اینها به خانواده‌های زندانیان که سرپرست خود را از دست داده بودند، رسیدگی می‌کردند. پدر بنده که دو سال زندان بود، همین طیف بودند که ما را یاری می‌کردند و در این دو سال، خرج زندگی ما را می‌دادند. بعد از انقلاب هم امام با شناختی که داشتند، به پنج نفر حکم دادند کمیته امداد را تشکیل بدهند که یکی از آنها، مرحوم آقای عسگر اولادی بودند. ایشان از معدود افرادی هستند که پس از پیروزی انقلاب، به‌طور مستمر مسئول کمیته امداد بودند. چرا؟ چون مورد اعتماد بودند و چیزی برای خودشان نمی‌خواستند و همه وجود خود را وقف محرومین جامعه کرده بودند. حتی گاهی در خرمشهر، ایلام و جاهای دیگر افراد جنگ‌زده‌های بودند که مشکلات فراوانی داشتند و به کفش و لباس احتیاج داشتند. ایشان اجازه می‌فرمودند و ما کارتن کارتن لباس و کفش تهیه می‌کردیم و برای آنها



تعطیل شد.

**یکی از پرسش‌های مهم در باب زندگی استاد این است که فکر و عمل سیاسی ایشان، چه ویژگی‌هایی داشت؟ با عنایت به پیشینه سیاسی ممتدی که داشتند؟**

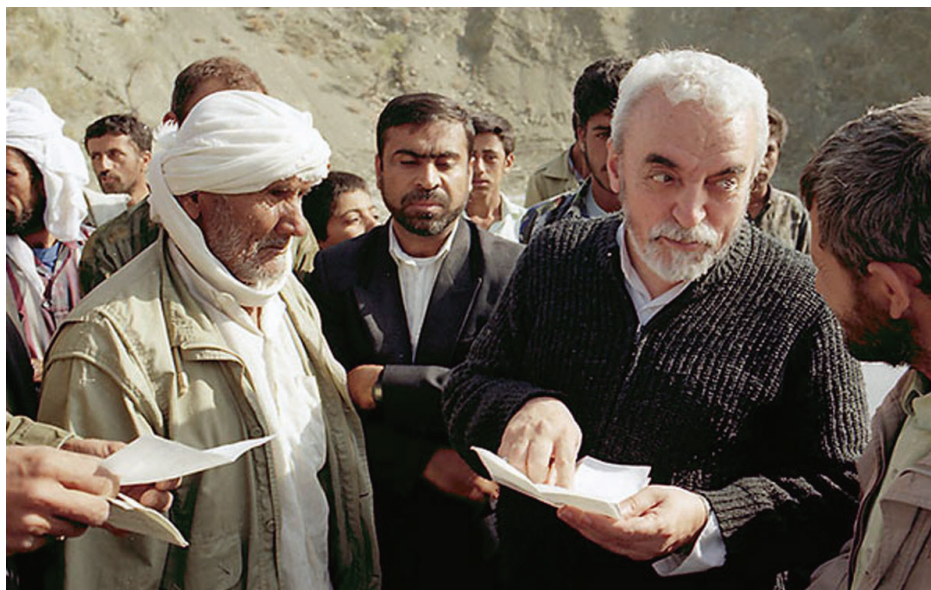
ایشان از جوانی علیه اسرائیل موضع داشتند و در سال ۱۳۲۷ که آیت‌الله کاشانی پس از ایجاد دولت اسرائیل در فلسطین، اعلام راهپیمایی می‌کنند، ایشان در آن راهپیمایی شرکت می‌کنند و عده‌ای از جمله ایشان، شناسایی و دستگیر می‌شوند. سه روز بازداشت بودند، ولی چون چیزی را لو نمی‌دهند، آزادشان می‌کنند. می‌خواهم عرض کنم موضع ضد اسرائیلی و ضد صهیونیستی ایشان از آن زمان است. ویژگی دیگر ایشان، ارتباط مستمرشان با روحانیت و مرجعیت، از همان ابتدای امر است. غیر از کسانی که نام بردم، ایشان به محضر آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری در قم می‌رفتند و خبرملی شدن نفت را، اولین بار ایشان به آقای خوانساری می‌دهند! یا در محضر آیت‌الله کاشانی فعالیت‌هایی داشتند، مثل قیام ۳۰ تیر که در آن صحنه‌ها و جلوی مجلس در میدان بهارستان حضور داشتند و شاهد کشت و کشتارها در آنجا بودند. در محضر آیت‌الله بروجردی، حضرت امام، شهید آیت‌الله بهشتی، شهید آیت‌الله مطهری، آیت‌الله مهدوی کنی و مقام معظم رهبری تلمذ داشتند و مجموع اینها سبب شده بود، مجموعه‌ای از خصال و فضایل اساتید قدیم و جدید، در ایشان جمع شود. با مطالعاتی هم که ایشان در زندان داشتند و ارتباطاتی که با گروه‌های مختلف برقرار کردند، نوآوری‌هایی می‌کردند که آیت‌الله مهدوی کنی در خاطر ایشان به آنها اشاره می‌کند که: ایشان تعبیری را به کار می‌برد که برای ما جدید بود!

**از فعالیت‌های علمی و تحصیلی ایشان در زندان چه اطلاعات و خاطراتی دارید؟**

ایشان در زندان برنامه‌ریزی کردند که تحصیلات کلاسیک‌شان را هم ادامه بدهند. البته در زندان، بیشتر از دیپلم اجازه نمی‌دادند، ولی ایشان تالیسانس و فوق‌لیسانس هم درس خوانده بودند! در زندان تافل ۳ می‌خواندند و تافل ۲ درس می‌دادند! در حوزه ادبیات عرب همین‌طور، لذا ترجمه قرآن دارند. یادداشت‌های مفصلی در زندان داشتند، یعنی از عمرشان بسیار استفاده کردند. مثلاً وقتی ایشان را به زندان برازجان تبعید می‌کنند، یعنی زندان در زندان، در آنجا کتابخانه بزرگی را می‌بینند که تمام مدت از این کتابخانه استفاده کردند. آن بزرگوار به دلیل اسلام نابی که از محضر روحانیت، فقاقت و حوزه فراگرفته بودند، التقاط‌ها و انحراف‌ها را زود تشخیص می‌دادند و می‌توانستند سریع و دقیق موضع‌گیری کنند، بنابراین در زندان مشهود و بعد در زندان اوین تهران، مواضع مشخصی علیه منافقین داشتند، لذا آنها کمر به قتل ایشان بسته بودند! و اسمشان در لیست ترور آنها بود و برای ترور ایشان اقدام کردند و در دوران انتخابات دومین ریاست جمهوری، اقدام به ترور کردند که تیری به دست ایشان خورد.

**ظاهراً خدمت مرحوم عسگر اولادی در کمیته امداد امام خمینی نیز، به نوعی به پیشینه سیاسی ایشان مرتبط است، بهتر است در مقام اشاره به پیشینه فکر و عمل سیاسی استاد، به سابقه کمک‌رسانی ایشان به محرومین در دوران پیش از انقلاب نیز اشاره کنید؟**

ارجاع تصدی کمیته امداد به مرحوم عسگر اولادی، به این دلیل بود که ایشان دودستانشان قبل و بعد از انقلاب، در این مورد از طرف امام مأموریت‌هایی داشتند. از جمله در ماجرای حمله به فیضیه، امام به ایشان و عده‌ای دیگر



سال‌های طولانی، محور آنجا بودند. این شرکت در کرج زمینی داشت. بعد آنجا را فروختند و آمدند در دماوند جایی را خریدند. ایشان از همان سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ به بعد وکیل و نماینده امام بودند و وجوهات را دریافت می‌کردند. بعد هم که در زندان بودند وقتی آزاد شدند، وجوهات را به پاریس بردند. وقتی امام به ایران آمدند، باز هم وکیل امام و بعد از رحلت امام هم وکیل مقام معظم رهبری بودند. قبل از انقلاب برای اداره امور انقلاب شورایی تشکیل شده بود که اسمی برای خودشان نگذاشتند، ولی مهری که زیر اعلامیه‌های حضرت امام می‌زدند، این بود: «زنده و برقرار باد حکومت عدل اسلامی». اینها گروهی بودند که پس از آن که حضرت امام به شهید مطهری گفته بودند «به برادران بگویند جمع شوند، ریشه خبیثه پهلوی از خاک بیرون آمده است، آن را از خاک بیرون بکشند» تشکیل شدند. مرحوم آقای عسگر اولادی، شهید اسلامی، آقای دکتر شبیانی و اگر اشتباه نکنم شهید درخشان، آقای دکتر بادامچیان و فکر می‌کنم آقای کروی اعضای این شورا بودند که ساماندهی مبارزات قبل از انقلاب را به عهده داشتند، از جمله تظاهراتها را. این تظاهراتها خودجوش نبودند و اینها اداره‌شان می‌کردند. مثلاً پدر بنده مسئول انتظامات بودند و جلساتشان

عبادی‌شان داشتند «وِ اِقَامِ الصَّلَاةِ»: اینها نماز را برپا می‌دارند، بعد می‌فرماید: «وِ اِیْتَاءِ الزَّكَاةِ» برای تأمین نیازهای اجتماعی، جمع‌آوری و پرداخت زکات تلاش می‌کردند. «يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصَارُ» اینها از روز قیامت می‌ترسند و این ترسشان از روز قیامت و هیبت قیامت هست که آنان را به این کار وامی‌دارد. ایشان واقعا یکی از مصادیق ترس از قیامت بودند. وقتی از ایشان می‌پرسیدیم: آقا! آیا فعالیت اقتصادی یا اجتماعی بکنیم؟ می‌فرمودند: تمام فعالیت‌هایتان را، در عرض هم جلو ببرید. خودشان هم همین‌طور بودند. می‌گفتند: در مورد خانواده فعالیت کنید، لازم است، انسان نمی‌تواند بی‌خانواده باشد! در حوزه اقتصادی فعالیت کنید، چون لازم است معاشتان را تأمین کنید. در حوزه فرهنگی و برای کسب معارف اسلامی تلاش کنید، چون لازم است که رشد کنید، در حوزه سیاسی و اجتماعی فعالیت کنید، چون برای خودسازی شما لازم است. ایشان می‌گفتند: در این پنج زمینه با هم جلو بروید، والا تبدیل به انسان‌های تک بعدی و دچار مشکل می‌شوید. خود ایشان هم یکی از مصادیق انسان‌های چند بعدی بودند.

مرحوم استاد از جمله سیاستمدارانی است که از عرصه فرهنگ و تعلم، به عرصه سیاست و خدمات اجتماعی گام نهاد و این یکی از خصال مهم ایشان به شمار می‌رود. برحسب اسناد و منقولات، این انتقال چگونه صورت گرفته است؟

ابتدائاً ایشان در مسجد امین‌الدوله بازار، «هیئت مؤید» را با کمک یاران‌شان از جمله مرحوم آقای شفیق، آقای توکلی‌بینا، مرحوم آقای حاج‌حیدری و... تشکیل می‌دهند و به قرآن تفأل می‌زنند و این تعبیر را در آنجا می‌بینند، لذا اسم هیئتشان را مؤید می‌گذارند. آن مرحوم در حوزه علمیه مسجد امین‌الدوله فعالیت‌هایی داشتند. در مسجد جامع تهران درس می‌دادند، یعنی صبح‌ها قبل از این که بازار باز شود، تعدادی شاگرد داشتند و به آنها ادبیات عرب، و مکاسب درس می‌دادند. ایشان یکی از اعضای شورای مرکزی مؤتلفه و از اعضای شاخص حزب بودند. این حزب توسط حضرت امام و در منزل ایشان تشکیل شد. پس از این که از زندان آزاد شدند، در مؤسسه رفاهی «شرکت سبزه» که شهید بهشتی تأسیس کرده بودند که هم به خانواده‌های مبارزین و زندانیان خدماتی را ارائه می‌داد و خانواده‌هایشان را به اردو می‌برد، عضو بسیار فعالی بودند و به‌ویژه بعد از شهید بهشتی تا

در منزل ما تشکیل می‌شد. از افراد انتظامات، میتوان به شهید پروجردی، سردار ذوالقدر، سعید حجاریان و... اشاره کرد. بخشی فعالیت‌های فرهنگی داشتند و پلاکاردها را می‌نوشتند. بخشی متصدی امور خدماتی، رفاهی و بهداشتی بودند. یک بخش نظامی بود و شهید اندرزگو آن را اداره می‌کرد. مرحوم عسگر اولادی در شورای مرکزی بودند و با ابوی ما جلساتی را برگزار می‌کردند. ایشان در کمیته استقبال هم فعال بودند. جزو کسانی بودند که از طرف حضرت امام به مشکلات اعتصابیون نفت می‌رسیدند. عضو ستاد خسارت‌دیدگان انقلاب هم بودند. پس از این که حضرت امام در پاریس به ایشان فرمودند: باشید و با هم برویم ایران، همراه امام آمدند و مسئول دفتر امام برای ملاقات‌ها بودند. حزب جمهوری اسلامی که تأسیس شد، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بودند. در مجلس اول شورای اسلامی، حزب جمهوری ایشان را معرفی کرد و ایشان رأی آوردند و نائب رئیس مجلس شدند. برای دوره دوم ریاست جمهوری هم ایشان نامزد شدند، براساس تکلیفی که حضرت امام به ایشان فرموده بودند. در دوره سوم انتخابات ریاست جمهوری هم، ایشان هم نامزد شدند، ولی خود ایشان می‌گفت: به آیت الله خامنه‌ای رأی بدهید. جالب بود و در دوره دوم هم که قبل از انتخاب مقام معظم رهبری بود، گفتند: به آقای رجایی رأی بدهید! ایشان در مجلس شورای اسلامی دوره چهارم هم نامزد شدند و رأی آوردند. البته در دوره سوم هم جزو لیست تهران بودند، ولی به دلیل تخلفاتی که شد، ایشان رأی نیاوردند. ایشان مدتی هم، در دوره شهید رجایی معاون نخست‌وزیر و مسئول اوقاف

در سال آخر مرحوم احمد آقا ایشان را می‌خواهند و حقوق یک سال را یکجا می‌دهند. ایشان تعجب و احساس می‌کنند شاید امام می‌خواهند رحلت کنند. بعد از امام هم مقام معظم رهبری همان حقوق را برای آقای عسگر اولادی برقرار کردند. منبع درآمد ایشان همین بود.



استاد عسگر اولادی در بازدید از یکی از مناطق محروم تحت پوشش کمیته امداد

**صبح‌ها در منزلشان بود و شب‌ها در مؤتلفه؟**  
 بله، چون ایشان هم اهل توسل بود هم اهل توکل. تبلور توسل ایشان راما در موارد مختلف می‌دیدیم.  
**کدام‌یک از ویژگی‌های شخصیتی ایشان را بارزتر می‌بینید؟ آیا ایشان صرفاً یک عنصر سیاسی بودند یا وجه فرهنگی و خدماتی شخصیت ایشان، مقدم بر سایر وجوه بود؟**

با توجه به این‌که آداب ایشان این بود که یک انسان باید چند بعدی باشد و با یک بعد جلو نرود، خود ایشان هم چند بعدی بود و در هر بعدی هم عمق داشت و سطحی نبود، یعنی مثلاً اگر در اقتصاد بحث می‌کرد، هم در اقتصاد بازار کار کرده بود و سال‌ها سابقه این کار را داشت، هم در فقه درس مکاسب خوانده و برآن تسلط داشت، هم اقتصاد جدید را می‌فهمید و در زندان اقتصادهای کاپیتالیستی و کمونیستی را با شهید لاجوردی مطالعه کرده بود و نکاتی را از تفاسیر اینها از اقتصاد بیرون می‌کشید، هم اقتصاد اسلامی را به خوبی می‌شناخت، متأسفانه به خاطر جوسازی که منافقین و گروه‌های چپ و مارکسیستی علیه ایشان داشتند، نگذاشتند از این بعد ایشان استفاده شود. معتمد اگر در ادوار اولیه، ایشان رئیس جمهور می‌شد، ما این مشکلات اقتصادی را نداشتیم، چون اگر ایشان مدیریت اقتصادی دولت را به عهده داشت، بسیاری از این آسیب‌های موجود رخت‌بری می‌بستند.

**در دوره وزارت بازرگانی با ایشان همکاری داشتید؟ و یا از فعالیت‌های ایشان در آن مقطع نکات و یا خاطراتی دارید؟**

در آن دوره، هیچ نوع همکاری ای با مرحوم عسگر اولادی نداشتیم، ولی شرایط کاری ایشان را می‌دانم. در آن دوره، کل درآمد کشورمان ۷ میلیارد بود و در جنگ هم بودیم. محدودیت‌های فراوان هم داشتیم، چون انقلاب که شد، بسیاری از فعالیت‌ها تعطیل شدند. رکود داشتیم، نفت به درستی صادر نمی‌شد و مشکلات فراوانی وجود داشت. بازارها، کارگاه‌ها و همه در اعتصاب بودند. بعد از انقلاب بحران‌های شدید مثل ترورها و تغییر بی‌دری دولت‌ها را داشتیم، حالا دولتی سر کار بیاید که بخواهد یک کشور سی و چند میلیونی را در آن شرایط، مدیریت کند! یکی از جرم‌های ایشان این بود و در مجلس علیه ایشان سؤال ایجاد کردند که چرا ۶۰ کشتی مواد غذایی، در بنادر منتظر تخلیه بار هستند؟ در آن روزها، خودم برای کاری به خلیج فارس و جزیره قشم رفته بودم. در طول مسیر شمردم حدود ۷۰ کشتی روی آب بودند، آن هم کشتی‌های غول‌پیکر که برای تأمین جنگ و همین مردم کالا آورده بودند. حالا ایشان در آن شرایط که عرض کردم درآمد کشور فقط ۷ میلیارد بود، با چه اعتباری و چگونه توانسته بود اینها را بیاورد...  
**ظاهراً به کشتی‌ها اجازه تخلیه بار نمی‌دادند؟**

ایشان در زندان برنامه‌ریزی کردند که تحصیلات کلاسیک‌شان را هم ادامه بدهند. البته در زندان بیشتر از دیپلم اجازه نمی‌دادند، ولی ایشان تا لیسانس و فوق‌لیسانس هم درس خوانده بودند. در زندان تافل ۳ می‌خواندند و تافل ۲ درس می‌دادند!

آنجا هم بودند.  
 آدم وقتی به مجموعه خدمات ایشان نگاه می‌کند می‌بیند چقدر تنوع داشت و هر باری روی دوش ایشان می‌گذاشتند، احساس تکلیف می‌کردند و وظیفه‌شان را انجام می‌دادند. ایشان یکی از کسانی بود که تشکل‌های اصولگرا را دور هم جمع کردند و جبهه پیروان خط امام و رهبری را تشکیل دادند و بعد هم اعضا رأی دادند و خود ایشان دبیرکل آن شد. جبهه مرکب از پانزده، شانزده تشکل اصولگراست که دور هم جمع شده‌اند. ایشان عضو هیئت منصفه مطبوعات بود. هم اهل قلم بود و هم اهل قلم را می‌شناخت و مطبوعات را می‌دید و در آنجا هم انصافاً قضاوت‌های شایسته‌ای دارد که خاطراتش را اهل مطبوعات گفته و نوشته‌اند و باید از آنها پرسید. علاوه بر این، در هیئت امنای بسیاری از مدارس علمیه و مساجد عضو بود.



۱۳۵۹، استاد عسگر اولادی به اتفاق شهید سید موسی یانچو، مرحوم حاجت‌الاسلام موسی سلیمی و محمد رضا اعتمادیان در بازار جمعه تهران.

**کدام مساجد؟**  
 فکر می‌کنم یکی از آنها مسجد جمهوری اسلامی، سر خیابان جمهوری، چهارراه ولیعصر باشد. امثال اینها فراوانند و صندوق‌های قرض‌الحسنه متعددی که ایشان در آنجا خدمت می‌کردند. شنیدم ایشان قبل از انقلاب، عضو هیئت امنای مؤسسه «در راه حق» هم بودند.  
**ظاهراً قبل از انقلاب با نشریه‌های «بعثت» و «انتقام» هم همکاری می‌کردند؟**

نشریه‌های «بعثت» و «انتقام» بعد از دستگیری این آقایان و توسط اعضای که بیرون بودند، منتشر می‌شد. ایشان می‌گفتند: بار تدارکاتی و مالی آن به عهده مؤتلفه بود، یعنی آقایان رفیق دوست، فدوی و حائری‌زاده در جریان فعالیت‌های آن بودند و پس از مدتی در خدمت آیت‌الله مصباح، نشریه «انتقام» را منتشر می‌کردند و تدارکات و توزیع آن در تهران هم با مؤتلفه اسلامی بود.

نکته دیگری که می‌خواستم عرض کنم، آثار وجودی ایشان است. یعنی سواى مسئولیت‌هایی که به عهده ایشان بود، برخی آثار وجودی هم دارند که تنها مربوط به خود ایشان بوده است، روضه‌های دهه آخر صفر در مؤتلفه پیشنهاد ایشان بود. این دهه را در منزلشان هم روضه داشتند. باقیات صالحاتی است که عده‌ای می‌آیند و...

بودند. سپس شهید باهنر ایشان را برای وزارت بازرگانی در کابینه‌شان معرفی کردند و لذا ایشان از نیابت ریاست مجلس کنار آمدند و وزارت بازرگانی را تصدی کردند. البته از امام اجازه گرفتند و امام اجازه فرمودند. آن روزها شرکت‌ها همه به هم ریخته و کارگراها پراکنده شده بودند و در اثر اعتصابات، اوضاع خیلی به هم ریخته بود. همه اینها را سر و سامان دادند که کارگراها اداره شوند، کارخانه‌ها راه بیفتند و تولید فعال شود. یکی از اعضای شورای کمیته امداد و نماینده ولی‌فقیه در آنجا بودند. در جنگ و بمباران‌های هوایی عضو ستاد رسیدگی به بمباران‌های هوایی بودند که با آیت‌الله مهدوی کنی و دو سه نفر دیگر متصدی این امور منصوب شدند.

**ظاهر ایشان در آن دوره در چند نهاد اقتصادی و رفاهی دیگر هم سمت داشتند، در این باره توضیحاتی بفرمائید؟ یکی از مواردی که از زمان رژیم گذشته معوق مانده بود،**

صندوق تعاونی صنعتی بود و حضرت امام تصدی آن را به چند نفر دادند که یکی از آنها، ایشان بودند. اینها به اصناف و کسبه وام‌هایی را می‌دادند تا دوباره احیا شوند و روی پای خودشان بایستند، چون در دوران انقلاب و اعتصابات، ماه‌ها بازارها تعطیل بودند و اینها درآمدی نداشتند. ساواک مغازه بعضی از آنها را به خاطر مبارزات تیغه کرده بود و این صندوق به آنها کمک می‌کرد. این صندوق‌ها با تلاش‌های ایشان و همکارانشان، مجدداً کار خود را آغاز کردند. ایشان در بنیاد ۱۵ خرداد هم عضو بودند. بعد صندوق امداد امام را برای وام دادن به اقشار آسیب‌پذیر باز کردند که خیلی گره‌گشایی کرد و صدها هزار نفر از اینجا وام گرفتند و زندگی‌شان راه افتاد. از کارهای دیگری که ابتکار خود ایشان هم بود، تأسیس مؤسسه فرهنگی شهدای مؤتلفه اسلامی بود که عضو هیئت امنای آن بودند.

تفکر ولایی و فقهی در ابتدا در نظام جمهوری اسلامی، رسانه مکتوبی نداشت، لذا ایشان با همکاری عده‌ای از دوستان و با نظر فقها، روزنامه «رسالت» را ایجاد کردند و عضو هیئت امنای آن روزنامه بودند که یک رسانه مکتوب در مقابل دیگری بود که رسانه‌های فراوانی داشتند. ایشان برای طلاب در شهرک مهدیه قم، خانه‌سازی می‌کردند و فعال بودند، به آنجا سرکشی می‌کردند و عضو هیئت مدیره



تریکی می‌بافتند. به عده ای از جوان یتیم، دستگاه خراطی داده بودند، چوب را خراطی می‌کردند و می‌فروختند. به یکی تعدادی گوسفند داده بودند، به یکی کندوی عسل و امثال اینها داده بودند. اینها پس از این که خودکفا می‌شدند، خودشان به کمیته امداد کمک و خانواده‌هایی را اداره می‌کردند. ما با چنین سیاست‌هایی، می‌توانستیم بسیاری از محرومیت‌ها را ریشه‌کن کنیم که متأسفانه نگذاشتند. در زمینه مدیریت در کمیته امداد، وزارت بازرگانی و مباران‌ها، کارهای بزرگی کردند. وقتی موشکی به گوشه‌ای از تهران می‌خورد، آسیب‌های زیادی داشت. اینها سریع می‌رفتند و بررسی و قضیه را جمع می‌کردند و خدمات می‌دادند و خانواده‌ها و آسیب‌ها را احیا می‌کردند.

یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۳) بود. حب و بغضی برای خدا بود. این که قرآن می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ» آنهايي که محمدی هستند، مثل پیامبر (ص) بر کفار شدید و غلیظ هستند و بین خودشان رحیم. ایشان مصداق این بودند. خدماتشان را در کمیته امداد و امثالهم ببینید. حتی در خانواده‌ها، خدماتی را ایجاد کرده بود. مثلاً در فامیل‌ها صندوق درست کرده بودند و وام قرض الحسنه می‌دادند. ایشان از این سطح تلاش

یکی از ویژگی‌های ایشان مخلص بودن و به دور از ریا بودنشان بود. یعنی واقعا حتی یک جا نمی‌بینید که گفته باشد من این کار را کردم! بنده یاد ندارم ایشان کلمه‌ای به عنوان «من» به کار برده و چیزی را به خودش نسبت داده باشد.

سال ۱۳۶۰ بود. تخلیه مشکل داشت، کامیون نبود، ریل قطرها تخریب شده بودند و ما در آنجا دمو را می‌دادیم تا به تدریج کالاهای تخلیه شوند. بعضی از ارگان‌ها هم به خاطر مخالفت با ایشان، چوب لای چرخ می‌گذاشتند و اجازه نمی‌دادند کار انجام شود. مثلاً کامیون‌ها را نمی‌فرستادند! بنزین کوپنی بود و مشکلات فراوانی داشتیم. صورت جلسات آن موقع مجلس را مطالعه کنید، مثلاً می‌پرسیدند چرا این قدر ناخن‌گیر وارد کرده‌اید؟ و پاسخ‌هایی که ایشان می‌دادند خواندنی است. واقعا جو سنگینی را علیه ایشان درست کرده بودند. حتی در ماه مبارک رمضان، قاتی نان مردم چیزهایی را اضافه و نان را سیاه کردند! به طوری که ایشان خدمت امام رفتند و گفتند: اینها دارند به خاطر من، به مردم آسیب می‌زنند، اجازه بدهید من استعفا بدهم و استعفا داد و از دولت بیرون رفت که لاقول مردم آسیب ببینند. متأسفانه نگذاشتند ایشان وزارت خانه تحت نظر خود راه، آنگونه که می‌خواهد، اداره کند. کسی که در کمیته امداد با همین صدقات مردم و قرض و قوله‌ها، چند ده هزار نفر را خودکفا کرد، ایشان بود. امروز کمیته امداد دارد در اقصی نقاط کشور، به محرومین خدمات می‌رساند. از اینجا معلوم می‌شود ایشان توانایی این کار را داشته است. خودم بارها برای بازدید می‌رفتم، مثلاً یک دار قالی در خانه‌ای که سرپرست خانوار از دنیا رفته بود می‌گذاشتند و به این ترتیب، بخشی یا تمام مخارج آن خانواده را تأمین می‌کردند...

ظاهراً یکی از عللی که فرش سنتی ما از بین نرفت، همین فعالیت کمیته امداد بود...

بله، خودم برای بازدید به گیلان رفته بودم. به بعضی از خانواده‌ها دستگاه کشف داده بودند و آنها کلاه و لباس‌های

داشتند، تادفعالیتهای ملی، فراملی و فرمانطقه‌ای خدماتی را ارائه می‌کردند. به معنی اتم کلمه، یک امدادگر بود. هر کس هر نوع نیازی داشت، ایشان هر قدر توان داشت به او مدد می‌رساند. قبل و بعد از انقلاب، در همه جا منشاء خیر و اثر بودند.

یکی از ویژگی‌های ایشان مخلص بودن و به دور از ریا بودنشان بود. یعنی واقعا حتی یک جا نمی‌بینید که گفته باشد: من این کار را کردم! بنده که ۳۱-۳۲ سال در محضر ایشان بودم، یاد ندارم ایشان کلمه «من» به کار برده و چیزی را به خودش نسبت داده باشد. در عین حال یکی از مصداق این آیه قرآن بودند: «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (۴) هیچ ملامت و ملامتگری سبب نمی‌شد ایشان در خدماتش کوتاهی کند، ولو به ایشان بد و بیراه می‌گفتند یا علیه ایشان مطلب می‌نوشتند. این نکته بسیار بارزی بود. به ایشان می‌گفتند شما خوردید و بردید و بهترین زندگی‌ها را دارید و به جنگ نمی‌روید، در حالی که پسر ایشان در جبهه با من بود و ایشان هرگز در هیچ جایی نگفتند پسر من هم جبهه بوده و جانباز شده است. آقا علیرضای ایشان، با بنده در یک سنگر و چادر در جبهه جنوب بود. ایشان اصلاً این حرف‌ها را مطرح نمی‌کرد.

نکته دیگر، اعتقاد به «النصيحة لائمة المسلمين» بود، یعنی آنچه را که می‌فهمیدند به مسئولین نظام، از حضرت امام گرفته تا مقام معظم رهبری، مراجع تا افراد عادی به صورت حضوری، شفاهی یا کتبی می‌رساندند. بسیاری از نامه‌های ایشان محرمانه است و به افراد داده‌اند و یک نسخه هم هست و نگذاشتند پخش شوند تا بفهمیم چه چیزهایی گفته‌اند. از آنجا می‌شود خوب فهمید که چه دلسوزی‌ای داشته‌اند. نمی‌گذاشتند اینها را علنی کرد تا آن مسئولین آسیب ببینند. ممکن بود در تشخیصشان اشتباهی داشته باشند، ولی درباره چیزی را که تشخیص می‌دادند خیر است، نصیحت خواهی‌شان را داشتند.

ایشان چگونه میان ولایت‌مداری و تلاش برای نجات سران کسانیی که غائله سال ۸۸ را به راه انداختند، جمع می‌کردند؟ چگونه می‌توان در این باره فورمولی ارائه کرد؟ بعد ولایت‌مداری ایشان، فوق‌العاده اهمیت دارد. از تباطوی که ایشان با امام و رهبری و قبل از امام با آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله کاشانی و سایر علما داشتند. ایشان همواره با آهنگ ولایت و رهبری حرکت می‌کردند. اگر در مسیر ولایت



روحیه ایثارشان ناشی می‌شد: «و يُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أُنْفُسَهُمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (۶) ولو خودشان احتیاج داشتند، ایثار می‌کردند. مورد دیگر از ایثارشان، فوت همسرشان بود که برادر بودند و در حکومت نظامی اجازه ندادند ایشان را به بیمارستان ببرند! به تعبیر خود مرحوم عسگر اولادی این بانو جلوی روی خود ایشان پرپر زد و خود و فرزندش از دنیا رفتند! من با مرحوم پدرم، به تشییع جنازه این بانو رفتم. واقعاً تأثر انگیز بود که خدا تازه می‌خواست بعد از سیزده سال که ایشان از زندان آزاد شده بودند، به ایشان یک فرزند بدهد که هم همسر و هم فرزندشان را از دست دادند! فرزندانشان هم همین‌طور. تصادف کردند و یکی از آنها هم فوت کرد. مشکلات عجیب و غریبی برای ایشان پیش می‌آمد و ایشان همواره صبور بودند. آنها تاتی که به ایشان می‌زدند. واقعاً امتحانات عجیب و غریبی داشتند. این آیه قرآن که: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۵) ایشان از مصادیق بارز این آیه و دریست مطیع خدا، رسول و اولی الامر بودند.

در خلال عرایضم، به وضع مالی ایشان اشاره ای کردم. ایشان در وصیت‌نامه‌شان می‌گویند: پولی ندارم که ثلث بدهم! آنچه که هست مربوط به همسرشان بود که به ایشان ارث رسیده بود. بخشی را هم برادرشان خریده و در واقع به ایشان هدیه کرده بودند. ایشان سال‌های سال منبع درآمدی غیر از همان حقوقی که امام و بعد مقام معظم رهبری می‌دادند، نداشتند و بعد حقوقی برایشان برقرار شد. بیش از شش دهه فعالیت سیاسی و اجتماعی کردند. بعضی‌ها مثلاً در جوانی فعالیت سیاسی می‌کنند و می‌گویند بس است! ایشان به بس بودن قائل نبودند و حتی در روزهای پنج‌شنبه و جمعه به دفترشان می‌آمدند و کار می‌کردند. گاهی که می‌خواستم وجوهای را به ایشان برسانم، قرار را برای روزهای جمعه می‌گذاشتند که به وقت کارهای اداری‌شان نخورد! می‌رفتم و می‌دیدم مردم نشسته و نوبت گرفته‌اند و یکی یکی با آنها صحبت می‌کردند...

#### از سراسر کشور می‌آمدند؟

بله، مشکلاتشان را می‌شنیدند و حل می‌کردند و به این کار خیلی علاقه داشتند. بعد به نماز جمعه می‌رفتند و بسیار به این کار مقید بودند و بعد از نماز جمعه به منزل می‌رفتند. یک روز خدمتشان رفتم، خیلی خسته و مریض بودند. گفتم: حاج آقا! شما مریض هستید، استراحت بفرمایید. سر ما

نداده‌اند، حرف دیگران را ملاک قرار نمی‌دهم! آبرویم را خرج می‌کنم، برای این که بتوانم فضایی را فراهم کنم که مردم در انتخابات بعدی شرکت کنند و انتخابات تبدیل به جشن شود، نه این که ۱۳ میلیونی که را که به آقایان موسوی و کروبی رأی داده‌اند، به سمت دشمن ببریم و بگوییم ضد انقلاب هستید و علیه اسلام، انقلاب و نظام عمل کرده‌اید! ایشان می‌خواستند همه را جذب کنند و در دایره بیاورند و بگویند: شما هم بیایید و شرکت کنید، شما هم در انقلاب و در خانواده هستید. در جایی به تشکیستان عمل کردید و حالا هم تمام شد. از ویژگی‌های ایشان، این بود که اهل گفتگو بودند. با مارکسیست‌ها، منافقین، فتنه‌گراها، اصلاح‌طلب‌ها و حتی به اوپاما هم نامه نوشته‌اند که: آقای حسین اوپاما! مذاکرات هسته‌ای برای شما فرصتی است! ایشان نمی‌گذاشت گفت و گویش تعطیل شود و با سران کفر، الحاد و التقاط مذاکره می‌کرد که اگر بتواند اینها را جذب کند و به این طرف بیاورد و نگذارد به طرف انحراف بروند. البته خیلی‌ها هم بودند که همین سبب نجاتشان شد و ایشان آنها را نجات دادند. این گفت و گوی ایشان، گاهی برای افراد غیر سیاسی هم بود، مثلاً شهید صیاد شیرازی با این که یک نظامی بودند، ولی به دفتر ایشان می‌آمدند، یا شهید نظران با این که سمت نظامی داشتند، با استاد ارتباط صمیمانه‌ای یافتند.

یکی از جنبه‌های مهم حیات زندگی و اجتماعی مرحوم عسگر اولادی، ابتلائیاتی بود که طی آن متحمل شدند و در سخنانشان هم به اجمال، جنبه‌هایی از آن مرور شد. شما به عنوان یک فرد مطلع از ابعاد گوناگون حیات ایشان، مقداری درباره این مسئله صحبت کنید؟

یکی از امتحانات متعددی بود که مرحوم عسگر اولادی در زندگی داشتند، تحمل زندان طولانی، همراه با شکنجه‌های سخت بود. شکنجه‌هایی که ایشان در زندان دیده بودند، متعدد بود. حدود یک سال ایشان را در زندان عادی بین یک مشت قاچاقچی، دزد و قاتل انداخته بودند. یا از زندان به زندان تبعیدشان کردند، مثل زندان برازجان یا زندان مشهد. یا قصر و اوین که مدتی در آنجا بودند. گاهی ایشان را زیر هشت یا زندان انفرادی می‌بردند که تنبیه کنند. حتی به گوش ایشان به گونه‌ای سبیلی زده بودند که گوششان آسیب دیده بود و سمعک می‌گذاشتند. ویژگی دیگر ایشان، روحیه خطرپذیری‌شان بود که از همان

بودند که فبها، اگر هم نبودند بلافاصله خودشان را تطبیق می‌دادند. این موارد در زندگی ایشان زیاد است و می‌شود با بررسی عملکرد، سخنان و موضع‌گیری‌های ایشان به آنها پی برد. همانطور که در خلال عرایض اشاره کردم، ایشان رابطه عاطفی عمیقی با امام داشتند. در این باره خاطرات جالبی وجود دارد که برخی از آنها اشاره می‌کنم. برادر ایشان، حاج آقا اسدالله عسگر اولادی در سال ۱۳۵۵ به نجف مشرف می‌شوند و خدمت امام می‌رسند و می‌گویند: برادر فلانی هستم. ایشان می‌گوید: امام چند بار صورتم را بوسیدند و گفتند: این را ببر و اهدا کن به امیرزا حبیب‌الله! امام به آقای عسگر اولادی می‌فرمودند: امیرزا حبیب‌الله. گفتم: آقا! ایشان در زندان است. گفتند: می‌دانم. گفتم: ایشان ممنوع‌الملاقات است. گفتند: شما بروید. ایشان می‌گفت به تهران آمدم و مادرم را برداشتم و رفتم مشهد، چون ایشان در زندان مشهد بودند. مشهد در حرم امام رضا (ع) گفتم: یا امام رضا! توفیقی بشود ملاقات ایشان برویم. با ماشین رفتم دم در زندان و افسر نگهبان آمد و گفت ملاقات با ایشان ممنوع است! گفتم: آقا! ما رفتیم پیش امام رضا (ع) و شما هم مشهدی هستی! اجازه بده برویم و با ایشان ملاقات

یکی از ویژگی‌های ایشان این بود که اهل گفتگو بودند. با مارکسیست‌ها، منافقین، مخالفین اسلام فقهاتی، فتنه‌گراها، حتی به اوپاما هم نامه نوشته‌اند که آقای حسین اوپاما! مذاکرات هسته‌ای برای شما فرصتی است. ایشان نمی‌گذاشت گفت و گویش تعطیل شود

کنیم. نمی‌دانم چطور دلش رئوف شد و گفت: با ماشین برو داخل! با ماشین رفتم داخل و آقای عسگر اولادی را آوردند و به صورت ایشان بوسه زدم و گفتم: این هدیه امام است، از نجف برای شما فرستاده‌اند. نمی‌دانم امام چه کار کرد که همه این راه‌ها باز شدند تا هدیه ایشان به آقای عسگر اولادی برسد.

بعد هم که امام به پاریس رفتند و آقای عسگر اولادی شب خدمت امام می‌رسند و این که چه حالی داشته‌اند، اطرافیان‌شان باید بیان کنند. بعید می‌دانم امام این طور به کسی محبت داشته باشند.

#### امام یک مصداق بارزش را مثال زدند...

بله، امام گفته بودند: اینها با همه وجودشان از اسلام و رهبری اسلام حمایت می‌کنند. استاد چون امام و رهبری را ولی خود می‌دانستند، صحبت‌های ایشان را مکرر گوش می‌دادند، درست مثل این که امام معصوم (ع) دارند صحبت می‌کنند! بعد به سرعت اینها را دسته‌بندی می‌کردند. هر جلسه که می‌رفتیم، ایشان می‌فرمودند: در بیانات امام یا مقام معظم رهبری، مثلاً ۲۰ نکته بود! خیلی دقیق اینها را دسته‌بندی می‌کردند و بعد به سمت اجرایی کردن اینها می‌رفتند. اگر هشدار و تذکری هم بود، می‌فرمودند مخاطب ما هستیم. فکر نکنید دیگران هستند، باید خودمان را مخاطب بدانیم! با این همه، در سال آخر زندگی‌شان که در مورد موضوع فتنه مکاتباتی کردند، حتی دوستانشان به ایشان انتقاداتی می‌کردند. ایشان می‌فرمودند: تا ولی فقیه هشدار و تذکراتی



۱۳۹۱. استاد عسگر اولادی بر مزار شهدای مدفن در دانشگاه امام صادق (ع)

خورده بودند. گفتند: اگر بخواهم بروم خانه و استراحت کنم، باید دو روز در خانه باشم، ولی وقتی سر کار می‌آیم، یک ربع نیم ساعت که چرت بزنم و بعد کار کنم، بیماری‌ام خوب می‌شود! یعنی خدمت به مردم برای ایشان حیات بود. این‌بارگری‌شان در حدی بود که نه تنها آنچه را که داشتند به دیگران می‌دادند، بلکه آنچه را که خودشان به آن نیاز داشتند را به دیگران می‌دادند. نمونه‌های فراوان بودند، از جمله نامزدی برای انتخابات ریاست جمهوری در اوج ترورها، که ایشان را هم جلوی خانه‌شان ترور کردند و دستشان آسیب دید و به بیمارستان سوم شعبان رفتند. با این همه برای اینکه انتخابات متوقف نشود، با همان حال پیام تلویزیونی خود را ایراد کردند. شجاعت عجیبی در بیانات و اقداماتشان داشتند که در طول زندگی ایشان مشهود است. نمونه‌هایی از خطرپذیری ایشان سراغ دارم. مثلاً در سال ۱۳۴۳، در هوای سرد زمستان، یک شب شهید حاج صادق امانی آمد و در خانه ایشان را زد و جایی را نداشت که برود!

#### در دوره‌ای که به خاطر ترور منصور حاج صادق تحت تعقیب بودند؟

بله، همسر ایشان مریض بود و فرزند هم داشتند، اما در آن شرایط جانداشتمند و شرایطشان مناسب نبود. تعبیر ایشان این بود که به یاد مسلم بن عقیل افتادم که تنها، بی‌کس و بی‌یاور بود و به همین دلیل ایشان را به خانها راه دادم و همین کار سبب شد به سیزده سال حبس محکوم شوند، والا ایشان به عنوان عضو یک گروه سیاسی محسوب می‌شد و فووش، دو سال زندان داشتند. این خطرپذیری‌شان بود که یک برادر امانی را پذیرفتند، ولو این که می‌دانستند محکوم به حبس ابد می‌شوند! این خطرپذیری‌ای که اواخر عمر داشتند. علیه ایشان در رسانه‌ها و حتی تریبون‌های نماز جمعه هم چیزهایی گفته شد، ولی ایشان می‌گفتند: باید برای قبر و قیامت جواب داشته باشم!

#### و سرانجام در پایان این گفت و شنود طولانی، به یکی از علایق دیرین ایشان می‌پردازیم که همان توسل به ساحت مقدس اهل بیت (ع) است. از این جنبه از فکر و شخصیت و برنامه‌های ایشان، چه خاطراتی دارید؟

توسل ایشان به اهل بیت (ع) فوق‌العاده بود و می‌گفتند: این توسلات، یادگار مادرم است که اگر گیر کردی، بگو: یا ابوالصالح المهدی (عج). بارها در جلسات متعدد دیده بودم به ائمه اطهار (ع) توسل می‌کردند و راه گشوده می‌شد. حتی یک بار در باره منابع مالی فعالیت سیاسی، مشکلاتی پیش آمد و پرسیدم: «حاج آقا! چنین مخارجی هست، چه باید کرد؟» ایشان هم به شدت معید بودند به هیچ وجه از بیت‌المال استفاده نکنند. می‌فرمودند: «مولا ما را تنها نمی‌گذارند و مدد می‌رسانند». می‌گفتم: «آقا! چطور؟» می‌گفتند: «یک نمونه‌اش را می‌گویم، فلائی مشکلی داشته و نذر کرده بود اگر مشکلم برطرف شود، این قدر برای این کار می‌دهم، حالا مشکلمش برطرف شده است، مولا رساندند!» می‌خواستند به من معمولی این‌طور بگویند که مولا با ابزار معمولی رساندند، چون ممکن بود ککش نداشته باشم که بدانم مولا از کجا رساندند؟ در سفری که در خدمتشان بودم، شب پشت در اتاقشان خوابیدم که یک وقت اتفاقی برای ایشان نیفتد و کسی به ایشان حمله نکند!

#### سفر شمال؟

بله، بعدها فهمیدم خواب ایشان بیشتر در ماشین و در فاصله شهرها بود که با سئوالاتم، این فرصت را از ایشان گرفتم. به هر حال ایشان برای عبادت شبانه بیدار شدند و بعد رفتند

### ایشان تا پیام سال ۶۸ امام را شنیدند گفتند: «منظور امام آقای منتظری است». گفتیم: «آقا! این حرف‌ها چه ربطی به آقای منتظری دارد؟» ایشان فرمودند: «خیر! منظور امام این است». این قدر تیزهوش و هوشیار بودند که از لحن امام منظور اصلی ایشان را دریافتند.

لب دریا برای قدم زدن، بلافاصله دویدم و رفتم کنارشان، چون محافظ‌ها داشتند استراحت می‌کردند.

#### چه سالی بود؟

فروردین ۱۳۶۸ بود. دیدم ایشان دارند چیزی را زمزمه می‌کنند. پرسیدم: «حاج آقا! چه دارید می‌خوانید؟» ایشان پاسخ دادند: «اشعار امیرالمؤمنین (ع) را می‌خوانم». بعد فرمودند حضرت امیر (ع) می‌فرمایند: «خلص العمل فان الناقد بصیر بصیر»، عملت را خالص کن که هم‌ماش برای خدا باشد، هیچ شائبه‌ای در آن نباشد، زیرا خدا ناقد، خبیر و بصیر است. مثل طلا فروش‌ها که محک دارند و میزان خلوص طلا را معین می‌کنند، خدا هم خیلی دقیق است. این عبادت و ورزش صبحگاهی‌شان بود. در همان سفر، دم تونل کندوان، ناچار شدیم ۴-۳ ساعت پشت ترافیک بمانیم! شب عید بود. ایشان از ماشین پیاده شدند، یک دسته اسکناس هم داشتند. رفتند با یکی یکی مأموران ترافیک، سلام و احوالپرسی کردند و یکی یک عیدی هم به آنها دادند! آنها هم تعجب کرده بودند که داستان چیست؟ ایشان فوق‌العاده تیزهوش بودند. در ادامه داشتیم به طرف تهران برمی‌گشتیم، بیانات امام به مناسبت سال نو، از رادیو پخش می‌شد. ایشان تا این سخنان را شنیدند گفتند: «منظور امام، آقای منتظری است». گفتیم: «آقا! این‌طور نیست. این حرف‌ها چه ربطی به آقای منتظری دارد؟» ایشان فرمودند: «خیر! منظور امام این است». این قدر تیزهوش و هوشیار بودند که از لحن امام منظور اصلی ایشان را دریافتند.

اگر بخواهید از بیاناتتان در باره منش سیاسی و اجتماعی استاد عسگر اولادی، یک جمع بندی داشته باشید، چه خواهید گفت؟



اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم می‌توانم عرض کنم ایشان اولاً: به دستورات اسلامی، ثانیاً نظرات رهبری انقلاب و ثالثاً منافع انقلاب و نظام توجه داشتند و هرگز کاری نمی‌کردند که لطمه‌ای به نظام بخورد. ثانیاً: ویژگی برجسته ایشان گره گشودن از کار مردم بود. محبوبیتی که به‌رغم همه بدگویی‌های مخالفان ایشان از اول انقلاب تا روز رحلتشان، برای آن بزرگوار حاصل شد و در مراسم تشییع و مجالس ترحیمی که برای ایشان برگزار شدند، نمود یافت، نشان می‌داد ایشان مصادق آیه ۹۶ سوره مریم هستند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» کسانی که ایمان می‌آورند و ایمانشان منجر به عمل صالح می‌شود - تعبیر ایشان این بود که عمل صالح عملی است که هماهنگ با ولایت باشد - خدا برای ایشان در قلب دیگران دوستی قرار می‌دهد. ایشان برای جلب محبت دیگران تلاش نمی‌کردند، ولی خدا در قلوب دیگران - حتی کسانی که خارج از کشور و دشمن نظام بودند - محبت ایشان را قرار داده بود.

ان‌شاءالله خداوند درجات ایشان را متعالی بدارد. مکرراً خواب‌هایی که از بعد از رحلتشان هم دیده‌ام، نشانه تداوم عنايات و حياتشان بوده است. واقعا مستضعفين و محرومينی که از برکات وجود ایشان بهره‌مند شدند، دعاگوی ایشان هستند و می‌شود گفت یک ذخیره جاری برای ایشان تا قیامت خواهد بود، ان‌شاءالله. ما حیاتمان را به ایشان مدیون هستیم! عنصر گرانهایی را از دست دادیم که قابل بازیابی نیست. تا امامی بیاید و انقلابی و چنین یاران و اساتیدی و کسی مثل ایشان پیدا شود، زمان بسیار زیادی باید بگذرد. این تعبیر حضرت آیت‌الله مهدوی کنی است که فرمودند: جای آقای عسگر اولادی را هیچ کسی پر نمی‌کند! این کم نیست که حضرت امام به ایشان و دوستانشان می‌فرمایند: شما از انقلابیون اول نهضت اسلامی بوده، زندان‌ها کشیده و زجرها دیده‌اید. یا در تعبیر دیگری در سال ۱۳۶۲ می‌فرمایند: ایشان هم نظیر مرحوم آقای عراقی از اول نهضت همراه بود و زحمت کشید و من او را مردی بسیار صالح و فداکار می‌دانم. مجدداً در تعبیر دیگری می‌فرمایند: جناب آقای حبیب الله عسگر اولادی که سوابق طولانی با اینجانب دارند و ایشان را که شخص صالح، کارآمد و متدینی هستند، به این سمت منصوب می‌کنم. این تعبیر نشانه شناخت حضرت امام از ایشان است، یا مقام معظم رهبری که فرمودند: مجاهد صادق و یار وفادار و معتمد امام راحل! خداوند ایشان را غریق رحمت و با اولیایش محشور کند. متشکر از فرصتی که قرار دادید.

دراختیار بنده قرار دادید. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

مانیز از وقتی که برای این گفت و شنود گذاشتید، سپاسگذاریم. ■

#### پی‌نوشت‌ها:

- (۱) قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۱۱۹
- (۲) قرآن کریم، سوره نور، آیه ۳۷
- (۳) قرآن کریم، سوره فتح، آیه ۲۹
- (۴) قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۵۴
- (۵) قرآن کریم، سوره نسا، آیه ۵۹
- (۶) قرآن کریم، سوره حشر، آیه ۹

## گفت: فقط همین امسال پیش شما هستیم!

«نکته ها و خاطره هایی از منش اخلاقی استاد عسگر اولادی»  
در گفت و شنود شاهد یاران با (عروس مرحوم عسگر اولادی)



استاد عسگر اولادی در جمع اعضای خانواده



### درآمد

این گفت و شنود، نمایانگر منش فردی و اجتماعی استاد عسگر اولادی، از منظری درون خانوادگی است. خانم سعیده کریمی همسر مرحوم حاج مهدی عسگر اولادی فرزند بزرگ استاد در شرایطی با ما به گفت و شنود نشست، که در گذشت یکی از بسته گان استاد، مانع از مجالی موسع، برای انجام مصاحبه ای طولانی بود. لطف ایشان را سپاس میگوئیم.

سرکار عالی، برای اولین بار، مرحوم استاد عسگر اولادی را در چه مقطعی دیدید و این دیدار چه تأثیری روی شما گذاشت؟

بسم الله الرحمن الرحيم، چون ایشان از اقوام بودند، از قبل ایشان را می شناختم، ولی ندیده بودمشان، زیرا از وقتی که یاد می آید در زندان بودند.

در باره ایشان چه می شنیدید و چه تصویری از حرفه ایی که می شنیدید، در ذهن شما ایجاد می شد؟

ایشان در واقعه اعدام انقلابی حسنعلی منصور به زندان افتاده بودند. با همسر ایشان - دختر عمه ام - که حرف می زدیم، جز خوبی، حسن خلق و ایمان از ایشان نمی شنیدیم. زمانی که ایشان در زندان بودند، همه اقوام به دختر عمه ام می گفتند: «چرا طلاق نمی گیری؟» چون ایشان محکوم به حبس بودند، ولی دختر عمه ام با انگیزه فراوان، هر هفته برای ملاقات با ایشان به زندان می رفتند. همه می گفتند: «چرا صبر کردی؟» ایشان می گفتند: «چرا برای چنین آدمی صبر نکنم؟ از اخلاق، وفا و دین هر چه دارم، از ایشان دارم». خیلی نسبت به ایشان ارادت داشتند.

خودتان ایشان را اولین بار کی دیدید؟

از زندان که بیرون آمدند. البته مدت زیادی نگذشت که دختر عمه ام فوت کردند و در جریان مراسم تشییع جنازه و مراسم ختم دختر عمه ام، ایشان را دیدم.

همان جریان ممانعت ساواک از بردن همسر ایشان به بیمارستان؟

بله، ایشان باردار بودند و حکومت نظامی بود و باید ایشان را به بیمارستان می رساندند که مأموران ممانعت می کنند و متأسفانه هم خودشان و هم فرزندشان از دنیا رفتند!

چه شد عروس ایشان شدیداً؟

همان مراسم سنتی خواستگاری و قسمت بر این بود که این افتخار را پیدا کنم.

مهم ترین ویژگی ایشان که در جلسه خواستگاری روی شما تأثیر گذاشت، چه بود؟

عسگر اولادی می گفتند: زندگی برایم تمام شده است و هیچ مفهومی ندارد! دوست ندارم بعد از بابابزرگ زنده بمانم و امروز به پدر بزرگش پیوست! روزی نیست که بر ما بگذرد و به یاد ایشان نباشیم. هر روزش برایمان خاطره است. شیوه ایشان در رفع مشکلات خانوادگی و فامیلی چه بود؟

همین قدر برایتان بگویم هر جلسه که دور هم جمع می شدیم، ایشان تأکید می کردند: در بین اقوام، دوستان و همسایگان بگردید، ببینید آدمها چه مشکلی دارند و بیا بید به من بگویید و هیچ کسی را از در خانه هایتان رد نکنید! خانه های تک تک ما، مثل پایگاهی از کمیته امداد بود. مردم می آمدند، نامه می دادند، مشکلاتشان را می گفتند. تا جایی که از دستمان برمی آمد مشکل را رفع می کردیم و

ایشان بسیار باتقوا بودند و به خانواده خیلی اهمیت می دادند. ما اول ازدواج در منزل ایشان بودیم و به خاطر مشغله های زیادی که داشتند، همیشه بعد از ساعت یازده شب به خانه می آمدند. همگی منتظر می ماندیم تا ایشان بیایند و همگی با هم شام بخوریم. به قدری بامحبت بودند که نمی خواستیم همان لحظات کوتاه در کنار هم بودن راه از دست بدهیم. من هم که تازه عروس و بسیار مشتاق بودم تا ایشان بیایند و همگی سر یک سفره بنشینیم. بخشی از شیرین ترین خاطرات زندگی ام، به همان ساعات کوتاه استفاده از محضر ایشان برمی گردد. به قدری خوش اخلاق بودند که همه عاشقشان بودیم.

ایشان ویژگی هایی داشتند که واقعاً در اغلب افراد نمی بینم و با این که نزدیک به یک سال از رحلت ایشان گذشته است، اما واقعاً هنوز نبودن ایشان را باور نکرده ام. حتی موقعی که منزل جدا گرفتیم، هفته ای حداقل یک بار را همراه با تمام افراد خانواده، در کنار هم بودیم. از اول مغرب می آمدند و نماز مغرب را به جماعت می خواندیم و کمی برایمان صحبت می کردند. در اعیاد و مراسم عزاداری، جلسه می گذاشتند. وقتی در خانواده و اقوام مسئله ای پیش می آمد، آن را در طی صحبت هایشان مطرح می کردند و راه حل ارائه می دادند و ما را نصیحت می کردند. اتفاقات سیاسی که در طول هفته اتفاق افتاده بود، برایمان توضیح می دادند.

به قدری بچه ها و نوه ها به ایشان علاقه داشتند که امروز دختر برادر شوهرم - آمنه خانم - که تقریباً یک ماه و نیم بیهوش بودند و به رحمت خدا رفتند، بعد از فوت آقای

در اعیاد و مراسم عزاداری، جلسه می گذاشتند. وقتی در خانواده و اقوام مسئله ای پیش می آمد، آن را در طی صحبت هایشان مطرح می کردند و راه حل ارائه می دادند و ما را نصیحت می کردند. اتفاقات سیاسی که در طول هفته اتفاق افتاده بود، برایمان توضیح می دادند.

ایشان قرآن را طوری تفسیر می‌کردند که پاسخ به مشکلات و مسائل زندگی ما بود. اگر استخاره‌ای هم می‌دادیم برایمان بگیرند، عیناً جواب سؤال ما را می‌دادند! یک وقت مشکلی در ذهنمان پیش می‌آمد، بدون این که به ایشان بگوییم، عیناً در سخنرانی‌ها و صحبت‌هایشان جوابمان را می‌دادند.

برویم. می‌گفتند: مرا اینجا نگذارید، مرا به کرج ببرید. حال خوب می‌شود. بعد از عملشان هم هر موقع می‌رفتیم و بیدار بودند، از دور که برایشان دست تکان می‌دادیم، می‌گفتند: بیاید داخل. یک وقت که خودمان یا بچه‌ها بودیم می‌گفتند: مرا به خانه ببرید. اینجا نگذارید.

**شاید بهتر بود که این درخواست را اجابت می‌کردید؟**

داشتیم تدارک می‌دیدیم این کار را نکنیم، چون برای آدمی با روحیه ایشان، بهترین جا خانه و بین خانواده است. همین که کمترین قوتی پیدا می‌کردند، پاهایشان را از تخت آویزان می‌کردند و می‌گفتند: برویم. نعمت خیلی بزرگی را از دست دادیم. در تمام ابعاد انسان بی‌ظنری بودند.

**و سخن آخر؟**

انگار با رفتن ایشان در رحمت به روی ما بسته شد. وقتی ایشان بودند هر کسی که می‌آمد و مشکلی داشت، دست خالی بر نمی‌گشت. ما هم دیگر نمی‌توانیم خیلی دست محرومان را بگیریم و در این نعمت به روی ما بسته شد! همیشه خاطرهای را تعریف می‌کردند که: خدمت امام که رفتم، فرمودند: قدر این مسئولیتی را که به عهده شما گذاشته شده است، بدانید، چون حضرت امیر(ع) هم خودشان این وظیفه را انجام می‌دادند! رسیدگی به محرومان بالاترین مقامی است که خداوند به یک انسان می‌دهد و ایشان در این زمینه انصافاً سنگ تمام گذاشتند. دعای خیر گرفتارها و مظلومان بالاترین نعمتی است که خداوند به انسان می‌دهد و ایشان هم این مسئولیت را خیلی خوب انجام دادند و حتی بیش از توان خودشان زحمت کشیدند. این قبایی بود که به قامت ایشان برانزده بود و گمان نمی‌کنم کسی بتواند این مسئولیت را، به خوبی ایشان انجام بدهد.

**با تشکر از شما. ■**



**جنبه هم خاطراتی دارید؟**

بله، ایشان قرآن را طوری تفسیر می‌کردند که پاسخ به مشکلات و مسائل زندگی ما بود. اگر استخاره‌ای هم می‌دادیم برایمان بگیرند، عیناً جواب سؤال ما را می‌دادند! یک وقت مشکلی در ذهنمان پیش می‌آمد، بدون این که به ایشان بگوییم، عیناً در سخنرانی‌ها و صحبت‌هایشان جوابمان را می‌دادند. سالی یکی دو بار، مسافرت خانوادگی داشتیم و خانواده‌های محافظه‌های ایشان هم می‌آمدند، هر روز ظهر و شب بعد از نماز جماعت، برایمان صحبت می‌کردند و تفسیر قرآن و زندگی ائمه را به زبانی ساده توضیح می‌دادند. صبح‌ها دعای همان روز را می‌خواندند و کمی در باره‌اش صحبت می‌کردند.

**افراد یا به سن که می‌گذارند ممکن است دیگر زبان جوانان را نفهمند. چطور ایشان زبان این نسل را این قدر خوب می‌فهمیدند؟**

پرده‌ها برایشان کنار رفته بود. زمانی که وزیر بازرگانی بودند، یکی از دایه‌هایم معاون ایشان بودند. ایشان می‌گفتند: افرادی که می‌آمدند و هنوز دو کلمه حرف نزده بودند که ایشان تا آخر حرفش را می‌خواندند! بس که بصیر و با ایمان با خدا بودند، خدا هم این عنایت را به ایشان کرده بود. ایمانشان خیلی قوی بود و در نتیجه خیلی چیزها برایشان روشن بود، به همین دلیل تا کسی حرفی را شروع می‌کرد، ایشان تا آخر حرفش را می‌فهمیدند.

**به نظر می‌رسد ایشان در یک سال آخر به کلی از دنیا کنده بودند، همین طور است؟**

بله، دانما به ما می‌گفتند: من فقط همین امسال پیش شما هستم! مسافرت هم که می‌رفتیم می‌گفتند: این آخرین سفری است که با شما آمده‌ام!

**چه حالت‌هایی را در ایشان می‌دیدید؟**

خیلی آرام بودند. ایشان همه ساعات عمرشان را وقف مردم کرده بودند و همیشه می‌گفتند: کارهای نیمه‌تمام زیاد دارم، باید بروم و مشکلات مردم را حل کنم. قرار بود آخر هفته‌ای که ایشان را به بیمارستان بردیم، به کرج

هر چه را که نمی‌توانستیم می‌گفتیم: بنویسید ما به حاج آقا می‌رسانیم. ایشان اصلاً روز تعطیل نداشتند و هر روز به محل کارشان می‌رفتند! هر وقت هم که دور هم جمع می‌شدیم می‌گفتند: بروید ببینید چه کسی مشکل دارد. گاهی اوقات که لازم بود نامه یا پیغامی را زودتر به ایشان برسانیم، وسط هفته هم به منزلشان می‌رفتیم و می‌دیدیم غیر از نامه‌هایی که به خانه تحویل داده شده است، نامه‌های زیادی را هم از دفتر آورده‌اند! کمی استراحت می‌کردند و باز هم به نامه‌ها و مشکلات مردم رسیدگی می‌کردند.

**در صحبت‌های خصوصی که با شما داشتند، توصیه‌هایشان از چه قبیل بود؟**

همیشه می‌گفتند: آرامش خود را حفظ کنید و به مشکلات بزرگ مردم نگاه کنید. گاهی از مشکلات شکایت می‌کردیم، می‌گفتند: بیاید کمیته امداد تا نامه‌های مردم را نشانمان بدهم تا ببینید مشکل یعنی چه؟! شما در مقابل مشکلات آنها مشکلی ندارید. همه فامیل و خانواده وقتی مسئله‌ای برایشان پیش می‌آمد، به ایشان مراجعه می‌کردند و ایشان همیشه بهترین راه حل‌ها را ارائه می‌دادند.

**خود شما چطور؟**

هر وقت مشکل یا مسئله‌ای برابم پیش می‌آمد، اولین کسی که به او مراجعه می‌کردم، ایشان بود. هر مسئله‌ای که درباره جامعه داشتیم یا مشکل شرعی یا هر مسئله دیگر راه از ایشان سؤال می‌کردیم، چون حقیقتاً ایشان بر تمام مسائل، احاطه و اشراف داشتند و تجربه‌هایشان بسیار ارزشمند بود. یکی از ویژگی‌های برجسته ایشان، صبر زیادشان بود، مخصوصاً در سال آخر زندگی که کسانی به ایشان اعتراض کردند که شاید انسان انتظار نداشتند، اما با صبر و حوصله بی‌ظنری، آن را تحمل می‌کردند.

**به نظر شما دلیل چه بود؟**

به خاطر ایمان زیاد. بس که با خدا بودند و با خدا معامله کرده بودند. همیشه خودشان هم می‌گفتند: امتحان من، در نوع زندگی من است!

**هیچ وقت عصبانی نمی‌شدند؟**

اصلاً. به قدری با محبت بودند که حتی با یک بچه دو سه ساله، مثل یک آدم بزرگ رفتار می‌کردند و برایشان هیچ فرقی نمی‌کرد، به همین خاطر کوچک و بزرگ ایشان را دوست داشتند.

**شیوه تفسیری ایشان هم مخصوص خودشان بود. از این**



۲۳ بهمن ۱۳۹۱ حضور استاد عسگر اولادی در اعیان‌سرای سلطنتی پیروز انقلاب اسلامی



## باجوانان، به زبان آنها صحبت می‌کرد

«چند خاطره از منش اخلاقی بزرگ خانواده» در گفت و شنود شاهد بیان با میثم عسگر اولادی (نوه مرحوم عسگر اولادی)

ظاهراً تواضع ایشان، عامل مهمی در جذب اقشار مختلف به خصوص جوانان بوده است. در این باره چه خاطره ای دارید؟

دهه آخر ماه صفر که روضه برگزار می‌کردند، خودشان از ابتدا جلوی در می‌ایستادند و حتی یک بچه کوچک هم که می‌آمد جلوی پایش بلند می‌شدند و احترام می‌کردند. سال‌های آخر که پادرد و کمردرد داشتند با تکیه به عمویم یا یکی از ما که در کنارشان بودیم به احترام تمام اقشار جامعه بلند می‌شدند.

چطور ایشان زبان نسل شما را این قدر خوب می‌فهمیدند؟

هم زبان جوانان را می‌فهمیدند، هم دل می‌سوزاندند. فکر می‌کنم به خاطر انس با قرآن بود. امداد که خدمتشان بودم، هر روز ۲۰ دقیقه، نیم ساعت قرآن می‌خواندند و می‌گفتند هر آبرویی که دارم از خداست. یک روز فرمودند ما سه برادریم. زندگی‌ام در میان این برادرها از همه ساده‌تر بود. چهار فرزند پسر دارم که زندگی‌ام بین این پسرها هم از همه ساده‌تر است. خداوند به این دلیل به من آبرو داده است که بندگی خودش را کرده‌ام و همیشه به اهل بیت (ع) توسل می‌کنم.

ایشان تعریف می‌کردند مرحوم شهید مطهری به مکه و مدینه رفته بودند و سه حاجت داشتند. یکی از آنها راجع به مسائل کشور بود، یک حاجت راجع به خانواده‌شان و سومی هم راجع به خانواده گرفتاری که حاجت خواسته بودند. ایشان در حرم حضرت رسول (ص) حالت خواب پیدا می‌کنند و در خواب خدمت حضرت رسول (ص) می‌رسند و حاجاتشان را بیان می‌کنند. حضرت دو سؤال اول را جواب می‌دهند و در مورد سؤال سوم می‌فرمایند به کشورتان برگردید. در آنجا موضوع حل می‌شود. شهید مطهری برمی‌گردند و هنوز دنبال پاسخ سؤال سوم بوده‌اند که می‌فهمند حضرت امام حکم نمایندگی خود را در کمیته امداد و ستاد زکات و فطریه به حاج‌آقا و آقا کرده بودند، ولی الان هنوز نماینده‌ای را جای حاج‌آقا نگذاشته‌اند.

اشاره کردید در دفتر ایشان بودید. آیا با شما یا جوانان دیگر جلسات خصوصی هم داشتند؟

با جوانان مؤتلفه زیاد جلسه داشتند. ما هر مشکلی که برآیمان پیش می‌آمد، اولین جایی که می‌رفتیم خدمت ایشان بود. وقتی از مسئله‌ای ناراحت می‌شدیم یا دلمان می‌شکست با ایشان که حرف می‌زدیم، آرام می‌شدیم و جوابمان را می‌گرفتیم و مشکلمان برطرف می‌شد.

مصدافی از شیوه‌های برخورد ایشان را بگویید؟

چند بار مشکلات عاطفی پیدا کردم و ایشان چنان خوب انسان را قانع می‌کردند که مسئله آدم حل می‌شد. مثلاً

### درآمد

»

خاطرات میثم عسگر اولادی نواده مرحوم استاد را می‌توان، توصیف یک نسل سومی انقلاب، از ایشان به شمار آورد. گفته‌های او در این گفت و گوی کوتاه می‌تواند، از علل وزمینه‌های جذب این طیف سنی به آن بزرگوار به شمار آید. امید آنکه مقبول افتد.

یک سال از رحلت مرحوم پدر بزرگ شما می‌گذرد. احساستان چیست؟

من که واقعا احساس می‌کنم ایشان در بین ما هست و فقدان ایشان برایم جا نیفتاده است! ضایعه بسیار بزرگی بود.

چند سال دارید؟

۳۳ سال.

پس ایشان را خیلی خوب درک کرده‌اید؟

بله، این توفیق را داشتم که هشت نه سالی در دفتر ایشان بودم و از نزدیک با کارهایشان و خدماتی که انجام می‌دادند آشنا هستم و برایم محسوس است که فقدانشان چه ضایعه بزرگی برای اجتماع و محرومان است.

خاطره‌ای را از پدر بزرگتان نقل کنید.

پدر ما پسر بزرگ حاج‌آقا بودند. ایشان یک‌سری بیماری داشتند، از جمله این که کلیه‌هایشان از کار افتاده بود و دیالیز می‌شدند. یک سال قبل از فوتشان قرار شد پیوند کلیه انجام بدهند و جوانی هم پیدا شد که حاضر شده بود کلیه را بدهد. آزمایش‌های اولیه هم انجام شدند. من و عمویم خدمت حاج‌آقا رسیدیم که می‌خواهیم این پیوند کلیه را انجام بدهیم، صلاحدید شما نسبت به این قضیه چیست؟ فرمودند: «چه بگویم؟» کمی ناراحت شدیم. عمویم گفتند: «این چه حرفی است؟ ایشان پسر بزرگ شما هستند و قرار است سلامتی خود را به دست بیاورند. چطور می‌گویید من چه بگویم؟» ایشان گفتند: «خیلی خوشحالم پسرم بخواهد سلامتی‌اش را به دست بیاورد، ولی به قیمت این که جوان مردم به خاطر گرفتاری مالی کلیه‌اش را بفروشد؟ این خوشحال مرا از بین می‌برد». رفتیم و این حرف پدر بزرگ را به خدا بیامرز پدرم گفتیم و ایشان گفتند پس شما کاری نداشته باشید. بعد آقا بزرگ با آن جوان صحبت کردند که چرا می‌خواهی کلیه‌ات را بفروشی؟ معلوم شد برای نیاز مالی است. حاج‌آقا او را معرفی کردند و نیاز مالی‌اش حل شد.

شخصی در اقوام در اثر سرخوردگی عاطفی به اعتیاد روی آورده بود. ایشان توانستند او را در بیمارستان بستری کنند و ترک کرد و الحمدلله الان هم زندگی سالمی دارد و پیش زن و بچه‌اش هست. خود حاج‌آقا برایش کار درست کردند و پول پیش خانه را فراهم کردند و الحمدلله زندگی‌شان سامان گرفت.

هر کسی در فامیل مشکل پیدا می‌کرد، زن و شوهرها که اختلاف پیدا می‌کردند یا افراد دیگر، پیش ایشان می‌آمدند و ایشان را حکم قرار می‌دادند. هفت هشت مورد اختلاف سنگین مالی را در جریان هستم که ایشان را حکم قرار می‌دادند و چون با دادگاه‌ها هم در تماس بودند، دادگاه هم حکمیت ایشان را می‌پذیرفتند.

با این همه مشغله‌ای که داشتند چطور به همه این کارها می‌رسیدند؟

واقعا ما یا محافظین ایشان که جوان هم بودیم خسته می‌شدیم. ساعت شش صبح از خانه بیرون می‌آمدند و ده یازده شب برمی‌گشتند. روزهای تعطیل هم به امداد می‌رفتند و این روزها را بیشتر به ملاقات‌های مردمی اختصاص می‌دادند تا از نزدیک با مشکلات مردم تماس داشته باشند. در روزهای تعطیل پرسنل دفتر هم یا نبود یا کم بود و در سال‌هایی که نزد ایشان بودم، بیشتر من می‌رفتم و گاهی اوقات واقعا خسته می‌شدم، متبتهی ایشان می‌ماندند و نمی‌توانستم بروم. ایشان در طول سال فقط ایام عید را استفاده می‌کردند و در این چند سال آخر هم یک هفته به حج مشرف می‌شدند.

با این که مشکل جسمی هم زیاد داشتند، ولی خیلی انرژی داشتند.

همین‌طور است. می‌گفتند من این انرژی را فقط از خدا می‌گیرم. حدیثی را هم نقل می‌کردند که کسی که می‌خواهد راهنمایی صد نفر را به عهده بگیرد، باید عقل هزار نفر را داشته باشد و این کار میسر نمی‌شود مگر با انجام نوافل و نماز شب.

با تشکر از شما. ■



راوی این خاطره‌های ناگفته و شنیدنی، از جوانان فعال و پرتحرک دوران انقلاب است که در دوران غربت خانواده عسگر اولادی، با ایشان ارتباط نزدیکی داشته است. او در این گفت‌ووشنود از روزهای سخت مبارزه و آنچه در آن دوره بر این خانواده رفته است، می‌گوید. نکاتی که برای پژوهندگان زندگی این مبارز دیرین قطعاً به کار خواهد آمد.

### در ابتدا از نحوه آشنایی و ارتباطات با خانواده مرحوم عسگر اولادی بگویید؟

بنده از اقوام خانواده خواهر همسر مرحوم عسگر اولادی بودم و به علاوه در همسایگی ایشان نیز سکونت داشتم. بالطبع به دلیل این آشنایی، در دورانی که آقای عسگر اولادی در زندان بودند به منزلشان رفت و آمدهایی داشتم. همچنین از آنجا که مرحوم آقا مهدی - فرزند بزرگ ایشان - با بنده یک سال تفاوت سنی داشت، با یکدیگر دوست هم بودیم و همراه هم، در زیرزمین خانه، اغلب نقاشی می‌کشیدیم!

### وضعیت خانواده عسگر اولادی در دورانی که ایشان در زندان بودند چگونه بود؟

خانواده مرحوم حاج آقا عسگر اولادی در دورانی که ایشان در زندان به سر می‌بردند، از سوی پدر و مادر و مادر بزرگ مادری فاطمه خانم (همسرشان) حمایت و کمک می‌شدند و هزینه زندگی و معیشت این خانواده از طریق اجاره منزلی که سه دانگ آن به نام همسر حاج آقا حبیب‌الله و سه دانگ دیگرش متعلق به برادر ایشان حاج اسدالله بود، تأمین می‌شد.

در همان سال‌ها به اجبار، منزل را اجاره دادند و زندگی را با کم و کاستی‌هایش می‌گذراندند. اما به لحاظ آن‌که سرپرست خانواده حضور نداشت و در زندان به سر می‌برد، فشار عاطفی و اجتماعی زیادی به خانواده تحمیل می‌شد. خانواده برای تأمین امنیت بیشتر، یکی از اتاق‌های خانه را اجاره دادند تا خانم و فرزندان در برابر مزاحمت‌های احتمالی از سوی رژیم طاغوت، تنها نباشند. منزل مرحوم عسگر اولادی در خیابان ۱۵ خرداد شرقی (بوذرجمهری سابق) و در کوچه بهشتی و منزل کوچکی بود. در این منزل مرحومه فاطمه خانم به همراه فرزند بزرگشان آقا مهدی و فرزند کوچکشان علیرضا زندگی می‌کردند، اما محمداقا فرزند دومشان از همان سال‌های اول زندانی شدن پدر، نزد مادر حاج آقا حبیب‌الله و در نزدیکی منزل عمویش حاج اسدالله زندگی می‌کرد و پس از آزادی پدر به جمع خانواده پیوست.

### در دوران زندان، ارتباط مرحوم عسگر اولادی با خانواده به چه شکل بود؟

تقریباً ماهی یک نامه از طرف ایشان، برای خانواده فرستاده می‌شد و اغلب در نامه‌ها، خانواده را از وضع حالشان مطلع می‌کردند و می‌گفتند: در زندان، زیر نظر آقایان انواری و مهدوی کنی مشغول تحصیل دروس حوزوی هستند. خانواده هم از طریق نوشتن نامه، ایشان را از وضعیت خانه با خبر می‌کردند. مرحوم حاج حبیب‌آقا، روحیه سرسختی داشتند و بر اعتقاداتشان بسیار پافشاری می‌کردند و حاضر نمی‌شدند از عقایدشان برگردند و طبق خواسته رژیم عمل کنند و با وجود دلتنگی خانواده تا آخر مقاومت کردند. ایشان به دلیل علاقه‌ای که به ائمه اطهار، به خصوص امام حسین(ع) داشتند، در دوران زندان مجموعه اشعاری را در مدح امام حسین(ع) و حضرت رقیه(س) سروده بودند که از طریق بستگانشان به بیرون منتقل شد. در سال‌های ۱۳۳۵-۵۱۳۵ یکی از نوشته جات ایشان به نام «گل خار زندگی» را که مرحوم عسگر اولادی به همسر و فرزندان‌شان تقدیم کرده بودند، تهیه کردم و خواندم. از وضعیت خانواده و

### فرزندانشان در این دوران چه خاطره‌ای دارید؟

در کل در خانواده فقدان حضور سرپرست حس می‌شد و مادر قادر به جوابگویی به نیازهای فرزندان نبود. البته بعد از آزادی ایشان، وضعیت خانه سر و سامان گرفت. در آن دوران شرایط جامعه مناسب نبود و بر جوانان تأثیرات منفی زیادی می‌گذاشت، اما فرزندان ایشان بسیار به پدر و اعتقاداتش احترام می‌گذاشتند و روابط خوبی میان اعضای خانواده حکمفرما بود و فرزندان رعایت حال ایشان را می‌کردند. از طرفی رابطه ایشان با خانمشان بسیار خوب بود و بسیار به هم علاقه داشتند.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، در دورانی که مرحوم عسگر اولادی در زندان بودند، به خانواده بسیار سخت می‌گذشت. حتی به یاد دارم به دلیل این‌که ایشان جزو زندانیان سیاسی بودند، علیرضا فرزند کوچک خانواده

تقریباً ماهی یک نامه از طرف ایشان برای خانواده فرستاده می‌شد و اغلب در نامه‌ها، خانواده را از وضع حالشان مطلع می‌کردند و می‌گفتند: در زندان، زیر نظر آقایان انواری و مهدوی کنی مشغول تحصیل دروس حوزوی هستند. خانواده هم از طریق نوشتن نامه، ایشان را از وضعیت خانه با خبر می‌کردند.

در زمان تحصیل، از مدیر و بعضی از معلمان ساواکی مدرسه، بسیار زخم زبان می‌شنید و مورد آزار و اذیت روحی و حتی تنبیه بدنی قرار می‌گرفت! به طوری که این مسئله بر تحصیلش تأثیر گذاشت و باعث شد علاقه‌اش را به تحصیل از دست بدهد! هرچند کم و بیش سعی می‌کردم به او در دروسش کمک کنم و تشویقش می‌کردم تا مشکلی پیدا نکند.

### چه خاطره‌ای از روز آزادی مرحوم عسگر اولادی دارید؟

من طبق عادت هر روزه در هنگام رفتن به محل کار سری به روزنامه‌فروشی که در مسیرم بود زدم و نگاهی به اخبار انداختم، روزی هم که ایشان آزاد

«استاد عسگر اولادی و خانواده اش درسالیان پیش از انقلاب» در گفت‌ووشنود شاهدیاران با محمدصادقی

## در شرایط سخت بر اعتقاداتش پافشاری می‌کرد



محمد آقا، نیروهای کومله متوجه می‌شوند که او پسر عسگر اولادی است، به همین خاطر او را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند، اما ایشان هیچ توصیه‌ای در مورد پسرشان نمی‌کنند! البته پس از آن، پسران ایشان برای این که مزاحمتی برایشان پیش نیاید، خود را عسگری معرفی می‌کردند. مرحوم عسگر اولادی در مورد کار هم برای پسرانشان توصیه و کمکی نکردند. نظرشان این بود که پسرها باید روی پای خود بایستند و منتظر کمک پدر نباشند. مرحوم عسگر اولادی از سن جوانی در راه مبارزه قدم گذاشتند و تا پایان عمر بر سر اعتقاداتشان ماندند و هیچ‌گاه تغییری در مسیرشان ندادند و همواره بر صراط مستقیم حرکت کردند.

### ارتباطتان با خانواده عسگر اولادی تا کی ادامه داشت؟

مدتی بعد از آزادی ایشان از زندان، خانه خیابان بوذرجمهری را فروختند و به منزلی در کوچه سقاباشی در خیابان ایران اسباب‌کشی کردند و به همین دلیل ارتباط با این خانواده کمتر شد. زمانی هم که امام خمینی در پاریس به سر می‌بردند، ایشان نزدشان رفتند و با پیروزی انقلاب همراه با امام به کشور بازگشتند. در یکی از دیدارهای مردم با امام در مدرسه رفاه، علیرضا فرزند کوچک مرحوم عسگر اولادی را که تقریباً چهارده ساله شده بود بعد از مدت‌ها دیدم که عضو انتظامات کمیته استقبال از امام بود. بعد از فوت آقا مهدی فرزند بزرگشان ارتباط بسیار کم شد و دیگر تنها از طریق آشنایان از این خانواده خبر داشتم تا اینکه چند سال پیش مجدداً دیداری با آقا علیرضا داشتم و جویای حال پدرشان شدم.

### با توجه به فعالیت‌های آقای عسگر اولادی رژیم چه برخوردی با ایشان داشت؟

با توجه به سابقه سیاسی آقای عسگر اولادی و فعالیت‌هایشان بعد از آزادی هم، حکومت منزل ایشان را زیر نظر داشت و بسیار مراقب آن بود. حتی چند ماه پیش از پیروزی انقلاب از یکی از اقوام شنیدم که خانم عسگر اولادی که باردار بوده و نیاز به پزشک داشته‌اند، مأموران حکومت نظامی رژیم اجازه رفتن حتی به بیمارستان بازرگانان را که در چند قدمی منزلشان بوده، نمی‌دهند و موجب فوت این خانم و فرزندشان می‌شوند.

### در پایان اگر خاطره خاصی از ایشان دارید بیان بفرمایید.

با توجه به این که خانواده همسر مرحوم عسگر اولادی بسیار مذهبی بودند، به خاطر این که برنامه‌های تلویزیون آن زمان مروج فرهنگ غرب بود، تماشای برنامه‌های تلویزیون در منزل ایشان ممنوع بود و بچه‌ها اغلب برای تماشای تلویزیون به منزل ما می‌آمدند. جالب است بدانید مادر بزرگ همسرشان خانم اشرف‌الحاجیه از طرف آیت‌الله خویی اجازه اجتهاد داشتند و در آن دوران روزانه به حدود ۵۰۰ شاگرد درس می‌دادند! ■



اسلامی هم مسئولیت نمایندگی مجلس شورای اسلامی و بعد هم وزارت بازرگانی به ایشان سپرده شد و ایشان کلاً دفتر را تعطیل کردند و خانواده را از هرگونه فعالیت اقتصادی برحذر داشتند.

### در مورد نحوه آزادی و شایعاتی که در مورد امضای نامه عذرخواهی بر سر زبان‌ها بود چه می‌دانید؟

در روزنامه‌های آن روزها خبر از این بود که آقایان عسگر اولادی، عراقی و... که حدوداً ۲۰ نفر می‌شدند با امضای نامه عذرخواهی از سوی حکومت بخشیده و آزاد شده‌اند، اما مرحوم عسگر اولادی نقل می‌کردند که حکومت به عنوان دیگری از ایشان و دوستانشان امضا گرفته و نامه عذرخواهی بعداً به آن امضاها اضافه شده است. دلیلشان هم این بود که اگر ما قصدمان امضای نامه عذرخواهی از رژیم بود، سیزده سال را در زندان سپری نمی‌کردیم و همان ابتدا چنین نامه‌ای را امضا می‌کردیم.

### کدام ویژگی‌های شخصیتی ایشان در نظر شما برجسته بود؟

ایشان انسان مخلص، مؤمن و با خدایی بودند و تظاهر به دینداری نمی‌کردند. از آنجا که انسان در استکباری بودند، هیچ‌گاه از موقعیتشان سوءاستفاده نکردند و در پی دادن پست و مقام به خانواده و فامیل برنیامدند. حتی با توجه به موقعیت و پستی که داشتند، برای گرفتن معافیت سربازی یا گذراندن خدمت سربازی پسرانشان در جایی بهتر، کوچک‌ترین اقدامی نکردند و این مسئله برای ما سؤال شده بود که چرا توصیه نمی‌کنند؟

در این مورد از قول آشنایان ماجرابی را شنیده بودم که بعدها وقتی با آقا علیرضا، فرزند کوچک ایشان چک کردم، ایشان هم تأیید کردند. در دوران سربازی

شدند داشتیم اخبار روزنامه‌ها را مطالعه می‌کردم که دیدم یکی از روزنامه‌ها، عکس جمعی از زندانیان سیاسی را چاپ کرده و در خبرش نوشته است که: حبیب‌الله عسگر اولادی و مهدی عراقی به همراه چند تن دیگر که تعدادشان به ۲۰ نفر می‌رسد از طرف حکومت بخشیده شده‌اند و در بند موقت شهربانی در نزدیکی پارک شهر به سر می‌برند! با خواندن این مطلب سراسیمه به سمت منزل ایشان رفتم و موضوع را به خانواده‌شان اطلاع دادم. خانواده عسگر اولادی با شنیدن این خبر به زندان شهربانی رفتند. بنده در منزلشان ماندم تا به اوضاع خانه رسیدگی و مقدمات را برای ورود آنان آماده کنم و سر و سامانی به آنجا بدهم. گویا همان روز صبح، از طرف حکومت این گروه ۲۰ نفره از زندانیان سیاسی را به سالنی می‌برند تا با فیلمبرداری از این جلسه، نمایشی از اقرار آنان به جرمشان تهیه کنند، اما در پایان نتیجه‌ای را که می‌خواستند به دست نیاوردند.

بعد از آزادی با توجه به این که منزلشان کوچک بود و دوستان و اقوامی که برای دیدن ایشان می‌آمدند، زیاد بودند، مرحوم عسگر اولادی تصمیم گرفتند که ابتدا به منزل پدر خانمشان حاج حسین آقا بروند و در آنجا میزبان دوستان و اقوام شوند، اما بعداً از مهمانان در منزل خودشان پذیرایی می‌کردند. بعد از آن روز تا مدت‌ها، مجالس مهمانی به مناسبت آزادی ایشان، از سوی اقوام برپا بود. تا آنجا که اطلاع دارم در هیچ کدام مرحوم عسگر اولادی صحبتی از دوران زندانشان نمی‌کردند و تنها در مجالس خصوصی و در حضور افراد خاصی در باره این موضوعات صحبت می‌کردند.

### چرا؟

این طور احساس می‌شد که در آن مجالس مأموران امنیتی و ساواک هم حضور دارند. در کل جو سنگینی بر مجالس حکمفرما بود، به همین خاطر اگر هم سئوالی در این موارد از ایشان می‌شد، جواب نمی‌دادند، مگر در مجالس خصوصی. در کل بعد از آزادی از برخوردها و رفت و آمدهایشان حدس زده می‌شد که به فعالیت‌های مبارزاتی‌شان ادامه می‌دهند. در آن دوران در محل شرکت برادرشان در خیابان فیشرآباد (سپهبد قرنی)، یک اتاق در اختیار ایشان قرار گرفت تا بتوانند در کار صادرات خشکبار فعالیت کنند. البته این فعالیت ادامه پیدا نکرد، چون بیشتر به فعالیت سیاسی و انقلابی می‌پرداختند. بعد از انقلاب

ایشان انسان مخلص، مؤمن و با خدایی بودند و تظاهر به دینداری نمی‌کردند. از آنجا که انسان در استکباری بودند، هیچ‌گاه از موقعیتشان سوءاستفاده نکردند و در پی دادن پست و مقام به خانواده و فامیل برنیامدند.



آنچه در پی می آید، اسنادی از حدود ۶۰ سال مبارزات سیاسی و خدمات اجتماعی استاد حبیب الله عسگر اولادی است که به ترتیب زمان و بر اساس اهمیت آن، از میان انبوهی از اسناد تاریخ زندگی آن بزرگ گزینش شده است. مروری بر این اوراق، نمایانگر تکاپوی مداوم آن مجاهد صادق در ادوار گوناگون زندگی سیاسی و اجتماعی اوست. امید آنکه مقبول افتد.



اسنادی از ادوار گوناگون مبارزات سیاسی و خدمات اجتماعی استاد حبیب الله عسگر اولادی

## مجاهد صادق در آئینه اسناد



وزارت کشور  
شهرستانی کل کشور

از: ...  
به: ...  
موضوع: ...

تاریخ: ...  
شماره: ...  
پیوست: ...

در باره: ...  
موضوع: ...

انتقال نامبردگان بالا از دژ برازجان به ندامتگاه مرکزی مباح  
میباشد. خواهشمند است دستور فرمائید از تهمت ۱ اقدامات  
معموله این سازمان را آگاه سازند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - سپهبد نصیری  
از طرف:

اقدام کننده - مجتهدی  
رئیس بخش ۳۱۶ - ازغندی  
رئیس اداره یکم عملیات و بررسی - جوان

اعلام موافقت ساواک با انتقال مرحوم عسگر اولادی  
وسایر زندانیان سیاسی از برازجان به تهران

نخست وزیر  
سازمان اطلاعات و امنیت کشور

در باره ۱- محمدباقر محی الدین انواری ۲- حبیب الله  
عسگر اولادی ۳- محمد مهدی ابراهیمی عراقی  
۴- کیوان مهشید  
عطف به ۳۲-۱-۴۱-۴۹/۲/۱  
انتقال نامبردگان بالا از دژ برازجان به ندامتگاه مرکزی  
بلامانع می باشد. خواهشمند است دستور فرمائید از  
نتیجه اقدامات معموله این سازمان را آگاه سازند.  
رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - سپهبد  
نصیری  
از طرف  
اقدام کننده - مجتهدی  
رئیس بخش ۳۱۶ - ازغندی  
رئیس اداره یکم عملیات و بررسی - جوان

اعلام موافقت اداره اطلاعات شهرستانی با تحصیل مکاتباتی مرحوم عسگر اولادی با  
دانشگاه مشهد

وزارت کشور  
شهرستانی کل کشور

موضوع زندانی ضد امنیتی حبیب الله عسگر اولادی  
بازگشت به شماره ۵۱/۱۰/۶-۱۲/۲۸۳۷۵/۱۳۶۸۲ با تحصیل مکاتباتی یادشده بالا با  
دانشگاه مشهد موافقت می گردد خواهشمند است دستور فرمائید مکاتباتی که وی با  
دانشگاه انجام می دهد قبلا به این شعبه ارسال نمایند.  
رئیس شعبه اطلاعات سرهنگ ۲ مقدم  
۵۱/۱۱/۲۸

وزارت کشور  
شهرستانی کل کشور

از: ...  
به: ...  
موضوع: ...

تاریخ: ...  
شماره: ...  
پیوست: ...

بازگشت به شماره دفترچه های ارسال حاوی مطالب مضره می باشد که تحویل آن به خانواده  
وی به مصلحت نبوده و ضبط گردیده است خواهشمند است دستور فرمائید چنانچه در مکاتبات  
نامبرده بالا به موارد مشکوکی برخورد گردید مراتب را به این اداره اعلام دارند -  
رونوشت برابر رونوشت است  
رئیس اداره اطلاعات - سرهنگ فرزانه

توقیف دفترچه ارسال مرحوم عسگر اولادی به همسرش

وزارت کشور

شهرستانی کل کشور

موضوع حبیب الله عسگر اولادی فرزند حسین

بازگشت به شماره دفترچه های ارسال حاوی مطالب مضره می باشد که تحویل آن به خانواده  
وی به مصلحت نبوده و ضبط گردیده است خواهشمند است دستور فرمائید چنانچه در مکاتبات  
نامبرده بالا به موارد مشکوکی برخورد گردید مراتب را به این اداره اعلام دارند -  
رونوشت برابر رونوشت است  
رئیس اداره اطلاعات - سرهنگ فرزانه

وزارت کشور  
شهرستانی کل کشور

از: ...  
به: ...  
موضوع: ...

تاریخ: ...  
شماره: ...  
پیوست: ...

بازگشت به شماره ...  
بازگشت به شماره ...  
بازگشت به شماره ...

رئیس شعبه اطلاعات سرهنگ ۲ مقدم  
۵۱/۱۱/۲۸







**انتقال مر حوم عسگر اولادی به زندان اوین**

تاریخ ۵۴/۱۱/۳ - وزارت کشور / شهرستانی کشور

خیلی فوری است

از شهرستانی استان خراسان (مشهد)

به فرماندهی منطقه ژاندارمری مشهد

موضوع: انتقال زندانی ضد امنیتی حبیب الله عسگر اولادی فرزند حسین

برابر گزارش دایره زندان ضد امنیتی ضد امنیتی یادشده بالا که به حبس دائم محکوم می باشد برابر نامه شماره ۵۴۷/۲ - ۵۴/۱۱/۱۷ - شعبه اطلاعات شهرستانی و فتوکپی رمز شماره ۵۴۷/۲۰/۱۶۱/۵۲۷۴ - ۱۲۶/۱۱/۲۶ - ۵۴/۱۱/۲۶ - اداره اطلاعات شهرستانی کشور بایستی به تهران اعزام و به بازداشتگاه اوین معرفی شوند خواهشمند است دستور فرمایید هر چه زودتر مأمور بدرقه تعیین و معرفی که با مراجعه به دارایی شهرستانی و اخذ هزینه مربوطه نسبت به اعزام نامبردگان اقدام نمایند.

رئیس شهرستانی استان خراسان، سرتیپ ایمانی

از سوی سرهنگ حیدر

**اظهارات شهید محمد کجویی درباره نقش مر حوم عسگر اولادی**

رد صدور فتوای علما پیرامون ارتباط با مجاهدین

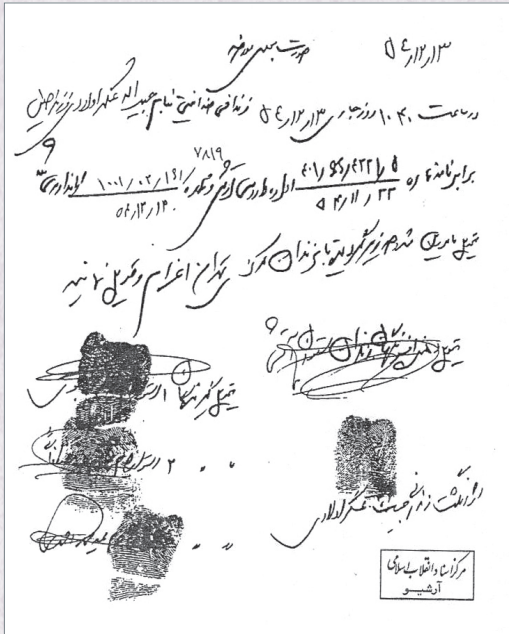
رونوشت گزارش خبر شماره ۳۵/۹/۲۲ - ۳۸۱/۱۰۶۶۴

موضوع: اظهارات محمد کجویی محکوم به حبس ابد در بازداشتگاه اوین

نامبرده بالا در تاریخ ۳۵/۹/۱۲ ضمن یک مذاکره خصوصی به یکی از زندانیان اظهار داشته است آقای طالقانی فتوایتهای صادره کرد که به تأیید هفت نفر از علما رسیده و توصیه نمود تا کلیه زندانیان آن را حفظ نمایند و به دیگران بگویند و افزوده او به علت کمی سواد کلیه آن را حفظ ننموده لیکن سعید محمدی و دیگران کلمه کلمه آن را حفظ کرده اند و وقتی از طالقانی سؤال کردند چرا این موضوع را کتاب نمی نویسد بیان نموده برای اینکه رژیم از این موضوع سوءاستفاده نکند از نوشتن خودداری کرده لیکن از نوشتن خودداری کرده لیکن وظیفه مسلمانان است که آن را به دیگران بگویند. کجویی اضافه می کند زندانیان گفته اند حبیب الله عسگر اولادی تحریک کننده طالقانی برای این فتوا بوده است چون نظر خوبی نسبت به مجاهدین و مارکسیست ها ندارد.

کجویی بیان داشته است پس از صدور این فتوا او با حسینعلی منتظری تماس گرفته و پرسیده است اگر خودش (کجویی) آزاد شود در بیرون می تواند با گروهی مانند مجاهدین مذهبی سال ۵۰ با ایدئولوژی اسلامی فعالیت کند که منتظری پاسخ داده است داخل شدن در این گروهها حرام است. نظریه شبیه: قدرت الله آقا علیخانی پس از ورود به بند ۲ زندان اوین گفت زندانیانی که اینجا هستند باید وضعیتشان را روشن کنند و اگر از ایدئولوژی خود استغفار نمایند باید مذهبی ها از آنها جدا شوند. قبلا مسعود رجوی با محمد محمدی (فرزند هادی) و حاج محمد مهدی ابراهیم عراقی مشغول بحث و مذاکره گردیده وی نظرات کامل علما را از آنان استفسار نموده است. ضمناً زندانیانی که به بند ۲ منتقل شده اند کلیه مسائل را به دیگران می گویند.

نظریه یکشنبه: با توجه به موارد فوق و تأیید صداقت شبیه به استحضار می رساند در صورت تصویب چند نفر از زندانیان مذهبی که محکومیشان تمام شده با تهیه طرح لازم برای انتشار موضوع فتوای طالقانی از زندان آزاد گردند تا بتوان از این مسئله بهره برداری نمود. ضمناً شبیه برای کسب خبر و جلب اعتماد زندانیان توجیه گردیده است.



**تحويل مر حوم عسگر اولادی به مأموران ژاندارمری جهت انتقال به زندان اوین**

۵۴/۱۲/۱۳

صورت مجلس مورخه

در ساعت ۱۰۴۰ روز جاری ۵۴/۱۲/۱۳ زندانی ضد امنیتی ضد امنیتی ضد امنیتی نام حبیب الله عسگر اولادی فرزند حسین برابر نامه شماره اداره دادرسی ارتش و شماره ژاندارمری ۹ تحويل مأمورین مشروحه زیر گردید تا به زندان مرکزی تهران اعزام و تحويل نمایند. تحويل دهندگان نگهبان زندان ستوان آتشی اثر انگشت زندانی حبیب الله عسگر اولادی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب حجت الاسلام و السيد مرتضیٰ خرمینیا و جناب حاج حبیب الله عسگر اولادی  
 جناب آقا حاج حبیب الله عسگر اولادی مدد در حق توفیق از طرف اینجانب مجازند در  
 اخذ وجوه شرعی و دستگردان نمودن و امهال و ایصال سهمین مبارکین را به اینجانب  
 و در مورد مظالم عبدا و کفارات و زکوات نیز مجازند در اخذ و صرف آنها در مصارف  
 مقرر شرعی و اوصیه ایده الله تعالی بما اوصی به السلف الصالح من ملازمه التقوی و  
 التجنب عن الهوی و التمسک بعروه الاحتیاط فی امور الدین و الدنیا و السلام علیه و علی  
 اخواننا المؤمنین و رحمه الله و برکاته به تاریخ ۱۵ رجب الخیر / ۴۰۸  
 روح الله الموسوی الخمینی  
 بسمه تعالی  
 همان گونه که حضرت امام قدس سره الشریف مرقوم فرموده اند از طرف اینجانب نیز  
 مجاز می باشید ان شاء الله موفق باشید  
 به تاریخ ۲۱ ذی القعدة الحرام / ۱۴۰۹  
 سید علی خامنه ای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی جمیع  
 و بعد جناب حاج حبیب الله عسگر اولادی مدد در حق توفیق از طرف اینجانب مجازند در  
 اخذ وجوه شرعی و دستگردان نمودن و امهال و ایصال سهمین مبارکین را به اینجانب  
 و در مورد مظالم عبدا و کفارات و زکوات نیز مجازند در اخذ و صرف آنها در مصارف  
 مقرر شرعی و اوصیه ایده الله تعالی بما اوصی به السلف الصالح من ملازمه التقوی و  
 التجنب عن الهوی و التمسک بعروه الاحتیاط فی امور الدین و الدنیا و السلام علیه و علی  
 اخواننا المؤمنین و رحمه الله و برکاته به تاریخ ۱۵ رجب الخیر / ۴۰۸  
 روح الله الموسوی الخمینی  
 بسمه تعالی  
 همان گونه که حضرت امام قدس سره الشریف مرقوم فرموده اند از طرف اینجانب نیز  
 مجاز می باشید ان شاء الله موفق باشید  
 به تاریخ ۲۱ ذی القعدة الحرام / ۱۴۰۹  
 سید علی خامنه ای

**اجازه امام خمینی و آیت الله خامنه ای  
 به مرحوم عسگر اولادی برای تصدی امور حبیبیه**

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی  
 اعدائهم اجمعین  
 و بعد جناب آقای حاج حبیب الله عسگر اولادی دام توفیق از طرف اینجانب مجازند در  
 اخذ وجوه شرعی و دستگردان نمودن و امهال و ایصال سهمین مبارکین را به اینجانب  
 و در مورد مظالم عبدا و کفارات و زکوات نیز مجازند در اخذ و صرف آنها در مصارف  
 مقرر شرعی و اوصیه ایده الله تعالی بما اوصی به السلف الصالح من ملازمه التقوی و  
 التجنب عن الهوی و التمسک بعروه الاحتیاط فی امور الدین و الدنیا و السلام علیه و علی  
 اخواننا المؤمنین و رحمه الله و برکاته به تاریخ ۱۵ رجب الخیر / ۴۰۸  
 روح الله الموسوی الخمینی  
 بسمه تعالی  
 همان گونه که حضرت امام قدس سره الشریف مرقوم فرموده اند از طرف اینجانب نیز  
 مجاز می باشید ان شاء الله موفق باشید  
 به تاریخ ۲۱ ذی القعدة الحرام / ۱۴۰۹  
 سید علی خامنه ای

**حکم دفتر امام خمینی برای مرحوم عسگر اولادی برای  
 رسیدگی به اسناد یک مدرسه مرتبط با واتیکان**

بسمه تعالی  
 جناب حجت الاسلام آقای سید محمد موسوی خوئینی ها و  
 جناب آقای حاج حبیب الله عسگر اولادی  
 به دنبال آنچه در یکی از مدارس مربوط به واتیکان پیش آمده  
 است اسناد و مدارک بدون جهت به وزارت امور خارجه  
 فرستاده شده است ممکن است ایادی اسرائیل این اسناد را  
 نابود نمایند حضرت امام خمینی دامت برکاته به شما مأموریت  
 دادند تا با مراجعه به وزارت امور خارجه هر چه سریع تر  
 اسناد و مدارک را گرفته و در صورتی که وزارت امور خارجه  
 مدعی است اسناد را به دادستانی فرستاده است با رجوع به  
 دادستانی آنها را مستقیماً در اختیار حضرت حجت الاسلام و  
 المسلمین جناب آقای قدوسی دادستان کل انقلاب قرار دهید  
 دفتر امام خمینی  
 دفتر اقامتگاه امام خمینی  
 قسمت نامه ها و امور مالی  
 ۵۹/۴/۲۸

**اعتبارنامه مرحوم عسگر اولادی برای نمایندگی  
 دوره اول مجلس شورای اسلامی**

بسمه تعالی  
 فرمانداری تهران  
 اعتبارنامه نمایندگی مجلس شورای ملی  
 جمهوری اسلامی ایران  
 امضاکنندگان زیر اعضای هیئت اجرایی و انجمن نظارت انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی جمهوری  
 اسلامی ایران حوزه انتخابیه شهرستان تهران گواهی می دهیم که آقای حبیب الله عسگر اولادی مسلمان فرزند حسین  
 دارای شناسنامه شماره ۱۱۸ صادره از تهران متولد سال ۱۳۱۱ شمسی در انتخابات این حوزه انتخابیه که در تاریخ  
 ۵۹/۲/۱۹ انجام شده با اکثریت نسبی ۷۶۴۳۳۸ رأی از ۱۶۳۴۰۰۷ رأی در دور دوم نمایندگی مجلس شورای ملی  
 انتخاب گردیده و انتخاب نامبرده با رعایت کلیه قوانین و مصوبات شورای انقلاب اسلامی ایران و آئین نامه های  
 مربوط به عمل آمده و شرح این انتخاب در صورت مجلس انتخابات این حوزه مندرج می باشد.  
 صحت این اعتبارنامه مورد تأیید است مصطفی تهرانی  
 امضا فرماندار مرکز حوزه انتخابیه و مهر فرمانداری فرماندار تهران  
 امضا بخشدار مرکز حوزه انتخابیه و مهر بخشدار

بسمه تعالی  
 اعتبارنامه نمایندگی مجلس شورای ملی  
 جمهوری اسلامی ایران  
 امضاکنندگان زیر اعضای هیئت اجرایی و انجمن نظارت انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی جمهوری  
 اسلامی ایران حوزه انتخابیه شهرستان تهران گواهی می دهیم که آقای حبیب الله عسگر اولادی مسلمان فرزند حسین  
 دارای شناسنامه شماره ۱۱۸ صادره از تهران متولد سال ۱۳۱۱ شمسی در انتخابات این حوزه انتخابیه که در تاریخ  
 ۵۹/۲/۱۹ انجام شده با اکثریت نسبی ۷۶۴۳۳۸ رأی از ۱۶۳۴۰۰۷ رأی در دور دوم نمایندگی مجلس شورای ملی  
 انتخاب گردیده و انتخاب نامبرده با رعایت کلیه قوانین و مصوبات شورای انقلاب اسلامی ایران و آئین نامه های  
 مربوط به عمل آمده و شرح این انتخاب در صورت مجلس انتخابات این حوزه مندرج می باشد.  
 صحت این اعتبارنامه مورد تأیید است مصطفی تهرانی  
 امضا فرماندار مرکز حوزه انتخابیه و مهر فرمانداری فرماندار تهران  
 امضا بخشدار مرکز حوزه انتخابیه و مهر بخشدار

### ابلاغیه انتخاب مرحوم عسگر اولادی به عنوان دبیر کل جمعیت مؤتلفه اسلامی در سال ۱۳۸۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
 امام خمینی (ره) و ولی فقیه عادل زمان حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای را اکنون که سیاست‌های پیچیده استکبار جهانی و دولت غاصب صهیونیستی در اطرافمان به جنگ و ستم مشغول شده‌اند انصار و یاورانی را لازم است تا بر اساس فراست و کیاست تدبیر و تصمیم مقتضی گرفته و بر اساس وظیفه «کانه‌هم بنیان مرصوص» با جان و دل در جهاد و نصرت دین خدا تلاش وافر بنمایند.

برادر ارجمند جناب آقای حاج حبیب الله عسگر اولادی

بحمدالله اکنون که جمعیت مؤتلفه اسلامی توفیق نسبی خوبی در انجام وظیفه‌ای که داشته است در آغاز ششمین مرحله گذران این وظیفه، بر اساس رأی متفق اعضای شورای مرکزی در جلسه مورخ ۸۰/۱۰/۱۰ به موجب این حکم جنابعالی مجدداً به عنوان دبیر کل این جمعیت برای مدت دو سال انتخاب شدید. ضمن تشکر از خدمات و زحمات حضرت تعالی امید است با حسن تدبیر و شایستگی و ویژگی‌های خاصی که حضرت تعالی از آن بهره‌مند هستید از عنایات هدایتگرانه خداوند متعال و تأییدات حضرت ولی عصر (عج) نیز همچنان مستفیض باشید و در نصرت دین و امام (ع) و ولی فقیه زمان روزافزون موفق گردید.

و من الله التوفیق - حبیب الله شفیق

رئیس سنی اولین جلسه ششمین دوره شورای مرکزی

جمعیت مؤتلفه اسلامی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جناب آقای حبیب الله عسگر اولاد

با توجه به تغییرات اساسی منظور شده در انجام امور بنیاد مستضعفان  
 جانبازان و تشکیل بنیاد انشاء با وظائف مشخص برای مشارکت و تصمیمات  
 اساسی جهت حسن اداره آن، جنابعالی را به مدت دو سال به عضویت بنیاد  
 انشاء بنیاد مستضعفان جانبازان منصوب می‌نمایم.

امیدوارم با استعانت از خدای تعالی با انجام اصلاحات لازم و ارتقاء  
 توان انجام این نهاد در جهت بهره‌گیری هر چه بیشتر از امکانات و تأمین خدمات  
 و تأمین خدمات و خودکفایی جانبازان عزیز و حفظ و اعتدالی فرهنگ  
 ایشان و جانبازی و رسیدگی به امور طبقات ضعیف موفق و مؤید باشید.

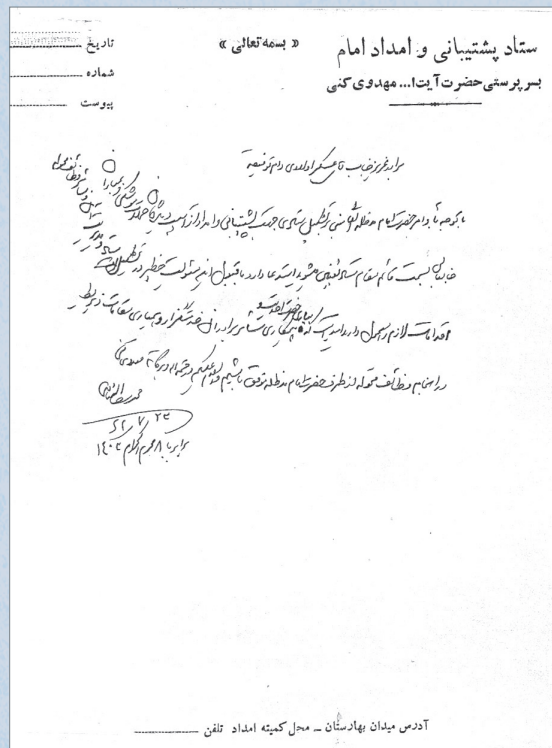
سید علی خامنه‌ای  
 رهبر معظم انقلاب

### حکم رهبر معظم انقلاب به مرحوم عسگر اولادی برای عضویت در هیئت امنای بنیاد مستضعفان و جانبازان

بسم الله الرحمن الرحيم  
 جناب آقای حبیب الله عسگر اولادی  
 با توجه به تغییرات اساسی منظور شده در انجام امور بنیاد مستضعفان و جانبازان و تشکیل هیئت امنای بنیاد مستضعفان و جانبازان در تصمیمات اساسی جهت حسن اداره آن، جنابعالی را به مدت دو سال به عضویت هیئت امنای بنیاد مستضعفان و جانبازان منصوب می‌نمایم.

امیدوارم با استعانت از خدای تعالی به انجام اصلاحات لازم و ارتقای توان و انسجام این نهاد گرانقدر در جهت بهره‌گیری هر چه بیشتر از امکانات و تأمین خدمات و خودکفایی جانبازان عزیز و حفظ و اعتدالی فرهنگ ایشان و جانبازی و رسیدگی به امور طبقات ضعیف موفق و مؤید باشید.

سید علی خامنه‌ای  
 شماره: ۳۳۱۷۹ - ر  
 تاریخ: ۱۳۷۵/۵/۶



### حکم آیت الله مهدوی کنی به مرحوم عسگر اولادی برای قائم مقامی ستاد پشتیبانی از آسیب دیدگان بمباران

بسمه تعالی  
 برادر عزیز جناب آقای عسگر اولادی دام توفیق  
 با توجه به اوامر حضرت امام مظلله العالی مبنی بر تشکیل ستادی جهت پشتیبانی و امداد از آسیب دیدگان حملات موشکی و بمباران جنابعالی به سمت قائم مقام ستاد تعیین می‌شوید استدعا دارد با قبول این مسئولیت خطیر در تشکیل ستاد و مدیریت آن و سایر وظایف محوله اقدامات لازم را معمول دارید. امید است به یاری حضرت احدیت و همکاری سایر برادران خدمتگزار و همیاری مقامات ذیربط در انجام وظایف محوله از طرف حضرت امام مظلله موفق باشیم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته مهدوی کنی

محمدرضا مهدوی کنی  
 ۶۲/۷/۲۳  
 برابر با ۸ محرم الحرام ۱۴۰۳

**پیش نویس مصاحبه مرحوم عسگر اولادی در باره اصل ۴۴ قانون اساسی به خط وی**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
۸۵/۱۲/۸

در دفتر مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی مصاحبه در باره اصل ۴۴ قانون اساسی با استدعای صلوات و سلام بر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با درخواست علو درجه برای امام راحل و شهدای انقلاب اسلامی و با عرض سلام و ادب به محضر ولی امر مسلمین و تمامی ایثارگران این مصاحبه در باره اصل ۴۴ قانون اساسی است و با تشکر از تمامی خبرنگاران عزیز و حضار محترم فقط سئوالها در باره مسائل اقتصادی حول محور اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاستهای کلی ابلاغی از جانب رهبر عزیز انقلاب اسلامی و به پرسشهای دیگر پاسخ داده نمی شود لازم است برای حضور ذهن نسل جوان و شنوندگان و بینندگان و خوانندگان این مصاحبه چند مقدمه سریع و گذرا تقدیم شود اول بیانی در باره اصل ۴۴ این اصل در قانون اساسی در فصل چهارم با عنوان اقتصاد و امور مالی که در سیزده اصل تنظیم شده است از اصل ۴۳ تا ۵۵ و اصل ۴۴ دومین اصل از فصل اقتصادی است

در اصل چهل و چهارم نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است در اصل ۴۴ بخش دولتی را شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر بازرگانی خارجی... پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی در اختیار دولت است در بخش تعاونی اعلام شده بخش تعاونی شامل شرکتها و مؤسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می شود بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می شود که مکمل فعالیت های اقتصادی دولتی و تعاونی است دوم اقتصاد در جمهوری اسلامی چنان طراحی شده که به جانب اقتصاد اسلامی در حرکت

باشد یعنی اسلام اقتصاد دارد که نه با اقتصاد تمرکز دولتی و نه با اقتصاد و انحصارات سرمایه داران و نه با مخلوطی از این دو سازگار نیست و اصول قانون اساسی در فصل اقتصادی دوم گویای اقتصاد اسلامی است که به جانب آن باید حرکت داشته باشیم مثلاً در اصل ۴۳ با صراحت اعلام شده (... که نه به تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروه های خاص منتهی شود و نه دولت را به صورت یک کارفرمای بزرگ مطلق در آورد) سوم چرا در قانون اساسی که منع اضرار به غیر و انحصار و احتکار و ربا صراحت دارد اصل ۴۴ تمامی نشاطهای اقتصادی را دولتی اعلام کرده است چون انقلاب در صورتی تحقق یافته بود که عمده نشاطهای صنعتی و معدنی و تجاری و خدماتی در اختیار دولت مردان و تجار و صنعتگران و معدنکاران وابسته در سالهای اولیه انقلاب برای جلوگیری از سوءاستفاده ها ناگزیر می بایست قانون مانع اضرار به منافع ملی در جمهوری اسلامی باشد و در دوران جنگ تحمیلی و محاصرات اقتصادی و تحریم های ظالمانه فرصت برای امعان نظر نبود ولی در شرایط کنونی که نظام در مسیر پیشرفت و شکوفایی و رشد و توسعه قرار دارد و رهبری انقلاب فرصت را مناسب دیدند در قیود ذیل اصل چهل و چهار امعان نظر شود و از مجمع تشخیص مصلحت خواستند که اصل چهل و چهارم قانون اساسی را برای پیاده شدن جامع الاطراف مورد بررسی و گزارش نمایند در اصل ۴۴ پس از بیان سه بخش اقتصادی در یک فراز آمده است:

«مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است» چهار قید مصرح در اصل ۴۴ دقت شود

- ۱- مطابقت با اصول دیگر قانون اساسی
- ۲- عدم خروج از محدوده قوانین اسلام
- ۳- موجب رشد و توسعه اقتصادی باشد
- ۴- مایه زیان جامعه نشود

از سال اول انقلاب فرصت بررسی این قیود به دلیل شرایط سالهای اولیه و به دلیل شرایط تحمیلی شده امام رضوان الله تعالی علیه سفارش های اکیلی داشتند که کاری را که مردم می توانند بکنند دولت نکند و اگر کاری مردم نمی توانند یا مصلحت نیست...

بسم الله الرحمن الرحیم  
در اصل ۴۴ بخش دولتی و شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر بازرگانی خارجی... پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی در اختیار دولت است در اصل ۴۴ دومین اصل از فصل اقتصادی است در اصل ۴۳ تا ۵۵ و اصل ۴۴ دومین اصل از فصل اقتصادی است

در اصل ۴۴ بخش دولتی و شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر بازرگانی خارجی... پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی در اختیار دولت است در اصل ۴۴ دومین اصل از فصل اقتصادی است

در اصل ۴۴ بخش دولتی و شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر بازرگانی خارجی... پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی در اختیار دولت است

بسم الله الرحمن الرحیم  
در اصل ۴۴ بخش دولتی و شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر بازرگانی خارجی... پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی در اختیار دولت است

كانت جهود المرحوم عسكر اولادي لخدمة المحرومين دون توقع والعمل على حل مشاكل المتعفين، متواصلة حتى آخر يوم من حياته حيث وهو كان ملقياً على سرير المستشفى عقب خضوعه لعملية جراحية كان دائماً يريد المغادرة ليعمل على حل مشاكل الناس في الفترة القليلة المتبقية من حياته.

الانصاف، الاعتدال في التصرف وتبعيته التامة لولاية الفقيه والمرجعية ونهجه المتسق على أساس القرآن والتفاني والصدق والتواضع وتوقه لخدمة الفقراء وازدراؤه للثروة والمناصب والسلطة وميزاته الاخلاقية البارزة التي جعلت منه رمزا للنضال والتقوى والخدمة، اعطت ثمارها وكشفت عن نفسها جيدة في مراسيم تشييع جثمانه.

قليلاً ما يحدث في هكذا مراسيم أن يحضر فيها اشخاص من مختلف التيارات والفئات الاجتماعية والسياسية حتى من كانوا على نقيض فكري وفي مواجهة واضحة مع بعضهم البعض أن يشيعوا عزيزهم جنباً الى جنب بعضهم . المرحوم عسكر اولادي بسلوكة الخاص كان دائماً يسعى الى إعادة الجميع و كان مؤمناً بأقصى قدر من الاستيعاب وأدنى قدر من التنافر. في ممانته ايضاً عمل بذلك و عرض مشهداً جميلاً من الوحدة.

#### مدير التحرير

بعد ما خيمت ظلال الكبت والتنكيل على البلاد عقب نفي قائد الثورة في عام ١٩٦٤ م خارج البلاد، اصبح اي نشاط ونضال لاسقاط الحكومة الشاهنشاهية أمراً مستبعداً. فقد توصل المناضلون المتدينون الذين كانوا قد انشأوا "الهيئات المؤتلفة" بامر قائد الثورة الى هذا الاستنتاج ليقوموا بالتصفيات الثورية لبعض كبار المسؤولين الحكوميين و ليكسروا من خلالها حاجز الصمت الثقيل لينفخوا روحاً جديدة في اجساد المناضلين.

عقب التصفية الثورية للعنصر الرئيسي في إقرار إتفاقية الـ"كابيتولاسيون" ( إتفاقية الاستسلام) المشينة، حسن على منصور والذي وجه اهانات الى المرجعية بمنتهي الوقاحة القى القبض على عدد من قادة حزب "الهيئات المؤتلفة" وكان من ضمنهم المرحوم عسكر اولادي الذي قبض عليه و حوكم بأحكام ثقيلة. وحوكم على المرحوم عسكر اولادي ومعه الشهيد عراقي وآخرين بعقوبة السجن المؤبد وبدأت فترة السجن الطويلة والمنفى والضغوطات النفسية. إنه اعتنم هذه الفرصة الثمينة وبرمج بصورة منظمة لتلقى الدروس الحوزوية وتفسير القرآن وتعلم اللغة الانجليزية وتعليمها ولم يهدر حتى ثانية واحدة من الوقت.

كان المرحوم عسكر اولادي يتحرك بمنتهى التخطيط والتنظيمية لكنه لم يكن منتمياً الى اية جماعة وفريق وحزب وكانت المثل العليا للثورة تشكل جل اهتمامه. وبكل ما تحمل الكلمة من معنى كان يعمل بعيداً كل البعد عن الحزبية وكانت له رؤية رؤوفة وحكيمة تجاه مختلف القضايا الاجتماعية والسياسية.

محورية منهج الامام الخميني ورجال الدين كانت النقطة البارزة في مسيرة المرحوم عسكر اولادي النضالية، ولذلك في جميع نشاطاته السياسية لم يكن يوماً ما مفضلاً رايه على رأي ولي الفقيه وحافظ دائماً على هذا النهج الاصيل ولم يتأثر طيلة مراحل حياته الى العواطف والحماس و لم ينطق بكلمة بعيدة عن البصيرة.

كان المرحوم شجاعاً للغاية في ابراز آرائه و كان الجدل السياسي والاعلامي عاجزاً عن التأثير عليه. مطالبته بالحقوق والتسامح والتضحية والاخلاص والانصاف والعمل على إعادة مختلف الفئات الاجتماعية والسياسية الى أحضان الثورة في السنوات الاخيرة من حياته كانت مثيرة للإعجاب.

## مجاهد صادق

تكريماً لمجاهد صادق، أستاذ حبيب الله عسكرو اولادي

In glorification of position of truthful devotee  
Master Habibollah Asgar Oladi

## Symbol of foresight

Master Habibollah Asgar Oladi was the immemorial faithful combatant of Islamic & revolutionary movement who endeavored on the way of Islamic Revolution since his early youth and since the outset of Imam's uprising .spent his all abilities and talents for it

He who entered the tough field of anti – regime struggles with a deep recognition of Quran and Islamic orders, had never been absorbed by any .political party or group

By an unexampled insight and strict conformity of religious authority .(marjaeiyyat) and velayat, he always recognized straight path burdensome umbra of strangulation fell on ,<sup>۱۹۶۴</sup> After Imam's exile in country, hence any anti – regime struggle was impossible, so faithful combatants who according Imam's order had established associated groups (Motalefeh) concluded they should assassinate some of heads of regime to break heavy atmosphere of society and blow a new spirit in .combatants

Following Hasan Ali Mansoor's revolutionary execution who was the assignee of enactment of disgraceful capitulation law and who had recklessly insulted religious authority (marjaeiyyat), his assassination

perpetrators and some of Motalefeh's heads including late Asgar Oladi were arrested and .sentenced serious punishments

Late Asgar Oladi, accompanied by Martyr Araghi and some others were sentenced to lifetime imprisonment, exile and heavy stresses begun. He seized this opportunity and planned an ordered program for learning religious lessons, Quran interpretation, English language and teaching them to the other prisoners. He never missed even a .second

He used to move upon a constructed and programmed schedule, but never attached to a group or party. His main important issue in his life was the high goals of Islamic Revolution and he honestly behaved nonpartisan and had a wise sympathetic approach towards different social and .political issues

The prominent aspect of late Asgar Oladi's political activities is his fortitude to religious clergy's (rohaniyyat) originality, hence he had never precedent his discretion to valie-faghih's view and always followed his policy and never undergo frenzies and emotions and never expressed a .blindness word

He was very brave in expressing his opinions and media & political controversies had never exhausted him. Justice, forgiveness, sacrifice, sincerity, fairness and endeavor for restoring various social and political groups to revolution sphere, especially in his .latest year of his life

Late Asgar Oladi's uninterrupted struggle for unflinching service to disadvantaged people and problem solving of needy people continued till the last moment of his life, so that even after surgery he insisted to be returned to his job to solve the .problems of needy people

Fairness, moderation of conduct, conclusive conformity of velayat and marjaeiyyat, stableness on Islamic and Koranic orders, self – devotion, sincerity, ,humility, eagerness to poor people Indifference to wealth, position and power, owning prominent moral features which had made him a model of struggle, religiosity and royalty showed .itself in his funeral

Hardly in such ceremonies various social and political groups and those who are intellectually conflicting convoy a dear's body together, but late Asgar Oladi, like his life could gather all of them in .united rows

He who deeply believed in maximum absorption and minimal repulsion, created a magnificent display of .unity in his funeral ceremony

Editor in chief

